UNIVERSITY OF TORONTO
3 1761 00117220 4

DS
365
F39
v.1

جلیل القدر پس از تحریر بندهٔ ثنا گستر فیض محمد کاتب جناب مستطاب عوارف آداب مولوی عبدالرءوف خان مدرس مدرسهٔ شاهی وعالیحضرت ستوده خصلت میرزا عبداللطیف خان مثنی حضور اعلیحضرت ظل اللهی که هردوتن صحیح را از سقیم و علیل را ازسلیم نیك میدانند و در بین امثال ورجال ازفحول علمآء افغانستان وسر آمد منشیانند ازنظر دقت گذرانیده دستخط ومهر صحت دراخیر هرجزو کرده ونهاده پس ازملاحظهٔ خاص اعلیحضرت اقدس شهریاری باوجود کثرت گرفتاری درامور مهمهٔ سلطنت و جهانداری گذارش یافته ورق ورق وجزو جزو بخط آفتاب نمط حك و اصلاح پذیرفته بجناب رفته است

بهرحال از صاحبان دانش ومطالعه کنندکان باعقل وبینش ملتمس آنست که از خلل
کلمات وزلل عبارات این کتاب چشم عیب گیری پوشیده محرر حقیر را
معذور ومغفور دارند زیرا که بدون املای عالمانه وانشای
منشیانه خالی ازقواعد ترصیع وتسجیع وعاری ازلغات
وقوانین معانی وبیان بدیع وغیره نگارش یافته
که عوام بفهمند وخواص خورده نگیرند

فقط تحریر یوم سه شنبه ۲۹
جمادی الاول
سنه ۱۳۳۱

اینکه جلال آباد ازوی باشد خورسندش ساخت وازفتنه جوئی بازش داشته بکفتار بنواخت ودیکران ازمشاهدهٔ هلاکت شدن آن دو تن ترك فتنه کرده بوزیر محمد اکبرخان کرائیدند و آرزو دردل مخفی داشته بجز خاموشی چارهٔ دیکر ندیدند ومقارن اینحال سردار محمد افضل خان وسردار غلام حیدرخان وسردار شیرعلیخان وسردار محمد اکرم خان که امیر کبیر ازعرض والتماس وزیر محمد اکبر خان برای دفع فتنه انکیختن نواب محمد زمانخان وسردار سلطان احمدخان ازعرض راه بجاپاری روانهٔ کابل نموده بود از کرد راه دررسیده فتنه جویان را از حسن تدبیر وزیر محمد اکبر خان چنانچه بشرح رفت آرمیده دیدند ووزیر محمد اکبرخان ازشورش مفسده خویان ورسیدن برادرانش مطمئن خاطر کشته بعزم استقبال پدرنیکو سیرش از کابل رهسپار جلال آبادشده نواب محمدزمانخانرا جهت تسکین خاطرش ازقراریکه بااو نهاده بود بانتظام مهام کابل کذاشته خود وارد جلال آباد کشت ودرین ایام امیر کبیر که ازلاهور براه افتاده روبکابل نهاده بود درشاه دره که مدفن جهانکیر واینوقت مسکن وجا یکیر سردار سلطان محمد خان بود نزول اجلال فرموده وی از مهر و حفاوت و شفقت برادری مقدمش را کرامی داشته، نیك نوازش نمود و رنجشیکه ازپیش درخاطر جانبین بود بکلی از آینهٔ ضمیر طرفین بزدود چنانچه، ازخرمی وشادمانی امیر کبیر دوتن ازدختران ودوتن ازنواد کان خودرا که یکی ازسردار محمد اکرم خان ودیکری ازوزیر محمد اکبر خان بودند بسرداریحی خان وسردار خواجه محمدخان وغلام محی الدینخان ودلاور خان معروف بدلوخان پسران سردارسلطان محمد خان نامزد زناشوئی فرموده وسه تن ازدختران اورا بسردار غلام حیدرخان وسردار ولی محمد خان وسردار محمدحسین خان پسران خویش عقد مزاوجت درپیش نهاد وسردار سلطان محمدخان تحفه وهدیهٔ شایان بامیر کبیر وهریك سرداران وپرده نشینان حجلهٔ عفت توامان داده بعد ازهمدیکر وداع کرده امیر کبیر وارد پشاور شد ودر آنجا تب محرقه عارض حالش کردیده بیست روز از راه پیمودنش باز داشت تااز لطف شافی حقیقی صحت یافته رهسپار منزل مقصود کشت وسران وسرداران کابل وجلال آباد را باوزیر محمد اکبر خان وهمه خدمتکاران وهوا خواهانش ازحرکتش بجانب جلال آباد مژده وآکاهی داده هریك نامهٔ جداکانه فرستاد چنانچه وزیر محمد اکبر خان ونواب محمد زمانخان ونواب عبدالجبار خان وغیره اعیان طوائف درانی وغلجائی ومردان فرقهٔ جلیلهٔ محمدزائی وقزلباش وکابلی وغیره باتحف وهدایای شایان از کابل وجلال آباد وغیره مواضع طریق پذیره برکرفته ازشهر جلال آباد تادرهٔ خیبر یکی ازپی دیکر جاده پیمای استقبال خدیو فرخنده اقبال بودند که امیر کبیر درمنزل لوارك واقع درهٔ خیبر پرتو وصول افکنده فروکش فرمود واستقبالیان دسته دسته یکی ازدیکر سبقت جسته پی هم درك سعادت رکاب بوسی نموده هریك تحفه وهدیهٔ خویش پیش کشیده مورد لطف پادشاهانه کردید وهمچنان ازمنزل مذکور تاجلال آباد چه درین راه وچه درفرود کاه استقبالیان شرف دست بوس وعز ملاقات حاصل کرده همکنان باامیر کبیر همعنان داخل جلال آباد شدند ومردم شهر واطراف جلال آباد ازاقاصی وادانی وجه نقد وکاووکوسفند برسم شکرانه واسم صدقه، حاضر آورده همه بذل فقراء وصرف مساکین وایتام شد ودرجلال آباد چندی درنك کرده بعدازرفع خستکی وبذل خیرات وصدقات ونوازش ودلجوئی مردم آنجا روانهٔ کابل کشت ومردم کابل ازشهر تا کتل یك لنکه مسافت دوکروه صف زده صغیر و کبیر بپا ایستاده مراسم استقبال را آماده بودند که امیر کبیر دررسیده ازدیدار مهر مثالش دیدهای رمددیدهٔ هوا خواهان وخادمان وعامهٔ مردم کابل رانور وسینه های هجران رسیده اخلاص کیشان را سرور برسرور افزوده همکنان الحمد کویان وشکرکنان لب بدعاوثنا کشوده بکمال شادمانی باهم داخل کابل شدند وهفت شبانه روز جشن خرمی برپاکشته شب بچراغان وروز بالحان غزل خوانان وخوش نوایان وعشرت وعسرت بسررفت تمت بالخیر والعافیه —

نحمد الله علی حسن توفیقه ونشکره تعالی بوصول تائیده که بمین توجه پادشاه ترقی خواه معارف آکاه یعنی اعلیحضرت سراج الملة والدین جلد اول کتاب سراج التواریخ که مشتمل است بروقائع سلطنت پادشاهان سدوزائی باختتام رسید واز آغاز تاانجام از مطالعهٔ ساطعهٔ اعلیحضرت ذی درایت شرف کذارش یافته کسوت قبولیت پوشید وجنان نظر تحقیق نموده بدستخط مبارك اصلاحات مدققانه فرموده امر چاپ کرد که کویا مؤلف این کتاب ومؤسس این خجسته خطاب ذات فرخنده صفات اعلیحضرت ایشانست نه مأمور هیچمدان زیرا که بموجب امر

ازقبیل خیمه های ماهوتی وزردوزی وچپرکت هاوکرسیهای پایه‌طلاء ونقره مهیاو آماده کرده بودندکه درهیچ چیز تکلیف خواستن برای آن مهمان عزیز وتعلقاتش نبود وتا بیست روز امیر کبیر را بعزت هرچه تمامتر درلاهور نگاه داشته هربام (۱) تحفه وهرشام هدیهٔ پیش میکشیدند وهرشب یازده صد روپیهٔ نانك شاهی بنام صدقه ودفع رنج وتعب در زیر بالین خوابگاهش نهاده صبح بفقراء وایتام میدادند ودر هنگام وداع شصت هزار مرد شجاع مسلح از سواره وپیادهٔ سپاه خویش را که در لاهور ونواحی داشت بفرمان طلب حاضر عرض گاه ساخته تمامت سپاهیانرا بالبسهٔ زرباف‌ودیبا وافسرانرا بکمر های مرصع بجواهر ثمینه وحمایل‌های مکلل بدرهای‌یتیمه آراسته بپرداخت وهمه را در عرض گاه صف بسته خود شیر سنگهه بالباس رسمی که داب ملوك بزرك بود نزد امیر کبیر شده تکلیف تشریف بردن عرض گاهش نمود وامیر کبیر باشهزادگان وخادمان خاص خویش راه میدان مشق سپاه وعرض گاه پیش گرفته در وقت سواری شیر سنگهه برسم جنیبت داران خود زیر بغل امیر کبیر را گرفته در حوزه که برزبر پیلی نهاده حاضر آورده بودند برنشانیده خود نیز بپهلوی امیر کبیر نشست وهمچنین هردوتن از شهزادگان در یك حوزهٔ از پیلان حاضره برنشسته داخل میدان عرض گاه شدند وتمامت سپاه بقانون دلخواه که رسم سلامی گرفتن برای صاحبان تاج‌وگاه است موزیك نواخته شلك توپ وتفنك شادیانه کردند واینروزرا امیر کبیر ازیکساعتی نصف النهار تانمازخفتن بیرون ازینکه نمازهای چارگانهٔ ظهر وعصر ومغرب وعشارا ازحوزه فرود گشته ادا نمود دیگر سراسر بسان‌یلی لشکر بسر برده ترتیب وآرایش سپاه شیر سنگهه را تحسین فرموده بعدهر گدام بمنزل ومقام خویش برگشتند ودرروز وداع شیرسنگهه باعزاز واکرامیکه نسبت بامیرکبیر کرده‌بود اکتفاء نکرده چهار زنجیر پیل باحوز های طلاء وحوزهٔ خاصهٔ مهاراجه رنجیت سنگهه پدرش‌را باخیمه های بسیار که درخور مکنت شاهان باوقار بود بادولك روپیه نقد بامیرکبیر وشش دست لباس سراپااز کمخواب وابرهٔ نسج کشمیر وغیره اقمشهٔ نفیسه باعقده‌های مروارید وخلخالها ودست برنجنهای مرصع وحمایلهای زرسرخ مسکوك وانگشترهای زرین نگین‌الماس وفیروزج ولعل وآویزهای مرصع وکوشوارهای یاقوت وزمردبهریکی‌ازبانوان‌حرم محترم وشهزادگان جلالت توام بذل وایثار نمود وملازمین رکاب حتی خدمهٔ اسپان وخاك روبندهٔ برای وباب‌را بی‌بهره نگذاشته ازعطا کامیاب ساخت وهمهٔ‌عطایای‌او ازنجاه الی‌شصت لك روپیه بحساب آمد وامیرکبیر شیرسنگهه را وداع کرده ازلاهور راه کابل برگرفت وجاده پیمای منزل مقصود شد

(۱) بام‌مخنف بامداد

ذکر آهنك فتنه کردن نواب محمد زمانخان وسردار سلطان احمد خان

ذکر فتنه جوئی نواب محمدزمانخان وسردار سلطان احمد خان

پس از رفتن سپاه انکلیس وشاه پور در هند وانجام و اختتام یافتن سلطنت خاندان اعلیحضرت احمد شاه سدوزائی وبیصاحب وحامی ماندن چندروزهٔ مملکت‌افغانستان درخلال راه‌مراجعت پیمودن اعلیحضرت امیر کبیر ازهند جانب کابل وتوقفاتش درعرض راه هرسری سرداری وهرپری درباری شده ازانجمله نواب محمدزمانخان وسردار سلطان احمد خان برادر زادگان امیر کبیر جمعی ازخوانین فتنه‌جوی مفسده خوی‌را برغم وزیرمحمد اکبر خان باخود یارساخته ازراه‌طلب ریاست بمنازعت برخواستند وازمردم ناعاقبت اندیش انجمنی بدورخویش آراسته لوای شورش برپای ساختند ووزیر محمد اکبر خان ازروی فرزانه گی وتدبیر آن جهت خموش ساختن آتش‌فتنه بروی کار آورده سردار سلطان احمد خانرا درخفا نزدخود خواسته باوی‌عهد بربسته قرارداد وگفت که‌چون شما دردفع خصم بیرونی بامن یار ودرهر کار مدد کار بوده تردداد مردانه نموده‌اید البته حق مشارکتی درامور ریاست مملکت دارید وآن مشروط وموقوف بورود اعلیحضرت امیر کبیر است که حصهٔ ازولایات‌را بشماتفویض نموده خورسند سازد زیرا که‌پادشاه وصاحب مملکت اوست ومصدق ومظهر خدمت‌شما من که‌درباب حصه‌وحق‌شما سعی نمایم و سردار سلطان احمد خان قرار داد و شرائط وزیر محمد اکبر خانرا پذیرفته از دیگران کناره جسته دیگر چیزی‌نگفته ساکت گشت وهمچنین پس‌ازوی نواب محمدزمانخانرا نیز بواسطهٔ سردار محمدعثمانخان دیده بگفتن

میلادی که اعلیحضرت امیر کبیر وشهزادکان وغیره منسوبانش از دره دون درکوه منصوری رفته اقامهٔ ییلاق گزیده بود تمامت افسران وصاحب منصبان واعیان انکلیسیه که درکوه مذکور اقامهٔ ییلاق داشتند وازمعاهدهٔ گورنرجنرل باامیر کبیر آگاه بودند ازراه تهنیت نزدامیر کبیر حاضر شده کلاه‌سلامی ازسر برگرفته مبارکباد مرجعتش را بجانب کابل گفته نوید امارت افغانستانش دادند وبعرض رسانیدند که اکنون مختارید که شب‌را در کوه میگذارید یافرود گشته راه‌دره‌دون وازانجا طریق‌کلکته می‌سپارید ودرانجا باگورنرجنرل ملاقات ووداع‌فرموده عازم دارالسلطنه کابل میشوید وامیر کبیر فرود گشتن را اختیار کرده انکلیسان فوراً چهل پانجام محفه حاضر آورده امیر کبیر باشهزادکان وغیره منسوبانش در آنها نشسته از کوه منصوری درشهر دره دون نزول فرموده پس‌ازسه روز ازانجا روانهٔ کلکته شدوچون وارد کلکته گشت لارد آکلند یاالبرا وگورنر جنرل کشور هند ازراه ملاقات نزدامیر کبیرشده بعدازادای مراسم پذیره وتقدیم لوازم مصافحه درمجلس ملاقات کرسی نهاده باهم نشستند وگورنرجنرل زبان گشوده گفت که دولت انکلیس دوستی اعلیحضرت امیر کبیر را بردوام و استوار میخواهد که سالهای درازبلکه ابدی بوده ممتاز جمیع دول باشد واز دولت برطانیه مفارقت و مبانیت نکرده بادیگر دول راه موافقت ومواصلت‌نه‌پماید وامیر کبیر گفتار اورا مسلم داشته بدوستی دولت ایشان اعتراف نموده بعد هردوتن برخواسته باهم‌وداع کرده چند قدمی گذاشته هنوز ازهم جدانشده بودند که دوجلد تفسیر حسینی باپوش کمخواب آورده‌پیش کشیدند وامیر کبیر آنرا بفال نیك شمرده بخورسندی گرفته ببوسید وبرچشم نهاده بعدبملازم خویش دادکه بتعظیم نگاه دارد وهمچنین بعدازچند گام برداشتن دیگردوزنجیر پیل حوزه‌زده‌واسپان یراق طلاء برای‌نشستن وسواری امیر کبیر پیش کشیدند و امیر کبیر از گورنر جنرل جداشده مکتوبی برای عیال واطفالش که اینوقت‌درکرنال بودند فرستاده خبرداد که ایشان ازراه لودهیانه روی مراجعت بکابل‌نهند وخود برپیل نشسته رهسپار مملکت افغانستان شد وچند دسته فوج دولتی جهت محافظت وپاسداری مأمور گشت که تانجاب ملازم رکاب شهریاری بوده ازانجا مراجعت کنند زیرا که حدود پنجاب متعلق بمهاراجه شیر سنگهه بن مهاراجه رنجیت سنگهه بودوچون واردلودهیانه شد عیال واطفالش نیزازکرنال دررسیده بهم پیوستند وافواج انکلیس که ملازم رکاب بودند رخصت حاصل کرده جانب‌کلکته مراجعت کردند وازآنجا امیر کبیرباسرادقات‌حرم محترم وفرزندان‌سعادت‌توام وملازمان محترم وهمدم راه مقصود برگرفته ازشیر سنگهه بن‌مهاراجه رنجیت سنگهه در دل تشویش‌همی داشت که مبادا بکینهٔ دیرینهٔ که ازسبب کشته شدن هرای سنگهه وغیره دشمنی‌ها ولشکر کشیها در دل دارد سرراه گرفته آسیبی‌رساند اما مهاراجه شیر سنگهه از جوان مردی که داشت بارعایای متعلقه‌اش از روزیکه امیر کبیربانجاب گذاشت تفقد شاهانه بتقدیم رسانید چنانچه از منزل اول که پانهاد اراضی‌متعلقه مهاراجهٔ مذکورشد جمیع مایحتاج بل زیاده بر اسباب احتیاج از قبیل کیسه های زر سرخ وسیم سفید مسکوك وماکول ومشروب وحلویات‌وشربتیات برسم ماحضر خوان بادشاهی برای خود اعلیحضرت امیر کبیروشهزادکان واعیان رکاب وافسروسپاهی منزل بمنزل موجود و آماده همی نمود ودر هر منزل از وفور مأکولات وحلویات بوقت کوچیدن بزمین‌میریختند ومردم تماشائیان بمن وسیر اززمین برداشته می‌بردند و آنگاه که بیك منزلی لاهور نزول فرمود خود مهاراجه شیرسنگهه بامعدودی از سواره وپیاده که دور از بیناك شدن امیر کبیر بود بپذیره برخواسته بانحف وهدایای شایسته ازراه استقبال داخل منزل گاه امیر کبیر شد ومراسم پذیره بجای آورده تحف وهدایای خویش را پیش کشیده اعلیحضرت امیر کبیر را از کثرت نوازش شاد خاطر ساخت وشب را باامیر کبیر روزرسانیده بامدادان باهم روانهٔ لاهور شدند وبنزدیك شهر لاهور افواج سواره وپیادهٔ نظام که با اتواپ وزنبورك‌خانه وموزیکان وباجه نوازان بامر شیر سنگهه جهت تبریك مقدم امیر کبیر صف کشیده ایستاده بودند موزیك چیان وباجه نوازان بمجرد ورود بایستادن گاه ایشان ساز سلامی نواخته سر بیرق‌ها فرود کرده بعدازان توپ وتفنك‌شادمانی نموده باعزاز وا کرام هرچه تمامتر بشهر لاهورش فرود آوردند ودر منزلگاه بادشاهی که بکمال لطافت وصفائی برای امیر کبیر آراسته بودند جای دادند وجمیع اشیای خوردنی وپوشیدنی واسباب‌خواب

او شکایت نامهٔ بکار کنان دولت انکلیس که در قندهار بودند فرستاده خواهش تبدیل اورا نمودند و ایشان تات نامی را درهرات فرستاده باتجررا طلب قندهار نموده در اواخر اوقات بالشکر روانهٔ کابلش نمودند وچون انکلیسان بتات اجازت مرمت کاری هرات را داده بودند وزیر یار محمد خان اورا محکوم خود دانسته باو گفت که هر که از رعایای هرات خواهش وجه برای مرمت کاری مخروبهٔ زمین وعمارت خود نماید حجت گرفته وجه نقد بدو دهد تا زودی خرابئ که در آبادانی واراضی او رسیده است مرمت شود ودرینصورت که حجت گرفته شود حبه ودیناری ازوجه دولت تلف وضائع نشود واو بدستوریکه وزیر یار محمدخانش فرمود هر که حجت مبلغی نزد او میبرد وجه نقد گرفته جای خویش میبرد تا که پنج شش لک روپیه از وی بگرفتند وصرف مؤنث ومعیشت خود کردند وآنگاه که شهزاده کامران زمام مهام حکومت را بقبضهٔ اقتدار وزیریار محمد خان سپرده خودش بعیش وعشرت پرداخته اززحمت حکومت باستراحت ملاهی ومباشرت مناهی در ساخت وزیر یار محمد خان بودن تات انکلیس را درهرات باعث اختلال کار خویش وموروث اغوای شهزاده کامران وحدوث فتنه دانسته بهروابطه ووسیلهٔ که میدانست وتوانست اورا از هرات برون کرده روانهٔ هند ساخت وخوددرپی اضرار کار شهزاده کامران افتاد که اورا ازمیان برداشته مستقلاً ومستبداً بحکومت پردازد واواز تسلط واستیلای وزیریار محمد خان دلتنك گشته در۱۲۵۶ سال هزار ودوصدو پنجاه وشش هجری مطابق ایام فرمان روائی شاه شجاع در کابل چنیکه وزیر یار محمد خان در باغ کارته اقامه داشت بقلعهٔ اختیار الدین (۱) در آمده تخته پل را از روی خندق آن برداشته عزم رزم باوزیر یار محمد خان کرد ووزیر با لشکریکه همراه داشت داخل شهر هرات شده نخست طالب صلح گشته نجوخان بارکزائی را نزد شهزاده فرستاده خواستار شرایط بهانه جویانه گشت وشهزاده خواهشات اورا قبول نکرده کار بمقاتله کشید ووزیر اطراف قلعه را گرفته شهزاده را در تنگنای محاصره انداخت وبعد ازپنجاه روز برج شرقی قلعه را نقب زده ازصدمهٔ آتش باروت پست ساخت وبورش برده قلعه را مسخر کرد وپسران شهزاده کامران را باسم یرغمال گرفته محبوس کرد وخودش را بهانهٔ اینکه قریهٔ کهسان جایگیرش باشد درانجا روانه نموده مسکن ومقام داد ودر خفیه سردار تاجو خان وداود خان الکوزائی رابقتل شهزاده کامران گماشته ایشان در کهسان رفته اورا در سال مذکورسنه ۱۲۵۶ هزارودوصدو پنجاه وشش مقتول نموده جسدش را نقل داده دروضهٔ باغ واقع جنب شهر هرات مدفون کردند

﴿ ذکر حکمرانی مستقلهٔ وزیر یار محمد خان الکوزائی در هرات ﴾

چون سلطنت پادشاهان طائفهٔ سدوزائی از طوائف عظیمهٔ درانی منقرض ومنقضی گشته بطریقیکه مذکور وسراسر دزین جلد سراج التواریخ مسطور شدبآخر رسید درهرات وزیر یار محمد خان مستقل بلامعاند برمسند حکومت نشسته اکثر مردم الکوزائی که بااو اتحاد قومی داشتند از قندهار رو بهرات نهاده اشخاص فرومایه پست پایه بمناصب ارجمند سربلند گشتند ودرسال۱۲۵۷هزارودوصدو پنجاه وهفت که موافق بود بزمان شورش وبلوای مردم کابل وکشش وکوشش ایشان دراستیصال سپاه انکلیس وزیر یار محمد خان لشکر بغور فرستاده تاحدود کرزو نیزلی متصرف شده لشکرش بهرات مراجعت کرد ودرسال۱۲۵۸هزارود وصدو پنجاه وهشت هجری صلح بهتنبیه وتهدید کریم داد خان هزاره که دم ازخود سری میزد نقارهٔ جنك نواخته اورا مطیع ومنقاد ساخت و مالیات دیوانی را ازوی وصول کرده خودش را بحکومت سابقه اش برقرار داشت و دربهار اینسال جانب میمنه لشکر کشیده حکمت خان والی میمنه را کوشمالی داده رسانیدن مالیات انجارا در خزانهٔ هرات برذمه اونهاده پسرش را گروکان باخود درهرات آورده باعزاز واحترام نگاهداشت

﴿ ذکر مراجعت امیر کبیر ازهند ومتمکن شدنش ﴾

(برتخت امارت افغانستان)

وچون سپاه انکلیس برطبق قرارداد گورنر جنرل از مملکت افغانستان بیرون شده راه کشور هند برگرفت درماه رمضان سال ۱۲۵۸ هزارو دوصدو پنجاه وهشت هجری مطابق سنه ۱۸۴۲ هزارو هشتصدو چهل ودوی

(۱) قلعهٔ اختیار الدین داخل شهر هرات میباشد و حال نو سو مبارك هرات است

الکوزائی هم ك شعبه از شعب درانی میباشد

ذکر مراجعت امیر کبیر از هند و جلوس برتخت امارت افغانستان

جای گزیدهٔ شهزاده حیدر بن شاهزمان را باهزار سوار مأمور حکومت بامیان نمود که درانجا رفته سدراه وزیر محمد اکبر خان باشد وانکلیسان اسیران و گروگانان خود را بروفق معاهده وقرار داد کورنر جنرل وامیر کبیر برگرفته روی مراجعت بهند نهادند وشهزاده فتح جنك را بامنسوبانش در پنجاب مسکن وجای گیر تعین کردند وآنگاه که انکلیسان در ماه نومبر سنه هزار وهشتصد وچهل ودوی میلادی مطابق ماه رمضان سال هزار ودو صد وپنجاه وهشت هجری افغانستان را تخلیه کردند غلام احمد خان وزیر شاه پور بواسطهٔ هوا خواهان امیر کبیر ووزیر محمد اکبر خان که همگنان چند روز پیشترچنانچه مسطور شد باوی عهد وبیعت کرده بودند چون محمد رضاخان بن باقر خان مراد خانی وخانشیرین خان جوان شیر وقربان علیخان باغ علی مردانی ومیرزاامام وردی خان خوافی ومیرزا عبدالرزاق خان مستوفی وآقا حسین که همه ازقوم قزلباش بودند ازشاه پوررو برتافته خوانین درانی وغیره خوانین فارسی وقزلباش را دیده باخود متفق ساختند وبرای وزیر محمد اکبر خان نامه فرستاده از تاشقرغان طلب کابلش نمودند وپیام دادند که لشکر انکلیس درپنجاب رسیده غنچهٔ آرزوی هواخواهان ازنسیم هوای سعادت انتمای امیر کبیر بشکفید میباید که در کابل مراجعت کرده عروس ملك را دربر گرفته خادمان وهواخواهان را کردن افراز افتخار سازند واو چون درنامهٔ ایشان مهر وزیر غلام احمد خان را دید وهم ازبیعت وعهد همگنان باشاه پور واقف بود بنوشتهٔ ایشان اعتماد نکرده راه معاودت جانب کابل پیش نگرفت تاکه چندتن سواره بنزدش فرستاده ازهمهٔ جهات خاطر جمعی برایش دادند آنگاه از تاشقرغان براه بامیان روبجانب کابل نهاد وبامعدودی از سواره بدون علوفه وآزوقه راه مراجعت برگرفت ومنزل بمنزل که فرود میگشت صد ودوصد سوار ازمردم درانی وغلجایی وقزلباش وغیره برکابش ملحق میشدتا که نزدیك بامیان رسیده فروکش کرد سوارانیکه همراه شهزاده حیدر بودند بایما واشارهٔ غلام احمد خان وزیر ازورو برتافته تحت رأیت وزیر محمد اکبر خان قرار گرفتند وشهزاده حیدر ازمشاهدهٔ انحالت توان اقامت را درخود ندیده اززاه فرار داخل کابل شد وپس ازوصول اوبکابل شاه پور نیز بارادهٔ آنکه در کابل استعداد مقاتله را باوزیر محمد اکبر خان نداشت باتفاق نائب سرفراز خان و عظیم گل خان وعبدالمجید خان نامان وغیره منسوبان واطفال وزنان خویش زاه جلال آباد پیش گرفت ودرمنزل گرچکه که اززاه راست منحرف بود سواران وزیر محمد اکبر خان که درعقب او کاشته بودبوی رسیده مردم جبارخیل غلجائی آن نواحی را بشورش آورده تمام مال ومنال اورا غارت کردند ودوزش را فرا گرفته ازراه پیمودن باز داشتند که هرچه وزیر محمد اکبر خان دربارهٔ اوامر کند ازکشتن واسیر کردن بجای آرند اما عظیم گل خان که باشاه پور همراه وهمعنان بود وابستگان خودرا ازبین مردم مذکور زد خود خواسته بیاری ایشان ازمهلکه نجات یافته باشاه پور وارد جلال آباد شدند ومحمد عثمانخان نظام الدوله که هنوز حکومت جلال آباد ودوهزارتن سواره وپیادهٔ سلاحدار داشت نتوانست خود وشاه پور را نگاهداشت چنانچه اونیز بامیان عبدالرحمن خان نامی که ندیمش بود درفرار باشاه پور یاروردهسپار گردیده همه ایشان درپشاور رفتند وعبدالعزیز خان قوم جبار خیل غلجائی ازشیوهٔ جوان مردی بامردم قوم خود عیال و اطفال شاه پور را عزت و احترام نموده همه را باعزاز واکرام بجاله نشانیده ازراه آب سالماً در پشاور رسانید وازینروز ببعد اولاد واحفاد احمد شاه که داخل هند شدند دیگر نام وجاهی نیافته همچنان ماندند

﴿ ذکر سرگذشت شهزاده کامران حکمران هرات ﴾

چون اعلیحضرت محمدشاه قاجار بنهجیکه ازپیش مرقوم گشت ازهرات مراجعت کرد شهزاده کامران آسوده خاطر گشته بکار حکومت و ترمیم شکست ورخت شهر هرات که ازصدمهٔ گلوله باری شاه قاجار درحصارش رخ داده بود پرداخت ومجدد میجر اسمتر انگلیس را که درآنجا بود ودوقت محاصره درتعبیه قلعه داری واستواری می نمود تکلیف بمرمت کاری خرابیهای هرات کرد ـ بازنده امر شهزاده کامران را گوش قبول نشنوده علاوه برآن روزی شیرمحمد خان برادر وزیر یارمحمد خانرا عتاب نموده دشنام نیزداد ووزیر باشهزاده کامران ازسوء سلوك

نشستن داده‌بود وچند دفعه خواهش آمدن قندهار راازشاه قاجار نموده قصدکرد که درآنجا آمده باسپاه‌انکلیس مصاف دهد بنا برحفاوت (۱) دیرینهٔ دولت انکلیس که بادولت ایران درمیان بود کامیاب نگشته رخصت مراجعت نیافت‌تااین هنگام که سپاه انکلیس راه‌هند ومقام خویش برگرفت وباوزیر محمداکبر خان بعدازمنصوب شدن شهزاده شاه‌پور بحکومت کابل چنانچه بیایدطرح معاهده انداخته ومحبوسین وگروکانان خودرا گرفته عازم هند شدند عباس قلیخان والی شهرکرمان خواست که برطبق مرام سردار کهندل خان رفتار نماید ونیز سردار معزی الیه اجازت مراجعت افغانستانرا از کارداران دولت ایران حاصل کرد پس سردار رحمدل خان برادر خودرا درکرمان فرستاده ازاجازت یافتن معاودتش بافغانستان عباس قلیخان راآگاه‌کرد واواول‌آدم مقررکرد که در منازل فرودگاه سردار کهندل خان از موضع نرماشیر تاسرحد افغانستان وسیستان آزوقهٔ وعلوفه مهیا وآماده‌نمود واسمعیل‌خان‌سرکرده جمازه (۲) سواران ونائب‌الحکومهٔ بم ونرماشیررا نیزامرکرد که صد نفر اشتر علوفه حمل کرده منزل بمنزل باسرداران نقل وتحویل دهند وچند تن کاریزکن نیز باخود بردارند تادرهرجا که محتاج بآب شوند زمین‌راکنده آب برآورند وهم محمد رضاخان حاکم سیستان‌را مکتوب فرستاد که لشکر شایان باایشان همراه سازد تادرقندهار رسیده متمکن شوند آنگاه مراجعت کند بعد سردار کهندل خان ازشهربابک راه قندهار برگرفته چون وارد سیستان شد محمد رضاخان حاکم آنجا لطف علیخان پسر خود را باسه هزار سوار ملازم رکاب سردار والا تبارساخت واوتاقند هار طریق خدمت وملازمت پیموده از سردار کهندل خان رقم رضا مندی گرفته نزد عباس قلیخان والی کرمان فرستاد که حسب‌الامر کارگذاران دولت مرا درقند هار رسانیده برمسند حکومت قندهار قرار گرفتم ولطف علیخان بن محمد رضاخان حاکم سیستان را که بامن همراه وخادم راه‌بود بحفاظت ارك قندهار مأمور داشته ام وعباس قلیخان بجائزهٔ این خدمت‌خنجروکارد مرصع‌بادیگر اشیاءنفیسه‌برای محمد رضاخان پدر لطف علیخان فرستاد

(۱) حفاوت بمعنی مهربانی وشفقت

(۲) جمازه اشتر مهاری

﴿ ذکرمعاهدهٔ انکلیسان بااعلیحضرت امیر دوست محمد خان ﴾

ذکرمعاهدهٔ انکلیسان با امیر کبیر

(ومراجعت وزیر محمد اکبر خان‌از تاشقرغان)

در خلال احوال مذکوره که وزیرمحمد اکبر خان بعزم جهاد در موضع تیزین باغازیان شجاعت نهاد اقامه گزیده سردارسلطان‌احمدخان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم رابراه گیری لشکر انکلیس که ازجانب‌قندهار روبطرف کابل‌نهاده بودند فرستادلازد آکلند یاالمبرا گورنرجنرل‌کشورهند برعایت خلاص ساختن اسراءوگروکانان انکلیسان که دردست وزیر محمد اکبرخان‌ودر کابل وبدیع آباد لقان بودند باامیر کبیر طرح معاهده انداخته‌قرار داد که بوزیر محمد اکبر خان پسرش مکتوب فرستاده او را از محاربه باسپاه انکلیس باز دارد وهم اسیران وگروکانانرا که در نزد خود دارد واگذاشته بسرکردگان فوجیکه در افغانستانند سپارد تاسپاه انکلیس ازمملکت افغانستان‌بیرون شده بامیر کبیروا گذارد بعد امیر کبیر ازهند بکابل مراجعت نموده بکار امارت‌پردازد ویاوزیر مذکور ترك قتال وجدال کرده جانب خلم یعنی تاشقرغان برود تاافواج دولتی از دست برد او ایمن شده از جلال آباد وقندهار جانب کابل راه پیموده نامی برای دولت حاصل نموده پس از توقف اندك زمانی اسیران وگروکانان را باخود گرفته در مملکت هند آیند وافغانستان را بامیر کبیر گذارند وامیر کبیر این قرار داد گورنر جنرال را پذیرفته برای وزیر محمد اکبر خان نوشت ومکتوب او در موضع تیزین بوزیر محمد اکبر خان رسیده چنانچه ازپیش رقم شد راه تاشقرغان‌برگرفت وبسردار سلطان احمد خان نیز بذریعهٔ نامه خبر داد که‌دست از محاربهٔ انکلیسان کشیده سد راه ایشان نشود چنانچه از جانب قندهار وجلال آباد لشکر انکلیس بیانعی داخل کابل شده فتح جنك را بقراریکه مذکور شد بمسند حکومت بر نشانیدند واو از مکتوبیکه گورنر جنرال برطبق قرار داد ومعاهده اش که باامیر کبیر کرده بجنرال پالك فرستاده امرمراجعت سپاه انکلیس را از افغانستان صادر فرمود چنانچه مرقوم گشت خبر یافته از سلطنت استعفاء کرد وعازم هند شد وشهزاده شاه پور برتخت حکومت

ذکر حکومت شهزاده شاه پور

﴿ ذکر حکومت شهزاده شاه پور ﴾

(ومراجعت کردن سردار کهندل خان با برادرانش از ایران)

تفصیل این اجمال انیکه چون شهزاده شاه‌پور شاه‌فتح‌جنك برادرش رامستعفی ازسلطنت ورهسپار شدن بخارج مملکت مشاهده کرد بخود اندیشیده ترك کردن تاج وتخت موروثی را ننك پنداشته بدل گفت که از استراحت طلبی وگوشه گزینی نکوتر آنست که چون پدرم شاه‌شجاع مقتول سردرپئ تحصیل سلطنت دهم وزمان حکومت را ایکان ازدست نگذارم ودراثنای این اندیشه جارج مکریکر نزدوی آمده اظهار کرد که اگر درمملکت افغانستان اقامه جسته دست ازفرمان روائی بازنداری بهتر وهم صاحبان انکلیس ازشما خورسند وخوشتر خواهند بود والاقلعهٔ بالاحصار را خراب کرده راه خویش بجانب هند پیش گیریم وشهزاده شاه‌پور این اظهار اورا موافق ومؤید اندیشهٔ خویش یافته شگفته خاطر گشت وگفت اگرچه مردم اینولایت اعتمادرا نشاید اما رعایت خاطر امنای دولت انکلیس را ترك نمیباید کرد وازصوا بدید شان نباید گذشت لهذا بپاس میل خاطرکار گذاران دولت مذکوره ولحاظ استحقاق موروثه این امرراپذیرا ام واقامهٔ کابل را درخاطر گوارا میدانم وجارج مکریکر اینخبر را ببالك رسانیده اونیز خورسندشده روز دیگر سکس بیرنام نائب خودرا دربالاحصار فرستاده شهزاده شاه‌پوررا برمسند حکومت کابل جای‌داد وتمامت مردم‌را صلای بارعام نموده شلك توپ شادیانی بتقدیم رسانید بعد خانشیرین خان جوانشیررا مدارالمهام امور حکومتش قرارداده غلام‌احمد خانرا بمنصب وزارتش برحال داشت وهمهٔ اعیان‌درانی وبزرکان قزلباش وکابلی وغیره که اکثر روی دل جانب امیر دوست محمد خان ووزیر محمد اکبر خان داشتند از واهمهٔ انکلیسان که جانب داری شهزاده شاه‌پور رابصلاح وقت مینمودند عهد نامهٔ ذیل را نکار داده وختم برنهاده هریك جدا جدا دست بقرآن مجید گذاشته عهد ایشانرا بکلام حمید مؤکد ومؤثق ساخته ازبارعام بیرون شدند ونقل (۱) آن بعینه اینست

(۱) نقل بیعت وعهد نامهٔ بزرکان کابل وغیره

درین زمن فرحت بنیان که بندکان سپهر مکان السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان سلطان شاه پور شاه پادشاه مابین میباشد اقرار مینمائیم بخدای عزوجل واحدلاشریك ورسول او وجمیع پیغمبران وچهار یارکبار وکل مهاجر وانصار وخندان آل اطهار صلوات‌الله وسلامه علیه وعلیهم که بدون سلطان ممدوح مادام‌الحیوة احدی‌را بپاد شاهی اختیار ننمائیم وبسر وجان در خدمت کاری سلطان ممدوح کوتاهی نکنیم ونفاذ حکم سلطان ممدوح را برخود وبرملك ولشکر واجب ولازم دانیم وهر کس که سلطان ممدوح را بپادشاهی وفرمان روائی قبول ننماید مابین جمیع خوانین که‌حاضر هستیم دشمن ومخالف ملدوجن وناموس اوباشیم وهر گاه بمادوجن وسلطنت‌وعزت پادشاه ممدوح بدنیت وبدخواه باشیم وباظاهراً وباطناً واشارةً وکنایةً ودلالةً مخالفت وخیانت در سلطنت نمائیم بغضب ولعنت‌خدای عزوجل وپیغمبران واصحاب کبار ومهاجر وانصار وامامان دین ومجتهدان شرع متین گرفتار باشیم فقط اینچند کلمه برسبیل اقرارنامچه قلمی گردیدتحریر روز۲۷ بیست‌وهفتم ماه‌شعبان سنه ۱۲۵۸ هزارو دوصد وپنجاه وهشت هجری وازهمهٔ خوانین که عهدرا موثق داشته مؤکد بایمان نمودند یکتن غلام‌جان نام بن محمداعظم خان عهدنکرده گفت من همراه لشکر انکلیس درهند میروم و ازین سخن او سکس بیر انکلیس رنجیده گفت سرکار ماترانان نخواهد داد بعد رو بجانب شاه کرده گفت تعجب است ازینکه شهزاده محمد تیمور برادر شمانیز دروقت حرکت سپاه ما از قندهار بجانب کابل روانهٔ هند شد وکار گذاران دولت هرچند بربودنش درقندهار ساعی شدند نپذیرفته راه هند برگرفت و همچنان شاه فتح جنك برادر دیگر شما ترك سلطنت و حشمت کرده رهسپار دیار هند شد و شاه پور چیزی نگفته یك راس اسپ ترکی بدو بخشیده رخصتش نمود بعداوداع انکلیس سپاه عهدیکه الیا یا گفند گورنرجنرل کشور هندبامیرکبیر درمیان نهاد آغاز مراجعت(۲) هند کردند چنانچه رقم شده میآید ومقارن اینحال سردار کهندل‌خان که‌باسردار رحمدل خان وسردار مهردل خان برادران وسردار محمد صدیق خان وسردار محمد عمرخان وغیره پسران وبرادر زادکانش درحین ورود لشکر انکلیس بقندهار چنانچه ازپیش مرقوم گشت روی امید بانجمعد تن ازنوکرانش بسوی درگاه اعلیحضرت محمد شاه قاجار نهاده واویك لك روپیه بابلوك موضع مروس برایش بعنوان تیول مقرر داشته در شهر بابکش جای

(۲) مراجعت سردار کهندل خان ازایران در قندهار

باجمعی از ابطال رجال طریق استعجال جانب جلال آباد بر گرفت و درموضع تیزین رسیده بآهنك جنك وعزم راه گیری افواج انکلیس درنك کرد وازانسوی جنرال پالك سپاه انکلیس‌را که درقندهار اقامه داشت بتوسط کار گذاران دولت متبوعهٔ خویش ازراه کشورهند خبرداد که شهزاده محمد تیمور را بحکومت قندهار همچنانکه هست گذاشته راه کابل پیش گیرند وخود نیز باتفاق شاه فتح جنك ولشکریکه درتحت رایت داشت از جلال آباد راه کابل بر گرفت ووزیر محمد اکبرخان ازدوسو عساکر خصم‌را روبکابل‌دیده پای‌ثباتش بلغزید وهم ازمکتوب امیر کبیر که بدورسید چنانچه مذکور میشود ترك مقاتله کرده ازتیزین باجماعهٔ که همراه داشت راه فرار بجانب ترکستان برداشت وبدون آنکه داخل کابل‌شود بکوهستان درآمد ونائب امین‌الله خانرا باجمعیت غزاة دراستالف گذاشته خود راه تاشقرغان پیش گرفت وشاه فتح جنك باجنرال پالك وسپاه کینه خواه انکلیس درروز هجدهم ماه شعبان سال هزارو دوصدو پنجاه وهشت هجری یمانی داخل کابل شده دو باره برسریر سلطنت قرار گرفت وپس ازسه روز جنرال پالك ومکریکر انکلیس بواسطهٔ میرزا حیدر علیخان لشکر نویس شاه‌را تکلیف کردند که یکی ازخوانین درانی را بوزارت خویش نصب کرده بنظم ونسق مملکت پردازد واوباستصواب آرای ارکان دولت خود مثل خان شیرین خان جوانشیر که دروقت فرار کردن وزیر محمد اکبرخان جانب تاشقرغان مصلحة ازهمعنانی وی بازایستاده برای دانستن مکنونات خواطر انکلیسان طریق خدمت شاه فتح‌جنك اختیار کرده‌بود و غیره غلام احمد خان بن شیر محمد خان بامیزائی مختارالدوله را خلعت وزارت پوشانید بعد چند دسته از افواج سواره وپیاده وتوپخانهٔ انکلیس‌را بسر کردگی شهزاده شاه‌پور وهمعنانی خوانین درانی وقزلباش جهت کوشمالی وسرزنش نائب امین‌الله خان و گروه غازیان مأمور استالف نمود وایشان درآنجارفته زمین استالف‌را ازوجود غازیان رفته تمام عمارات وخانهایش را آتش زده بسوختند وپس ازسوختن استالف وپراکنده‌شدن غازیان پانجیر وماکتری نامان انکلیس وغیره از روی صلاح وراه صواب شهزاده شاه پور را گفتند که بحکومت کوهدامن و کوهستان اقامت نماید ومردم آنجا را ازفتنه انگیزی بازدارد واو بنابرانکه شاه فتح‌جنك درینوقت ازشنیدن خبر مراجعت لشکر انکلیس جانب هندوستان دلتنك گشته از سلطنت استعفا نمود وآهنك رفتن هند کرد قبول درنك نمودن و حکومت کوهستان را ننموده باتفاق انکلیسان ازاستالف درکابل معاودت کرد وانکلیسان باهوا خواهان شاه فتح جنك که ازسلطنت استعفاء نموده عازم هندشده بود اورامنع گردیده هرچند باقامهٔ کابل وفرو نگذاشتن اریکهٔ سلطنت و ترك نکردن مسند حکومت تحریض کردند نپذیرفته در جواب ایشان گفت که سپاه دولت انکلیس‌را حکم مراجعت بسوی کشور هند صادر گردیده وازین‌مملکت خواهندرفت‌پس‌مرابدون ایشان توقف‌نمودن درکابل دشوار است واگر رأی شمارا مسلم دارم ضرور است که چهار فوج ازافواج دولتی جهة معاونت من در کابل گذاشته شود پانچ‌لك روپیه باسم معاونت ویارسم قرض ازدولت انکلیس بمن عنایت گردد تاشکست اساس حکومتم مرمت شود والا مجال درنك را درحوصلهٔ خویش محال میدانم وجنرال پالك ومکریکر که جوان مردی وزیر محمد اکبر خانرا درباب فرستادن نعش‌الفرشتین که از پیش رقم کشت وحمایت و حفاظت طفلان وزنان انکلیسانرا که در نزد او بگروکان‌بودندبخاطر داشتند گفتند که هیچیك از گذاشتن لشکر و دادن زررا مأذون نیستیم وشاه فتح جنك عهدوبیعت نامهٔ‌را که ازوزیر محمداکبر خان وبزرگان قزلباش وافغان‌واعیان کابل گرفته بودبدیشان‌نشان‌داده‌همه‌رابه‌بدعهدی منسوب ساخت وازمکتوبیکه ازراه نقض عهدخودش بانکلیسان نگاشته وازجلال آباد بکابل خواسته وبدست وزیر محمد اکبرخان چنانچه مذکورشد افتاده‌بود هیچ بزبان نیاورد وایشان گفتند که حالا خود شما زبان کارنیستید که بکابل باشید ویادرهند بروید زیرا که‌حال مردم اینولایت‌ونیك وبد امر خویش را بهتر میدانید وشاه فتح‌جنك ترك حکومت کرده باپرده نشینان حرم محترم شاهی ازبالا حصار بیرون‌شده بآهنك رفتن‌هند درلشکرگاه انکلیس درآمد وانکلیسان بجای‌اوشهزاده شاه‌پوررابرمسند حکومت کابل متمکن گردانیده منت پذیرش ساختند

ومال وجان وناموس او باشم وهرکاه بمال وجان وناموس سلطنت ارادهٔ عداوت و خصمی کنم وظاهراً و باطناً واشارةً وکنایتهً بایماء والقای دیکری مخالفت از امرش نمایم وباطریق غدر وخیانت پیمایم بغضب ولعنت خدای عزوجل وملائکهٔ مقربین ونفرین پیغمبر آخرالزمان واصحاب کبار وامامان دین ومجتهدین شرع متین گرفتار باشم وهرکاه درین اقرار خود ثابت قدم وراسخ دم نباشم از رحمت خدا و شفاعت حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی‌الله علیه و آله وسلم بی‌بهره وبی‌نصیب باشم فقط ومهر برنهاده دستخط کرد وهم چنین امین‌الله خان ومحمد شاه خان ضمانت نامهٔ جداکانه نوشته بشاه سپردند بعد دروازهای بالاحصاررا بروی هم کشوده وزیر محمد اکبر خان داخل بالاحصار شد وجماعهٔ یساولان وچوب داران و پاسبانانیکه بدور شاه ومسلح بودند همه را دور کرده نزد خود آورد وهراسیکه از آنان دردل داشت رفع کرده افواج هندی وغیره سپاه شاهی‌را ازسواره وپیاده وتوپخانه درزیرفرمان کرد ومبلغ دولك روپیه بنام مواجب سپاه ودیکر مصارف کاه وبیکاه که اضافه ازان درخزانه شاه نبود بتصرف خود آورد وبدینمنوال بکار وزارت پرداخته امور سلطنت شاه فتح جنك‌را راست همی نمود تاکه مکتوب شاه فتح جنك را که بجنرال بالك در جلال‌آباد فرستاده دعوت آمدن بکابلش نموده بود از عرض راه بدست یکی از هواخواهان وزیر محمد اکبر خان افتاده بوی رسانید واواین مکتوب شاه فتح جنك را خلاف اسلوب نام ونننك دیده ناقض عهدش شمرد وشاه‌را محبوس فرموده هرچه ازجواهر ثمینه واجناس نفیسه که در اندوخته داشت همه راضبط نمود وبدان نیز اکتفاء نکرده خواست‌که شاه رابضرب چوب عقاب وعذاب کرده هرچه دارد بتصرف آرد بعد هلاکش سازد وشاه ازین عزم او آکاه کشته شب هنکامی بواسطهٔ محمد زمان خان عرب بالاحصاری سقف زندان را شکافته بیاری اووچندی دیکر ازراه‌بام بکریخت وازدروازهٔ خونی بیرون‌شده خودرا بچنداول کشیده درخانهٔ یکی از قزلباشیهٔ چنداول متواری گشت وصاحب آنخانه راکه از اقرباء میرزا ابراهیم خان منشی باشی بودنزد او ومیرزا حیدر علیخان لشکر نویس فرستاده ازحالت خویش آکاهی داد وآن دوتن چون درنزد نائب امین‌الله خان نظربند بودند ازگریختن شاه خورسند شده تدبیری اندیشیده برشوت سرافراز خان برادر امین الله خان وخواجه خانجی را کرفتار دام نفس ساخته اسپ و سلاح شاه را اراسته ازچنداول باچند نفر درلهوکرد بردند و ازانجا براه مزکین وسرخاب در جلال‌آباد بنزد جنرال بالك انکلیس رسانیدند وشاه بی دستکاه باجنرال مذکور سخن ازعهد پدرش شاه شجاع که بادولت انکلیس کرده بود درمیان آورده کفت که‌لشکر کشیدن دولت انکلیس جانب افغانستان‌بیرون ازعاقبت اندیشی وخیر دولت خودش چیزی دیکر نبوده که پدرم شاه مقتول را که از دیرکاه درلودهیانه اقامت داشت هرکزش امداد بلکه یادنکرد تاکه شاه ایران هرات را در محاصره انداخت و الکسندر بارنس فرستادهٔ دولت مذکوره ازامیر دوست محمد خان نسبت بخود استخفاف دیده ازراه حقارت بهند مراجعت کرد آنکاه دولت انکلیس تحقیر اورا درنزد پدرم باعث دشمنی دولتش باامیر دوست محمد خان ابراز داده واسطهٔ دوستی آن مرحوم را باخود اظهار کردند چنانچه بپاس حفاظت کشور هند بااو معاهده نموده جیش بجانب افغانستان در جنبش آوردند وباآنکه تمامت سپاهش هلاك شد چون شاه ایران هرات را فروکذاشت دیکرنه راه خون خواهی خویش پیمودند ونه‌از عهدیکه کرده بودند یاد نمودند اکرنه چنان است من بهمان عهدیکه از دولت انکلیس وپدرم درمیان است تاکنونش استوار دانسته روی بسوی شما آوردم تااکر برعهد خود استوار باشید ازراه معاونت بامن جانب کابل روی خواهید آورد والامنتی ازدولت انکلیس برذمت من نخواهدبود وهم درنزد تمام جهانیان مدعا جوئی وطریق خلاف پوئی شما منکشف خواهد کشت وجنرال بالك را کفتار شاه فتح جنك بغایت کران نموده ازراه ننك آهنك یاری وی کرد تااین‌نام بدرا که اومنسوب بدولت انکلیس نمود از افواه دور نماید

(ذکر توجه نمودن لشکر انکلیس)

(از راه معاونت شاه فتح جنك جانب کابل)

چون وزیر محمد اکبر خان ازورود شاه‌فتح‌جنك درجلال‌آباد ومعاونت خواستنش ازجنرال بالك آکاه کشت

خان فرستاده بدینواسطه رشتهٔ اتحاد ودوستی رابامردم موصوف استوار نمود وازینمعنی شاه فتح جنك بغایت ناتوان ودلتنك گردیده جهان را بدیدهٔ اعتبار تیره وتنك مشاهده همی نمود اما بدلجوئی وچاپلوسی چندتن کهاورا بآمدن لشکر انکلیس ازراه خون خواهی مقتولین شان مژدهٔ احتمالی میدادند دلش قوت یافته استوار میکشت چنانچه دست ازقلعه داری بازنداشته مکتوبات عدیده از پی هم درجلال آباد نزدجنرال پالك فرستاده بآمدن کابلش دعوت همیکرد تا کهاسباب وآلات قلعه داری اوتمام شده هیچ نماند ودرچنین حالت نیز میرزا ابراهیم خان منشی باشی ومیرزا حیدر علیخان لشکر نویس وخوانین درانی وفوج هندی ومردم بالاحصاری از عرب وغلام خانه وحبشی که مشغول قلعه داری بودند شاه فتح جنك را دلداری مینمودند چنانچه درویش محمدخان بن حاجی خان ومحمد هاشم خان عرب وغیره خوانین بالاحصاری یومیه حاضر دربار شاهی شده خاطر جمعی میدادند واو از گفتار ایشان نیرومند شده باتفاق سردار عنایت الله خان وعظیم گل خان عرض بیگی وسردار سکندرخان وصمد خان بادوزائی ومحمد عمرخان بامیزائی وخواجه خانجی معروف بشیخ مزاریعنی مزار عاشقان وعارفان کابل وپسران اوومیر آفتاب وسپاه هندی ومردم بالاحصار در عالم نیستی پای هستی همی فشردند تا که مدت محاصره بچهل روز کشید ودریغدت هر روزه سردار محمد اکبر خان ونواب محمد زمان خان برفراز حمله کرده بامردم قزلباش وکابلی وکوهستانی وغیره برج عقابین معروف ببالا برج وحال موسوم ببرج یکلاغو را که برفراز حصار مشرف است گرفته تاشب هنگام مقابله مینمودند وهم هفته وار بواسطه ومیانجی گری نائب امین الله خان ومحمد شاه خان وکالتاً ازراه صلح انگیزی دربالا حصار آمد شد نموده ازجانب شاه فتح جنك میرزا ابراهیم خان منشی باشی ومیرزا حیدر علیخان لشکر نویس سوال وجوابی باایشان کرده بعد از قرار داد امری معاودت میکردند تا که از طرف انکلیسان اثری ظاهر نگشته قورخانه بکلی معدوم الاثر گردید وازینمعنی شهریان نیز آگاه شده سردار محمد اکبر خان ونواب محمد زمان خان قدغن کردند که کسی مثقالی ازباروت وسرب دربالاحصار نبردوازین امر یکنفر منشی ازاهل هنود تخلف ورزیده اندك اندك باروت در بالاحصار میرسانید وسردار محمد اکبر خان خبریافته ویرا ماخوذ ومقید ساخت و بعداز حبس منشی مذکور مذهب اسلام را برضای خود قبول کرده بعد ازاسلام آوردن رها داده شد وبعد ازان نواب شجاعت علیخان دیوان بیگی ازنیرکان نواب نجیب الدوله باروت ساختن پرداخته درابدرون بالاحصار شوره وزغال بهم رسانیده اندك اندك اجرای کار همیکرد ودرپی آن همی بود که کارخانهٔ فیوز سازی احداث نماید ولی هنوز دست بکار نبرده بود که سردار محمد اکبر خان بتوسط حاجی علیخان نقب زن پنجشیری اساس برج بجنجورا شکافته از صدمهٔ باروت رخنه دردیوارش انداخت و بایاران ویاوران خویش یورش برده چون شاه فتح جنك فوراً رخنه گیری پرداخته از چوب وکاوخ رخنهٔ برج مذکوررا ببست کاری ازپیش نبرده باز گشت نمود و محاصرهٔ قلعه گیان را ازشدت خشم سخت ترفرمود وشاه فتح جنك عرصه رابغایت تنك دیده ناچار طریق صلح اختیار کرد وبتوسط نائب امین الله خان ومحمد شاه خان و قاضی سید احمد خان بالاحصاری امر را چنان قرار داد که خودش پادشاه وسردار محمد اکبر خان وزیرش بوده بصلاح وصوابدید هم کار سلطنت را منظم دارند وسردار محمد اکبر خان قرارداد اورا قبول کرده درحاشیهٔ قرآن مجید این عهد نامه را (۱) نگار داده نزد فتح جنك فرستاد که دربنوقت خجسته بخت که بندکان سپهرمکان سلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان سلطان فتح جنك شاه من بندهٔ درگاه آله محمد اکبر خان بن امیر دوست محمد خان را برتبهٔ وزارت خود سرافراز فرمودند بپاس تسکین خاطر او وتسلی باطن و ظاهر خویش عهد کردم وآنرا موثق نمودم بخدای واحد لاشریك عزوجل و محمد رسول اوتعالی وهمه پیغمبران وچهار یار کبار وائمهٔ اطهار رضوان الله علیهم که سلطان ممدوح راازدل وجان بپادشاهی شناسم واطاعت اورا لازم شمارم و بدون از وی دیگری را پادشاه نه پندارم و بجز طریق خدمت دین و دولت راهی نسپارم وسروجان ومال خویش را ازخدمت سلطان ممدوح مضائقه ندارم وبکاریکه شایسته وشایان پادشاهی نباشد اقدام نکنم و محکوم حکم سلطان ممدوح بوده امرش را برخود و ملت ولشکر نافذ دانسته بل واجب ولازم شمارم وهر که سلطان ممدوح را بپادشاهی نشناسد و ازحکمش سرباز زند منکه محمد اکبر بن امیر دوست محمد خانم دشمن سر

(۱) متن عهد نامهٔ میرزا محمد اکبر خان

خواهش‌عهد وپیمان کرده ایشان مطابق بیعتیکه کرده بودند عهد نامهٔ نگاشته بایمان موثق ساخته مهر بر نهاده بوی سپردند الاچند تن از هواخواهان نواب محمد زمان خان که از اطاعت فتح جنك شاه سر باز زدند دیگران بالتمام سلطنت‌او را کردن نهادند واز عطای خلاع فاخره سر افرازی یافتند بعد همکنان راه تنبیه وتهدید نواب محمد زمان خان که ازبیعت فتح جنك روی برتافته‌بود بسالاری‌نائب امین‌الله خان پیش گرفتند ونواب‌مذکوررا امر کردند که بامنسوبانش‌ازمملکت بیرون شود واو میر درویش معروف بمیر حاجی‌را نزد امین الله خان فرستاد که دو روز او را مهلت دهد تااحمال واثقال وعیال واطفال خود را بفراغ بال حمل داده راه دیگر مملکت بر گیرد ونائب امین‌الله خان شفاعت میردرویش را که مقتدای انام بود نپذیرفته بلکه از سبب استشفاع کهسخت کفته اصرار نمود نائب امین الله خان روی او را از ضرب سیلی بخست وازینمعنی همهٔ مردم شوریده خانهٔ نائب امین الله خان را تاراج کردندواو خود را هدف تیر ملامت ملت مشاهده نموده از راه فرار در بالاحصار نزد شاه فتح جنك رفت وقضیهٔ منعکس شده مردمیکه بااو دراخراج نواب محمد زمان خان همداستان بودند از راه عداوت او رو ببالاحصار نهادند واو باشاه فتح جنك ابواب بالا حصار را بربسته محصور کشتند وشهزاده شاه‌پوررا باچیزی ازپیاده وسوار در قریهٔ بنی حصار فرستادند تا علوفه وآزوقه ازانجا در بالا حصاررسانند که در قلعه داری پایداری نموده بسختی دوچار نشوند ونواب محمد زمان خان باهمراهانش ازراه هندکی وچار آسیاب بعزم استیصال‌شهزاده پابر کاب نهاد واز جانب موسئی لهو کرد در بنی حصار برسر شهزاده شاه پور تاخته باهم در آویختند وجانبین سر کرم پیکار و کرفتار کار زار بودند که ناکهان سردار عبد السلام خان بن سردار اکرم خان‌بامیزائی باسوارانش از شهزاده رو برتافته بنواب محمد زمان خان پیوست وازینمعنی هزیمت در همراهان‌شهزاده افتاده رو بکریز نهادند وسراسیمه شان داخل بالا حصار شدند وشاه فتح جنك همهٔ ابواب بالا حصار را بربسته بقلعه داری پرداخت ویکدروازه را خاکریز نکرده برای آمد شد همچنان قفل برنهاده کذاشته چندی ازاسلحه داران را بحفاظت آن کماشت ونواب محمد زمانخان عنان ظفر در دست از عقب شهزاده داخل شهرشد وشاه فتح جنك باشهزادکان ونائب امین‌الله خان ومردم‌لهو کردی که بکمك ویاری نائب مذکور آمده بودندومردم بالا حصاری‌شب را بپاسداری روز رسانیده وروزانه در بین بالا حصار وشهر و کوچه وبازاراز پشت بارهٔ حصاربجنك وپیکار همی کرائیدند تا که شاه فتح جنك از کثرت کار زار دلتنك شده بانائب امین الله خان مشورت نموده قراردادند که در میدان محاربه بیرون کشته کاررا یکسره کنند چنانچه‌بنواب محمد زمانخان پیام دادندکه تاکی در میان کوچه وبازار هنکامهٔ کیر ودار برپا واستوار بوده مردم سکنهٔ شهر وبالا حصار کرفتار ایذا و آزارباشند میباید کهجانبین درحربکاه رونهاده کار را یکطرفه سازیم ونواب محمدزمان خان‌پاسخ‌داد که فردا درتپهٔ مرنجان فرازشده باهم محاربه را استوار داشته کار را فیصله کنیم وجانبین روز دیکر بزیر پشتهٔ مرنجان برشده بمقابله کرائیدند ودرعین کیرو دار پای‌ثبات شجاع الدوله بن نواب محمد زمانخان وشاه دوله خان وسردار محمدعثمان خان کهدرقلبکاه جای‌داشتند لغزیده خواستند که عنان باز کشیده راه‌هزیمت بسپرند که‌ناکهان سردار محمدا کبرخان‌باسردار سلطان احمد خان کهتااینوقت بعزم جهاد درتبزین اقامت داشتند وازواقعات مذکورهٔ کابل آکاه‌شده روبکابل نهاده بودند از کردراه در رسیده دخل حربکاه شدند وباسه‌صد سواریکه همراه داشتند برلشکرشاه فتح جنك تاخته سراسیمه اش ساختند ونواب محمد زمانخان وهمراهانش که درحالت هزیمت یافتن بودند قوی‌دل کردیده پای جلادت فشرده باتفاق همدکر شاه‌فتح جنك وسپاهش را مغلوب ساختند وشاه بانائب امین‌الله خان دربالاحصار در آمده دوباره حصاری کشتند ودرین جنك زیاده برسه چهار صدتن ازطرفین مقتول ومجروح کردیدندوسردار محمدا کبر خان بانواب محمد زمانخان ودیکر سرداران تادوازدهٔ بالاحصار تعاقب نموده انواب شاهی را متصرف کشته بعد داخل شهر کابل شدند ونائب امین‌الله خان از رسیدن سردار محمد اکبر خان خوفناك کردیده بتوسط ومیانه‌روی‌محمدشاه خان ابابکر خیل باوی طرح مراوده انداخت ودختر خود را برسم زناشوئی باووعده داده اطمینان خاطرحاصل کرد بعد از بالاحصار بیرون شده دخترش را نزد سردار محمد اکبر

طرفه ترنقشهٔ بکابل شد خارج از مرکز تعقل شد
سلطنت زیب شه شجاع الملك متوکل علی التوکل شد
بامدادان پئ غزا بیرون باتن چند بی تأمل شد
در رهش از قضای ربانی قاتلش با کسان مقابل شد
آن سکندر منش فلاطون عقل بند در مطرح تغافل شد
از قضا و قدر بسمع همه چونکه پنهان خطاب اقتل شد
پس چنان دست جور بکشودند که برون از حد تحمل شد
تن سیمین وجسم نازك شاه از دم تیغ پاره چون کل شد
رفت زینملك دون بخلد برین صاحب حشمت و تجمل شد
موی سر بسکه کند اهل حرم پر سراسر سیر از سنبل شد
از پئ جمع مادهٔ تاریخ صورت عقل محو بالکل شد
هاتفم گفت آه وناله زار شمع(۱)دولت بصبحدم کل شد
۸۶ ۱۳۵۰

(۱) جنانچه عدد مصرع شمع دولت بصبح دم کل شد بحساب جمل هزار ودوصدو پنجاه میشود وعدد آه و ناله که نود ودو میشود ازان کم آورده شود باقی هزار و دوصد و پنجاه وهشت که تاریخ قتل اوست میاید

واین پادشاه که سراسر احوال روز کارش رقمزد کلك بیان گشت طبع شعر نیز داشت چنانچه دیوانی ازو بیادگار مانده وطبع گردیده است

﴿ ذکر وقائع واختلالیکه بعدازقتل شاه شجاع ﴾

(مرحوم بصدور رسیده است)

ذکر واقعات بعد از قتل شاه شجاع

وشهزاده شاه‌پور ازمشاهدهٔ احوال هراسناك گشته بروج وبارهٔ بالاحصاررا استحکام داده بقلعه‌داری پرداخت ومیر درویش معروف بمیرحاجی بامردمیکه لوای جهاد بر افراخته، در میدان سیاه سنك فرود شده بودند بشهر مراجعت کرده باآوازبلند همی گفتند که لارد بزرك بلارد کوچك ملحق گشت حالا ریشهٔ نهال تمنای انگلیس ازین مملکت کنده‌شدنیست میکوشیم تاازین برکشیم وشهزاده فتح‌جنك که بعزم‌جلال آباد درده خدیدادخیمه‌زده‌بود ازبیم‌جان برهنمونی‌غلام حیدرخان بن محمود خان‌بیات‌ازانجا گریخته بقلعهٔ محمود خان در آمده پناه‌جست و آن‌پدرو پسر خواستند که بقصاص خون امیراصلان‌خان‌جوانشیرش مقتول سازندویابنواب محمدزمان خانش سپارند که‌اورا عوض‌خون سردارپایندخان مرحوم که‌شاه‌زمان بقتل‌رسانیده بودقربان کنند امانائب‌امین‌الله‌خان نگذاشت که‌کامیاب شوند چنانچه بیاید انشاء الله‌تعالی ومقارن‌اینحال‌شاه‌زمان‌مکحول وشهزاده حیدر وغیره‌خاندان شاهی که‌درمعرض‌تباهی بودند نزدشهزاده شاه‌پور محصورفراهم کشته اورا صلای آن دادند که برتخت سلطنت جلوس نموده رخنهٔ را که حادث گشته‌است بربسته باصلاح کارپردازد تا که شهزاده فتح جنك از چنك محمود خان بیات نجات یابد وامورسلطنت راست کند آنگاه اومسندنشین ووساده گزین سلطنت خواهد شد وشهزاده شاه‌پور در جواب ایشان گفت که من جویای انتقام که‌انتقام خون‌پدر گیرم نه‌خواهان‌کلاه ونطاق(۱) که‌برسریر سلطنت جای گزینم وپس‌ازین جواب‌نائب امین الله خان‌را امرکرد که در خلاص کردن شهزاده فتح جنك بشتاب که کارصواب است ومطابق رأی اولی‌الالباب ونائب امین الله خان‌باخواجه خانجی وخوانین فوفل زائی جمعی از سوار را گماشته شهزاده فتح جنك را بقهر وغلبه‌ازچنك محمودخان بیات‌وپسرش کشیده ببالا حصار در آوردندوروز دیگر امین‌الله خان باهمهٔ اعیان درانی وکابلی ومیر درویش بن میر واعظ مرحوم وبزرگان قزلباش که باهم‌یار ومددکار بودند دربالاحصار انجمن‌شده بعد از گفت‌وشنید بسیار شهزاده فتح جنك را پادشاه قرار دادند

(۱) نطاق کمربند

ذکرسلطنت فتح جنك

﴿ ذکر جلوس فتح جنك وواقعات روز کار سلطنت باملالت او ﴾

چون‌مردم اعزه واشراف‌اورا براریکهٔ پادشاهی جلوس داده دعای سلطنت شاه پاینده بادخوانده بخانهای شان رفتند بعدازچندی شاه فتح جنك ازتمام خوانین ورعیت‌وسپاه چون‌اعیان درانی وغلجائی وقزلباش‌و کوهستانی

بود باشجاع الدوله خان بن نواب محمد زمان خان کنکاش کرده کشتن اورا شجاع الدوله خان بزدمت همت خود نهاده درپی کار افتاد وشاه شجاع در روز سه‌شنبه بیست ودوم ماه صفر سال ۱۲۵۸ هزار ودو صد وپنجاه وهشت هجری ازبالاحصار کابل بالشکر بیرون شده درموضع سیاه‌سنك سراپرده‌راست کرده بعرض دیدن سپاه پرداخت وسان همی‌دید وباندیمان ومحرمانش همیگفت که تایکماه درجلال آباد خواهیم رسید واگر درین مدت کمك دولت انکلیس بجلال آباد نرسید میباید ازین‌مردم کناره‌جسته خودرا جانب‌لشکر انکلیس کشیدوازپیوستن بسپاه انکلیس این‌مردم پراکنده شده بکام دل خواهیم رسید وازین گونه سخنان همی راند تا که نوبت سان دادن بشجاع الدوله خان وسوار انش رسید واز میان لشکر سبك عنان رو بموضع دیدن سان نهاد وچشم شاه قبل از انکه اونزدیك شود بدو افتاده از نام ونشانش پرسیده چون بشناخت که شجاع الدوله خنست درطبیعتش دیداراوناگوارافتاده امرکرد که دامن خیمه فرود انداخته اورا نگذارند که داخل بارشود چنانچه قابوچی اورا مانع آمده نگذاشت که باریاب شود وشجاع الدوله خان ازین امر زیاده‌تر خشمگین گشته ماجرا نزد سردار محمد عثمانخان باز داشته گفت مبادا ازرازیکه ما وشما درقتل شاه گفته و قرار داده ایم آگاه شده باشد وآسیبی بمن‌رساند پس میباید که پیشتر ازانکه اوامر بزجرم کند دست‌بکاربرده‌مقتولش سازم وسردار محمد عثمانخان باآنکه درین‌امر بااو همداستان بود منعش نمود که‌درینوقت اجرای این کارسزاوار نیست وشجاع الدوله خان ازمنع او سرکران شده بدل تصمیم داد که بکار قتل شاه اقدام نموده دیگر بکسی حتی پیدرم اظهار نکنم که مرا ازین امر بازدارند وعاقبت گرفتار وخامت شوم وشاه که از کین شجاع الدوله آگاه نبود هنگام ظهر درهمان بارگاه که بجنب گریوهٔ سیاه‌سنك افراشته بود دربار عام کرده شهزاده شاه‌پوررا بنائب الحکومتی کابل‌مامور فرموده نصرالله خان‌بن‌نائب امین‌الله خان‌را بنیابتش گماشت وازدربار برخواسته بخیمهٔ خلوت درآمد وبعد ازادای نمازشام درمحفه نشسته شهزاده شاه پوررا پیش‌روی خود نشانیده برای کاری پنهان ازهمه روانهٔ بالاحصار شد وچون دربانان را آگاه فرموده بود که شب هنگام شهزاده شاه‌پور جهت‌امری ببالاحصار درشده بامداد جانب اردو باز میگردد دروازه را نبسته منتظر ورود شهزاده نشسته بودند که پدر و پسر باهم دررسیده داخل بالاحصار شده بحرمسرا درامدند وشاه شجاع که دست قضا گریبانگیر حیاتش شده‌بود آن‌شب را تاسحرنغنود وتردد نموده دم‌بدم وساعت بساعت ازخواجهٔ سرایان مقدار شب را استفسار میفرمود تا آنچه ازجواهر ثمینهٔ گهداشت عمده ونخبه‌اش‌را باندازهٔ چهل پنجاه‌لك روپیه منتخب‌کرده درکیسهٔ خاص نهاد ودرطلوع فجر نماز سنت‌را ادا کرده بعزم اینکه صلوة فرض‌را در لشکر گاه بگذارد درمحفه نشسته روی بسوی اردو نهاد وبراه افتاده مکرراً کهارانرا بسرعت رفتن همیکرد و درین شب شجاع الدوله خان از رفتن شاه شجاع دربالاحصار بواسطهٔ مخبری آگاه‌شده باایشیك آقاسی جعفرخان قزلباش نوکر اخلاص کیش وزیرفتح‌خان مرحوم که اینوقت بااوملازمت داشت‌وچندتن‌دیگرازنوکران دربیرون بالاحصار بقصد قتل شاه والاتبار کمین گزیده‌مترصد نشسته بودند که شاه شجاع در برابرشان رسیده ایشان تفنگها جانب محفهٔ‌او کشاد دادند وشاه جراحت خفیف برداشته سراسیمه خودرا بزمین انداخته روبفرار نهاد و کهاران نیز پراکنده شده شجاع‌الدوله ازهول وهراس باس کشیده خواست که بگریزد اما جعفرخان قزلباش ویرا گفت حکونه از صید زخم یافته رو برتافته آهنك شتافتن داری برگردو کارش تمام کن وشجاع الدوله ازین‌سخن او بغیرت افتاده برگشت و باتفاق هم رو درمحفه نهاده شاه‌را ندیده چپ‌وراست تجسس همیدویدند تا که‌اورا باتن زخمدار در کنار نهریکه درنزدیك سیاه سنگست بزمین غلطیده یافتند وبدم شمشیرپاره‌پاره‌اش کردند وتاج مرصع را که برسرداشت‌باخودبرداشته بازگشت نمودندواز پس ایشان شهنواز خان پیشخدمت که ازوامهٔ جان وجملهٔ دزدان گریخته‌بود برنعش شاه حاضرشده کیسه‌اش‌را که آکنده ازجواهرآبدارثمینه بودگرفته چون حوصلهٔ نگاه داشتن آنرا نداشت‌درچاله‌دیواری‌گذاشت که آنهم بتصرف نواب‌محمد زمانخان درآمد وجسدشاه رادروسط چار باغ کابل‌دروزچهارشنبه‌بیست و سوم ماه صفر سنه ۱۲۵۸ هزارو دوصدو پنجاه وهشت هجری بمقبرهٔ تیموربشاه پدرش مدفون‌ساختند وابیات ذیل را که‌غلام محمدنام درویش ملقب بشاه‌جی‌نوادهٔ بافرشاه فقیه درتاریخ قتل‌او ازطبع گهربار برآورده است مناسب دیده ثبت کتاب شد

چنانچه دسته دسته فوج وفوج بدرب سرای شاهی حاضر آمده بشوروغوغا شاهرا دعوت غزا میکردندومیگفتند که انکلیسانرا ازمملکت بیرون کنیم وشاه چون میل خاطرش جانب انکلیسان بود ونقض عهد درنظرش بسیار دشوار مینمود بدلمیگفت که ازدولت انکلیس چنانچه باید درجلال آباد لشکری ازراه معاونت نرسیده کهبالکها نفوس درآویزد و بیست سی هزار فوج هرگز نتواند که مقابل شده بستیزد اگر چنانچه ازراه ظاهر محض اطمینان خاطر غزاة که بدانند باایشان همداستانم روبسوی جلال آباد آرم مبادامهم نقض عهد بادولت انکلیس درمیان آید وهم بنیاد آنان برآب واساس سلطنت من خراب گردد پسعذر آورده درجواب غازیان میگفت که اگر سردار محمد اکبرخان فسخ عزم رزم کرده بکابل آید هرآینه تخلیهٔ شهرجلال آباد ازلشکرانکلیس آسانتر میسر خواهد گشت واگربیرون نشوند آنگاه بازدحام تام روبدان مقام نهیم وازین عذروگفتارشاه هواخواهان سردار محمد اکبرخان سرگران شده بصلاح وقت امر را باشاه چنان اظهار وقرار دادند که سردارمحمداکبرخان همچنان درجائیکه هست بوده شاهازراه آشکاراوخفا برای انکلیسان مکتوب کنند که جلال آبادرا گذاشته جانب هند مراجعت نمایند واو چون بدین امر راضی نبود تعطیل مینمود که شاید انکلیسان مقیمهٔ جلال آباد ازطرف هندوستان قوت ومکنتی یافته باسردار محمد اکبر خان بستیزند وباشد که خون اورا بریزند اما کابلیان وغازیان از اصرار گفتار شاهراامانوفرصت نمیدادند وهر روزه خواهش مکتوب فرستادنش برای انکلیسان میکردند تا که مجبور شده اول سردار عنایتالله خان بامیزائیرا روانهٔ جلال آبادنمود وازقفای او دینمحمدخان پیشخدمت خاص حضور خودرا ظاهراًبوکالت اینکهانکلیسانرا کوچدهندوباطناًبانکلیسان بگویند که‌از کیدسردارمحمداکبر خان ایمن نباشند وعهدشرا استوار ندانند درجلال اباد فرستاد وایشان نزد انکلیسان شده ایشانرا باستواری واستحکام وقلعه داری راغب ترساختند وشاه که تمامت مردم را هنگامه جو وبهانه طلب میدانست و روز را بلیت ولعل بشب میرسانید باز مکتوبی برای جارج مکر یکر فرستاده سرشتهٔ کار خویش را از وی طلبید که چه کند واو جواب فرستاده که خود را تا پانزده روز بهرعنوان که بتواند وبداند بایدار واستوار بدارد وجانب جلال آباد باغزاة راه برنگیرد بعدسپاه بادستگاه انکلیس وارد جلال آباد شده کامروائی دست خواهد داد وشاه شجاع ازجواب مکریکر قوی دل گشته تادوماه بدروغ وفریب رفتنش را باغازیان درجلال آباد درنگ داد وازین توقیف وتعطیل اوبار گرانیان بمردم اظهار وبیان همی کردند که‌شاهشجاع دلدادهٔ مهروووفای انکلیسان است زنهار فریفته گفتار مخالف کردارش نشوید واگرنه چنین است چرا جانب جلال آباد جیش درجنبش نمیآرد وچرا لشکر انکلیس بکاغذیکه اوفرستاده عمل کرده نمیرود وبااین شاهمبالغ گزافی بصغیروکبیر عطای جبری نموده رفتنش را جانب جلال آباد معطل میداشت تا که‌تمام وضیع وشریف را واضحوروشن گشت که‌شاهشجاع هرگز احرام بند جهاد نمیشود پس همگنان بتحریک وترغیب بار گرانیان لوای جهاد برافراشته و کلامالله‌های مجید را که‌درمزارات عرفاء بودند برسر گرفته میردرویش معروف بمیرحاجی بن میرواعظ را مقتدای علماء قرار داده ازکابل روبجلال آباد نهادند ومقارن ایحال مکتوب سردار سلطان محمدخان ازلاهور بنواب محمدزمانخان رسید که‌پسر امیردوست محمد خان مکنناتن رابکشت اگرشمادستار غیرت برسروالباس شجاعت دربردارید مکنناتن خودرا که‌شاهشجاع است زنده نگذارید ونام نیك درجهان بیادگار گذارید خلاصه شاهشجاع ازحشروازدحام مردم ورونهادن ایشان جانب جلال آباد راه خردش را کم کرده خائف گشت کما گرا گنون باغازیان همعنان نشوم وراه جلال آباد پر ذکیرم بآرامی روز بسرنخواهم برد پس ناچار شهزاده فتح جنك را قراول قرار داده ازبالا حصار بعزم و اوازهٔ جلال آباد در ده‌خدایداد فرستاده طبل کوچ نواخت .

ذکر قتل شاه شجاع

(ذکر توجه شاهشجاع ازکابل)

جانب جلال آباد و کشته شدنش

ومقارن ایحال که شهزاده فتح جنك درده خدایداد بعزم جلال آباد واوازهٔ جهاد خیمهزدسردارمحمدعثمان خان بن نواب عبدالصمد خان بقرارمکتوب سردار سلطان محمد خان که‌درباب قتل شاهشجاع ازلاهور رسیده

ذکر شورش مردم کابل بروی شاه شجاع

﴿ذکر شورش مردم کابل بسالاری نواب محمد زمانخان﴾

(از سبب جراحت سردار محمد اکبر خان)

چون نواب محمد زمانخان واعیان کابل از جراحت دست سردار محمد اکبر خان ونوشتهٔ شاه وماجرای پاینده خان کاکری خبر شدند متأسفانه انجمن کشته باهم قرار دادند که شاه شجاع را که حامی انکلیس وماحی قوت اسلام است بایدازمیان برداشت چنانچه بهیئت اجتماعی روی تاراج بسوی بالاحصار نهادند ومردم سکنهٔ بالاحصار بابعضی ازهوا خواهان شاه شجاع مشورت کرده قرار دادند که تاشاه نائب امین الله خان لهو کردی راباخود متفق وهمراه نسازد آتش فتنه خاموش نخواهد گشت زیراکه تمامت مردم بجوش وخروش میکویند که شاه شجاع دست نشانیده انکلیس وبا مسلمانان درخداع وتلبیس است وحل این عقدهٔ مشکله بدون او برمراد دل نخواهد شد وشاه شجاع بگفتهٔ آنها چون هراسناك کردیده بود راه دوستی جانب نائب امین الله خان لهو کردی پیش کرفت وشهزاده شاه پور پسر خودرا درخانهٔ او فرستاده بوعده ونوید جائزهٔ بسیار امید وارش ساخته مطیع ومنقاد کردانید بعدبواسطهٔ او اعیان وبزرکان کابلی وقزلباش را که ازدر عداوت باوی درامده بودند باخود متفق کرد ومطابق خواهش ایشان متعهد شده برعهده کرفت که مبلغ دولك روپیه ازخزانه برسم انعام بنواب محمد زمانخان دهد و سردار محمد اکبر خانرا ازخطائیکه نسبت بدو کرده است عذرخواسته ازخودخرسندش سازد ودرغزا باانکلیسان همدست وانباز مسلمانان باشد وشاه شجاع که جزپذیرفتن دیکر راه نداشت همهٔ شرائط مذکوره را قبول کرد امانواب محمدزمانخان از کرفتن دولك روپیه سرباز زده کفت من داعی امرا مارتم نه ساعی بر کرفتن رشوت تاشاه شجاع را ازبالاحصار بیرون نکنم بهیچ درسخن نرانم ونائب امین الله خان که روی دل بواسطهٔ شهزاده بسوی شاه شجاع نهاده بود بنواب محمدزمانخان کفت که امارت شما درصورتی مسلم وموجب اطاعت جمعی ازامم بود که پادشاه دست ازحمایت عرض وناموس رعیت وسپاه باز کشیده بود اکنون که پادشاه رعایت رعیت وسپاه را برذمت خویش کرفته همهٔ اموررا پذیرفته است جزاومارا امیری بکار نیست واکرهوای بزرکی درسرداری وطریق خدمت دین و دولت می سپاری وزارت نیز منصب ستر کیست آنرا ازحضور شاه برایت حاصل می توانیم والافلا واکثر خوانین دیکر نیز که ازسبب عطای خلعت ووعدهٔ ارتفاع رتبت باشاه شجاع وشهزاده شاپوریکدل ویکجهت شده بودند مؤید قول امین الله خان شده امروزارت را برای نواب محمد زمانخان پسندیده رجوعش را مشروط بمنظوری شاه کردند بعد همهٔ خوانین درانی وقزلباش وغلجائی و کوهستانی وکابلی وغیره باتفاق شهزاده شاپور ونواب محمدزمانخان ونائب امین الله خان که حاضر مجلس قرارداد مذکور بودند دربالاحصار نزد شاه شجاع شده ماجرا بازداشته مورد تحسین وآفرین کشتند وامر وزارت بنواب محمدزمانخان مفوض کردیده سپس او وهمهٔ خوانین هرروزه باریاب حضور شاه همی شدند وخوانین ملکی که سوار کشاده وطبل وعلم داشتند بومیه عرض سواران شانرا همی دادند تا که شاه شجاع همهٔ رعیت وسپاه را مطیع و منقاد مشاهده کرده مطمئن خاطر شد و تمامت بزرکان را ازعطای منصب وزر درتحت فرمان آورده مرهون احسان ساخت آنکاه دراجرای امور یکه پیشنهاد خاطرداشت پرداخته برای جارج مکریکر که درجلال آباد بود نکاشت که حالاخاطر آسوده باید داشت که قلع مادهٔ فساد بخوبی خواهدشد وازانسوی سردار محمد اکبر خان که بعزم رزم درتبزین اقامه کزین شده بود ازکرائیدن سرده بشاه واطاعت کردن ایشان آکاه کردیده نیروی بازویش باضعف همم تر از وکشته تدبیر دیکر اندیشید ومردم نواحی واطراف را پیام داده خطها فرستاد وترغیب کرد که اکر شاه از در صدق بامردم اسلام راه برکرفته و روی دل جانب دولت انکلیس ندارد وباشما یکدل ویکجهت درپرداخت ملك وملت وجهاد همت میکمارد بجهادش دعوت کنید تاباتفاق ودستیاری هم بالشکر انکلیس در آویخته مملکت را ازوجودش بپردازیم وهم خودش مردم را صلای جهاد داده پیش میخواند تا که علماء وطلاب باءماء واشارهٔ او قران شریف را برسر کرفته درمیان مردم اطراف ونواحی درامده دهده وقریه بقریه صلوة خوانان وتکبیر کویان مردم رابجهاد برانکیختند

فرنك را خواهید دید تاروشن شود که شجاع کیست ومردانگی چیست وسردار محمد اکبرخان که همیشه آرزوی پیکار را درمیدان کار زار بدل داشت فوراً بیرق مذکور را در ریك زار جانب غربی شهر نصب فرمود که سپاه انکلیس را غیرت کریبان گیر شود وبهرچه تمامتر کشش وکوشش کنند خلاصه پس از افراختن بیرق موصوف جانبین رزم آرا کشته فراوان تن ازیکدیگر بکشتند وسردار سلطان احمد خان نیز بدست جراحت یافته آخرالامر سپاه انکلیس برشکست وپشت بجنك داده ازراه هزیمت بشهر در آمدند وکرنیل ونی وکرنیل نیلتس درین حرب کشته شده برات فوت افسر بزرك افواج جلال آباد زخم یافت وانکلیسان پس ازدرامدن بشهر دیگر جرأت بیرون شدن نتوانسته محصور شدند واز کمك رسیدن مأیوس گردیده بقرار مکتوب شاه شجاع که بتعلیم ایشان برای پاینده خان نام کاکری پیشخدمت سردار محمد اکبرخان که بایست و پنجهزار روپیه از راه خفا مافرستاده وانکلیسان را نیزازین کارش خبرداد وایشان وجه را بامکتوب شاه به پاینده خان مذکور سپرده بیست وپنجهزار روپیهٔ دیگر از خود وعده دادهٔ اورا بقتل سردار محمد اکبر خان برانگیختند وآن بی حیا چشم از حقوق نمك خوارکی پوشیده قتل ولی نعمش را برعهده گرفته درکمین کار افتاد ومنتظر فرصت همی بود تا که روزی سردار محمد اکبر خان بردیوار کهنهٔ شهر جلال آباد که قریباً هزار گز از قلعه که افواج انکلیس ها محصور بودند دورتراست برشده تماشای محصورین میکرد ورخنهٔ یورش میجست تفنك دومیلهٔ که باخود داشت جانب او کشاد داد وگلولهٔ آن ازموضعی که درنظر گرفته بود بحکم تقدیرانحراف یافته بدست ظفر پیوستش رسیده مجروح ساخت وحاضران آن شرمندهٔ نمك واحسان سردار والاشانرا مأخوذداشته نخست زخم سردار محمد اکبرخان را بربسته بعدان نمك حرام ناسعادت فرجام را حاضر کرده سردارش معاتب ساخته پرسید واولب بتوبه کشوده زمین ببوسید وخط شاه شجاع را بسردار محمد اکبرخان داده مکشوف شد که بیست وپنجهزار روپیه شاه شجاع وبزرگان انکلیس باوداده وبیست پنجهزار روپیهٔ دیگررا بعدازقتل سردار موصوف وعده داده اند وسردار محمد اکبر خان رقیمهٔ شاه شجاع را نگاهداشته پاینده خانرا ازسبب راست گفتنش عفو کرد اماغزاة وسردار سلطان احمدخان اورا بایکتن دیگر که شریك او بود ازراه نزدخود خواسته هلاك ساختند وچون مدت محاصره طول کشیده خبر آمدآمد جنرال پالك انکلیس بابیست هزارتن ازسواره وپیادهٔ نظام وتوپخانه بسردار محمد اکبرخان رسید فوراً سردار سلطان احمد خان را باجمعیت شایان ازغازیان بعزم راه کیری وبازداشتن جنرال پالك بدرهٔ خیبرفرستاد واوبا آنکه دردست زخم یافته وخوب صحت هم نیافته بود درآنجا رفته استوار نشست وازانسوی جنرال پالك نزدیك درهٔ خیبر رسیده سردار سلطان حمد خان توان ممانعت را درخود ندیده مراجعت کرد ومقارن اینحال جنرال سیل ومکریکرازتوجه جنرال پالك جانب جلال آباد قوی دل شده از زیر دروازهٔ سمت شمالی وزیر دروازهٔ جنوبی شهرزمین راشکافته ودروازه هارا همچنان بسته گذاشته شب هنگام ازهریك هردوسوراخ چهارصدتن ازپیادهٔ نظام وچهارعراده توپ بیرون کشیده دروقت طلوع فجر برسنگرسردار محمد اکبرخان بتاختند ومحاربهٔ سخت رویداده آخرالامر اردوی سردار محمد اکبرخان مغلوب گشته روبهزیمت نهادند وسردار محمد اکبر خان همچنان زخمدار باهمراهانش درلغمان رفته واز انجا زنان وفرزندان انکلیسان را با آنانیکه بگروکان گرفته بود باخود برداشته درتیزین اقامت گزیدکه لشکر بزرکی ترتیب داده بمقابله ومقاتله پردازد وازانسوی جنرال پالك بالشکریکه همراه داشت بیمانعی وارد جلال آباد شده دروازهٔ ایمینی بروی محاصرین برگشوده ازبودن سردار محمد اکبرخان درتیزین جرأت درحرکت کردن نتوانسته درجلال آباد اقامه گزید وجنرال الفیستون که در عرض راه کابل وجلال اباد چنانچه رقم گشت زخم دارشده ودرمنزل جکدلك بگرو دولك روپیه نزد سردار محمد اکبرخان قرار گرفته بود درموضع تیزین جان بقابض ارواح سپرد ودرحالت احتضار بسردار محمد اکبر خان وصیت کرد که جسداو را بجلال اباد نزد جنرال پلك روانه دارد واوبحسب وصیت جسد اورا صندوق کرده براشتری نهاده روانهٔ جلال اباد فرمود

مردم خوکیانی وانتهای موطن قوم جبارخیل است مردم خوکیانی که فراهم شده پل را گرفته بودند بر انگلیسان حمله کردند وایشان صبح روز سیزدهم ماه ذی‌القعده از یم جان خودرا از سرخ رود بآب زده عبور کردند وافغانان از عقب وانگلیسان ازجلو رو بمنزل کندمك نهادند وازانجا سواران پیاده را از مردکان شمرده همچنان گذاشته رو بفرار نهادند وپیادگان راه راست را گذاشته جانب چپ بکوهیکه طرف شرقی کندمك واقع است برشده همی گریختند وافغانان از تعاقب بازنکشیده زده وکشته از پیش همی راندند تا کار بجائی رسید که خود انگلیسان یکدیگر را هدف گلوله نموده هلاك میساختند تا که همگنان بالتمام طعمهٔ تیغ خون آشام شدند وازانسو سوار انیکه از کندمك گریخته وچهل تن بودند چون وارد منزل نمله شدند چند تن ایشان ازدست دهقانان آنجا بقتل رسیده مابقی ازراه کریز خودرا در بالا باغ واقع نه کروهی شهر جلال آباد رسانیدند ودر آنجا سردار خیر الله خان وفتح محمد خان پسر سعادت خان مهمند که باچند سوار بتفرج وسیر بیرون شده بودند باایشان دوچار گشته تمام را کشته چارتن بازماندند واز راه کریز رو بجلال آباد نهادند و آنگاه که هرچهارتن بفاصلهٔ سه صد گام نزدیك شهر شدند پسر آقا جان مکری که بادوتن سوار بزیارت شاه مردان واقع جنوبی شهر جلال آباد رفته ومراجعت کرده بودند با ایشان دوچار گشته سه تن از انگلیسان را بکشتند ویکتن که داکتر بریدون نامی بود زخمدار داخل شهر جلال آباد شد وخبر بفرنگیان رسانید وپسر آقا جان نیز مقتول گردید وتمامت کشتگان لشکر انگلیس وخسارت ایشان بقرار نوشته لیفتنت ابنری که صاحب ناسخ التواریخ آنرا از لفظ انگلیسی ترجمه وثبت کتاب نموده است اینست که لفتنت ابنری میگوید این ننك که در افغانستان دولت انگلیس را افتاده هرگز در مملکت آسیا هیچکس را روی نداده زیرا که شش فوج پیادهٔ نظام وسه دسته قدر(۱) اندازوجماعتی از توپچیان یوروپ ویکفوج سوارهٔ نظام وچهار فوج سوارهٔ بی نظام ودوازده هزارتن تبعه سپاه نظام تمام از دست افغانان مقتول کشت وبیست کرور روپیه که هر کروری صدلك باشد خزانهٔ دولت غارت شد ویکصدوچهار تن از بزرکان دولت انگلیس عرضهٔ تیغ آبدار غازیان افغانان کردید وهمدرین باب شاعری قصیدهٔ در مدح سردار محمد اکبر خان کفته است که از تمام آن این یك بیت ثبت کتاب شد

بهما از سر سران فرنك قرن در قرن استخوان بخشی

(۱) قدر انداز آنکه تیر راست اندازد وخطا نکند

﴿ ذکر محاربهٔ جلال آباد وغیره ﴾

(حوادث معاندت بنیاد)

ذکر محاربهٔ جلال آباد

چون داکتر بریدون باتن زخمدار نزد انگلیسان مقیمهٔ جلال آبادشده ماجرا بازداشت تمامت سپاه وافسران را لرزه در اندام افتاده از دهشت ووحشت روزشان شب رنك وعرصهٔ جهان بدیشان تنك کردید وهنوز تدبیری بیندیشیده وکاری از پیش نکرفته بودند که سردار محمد اکبر خان با کروه غازیان در رسیده در دیهات قریهٔ شهر جلال آباد فروکش کرد وچون انکلیسان قطع رشتهٔ قرارداد ومعاهدانیکه کرده ونتیجهٔ آنرا دیده وشنیده بودند بقلعه داری واستواری پرداخته بروج وبارهٔ شهر را استحکام دادند وسردار محمد اکبر خان زنان وفرزندان وکروکانانیرا که از عرض راه چنانچه مرقوم کشت کرفته وباخود داشت برداشته درلغمان برد که ایشان رادر قلعهٔ محمد شاه خان الابکرخیل که معروف ببدیع آباداست جاداده بعد سازرزم‌ساز کند چنانچه آنان رادر آنجا کذاشته ومحافظ وخادم برای شان کاشته خود بادههزار مرد جنکی از لغمان رو بجلال آباد نهادوچون وارد نیم فرسنکی شهر جلال آباد شد جنرال سیل ومکر یکرکه قبل ازین از کابل مأمور جلال آباد شده بودندوپانچ هزارتن ازسپاه نظام دراندرون شهر جای داشتند مردم سکنهٔ شهر را از هندو ومسلمان بیرون کشیده سنکر آسابدور دیوار شهر بداشتند وشهر را پرداخته بسردار محمد اکبر خان پیام دادند که از شجاعت وچوان مردی خویش فتوح بزرك حاصل کردی ودر هر حربکاه عنان ظفر بدست آورده آخر الامر بیرق دولتی را که صورت علیاحضرت ملکهٔ معظمهٔ وکتوریابدان نقش است کرفتی اکنون ا کردل شیر وچنك پلنك داری آن بیرق رادر حربکاه برپای دار تا لشکر دولت انکلیس را چشم مشاهده بجمال علیا حضرت وکتوریا افتاده دل بجنك نهند آنوقت کارزار مردان نام ونشك

نموده است ازفوج انکلیس نابودشد وباانحال شکایت بنزد سردار محمدا کبر خان فرستاده امان طلبیدند واوچون مردم غلجائی را درتحت فرمان نداشت وایشان خودسر رهسپر قتال شده بودندازمنع سردارمذکور باز نه ایستاده لاجرم پاسخ داد که منع مردم غلجائی در نیروی بازویم نیست وانکلیسان با اینکه افغانان دست از زدن تفنك نکشیدندوتاریکی شب حایل حرکت بود درخاك جیار درنك نتوانسته خودرا باآب تیزین رسانیدند وبواسطه ظلمت شب از خاك جیار تاانجا کمترزیان دیدند ودرسر آب تیزین از شدت سرما اسبانی را که از قبیل لباس وصندوق وغیره باخود داشتند آتش زده قدری دست وپای خودرا گرم نمودند وباهم قرار دادند که تمامت آنچه را باخوددارند جایجا گذاشته راه برگیرندتاافاغنه باروبنه را دیده قیاس کنند که اردو بر جاست سدراه نشوند پس شبا شب راه برگرفتند وازین حرکت شان پنجصد تن ازشب روان افغان که در اطراف قریهٔ اردو رسیده کمین گزیده بودند آگاه گشته مصحوب دو سه تن ازهمرا هان شان سردار محمدا کبرخان وسردارسلطان احمد خان ومحمدشاه خان راکه در قریهٔ تیزین رسیده بودند خبرداده دیگران برسر انکلیسان بتاختند که مبادا سردار محمدا کبرخان ایشان را ازقتل وتاراج چنانچه دیروز غلجا ئیان رامانع شد بازدارد وسردار محمدا کبرخان برخاسته ازعقب راه برگرفت وتا که بقرب انکلیسان رسید ایشان یکمراده توپی را که باانکلیسان بود گرفته وهمه را ازپیش رانده ودا کتر کروپو ودا کتر دف را دستگیر کرده بودند تاکه انکلیسان درمنزل گته سنك واقع عرض راه منزل باریکاب وجگدلك رسیده خسته وناتوان فرودشدند وروزیازدهم ماه ذی القعدهٔ مذکورازموضع گته سنك کوچ داده روانهٔ جگدلك شدندوشلطان بارخی ازسواره وپیادهٔ نظام درقلیکاه راه برگرفته تاجگدلك بستیز وآویزوجنك وگریزراندوالفیستون بپایش زخم یافت ودرجگدلك بریشتهٔ بلندی فرودشده ازهمهٔ آزوقه سه کوساله که باخودداشتند کشته گوشت آنها را خام بخوردندامااافغانان بریشتهای افراخته تاخته ایشان رانشان گلوله همی ساختند ودرینوقت انکلیسان تین نامی را نزد سردار محمدا کبر خان فرستاده امان جان خواستند وهم پیام دادند که هرچه بخواهید وآنچه بفرمائید اگرچندازحوصلهٔ طاقت بیرون باشد بپذیریم بشرط آنکه دیگر دست افغانان بقتل وغارت دراز نشود تادر جلال آباد رسیده ادای آنچه بخواهند وبرذمهٔ دولت بگذارند نموده آید ومحمدا کبر خان التماس انکلیسان را پذیرفته اسکنبر را(۱) طلب داشت وگفت که بجنرال بگوید که میباید شلطان وجان سن را بگروگان گذاشته اسلحه آلات را تمام بسپرده وبعد از ورود بجلال آباد دولك روپیه بقوم جیار خیل که درنواحی جگدلك توطن دارند بدهند تابدیشان گفته شود که اسیبی نرسانند تابجلال آباد درشوید وچون اسکنبر مراجعت کرده پیام سردار محمدا کبر خانرا نزد جنرال بگذارد همه شرائط مذکوره را پذیرفته الاسپردن اسلحه را که سربازده بازمصحوب اسکنبر پیام فرستاد که اسلحه را بنابرانکه نام دولت انکلیس پست میشود نداده مگر قور خانه وباروت را که اسباب کار آمد تفنك است خود آتش زده اسلحه خالی ازاسباب راما خود برمیداریم باقی همهٔ شروط راپذیرفتاریم وبعد ازقبول کردن سردار محمدا کبرخان اسکنبر جنرال الفیستون وجنرال شلطان یکدست وجان سن را نزد سردار محمدا کبرخان بگرودولك روپیه گذاشته خود مراجعت کرد و دروقت برگشتن یکی از افغانان که از قرار داد مذکوره بخبر بود اورابضرب گلوله ازپادرآورد وانکلیسان ازمشاهد اینحالت هراسان شده مریضان وزخمداران را برجامانده بفرمان راه برگرفتند وبدرهٔ کتل چشنك که مردم جیار خیل ازسنك وچوب وخار آرامسدود ساخته بودند رسیده حیران وپریشان ایستادند وناچار بپاك کردن راه پرداختند وافغانان که برفراز ونشیب جبل مترصد رسیدن انکلیسان نشسته بودند دست بقتل ایشان دراز کردند وانکلیسان گریخته ازبلندی وپستی گرم روبه بی راهی نهادند وازتمام آنچه باخود داشتند بنجاه راس اسپ عربی را عنان بدست گرفته یدك همی کشیدند ودیگر را تمام بگذاشتندودرینجا افزون ازتنکی خورد کابل کشته شدند ودوازده تن از سر کرده کان نامور بقتل رسیده بقیة السیف راه همی پیمودند وافغانان یکیك ودو دو را گرفته همی کشتند وعلاوهٔ برهمه هرگاه افسری ازدیگران در گریختن سبقت میگرفت هدف گلولهٔ پیاده کن خویش میشد وتا که وارد منزل سرخ پل شدند سوتر انکلیس باسه چهارتن دیگر که زخم دار بودند زنده گرفتار گردیدند ودرمنزل سرخ پل که ابتدای حاك متعلقهٔ

۱) یااسکنبر

محمد اکبر خان پیام دادند که سخت عهد شما سست وشکستن آن درست بوده وسردار محمد اکبر خان جواب داد که یکی ازشیوهٔ مرضیهٔ ملت اسلام بمدلول این کلام خداوند علام (والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون) رعایت واستوار داشتن عهداست ومن داخل عهدنامهٔ جدیده نبوده ام وعهداول را شما شکستانده همچنان عهد سومین را نیز رعایت نکرده بر خلاف گفته ونوشتهٔ خود ها که میبایست توپخانه وقورخانه را تمام میگذاشتید نگذاشته باخود برداشتید واز شروط چهار گانهٔ اخیره یکدفعه را معمول نموده گروگان بما سپردید واز سه دفعهٔ دیگر بکلی عدول کردید وحال نیز ما بر عهد خود استواریم بشرط آنکه شماشش تن دیگر از بزرگان انگلیس را نیز بما گروگان سپاریدو پس ازرسیدن امیر کبیر بکابل گروگانان خودرا ازماباز گیرید ودیگر تفنگ جانب ما کشاده ندهید وانگلیسان که خودرا تباه یافته بودند بانجررا بادوتن محبوسانیکه رها شده بودند وسه تن دیگر بگروگان سپردند وروز هشتم ماه ذی القعده چون انگلیسان از تخاك جانب خوردکابل راه بر گرفتند باز غازیان ترك تاز آغاز کرده بباریدن کولهٔ تفنگ پرداختند ومیجیرتین افسر فوج چهل و چهارم باپیادگانش آهنگ مدافعه کرده کاری از پیش نبرد وسردار محمد اکبرخان همچنان چندتن دیگررا ازعرض راه نیز بگروگانان بگرفت چه عهد کرده وقرار داده بودند که جانب غازیان تفنگ کشاده ندهند ومیجیرتین چنانچه گذشت نقض آن نمود وکار بدینگونه بسر رفت تا که انگلیسان داخل درهٔ خورد کابل که پنج میل طول آنست شدند و سردار سلطان احمد خان و محمد شاه خان که پس از گروگان گرفتن اخیره پیش روی لشکر انگلیس برسم قراولی راه می پیمودند هردوجیل کنار دره را جابجا پراز غازیانیکه از هیچ کار آگاه نبودند مشاهده کردند واز ایشان پرسیده مکشوف داشتند که برای تماشا آمده اند چون ایشان این را شنیده ساکت شدند یکدفعه حمله ور شده بکشاد دادن تفنگ پرداختند وراه مسدود ساخته یك عراده توپ را نیز مأخوذداشته توپچیانش را بکشتند وتا که انگلیسان ازدرهٔ مذکوره برآمده درچهاونی واقع دهن خورد کابل رسیدند سه هزارتن ازایشان کشته شده وبنه و آغروق همه تلف گشته بود چنانچه درمنزل نیز برف سخت باریده انگلیسان زیاده از چهار خیمه دیگر نداشتند که یکی از آنها مال جنرال الفیستون ودوی دیگر برای زنان واطفال وچهارمین اززخمداران بودو بسیاری اززخمداران درنجا بمردند وروز نهم ماه ذی القعده دروقت کوچ دادن انگلیسان سردار محمد اکبرخان بجنرال سیل پیام داد که زنانرا باخود برداشته کوچ دهد وزخمداران رابماند ویکروز برای این کار درنك کند واواین پیام سردار محمد اکبرخان را بزندگانیکه آرزو بمردکان می نمودند گفته لشکررا از کوچیدن بازداشت وچون زنان ازکابل تاآنجا خوردنی کم میبافتند وبسیاری ازایشان اطفال شیرخوار در کنارداشت ونیز بسیاری بیکس بودند زیرا که شوهران وچاکران ایشان کشته شده بودند وکرنه میگریختند وجز جامهٔ که در برداشتند دیگرتمام مال ومنال شان بتاراج رفته بود وبااینهمه بسخنان سردار محمد اکبر خان دلخوش بودند که شاید زنده بمانند ودرنجالت سردار محمد اکبرخان جهت گواه گفتار خویش واطمینان خواطر انگلیسان یك تن اززنان اسیر شده را بایکدختر ویك پسر که ازدست غازیان بگرفت نزد انگلیسان فرستاده پیام داد که اینك ناموس شما را خلاص کرده فرستادم که باخود ببرید وانگلسان چون توان برداشتن نداشتند ازین کردار سردار محمد اکبرخان خرسند شده همه زنان واطفال را بازخمداران بدوسپرده بدون ازیك زن دیگر دراردو نگاه نداشتندوروز دهم ماه ذیقعده لشکر انگلیس ازدرنك کردن همان یك روز درطپش وطلب بودند که کوچ دهند واینوقت سپاه بوروپ اندك توانا بودند ومردم هندرا بیشتراز سرما وبرف دست وپا باز کارمانده بود وافغانان برکوهسار برآمده راهرا مسدود ساخته بزدن تفنگ پرداخته بودند ومردم هندی از دست برد غازیان تفنگهارا انداخته فرار میکردند که لشکر انگلیس براه افتاده افغانان برایشان بتاختند ودرنجا سپاه هند تمام کشته گشته خزانه واکثر بنه بدست افغانان افتاد وچون لشکر انگلیس بتخاك جبار رسید از تمام سپاه پنجاه سوار توپخانه ویکعراده توپ دوازده پونده وهفتاد تن پیاده ازفوج چهل و چهارم پادشاهی ویکصد و پنجاه سوار نظام ومعدودی از پیروان وغیره ملازمین ایشان بمانده دیگر همه مقتول ومجروح گشت خلاصه ازروز حرکت ازکابل تاخاك جبار که پانزده کروه مسافتست پنجاه تن از سرکردکان بزرگ انگلیس ودوهزارتن مردلشکری بقرار ذکر صاحب ناسخ التواریخ که ازروز نامهٔ افغنت ایری یا اینری ترجمه

بسردار محمد اکبر خان پیام داده التماس عهد جدید کردند که دربین جانبین منعقد وموثق گردد وسردار محمد اکبر خان شرائط عهد را نوشته برای پاتنجر که بجای مکناتن صاحب اختیار شده بود فرستاد که مطابق این مسوده مرقوم نموده ومهر برنهاده مرسول دارند تارشتهٔ عهد منعقد گردد وطناب عداوت قطع شود وآن اینست که اضافه ازشروط مندرجهٔ عهد نامهٔ سابقه پذیرفته آید اول باید توپخانهٔ خود را بمابسپارید وافزون ازشش عراده توپ باخود برندارید دوم آنچه ازاحمال واثقال که دربنه وزر وسیم که درخزانه دارید بمابگذارید وبگذرید سوم جمعی ازبزرگان خودرا بازنان وفرزندان ایشان بگرو گان نزدما گذارید چهارم چهارده لک روپیه که بخواهش مامکناتن بذمه نهاده بود چون او کشته شد شما ادا نمائید فقط واگرچه پذیرفتن این شروط بغایت پاتنجررا دشوار مینمود اما مجال سرپرتافتن نیز نداشت پس ناچار باجنرال الفیستون نشسته ازوی مشورة خواست واو گفت چون افغانان ازبدعهدی مکناتن برعهد اعتماد ندارند عهدایشان را وثوقی نباشد اگرچنانچه بعد ازقبول کردن این تکلیف شاق برمیثاق استوارشوند ومارا امان دهند آسان باشد اما چون بدلیل مذکور درپیمان محکم نشوند چراچندین بار گران را بر گردن دولت گذاریم پس باید که درهمین بالاحصار کابل که هنوزدرتصرف شاه شجاع وگویا که دردست ماست درشده اقامت گذینیم و رزم نمائیم یاراه جلال آباد بر گیریم وهرچه پیش آید کردن نهیم ونام دولت را پست نکنیم وپاتنجردرجواب گفت مارادرین سرمای زمستان توان جنگ باافغانان نیست خلاصه شروط مذکوره را بگردن گرفته ونوشته ازراه قبول نزد سردار محمد اکبرخان فرستادند بعد درروز بیست ونهم شوال سال ۱۲۵۷ هزار ودوصد ونجاه وهفت هجری گبطان وانس و گبطان ورم مند و گبطان واربرتن و گبطان دب نامان را بازنان وفرزندان شان بگروگان نزدسردار محمد اکبرخان فرستادند واو دوتن ازمحبوسان را که درشهر بودند بالتماس انگلیسان جهت اطمینان خاطر ایشان رها داده درلشکر گاه فرستاده گروگانان را درخانهٔ نواب محمدزمان خان پهلوی گبطان کانلی وگبطان اری جای داد ولیفتنت باکتنان مریضان وزخمداران را بشهردرآورد که معالجه ومداوا کنند وداکتران فوجی را نیز نزدمریضان گذاشته پنج عراده توپ شاهی را تسلیم سردار محمد اکبرخان کردند آنگاه ازلشکر گاه عزم کوچ نموده ازقضا در روز پنجم ماه ذیقعده برف بسیار باریده انگلیسان را زیاده تر بزحمت و سختی دچار ساخت چنانچه درروزششم ماه مذکور روبراه جلال آباد نهادند وافغانان ازسبب اینکه درعهدنامهٔ اخیره برعهدهٔ انگلیسان گذاشته وایشان قبول کرده بودند که تمامت توپخانه وقورخانه را سپرده ازمملکت بیرون شوند وانگلیسان بدون ازانواب مذکورهٔ شاهی دیگر انواب را نسپردند در کوچ دادن ایشان دست درمعذرت ها زدند خلاصه باقلت علوفه وآزوقه چهارهزار ونجصدتن ازسپاه نظام را بانه عراده توپ براه انداخته چون پل درمحل عبورشان نبود تاشام گاه بگذشتن ازنهر کابل مشغول بودند وافغانان ایشان را دشنام داده سخره همی کردند و دربنروز که فوج مذکور عبور کرد نقصانی بافواج انگلیسان نرسیده تاشبانگاه نجاه تن ازسپاه زبردست هوی من بروی برف ازسرما بمرد الغرض تمامت سپاه ازنظم نظام بیرون شده بسیار کس ازلشکر هندی هلاك شدند وبه بسیار زحمت ومشقت درمنزل بکرامی واقع سه کروهی کابل رسیده درقلعهٔ خرابهٔ تاج خان فرود گردیده درنجانیز جمعی ازسرما هلاك شدند .

ذکر تلف شدن لشکر انگلیس در راه جلال آباد

ذکر واقعات تمام تلف شدن لشکر انگلیس

(در عرض راه جلال آباد)

وازینسوی سردار محمد اکبر خان بانمامت غازیان ازوقت براه افتادن لشکر انگلیس تامنزل بکرامی دراطراف راه چپ وراست را گرفته قوت وهیبت خودرا نشان داده شب هنگام بشهرمراجعت کرد وروزهفتم ماه ذیقعدهٔ سال ۱۲۵۷ هزار ودوصد ونجاه وهفت هجری انگلیسان ازمنزل بکرامی راه منزل نخاك برگرفته نیمه سپاه هندی ازشدت سرما نتوانستند که بالشکرطی مسافت کنند وسردار محمد اکبر خان ازعقب ایشان راه برداشته غازیان درعرض راه نخاك ازقفای انگلیسان رانده تامیان صف میدرآمدند واحمال واثقال شان را می ربودند و یك عراده توپ شانرا نیز گرفته نزد سردار محمد اکبرخان آوردند وانگلیسان پس ازوصول درمنزل نخاك بسردار

در کشش و کوشش افتاده هرچند محمد شاه خان سعی کرد که تفنکچه را از دست او برباید نتوانست ربود تا که لارنس تفنکچه را از کلوله خالی ساخت و محمدشاه‌خان دیکرفرصت نداده‌سیلاوهٔ را که بکمر داشت ازغلاف کشیده نوك آنرا بپهلوی او کذاشت که فروبردلارنس ازبیم جان کفت بس و محمدشاه خان کفت پس روانه شو وهمچنان نوك سیلاوه را برپهلویش کذاشته راه شهر برداشت واو را ازپیش رانده همی برد وهمچنین دوست محمدخان باتریور وغلام‌محی‌الدینخان بالفتنت اینری مشغول کشته روبجانب‌شهر ایشان را براندند وپیادکان هرچارتن جلوداران‌انکلیسان را که عنان اسپان شان را بدست داشتند بضرب کلوله از پادر آوردند واسپان را نیز کرفته روبشهر نهادند وسردار محمدا کبر خان که بامکناتن در آویخته سرکرم کار بودواوراجانب خود وشهر میکشیدواودست وپامیزد که خودرا ازچنك اوبرهاند ولی نیرو درخود نمیدید تا که آن شانزده تن که دورتر ایستاده بودند برپیادکانیکه اسپان انکلیسان را ربوده می‌بردند حمله نمودند وسردار سلطان احمدخان جایل ومانع کردیده دوتن ازایشان را بضرب کلوله بخاك هلاك انداخت وازپس آن بدیشان تاخته پیش‌خدمت مکناتن را نیز که دران جمع بتاختن بود هلاك ساخت وسیزده‌تن دیکر روبرتافته کریختند ودرینوقت که سردار سلطان احمدخان که ازمکناتن وسردار محمدا کبر خان دور شده مشغول دفع پیادکان مذکوره کشت مکناتن فرصت‌یافته‌حربهٔ را که درمیان‌چوب‌داشت برآورده خواست که درپهلوی سردار محمدا کبرخان فرو برد امااو چالاکی نموده حربه را ازدستش ربوده دررود خانه انداخت و درین اثنا سردار سلطان احمد خان از دفع آنانیکه مذکورکشت فارغ شده بسر وقت سردار محمدا کبر خان رسید ومکناتن ازهول جان رو باو وپشت بسردار محمدا کبر خان کرد وسردار محمد ا کبرخان زنده آوردن اورا بشهر دشوار ملاحظه کرده باتفنکچهٔ که خود او پیشتربایك عراده کالسکه وغیره بسردار محمدا کبر خان چنانچه ازپیش رقم کشت داده بود بپشت اوزده سردار سلطان احمد خان نیز شمشیر حواله او کرده روبهمراهان خود نهادند وبدیشان رسیده تریور را که دوست محمدخان دستکیر وبردیفش سوار کرده‌بود سردار سلطان‌احمدخان‌بضرب‌شمشیر ازپادر آورده ولارنس‌را هم‌سربریدند ولیفتنت که اسیر غلام محی‌الدینخان وردیف او بود نکذاشت که اورا بکشند و چون اورا درشهر نزد محمدا کبر خان برداوبچشم خشم بدو نکریسته کفت شمابودید که طمع درمملکت ما کردید اکنون‌ازمکافات کار خود پاداش بیابید امادست ازقتل اوباز داشته بملامؤ منش‌سپرد واسکنبرولفتنت را محبوس داشته بسیار تن دیکر را ازانکلیسان که درمحاربات‌دستکیرشده‌بودند بکشتند وازاعیان‌وبزرکان مسلمانان سردار محمد صدیق خان ونصرالله خان برادر نواب محمد زمانخان ونائب امیر بارکزائی ازافغان ومستوفی عبدالرزاق خان ومحمد علم خان (۱) عرض بیکی جوانشیر وغیره ازمردم قزلباش که بعضی قبل از ورود سردار محمدا کبر خان در کابل طریق‌خدمت شاه‌شجاع می‌پیمودند وبرخی چنانچه ازپیش رقم کشت نوای‌هوا خواهی امیرکبیر می‌سرودند ودر وقت وصول سردار مذکور همه یکجهت شده روی دل‌باونهاده باغزاة‌همدست‌وهمداستان کشته برای کفتکوی مصالحه درلشکر کاه انکلیس رفته بودند درانجا بازماندند

(۱) معروف بمیرعلم خان

(ذکر تمهید آشتی جستن انکلیسان)

(وخواهش عهد جدید بستن ایشان)

ذکر آشتی جستن و خواهش عهد بستن انکلیسان

پس از صدوراین حادثه دهشتناك سران سپاه انکلیس‌ازچهاونی بآنانیکه درنزد سردار محمدا کبر خان‌محبوس بودند پیام‌دادندوازسبب این‌واقعه جویاشدند وسردار محمد ا کبرخان‌ازپیام‌انکلیسان خبریافته فوراً سردارسلطان احمد خان را با چندتن دیکر از بزرکان نزد لفتنت و جان کانلی نامان انکلیس که در شهر بودند فرستاده کفت که بمواجههٔ ایشان صورت حال را بفرستادهٔ انکلیسان مطابق واقع درمعرض بیان آرند چنانچه سردار سلطان‌احمدخان نزدایشان‌شده هردوعهدنامه را که مخالف هم وبخط‌ومهر مکناتن وچند دیکر بودندبلفتنت‌اینری نشان داده‌مکشوف داشت که باعث این‌فساد وبانی این‌عناد مکناتن بوده نه سران افغان بعد لفتنت وجان کانلی ماجرا را بخط‌خویش‌درالزام‌مکناتن نوشته درعسکرکاه فرستادند وانکلیسان برخطای وزیر مختارشان معترف کردیده

مکنائن نوشته ومهر برنهاده نزداو فرستادند که فردابحوالی چهاونی برآمده بامردار محمد اکبرخان ملاقات کنند وبعداز ارسال مکتوب باهم کنکاش کرده قرار دادند که وزیرمختار مکنائن رابا کسانیکه حاضر میشوند ازمجلس ملاقات دستگیر کرده درشهر آریم وتا دولت انکلیس امیر کبیررا بافرزندان ومنسوبانش بمانسپارد ایشان رانگاه داریم ومحمدشاه خان گفت اگرچنانکه عزم کرده اید کارنشد وتیرمدعا برهدف تمنا راست نیامدامرامیر کبیر که بدست انکلیس اسیر است سخت تر خواهد کشت وسردار محمدا کبرخان بجواب وی گفت بالفرض اگرقضیه چنانچه تومیگوئی برعکس شودوبدنامی دشوار شدن کارجمیعکه از مابدست انکلیسان است برماعائد گردد هزاربار بهتراست ازینکه مردم اسلام مغلوب ومحکوم نصرانیان شوند وناموس شریعت برباد گشته قانون کیش نصرانیت درمملکت اجرایابد ومسلمانان در اطاعت اینچنین مردم که دردوروز عهد برخلاف عهد ببندد کردن نهند پس بهرحال نظر بنقض عهدیکه مکنائن بروی کار آورد وبچشم سرنوشته اورا دیدید باید باایشان در آویخت وخون خودوایشان ریخت تانتیجهٔ نقض عهد مفهوم جهانیان شود .

§ ذکر مجلس آراستن جانبین وقتل مکنائن §

(وهمراهانش که حاضر مجلس بودند)

ذکر مجلس آراستن جانبین وقتل مکنائن

واز آنسوی چون نوشته بزرگان افغان بمکنائن رسید انکلیسان سخن برین نهادند که جنرال الفیستون بافوج پنجاهو چهارم که درزیر امر وتهی میجر ایوارت میباشد تن بسلاح آراسته آمادهٔ جنگ شود وفوج ششم شاهی بادوضرب توپ مترصد پیکار بایستد وسرولیم جی مکنائن باسپاه قراول که پنجصد ذرع ازچهاونی دورا قامه داشت صف کشیده منتظر ورود سردار محمدا کبرخان باشد تااگر کار بروفق مرام نشود همکنان بجنگ پرداخته سردار محمدا کبرخان وکسانیرا که بااو همراه اند هلاك سازند وسردار محمدا کبرخان برطبق وعدهٔ که داده ورقعهٔ که فرستاده بود بامردار سلطان احمدخان ومحمد شاه خان ومحی الدینخان وغیره ودوصد سوار ازشهر بیرون شده نزدیك اقامت گاه مکنائن رسیده بایستادتا که مکنائن بالیفتننت اینری وتریور ومکنجی ولارنس وغیره چندتن ازلشکر جداشده روبجانب سردار محمدا کبرخان نهاد ومردار سلطان احمد خان پیشتر ازدیگران نزداو شده اطمینان خاطر داده بگفت که تهیهٔ کارنیکو قراریافته است که انشاءالله تعالی حسب المرام انجام خواهد گشت واورا بسخن مشغول کرده وکام برداشته نزدسردار محمدا کبرخان آورد وباهم پرسش رسمی کرده بعدسردار محمدا کبرخان اورا بصحبت اندك اندك ازلشکر کاهش دورساخت وهرچندمکنائن خواهش نشستن وسخن باهم گفتن میکردسردار محمدا کبرخان رطوبت زمین وبرف را عذر آورده میگفت جای مناسب نشستن نیست تاکه بفاصلهٔ دوصد گام ازلشکرش دور کرد آنگاه در موضعیکه برف ورطوبت نداشت ردای پشمینهٔ که درعرف افغانستان پتو مینامند گسترده بروی آن نشستند واز انکلیسان مکنائن وتریور ومکنجی هرسه تن نشسته لارنس تفنگچه در دست بقفای مکنائن بایستاد وچهارتن ازسپاهیان نظام بانفنك کلنك بالا کشیده وعنان اسپ بدست گرفته استوار ایستادند وهمچنین بفاصلهٔ اندکی دوتن دیگر وبفاصلهٔ بیست گام شانزده تن دیگر جای ایستادن گزیدند وازایشان سردار محمدا کبرخان وسردار سلطان احمدخان ومحمدشاه خان نشسته دوست محمدخان برادر محمدشاه خان وخدابخش خان وغلام محی الدینخان غلجائی عقب سرسرداران بایستادند وچندتن تفنك دست دیگرعنان اسپان ایشانرا بدست گرفته اقامت ورزیدند بعد سردار محمدا کبرخان مکنائن را مخاطب نموده گفت که عهد های شما سر اسر ازچه خلاف یکدیگر بصدور میرسد وبرای چه این امر را پیشنهاد خاطر خود کرده اید واین گفتگو بانزده دقیقه طول کشیده آوازقیل وقال جانبین بلند گشت ودرعین مکالمه ومکابره محمدشاه خان سردار محمدا کبرخانرا بلفظ افغانی فهمانیده گفت که وقت تنك است وسردار محمدا کبرخان ازسخن اومطلب را دریافته خود اورا اشارت کرد که دست گرفتن دراز کند واو بلا تحاشی برخاسته مکنائن رامعاتب کرده بزبان افغانی گفت که درینجا جای گفت وشنید نیست درشهر بانجام میرسد ومکنائن ازین درشت گوئی اومتحیر گشته محمدشاه خان ازواهمهٔ اینکه مبادا لارنس بانفنگچهٔ که در دست دارد سردار محمدا کبرخانرا آسیبی رساند اورا همچنان که برخاست دربغل گرفت وهردو تن باهم

غرب که داخل افغانستانست درزیر فرمان شاه شجاع بوده امر وزارتش بعهدهٔ سردار محمد اکبر خان باشد ودولت انکلیس امیردوست محمد خان را بعزت واحترام درکابل رساند بعد هریك ازپدروپسر که بشراکت یکدیگر یاتنهاکار وزارت را بکنند مختار بوده کسی دیگررا حق مداخلت نباشد ودوازده لك روپیهٔ چهرهٔ شاهی ازدولت انکلیس بالفعل تسلیم شده بعد ازین سالی دولك روپیه برسبیل استمرار ازدولت برای خرد سال بسال رسیده انکارد وسردار سلطان احمد خان از بیانات او بفراست دانست که هرچه از وی بخواهد چون بجان رسیده است خواهد داد سخنان اورا پذیرفته گفت درازای آن که سردار محمد اکبر خان متحمل باروزارت میشود حال سی لك روپیه را دولت انکلیس داده بعد ازین چهارلك روپیه درهر سال ارسال دارد وصاحب ناسخ التواریخ نسبت خواهش اینوجه را بسردار محمد صدیق خان کرده همچنین تمامت احوال مذکوره را بعوض ماه شوال درایام ماه رمضان نوشته است وحال آنکه عبدالله خان اچك زائی در روز بیست وهفتم ماه رمضان زخم یافته که بندهٔ نگارنده قصهٔ محاربهٔ روز مذکور را باتاریخ فوت او از لوح مزارش که بسنك کنده اند از پیش ثبت کتاب نمودم وصاحب تاریخ مذکور نیز همهٔ وقایع را چون از نوشتهٔ لیفتنت اینری منصبدار توپخانه وقورخانه انکلیس که درکابل حاضر بوده وبخط خود مرقوم نموده ترجمه وذکر کرده است مطابق واقع پس ازجراحت یافتن عبدالله خان رقم کرده است که گویا ماه شوال راسهوا سرا سررمضان نگارداده است بهرحال مکنائن ازعدم قدرت ازخواهش کلیه سردارسلطان احمد خان سرباززده گفت اکنون اینقدروجه مقدور نیست امادولك روپیه برخزانه حواله دادواوازعدم بارگیروعدهٔ حمل ونقل آنرابشب دیگر گذاشته مراجعت کردومکنائن این سخنان رادرکمال بیچارگی گوش کرده هرشرطیکه باسرداران افغان مینهادهم ازبیم وهم ازخجلت ازانکلیسان پوشیده میداشت وبااینکه تریورولازنس وجمعی دیگر بفراست دانستند که افغانان بازترکتازخواهند کرد سرازسخنان سردار محمد اکبرخان برنافتن نمیتوانستند وشب دیگر سردار سلطان احمد خان باسردار محمدصدیق خان برادرش بصوابدید سردار محمد اکبرخان بیست نفر اشترارا آرد وکندم بار کرده درچهاونی انکلیسان برده عوض آن دولك روپیه را بار کرده بشهر فرستادند وخود بابرادرش مکنائن رادیده وثیقهٔ عهدیرا که جدید دربین اظهاروقرارداده شده بود ازوی درخواست کردند واوبقباحت نرسیده چند سطری بعهدنامهٔ جدیدنوشته ومهربرنهاده بدیشان سپرد وایشان خطرا گرفته بعد گفتند که همچنین ملاقاتیکه درمیان ماوشما دست داد میباید باسردار محمد اکبرخان نیزیکدفعه ملاقات کنیدتارشتهٔ عهدمحکمتر شود وبنیاد دوستی استوارترگردد ومکنائن پاسخ دادکه ظاهراً ملاقات ما باسردارمحمد اکبر خان که شما وبواب محمدزمان خان ودیگر بزرگان حاضر نباشند چون نامهای شان درعهدنامهٔ اول درجست ازراه حزم دور است بلکه باعث کینه وعناد دیگران خواهد شد زیرا که ازین سخنان که دربین ماو شما وسردار محمد اکبر خان گفته وپذیرفته شده است آنان خبرندارند پس بایدکه شمارفته از دیگران مکتوبی بنام من گرفته روانه دارید که ملاقات شما باسردار محمد اکبرخان مورث قطع رشته منازعه وباعث وصل طریقه مصالحه است بااوملاقات کنید تاازملاقات اوبامن دیگران رشك نبرده ایمن شوندوسردارسلطان احمدخان بابرادرش بشهربازگشته سخنان مکنائن رانزدسردار محمداکبر خان یکیك بگفت وچون مکشوف داشتن این سرمطبوع دیگران نبود هردوتن باهم قراردادندکه اول درسراین مطلب بادیگران سوگند درمیان نهاده بعد بنائب امین الله خان ابراز کنند وازو نوشتهٔ بنام مکنائن حاصل نموده مهر دیگران را نیزبران نهاده نزد مکنائن بفرستند چنانچه پس ازانجام نمودن این قرارداد بنائب مذکور اظهار کرده خواهشات مکنائن را درباب اوکه یامحبوس نمایند ویابدست انکلیسانش دهند که هلاکش سازند بوی بگفتند وعهد نامهٔ مکنائن راکه مشتمل اینگونه فقرات وجدید نوشته بسردارسلطان احمدخان داده بودبرآورده بمکنائن نشان دادندکه اینك عهد نامهٔ اونادل شما بامارا است آید وگل نکنید که مابرخلاف شمائیم وازمین نائب امین الله خان از دیدن حالت خود درعهد نامهٔ مجددهٔ مکنائن سراسیمه گشته سرخویش را برهنه کرده همچنان باسربرهنه ازسرداران چارهٔ کار جست که ایشان چه عزم دارندووی چه کندوایشان اظهارمافی الضمیر که دستگیر نمودن مکنائن و آوردن امیر کبیر بود کرده اورا تسلی داده مطمئن خاطر ساختند بعد مکتوبی برطبق خواهش

ذکر نقض عهد سر ولیم جی مکناتن

﴿ذکر نقض عهد نمودن سر ولیم جی مکناتن﴾

وبمکافات عمل خویش رسیدن او

چون مکناتن جای نشیمنش را بپرداخته ازوجوداغیار تهی ساخت بخلاف عهدیکه دوروز قبل ازین بربسته عهدنامه بمهرودستخطش سپرد سخن آغاز کرده بسردار سلطان احمد خان گفت که مارا ازشماچندخواهش است واو اجازت اظهار خواهشات اورا داده وی کلمات ذیل را درمعرض بیان آورد که ازبودن افواج ما در افغانستان فوائد بسیارعائدحال مردم اینديارميشود بناران بايددست ازايذاء و آزارما باز داشته بکذاريد که درين مملکت درنك کرده شمارا ازچنك وصدمهٔ جنك دشمنان ايمن داريم واکر ديکر دولتی آهنك اين مملکت نمايددست تصرفش را کوتاه سازيم ديکر اينکه جمعيت شما ازدورما پراکنده شوند ونائب امين الله خان لهو کردی را محبوس نموده بکار کذاران دولت انکليس سپاريد تاديکر شورشی بروی کار نيارد وازپذيرفتن اين شروط انعام واحسان بسيار ازدولت انکليس بشمارسد اکرخواهی يکيك را نام برده بشمارم وسردار سلطان احمد خان کفت اکنون ازجواب اين سوالها بکذريد تاباسردار محمد اکبرخان مشورت کرده بعدجواب متين ونيکوبشما کفته شود اينرا بزبان رانده ازجا برخاست ونزدسردار محمد اکبرخان شده صورت حال بازداشت واو کفت چرانکذاشتی که انعام واحسان خودرا که در بارهٔما پيشنهاد خاطرداشت ميشمرد ونام مي برد تاازروی معلوم رد وقبول مسئول اوميشد وسردار سلطان احمدخان کفت ازان ترسيدم که مبادا بواعيدراست ودروغ بفريبد وازينمعنی نقصی درامور دين روی داده مسئول اورا قبول کنم الغرض اين سخن اومطبوع سردار محمد اکبر خان افتاده درحال محمد شاخان بابکر خيل را ازين احوال خبرداد واو خودش حاضر شده هرسه تن باهم مشورت کرده قرار دادند که چون مکناتن عهدرا که دوروز پيشتر ازين بامابسته وحالا عدول کرده است مانيز مطالب اورا بنا بنقض عهدش ظاهراً قبول کرده باطناً همت براستيصال شان کماريم وهم تااينوقت آزوقه رسانی را که درعهدنامه چنانچه مرقوم کشت سردار محمد اکبرخان ازانکليسان بازداشته کفته بود که تاتمام قلاع وسنکرهارا که درتصرف دارندفرونکذارند وبماتسليم نکنند دلمان کواهی نميدهد که انکليسان را خورش وخوردنی فرستيم بابار نير ازبرای احمانشان حاضر کنيم وانکليسان باوجوديکه نقض عهد سابقه را پيشنهاد خاطر کرده چنانچه آغاز کرشد بامردار محمد اکبر خان طرح جديد انداختند چون درروز هجدهم ماه شوال سال ۱۲۵۷ هزارودوصد وپنجاه وهفت هجری برف بسيار باريده کار انکليسان يکباره پريشان شده روز نوزدهم شوال درغزنين بسپاهشان احوال فرستادندکه آن بلده را تسليم کرده راه کابل برکيرند واين پيام شان در غزنين ازسبب آن بود که شايد سردارمحمد اکبرخان آزوقه برای شان روان کند خلاصه سردار محمد اکبرخان بصوابديد سردار سلطان احمدخان ومحمدشاه مکناتن راپيام داده درروز بيستم شوال باچندتن ازسران افغان اورا درجائيکه باهم معين کردند ديده کفت که نيمهٔ توپخانه و توپ خانه را که درلشکر کاه داريد بمابسپاريد ومکناتن ازکمال عجز وناچاری پذيرفتارشده استورت مهندس برپای خاسته کفت ناچند اين ذلت رابرخود کذاريم بايدهمکروه جانب جلال آباد راه بسپاريم تاهرچه مقدرشده است بظهور رسد وسخن اورا کسی نشنيد و درينروز همين قدر کفته وشنيده شده باردیکر مکناتن سردارمحمداکبرخان وسردار محمد عثمان خان را ديدار نمود وکپتان کانلی و کپتان اينری رابکرو کان نزد سردار محمد اکبرخان فرستاده کالسکه يعنی يکی کپتان کرانت را بااسپان کالسکه واسپ عربی او که سه هزار روپيه بهايش بود ويکميل تفنکچه خود وغيره اشياء بخواهش خود محمد اکبرخان بوی داد وروز بيست ودوم شوال سردار محمد اکبرخان مستر اسکينبرنام انکليس را که درمحاربات مذکورهٔ سابقه که اسيرشده نزداومی بود بامردارسلطان احمدخان پيش مکناتن درچهاونی فرستاده پيام داد که فردا باجمعی ازسران سپاه انکليس ما را ملاقات کنند وجماعتی ازمردم غلجائی نيز حاضر خواهدشد تاعهد جديد منعقد کردد وهم بمکناتن بکويد که مطالب شمارا معمول ميداريم وشمانعام واحسان خود را که پيشتر بسردارسلطان احمدخان کفته بوديد وتاکنون حرفی ازان درميان نيامده که درحق مابخاطر داريد برشماريد و مکناتن جواب فرستاد که ازدرهٔ بولان تادرهٔ خيبر ازجانب شرق وتاهرجا ازجانب

گفته وپذیرفته شده است الاسردار محمد اکبرخان که تبدار و بمحفل مصالحه نشستن وسخن گفتنش دشوار است وبدون اوانعقاد رشتهٔ معاهده قرار نمی گیرد پس میباید سردار سلطان احمدخان بوکالت اوحاضر مجلس شده رشتهٔ عهدمنعقد کردد وسردار محمد اکبر خان پیام داد که من از فضل خداوند صحت دارم شما وسران وسردارانیکه سخن درباب صلح باهم گفته وشنفته وسخنان یکدیگررا پذیرفته اید درموضع معینی انجمن شوید که من نیزحاضر شده دشمنی را بدوستی مبدل وشرائط عهدرا مسجل سازیم خلاصه مجلس آراسته شده سخن بدان قرار گرفت که دوستی دولت انگلیس بامردم افغانستان وحکمران ایشان دولتی باشد نه شخصی تا اگر احدی که خود را دوست دولت انگلیس گوید وبا افاغنه راه عداوت وخصمی پوید دولت انگلیس حمایت ومعاونتش نکنند مثل شاه شجاع که بادولت انگلیس دوست است وباافاغنه دشمن میباید که او ازین مملکت رشته تعلق بریده بهند رود واگر ازرفتن درهند سربازند ازخطرمالی وجانی هرچه بوی رسد دولت انگلیس را مداخلت ومانعتی نباشد وسپاه انگلیس ازافغانستان بیرون شده بدون خواهش افغانان که آنهم برای دفع دشمن بیرون ازمملکت باشد بانهاد خاك افغانستان نمودودرصورت خواستن و آمدن فوج انگلیس درافغانستان هرگاه ضرورشود چون درحقیقت ونفس الامر حمایت افغانستان محافظت هندوستان است تنخواه ومواجب اینچنین سپاه را ازخود داده بدون ازعلوفه وخوردنی تکلیفی برافغان نباشد و آنرا هم بواسطهٔ اشخاصیکه مأمورغله رسانی ازمردم افغان میشوند نقدبهادادهواو ازمردم افغانستان خریده بسپاه انگلیس بدهد دیگربجز آب رایگان بخواهش هیچ چیز اقدام وشتاب نکنند وراه تجارت انگلیس نیز درمملکت افغانستان مسدود بوده بدون اجازت سرخیل مردم افاغنه ازمال التجاره چیزی نفرستند دیگر هرگه ازمردم افغانستان ازراه مخالفت بانهادمملکت دولت انگلیس شود ویابرود انگلیسان باوچیزی جهت کفایت امرمعاشش ندهند واگر بازارادهٔ مراجعت افغانستان نماید نگذارند که بیاید واگر دولت روس وغیره بخواهند ازمملکت افغانستان بعزم هندوستان عبور کنند دولت انگلیس وجه نقد واسباب بقدر کفاف مذاقه ازخود باقاغنه داده واقاغنه بممانعت پرداخته راه عبور ندهند واکنون تاکه لشکر انگلیس درافغانستان است همه روزه آزوقهٔ انگلیسان را مردم افغان رسانیده نقدانقد بهای آنرا ازایشان بستانند وانگلیسان تاسه روز چهاونی وسنگر را پرداخته باقاغنه بسپارند فقط واین عهدنامه را مکناتن وتریورومیجیر بارنس ومکنجی وغیره که حاضر مجلس بودند پذیرفته بمواجههٔ سردار محمد اکبر خان وسردار سلطان احمد خان وسردار محمد عثمانخان ونائب امین الله خان لهو کردی ومحمد شاه خان بابکر خیل وملا مؤمن غلجائی وغیره بدون ازنواب محمد زمانخان که حاضر نبود مکناتن بخط خود ولفظ فارسی نوشته مهر خود ودیگرانرا کرده بسردار محمد اکبر خان سپرد والتماس کرد که سردار سلطان احمدخان نخست افواج مقیمهٔ بالاحصاررا بدون آسیب بچهاونی رسانیده بعد چهاونی را خالی کرده واگذار شویم واین ملتمس او باجابت مقرون شده سردار سلطان احمدخان مأمور گشته روز دیگر سردار موصوف باپنجهزار سوار افواج انگلیس را ازبالاحصار براه دروازهٔ شاهشهید بیرون کشیده راه چهاونی بزگرفت و درینحال زیاده بریست هزار غازی بهردو جانب راه به تردد واسب تازی پرداختند و سردار سلطان احمدخان سبب گردش وازدحام را از ایشان پرسیده گفتند تماشا میکنیم ودیگر کاری نداریم خلاصه چون روز بپیگاه شده بود بچهاونی رسیدن نتوانسته شب را در بیرون بالا حصار بسر راه بپاس وهراس گذرانیده بوقت سپیده دم روز دیگر راه برگرفتند وسردار سلطان احمد خان پهلو بپهلوی شان اسپ رانده چون بقرب چهاونی رسید دفعتاً شور وغوغا از عقب بالاشده فوراً معاودت کرده دید که گروه غازیان بساقهٔ لشکر حمله ور گشته توپ را بازخدارانیکه برعرادهٔ آن بسته بودند کشیده ومی کشند وسردار سلطان احمدخان از مشاهدهٔ اینحال برآشفته دونن ازغازیان رابضرب شمشیر ازپادر آورده همه را ازتوپ کشتاز بازداشت وبکمال زحمت انگلیسان را بچهاونی رسانیده خودنیزداخل چهاونی شده مکناتن را ملاقات نمود واو چندتن دیگر از افسران افواج انگلیس را خواسته درمجلس ملاقات باسردار سلطان احمدخان خلوت گزید ودروازهٔ حجره را که دران نشسته بودند بسته محافظ گماشت

گفتند که نفاق در بین سرداران افغان انداخته از مخالفت ایشان کامیاب شوند چنانچه مخفی از سردار محمد اکبرخان بانواب محمدزمانخان بن نواب اسدخان وسردار محمدعثمان خان بن نواب عبدالصمدخان ونائب امین الله خان لهو کردی راه مراوده کشوده پیام فرستادند که باشما مصالحه کرده هرچه خواستار شوید پذیرفتاریم وهمچنین بسردار محمد اکبرخان مخفی از آنان پیام دادند وپس ازوصول پیام انکلیسان بسرداران نائب امیرخان بارکزائی که گاه وبیگاه ازطرف نواب محمدزمانخان نزد انکلیسان رفت وآمد داشت زیاده تر راه رفت وآمد پیش گرفت وباآنکه حرف مصالحه وگفتگوی قطع رشتهٔ مقاتله دربین بود بازهم اندك اندك محاربه از کوشه و کنار رخ مینمود تا که سردار محمد اکبر خان راتب عارض شده دربستر بیماری افتاد و انکلیسان در روز مذکور سجلی نگاشته شلطان ودمکبتل وچمرلین نامان انکلیس دستخط کرده مهر برنهادند مضمون اینکه سپاه انکلیس از قندهار و غزنین وکابل وجلال آباد وغیره خاك افغانستان بیرون شوند بشرط آنکه یکنفر از سرداران نزد ایشان بگرو کان باشد تاخوردنی وبار گیر ازانکلیسان باز نگیرند و بتوانند بسلامت ازین اراضی بیرون شوند و بعداز بیرون شدن از افغانستان امیر دوست محمدخان را باز فرستند وشجاع الملك را خواه درکابل وخواه در لودهیانه که بماند سالیانه یك لك روپیه افغانان از بهر معاش او تسلیم کنند واگر شاه شجاع در لودهیانه رود افغانان بارگیر وعلوفهٔ اورا نیز برسانند ودیگر هرگه درایام مقابله ومقاتله گناهی کرده معفو باشد و ازین پس سپاه انکلیس بافغانستان عبور نکنند مگر آنکه بزرگان افغان ایشانرا بخواهند چه درمیانه بنای دوستیست وایندوستی برزیادت خواهد بود انتهی واین عهدنامه راروزیازدهم شوال کبطان لارنس بعداز آنکه جای باهم نشستن جانبین معین کشت باخود گرفته بانفاق تزور ومکریکر ومعدودی ازسپاهیان ازچهاونی بیرون شده دربرابر پشته سیاه سنك که قدری از چهاونی دور بوده رفته بایستاد وچندتن ازبزرگان اسلام نیزحاضر شده باهم بنشستند و کبطان لارنس عهد نامهٔ مذکوره را که باخود آورده بود نزدسران اسلام خوانده سخنهای بسیار دربین گفته شد آخرالامر کاربدان قرار گرفت که چون سردار محمد اکبر خان تب دار وبیمار است عهدنامه را نزداو فرستاده پس از منظوری او امضانمایند وعهدنامه را بصوابدیدجانبین مصحوب امام الدینخان نام منشی که مخفی ازدیگران نزد سردار محمد اکبر خان رفت وآمدداشت نزدوی فرستادند وانکلیسان پیام نیز دادند که دولت انکلیس باامیر دوست محمدخان بطریق دوستی راه روندو درهرجا اورا منزلی بزرك دهند وچون امام الدینخان مذکور روبشهر نهاد ودرمحال سردار سلطان احمدخان باجمعی که درتکاپوی محاربه وبیرون ازمجلس مصالحه بود از درمراجعت راه شهر برگرفته باامام الدینخان رسیده چون مسلمان بود واظهار کرد که نزد سردار محمد اکبرخان میروم اورا باخود گرفته همچنان از کردراه بدون آنکه درجای خود رفته تن ازاسلحهٔ حرب سبك سازد بعزم عیادت نزد سردار محمد اکبر خان شد وسردار سلطان احمد خان پس ازپژوهش حال واحوال سردار محمد اکبرخان درجای خودرفته آنگاه منشی امام الدینخان عهدنامهٔ انکلیسان را باوداده پیام شان را نیز اداکرد وهمچنان باهم سرگرم مکالمه بودند وآهسته سخن میراندند که بازسردار سلطان احمدخان کمرخویش را کشوده وآلات پیکارراد ورنموده وارد منزل سردار محمد اکبرخان شد وازسخنانیکه دربین ایشان گفته شده بود پرسیده مکشوف داشت که وی برای طلب مصالحه ازنزد انکلیسان آمده وعهدنامهٔ که نوشته اند باخود آورده است بعد هردوتن محمدشاه خان بابکر خیل غلجائی را ازراه مشورت خواسته صورت عهدنامه را پارهٔ حك واصلاح کرده امام الدینخان منشی را شبا شب رخصت مراجعت دادند وبوزیرمختارانکلیس پیام فرستادند که انعقاد رشته اتحاد را بادولت انکلیس درآنچه خیروبهبود جانبین باشد پذیرائیم وبعد ازاستحکام عهد تاکار پردازان دولت انکلیس مخالفت نکنند ماهرگز بمحاربه ومجادله نکرائیم وهم منشی مذکوررا تاکید کردندکه هرچه وزیر مختار بگوید باز رساند تا ازمکنون ضمیر او اگاهی حاصل کرده باطمینان خاطر بمحفل صلح برنشینیم وهم باو گفتند که درباز گشت خویش راه خفاء پیش گرفته موضعی رانشان دادندکه درانجا آمده بایستد تاکسان ایشان او را برساند واو رفته عهدنامه وپیام را رسانیده برطبق فرمایش ایشان مراجعت کرده از جانب مکنمان این سخن راند که چون بادیگر سران افغان سخن صلح

نقل عهدنامه انکلیسان که خود نوشته بودند

بدست غازیان افتاد وانکلیسان بکمال خواری ودشواری باتن خسته وعنان گسسته درتاریکی شب داخل چهاونی وسنگر خویش شده گرفتار رنج وتعب گشتند وسوارهٔ غازیان که بتعاقب ایشان اسپ جلادت می تاختند بنزدیک چهاونی رسیدهٔ میجر کرشاه سدراه شده ایشان را ازدرآمدن بچهاونی باز داشت ومحمد عثمان خان نظام الدوله بایارانش دزینروز کردش و کوشش بسیار بدفع غازیان کرده و کاری ازپیش نبرده خائب وخاسر باز گشت وهمدرین محاربه هروی من وواکر نامان انکلیس وکرنیل اول پور که ازسنگر دربیرون مانده بودند دروقت مراجعت غازیان از ضرب تیغ جان بقابض ارواح سپردند وهمچنان اکثر ازبازماندگان وگریختگان ایشان که ازهول جان راه سنگر را گم کرده درتاریکی شب بمغاکها وبیغوله ها پناه گزیده بودند یکیک را غازیان جستجو ودستگیر نموده از دم تیغ گذرانیدند وانکلیسان را ازمحاربه وتلفات اینروز بکلی دست ازکار رفته زبون شدند

ذکر طرح مصالحه انداختن انکلیسان

طرح مصالحه انداختن انکلیسان وبمشقت وزحمت گرفتار شدن ایشان

چون انکلیسان ازمقابله باغازیان عاجز گردیده خودرادرچار موجهٔ هلاکت گرفتار دیدند باخود اندیشیده بقرار نوشته وصوابدید شاه شجاع وکپتان کانلی وغیره افسران شان که ازبالاحصار درچهاونی فرستاده پیام دادند که چهاونی وسنگر را فرو گذاشته داخل بالاحصار شوند تا از طریق مصالحه باغازیان سخن رانده امان جان یابند همهٔ افسرانیکه درچهاونی بودند شکسته خاطر گشته دراس مصالحه وترک سنگر یکدل ویکجهت شدند الاشلطان که از گذاشتن چهاونی ورفتن دربالاحصار سرباززده نپذیرفت تا کدیگر انکلیسان ازهیبت غازیان بجستجوی مصالحه برآمده اورانیز راضی ساختند که شاید بواسطهٔ صلح امان جان یافته نابدولت شان پست نگردد ومقارن اینحال محمد عثمان خان نظام الدوله نیز بدیشان پیام فرستاد که نواب محمدزمانخان برادرزاده اعلیحضرت امیر دوست محمد خان که قبل ازرسیدن سردار محمد اکبر خان همه مردم اورا بریاست برداشته بسالاری اولوای شورش افراشتند اکنون ازرسیدن سردار محمد اکبرخان و گرویدن مردم بدو رنجیده خاطر شده ازرشك ورغم او هواخواه دولت انکلیس است زیرا که میگوید که مردم افغان یکدل ویکجهت بدانند وبرزبان میرانند که سپاه انکلیس از مملکت بیرون شده مارا بخودما گذارند که بحال و کار خویش دانا تریم هرکه را بسپاد شاهی برداشته اطاعت او کنیم وحاجت بدولت انکلیس نداریم باری نظربان گفتار نواب مذکور میباید که ازدوجانب اشخاص یکدای صاحب داشته باشند درجائی انجمن گشته رشته صلاحیت را انعقاد دهند تادیگر خونها ریخته نشود وجانبین از دوستی باهم آمیخته گردد انتهی وانکلیسان که ازضرب تیغ غازیان بجان رسیده طالب امان بودند پیام نظام الدوله را مژده غیبی دانسته راه صلح برگرفتند چنانچه سر ولیم جی مکناتن دوتن ازافغانان را دیده بایشان ازدر دوستی ونفع مصالحه سخن رانده ایشان سخنان او را متکبرانه جواب گفته خواهش های بیرون ازطاقت کردند وچون مکناتن حمل بار گران خواهشات انهارا نتوانست که برعهده بگیرد هردو تن از جای جسته بگفتند کاردرمیدان جنك یکطرفه خواهدشد ومکناتن گفت که قیامت نزدیك است وزودباشد که همگی یکدیگررا دیده زشت وزیبا ازهم ممتاز گردد پس ازیکدیگر جداشده دروقت سپیده صبح روز غرهٔ شوال ۱۲۵۷ هزار ودوصد ونجاه وهفت هجری جمعی ازغازیان بخیال اینکه انکلیسان بهانه صلح جوئی کارخودرا درست نموده بعد آهنك جنك کنند ببالاحصار یورش بردند که نگذارند کارشانرا راست نمایند ومیجر ایوارت که دربالاحصار وکار فرمای نظام بود لشکررابدفع غازیان برانگیخته ایشانرا ازتصرف نمودن بالاحصار بازداشته بی نیل مرام مراجعت داد وروز چهارم شوال غازیان شیرخصال بریشتهٔ بی بی ماهرو فرازشده چندتوپ جانب چهاونی انکلیسان رهادادند وروز رابستیز وآویز بسر برده شب هنگام برانکلیسانیکه درقلعهٔ محمد شریف بودند تاخته بدون آنکه کاری از پیش برند باز گشتند ودرهنگام سپیده دم روز پنجم ماه شوال پلی را که انکلیسان دربرابر چهاونی لشکر شان برنهر کابل بسته بودند برداشتند وروز ششم ماه مذکور قلعهٔ محمد شریف را بقهر وغلبه متصرف گشته فوج جهل وچهار م انکلیس را بتندی ازقلعه براندند چنانچه ازراه گریز درچهاونی بدیگرسپاه ملحق شدند ودرروز هفتم ماه مزبور همه سران وافسران سپاه انکلیس که خودرا تباه دانسته بودند مکناتن را تحریص بمصالحه کردند وباهم قرار دادند که کاری

شیخعلی وغوربند داخل کوهستان کابل شده چون نائرهٔ شورش شعله‌ور وهنگامهٔ غوغا برپا بود از اجابدون درنك وارد کابل گردیدند واز رسیدن سردار محمد اکبر خان بازوی شور شیان نیروئی یافته همکنان محمد زمانخانرا که از عدم سرداری برپاشت برداشته بودند همچنان باسم نوابی که داشت گذاشته نزد محمد اکبر خان انجمن گشته رشتهٔ اطاعت اورا بگردن نهادند وازانسوی انگلیسان که سر گرم تهیهٔ اسباب دفاع غازیان بودند وچنانچه آنفاً مذکور گشت تردد کرده برای امان جان دست وپای میزدند درروز بیست و هفتم ماه رمضان مذکور که روز یازدهم شورش بود جهت تحصیل علوفه وتکمیل آذوقه کمر بتسخیر قریهٔ بی بی ماهرو بستند واین امررا بتدبیر محمد عثمان خان نظام الدوله ومکناتن پیش گرفتند زیرا که ایندوتن شلطان نام انگلیس را ترغیب بگرفتن قلعهٔ بی بی ماهرو کرده بوی گفتند که ازتصرف نمودن قلعهٔ مذکوره دونفع متصور است یکی علوفه بدست میآید ودیگر تپهٔ که بالا دست ومشرف برسنگرهاست داخل مواضع متصرفهٔ ماشده اززبر آن بضرب کلولهٔ توپ خصم را ازچیره شدن بازمیدارد خلاصه‌درین پیشین‌وعصر روز مذکور پنج‌دسته‌ازموج هندی وصدتن ازمهندسان ودوتیم دسته از سواران نظامی ویکضرب توپ ازچهاونی بیرون فرستادند وایشان بربشتهٔ قریهٔ بی بی ماهرو برشده با آنکه درآندرون قلعه بدون از ساکنین خود آن وچهل‌تن ازدلیران کوهستانی دیگر کسی نبود قلعه‌را بزیر کلولهٔ توپ وشلیك تفنك گرفته‌چون‌بسیار نزدیك بودقلعه ازدود توپ انگلیسان وتفنك‌جنین بمثابهٔ کلخن تیره‌وتارشد چنانچه میجیر کرشاد ومیجیر سوین که مامور بگرفتن‌قلعه بودند ازتاریکی دودتوپ وتفنك دروازهٔ قلعه‌را ازتخته های چوبین که دربرابر دروازه برپاداشته بودند تمیزوفرق نکرده باهمراهان شان یورش کرده آن تخته هارا که بفاصلهٔ چند گام از دروازه دور بود آتش زدند وقلعه گیان که از رسیدن سردار محمد اکبر خان شنیده قوی دل شده بودند تکیه بتائید یزدان کرده بمدافعه پرداختند واکثر ازیورشیان رابضرب کلوله ازپا درانداخته‌باقی را منهزم ساختند ومیجیر سوین زخمدار شده رو بفرار نهاد ودرینحالت میجیر کرشاد سه دسته ازپیاده کان‌فوج هندی را که‌بعزم قلعه گیری باخودداشت بانفری مهندس که ازضرب کلولهٔ مجاهدین‌باقی مانده‌بودند بعقب داری هزیمتیان گماشت‌تا گرغازیان ایشان‌را تعاقب‌نمایندضرر بسنگرولشکرانگلیس نتوانند رسانندوایشان‌هنوز بعقب‌داری استواری نورزیده بودند که‌دفعهٔ ده‌هزارتن ازغازیان که‌دربیغوله دیگرکمین کرده‌بودند باشمشیرهای آخته روبجانب هزیمتیان وچهاونی انگلیس بتاختندوکرنیل کلادمارتین دیدازمشاهده اینحالت سراسیمه شده‌افواج نظام‌رابدمیدن شیپورحکم‌صف‌بستن وبدم‌غازیان‌ایستادن فرمودچنانچه‌فوراً صف آراسته دربرابرغازیان‌استوارایستادندوسوارهٔ نظام درقفای صف پیاده کان صف برکشیدندوسواران غزاة ازجانب‌دست راست دلیرانه حمله کرده لفتنت‌انگلیس‌راکه مامورآن‌سمت بودباهمراهانش‌ازپیش‌برداشته‌بچهاونی درآوردندودرین‌حملهٔ‌روزبیست‌وهفتم ماه‌رمضان‌مذکورعبدالله خان‌اچکزائی ازضرب کلولهٔ‌تفنك شیل‌نام‌انگلیس چنانچه‌درلوح مزارش‌مرقوم‌است جراحت‌یافته روزچهاردهم ماه‌شوال‌سنه۱۲۵۷ هزاروودوصدوپنجاه‌وهفت مزبوروديعت‌حیات‌سپرد وهمچنین‌پیردوست‌خان برادرزاده‌اش‌درین جنك کشته گشت خلاصه درحین حمله سواران دست راست غازیان که اینك مسطور شد سواران میمنه ودست چپ نیز حمله‌ور گشته ازسه جانب لشکر انگلیس را درمیان گرفته بسیارتن‌را از ایشان هلاك ساخته باقی را درهزیمت انداختند وهمچنین سوارهٔ نظام که‌بدفع غازیان خونخوار آشام مامور شده بودند ثبات نورزیده گریختند وقورخانهٔ دولتی که درحرب‌گاه باخود آورده بودند بتصرف غازیان درآمده بعد غازیان ازسبب زخمدار شدن عبدالله خان وکشته گشتن برادرزاده‌اش دیگاه گردیدن روزقرین حزن وافسوس گردیده ترك‌یورش‌کرده مظفر وفیروز روبشهرنهادند وازین معاودت غازیان انگلیسان که ناامیدازجان شده بودند دوباره نیروتوان یافته اتواپ خودرا که درحرب‌گاه گذاشته وگریخته بودند متصرف شده دیگر قورخانه ازچهاونی برداشته ازعقب غازیان آهنگ جنك کردند وایشان چون شیر خشمناك برگردیده بهیك حمله توپخانه‌را گرفته همهٔ توپچیان‌را بقتل‌رسانیدند وروبسوی فوج پیادهٔ نظام نهاده ایشان‌را نیز هزیمت دادند وچنان روبگریز نهادند که دونفرشان بوقت گریختن نتوانستند که بقانون نظام کام بردارند وبگذارند وایندفعه نیز توپخانه برزیادت اتواپ

بهرجانب که روی آوردند غازیانرا ازپیش برداشته مغلوب همی ساختند تا که مردم غلجائی داخل قلعهٔ ریکابائی واقع جنب شرقی چهاونی لشکر انکلیس شده خودرا مستحکم کردند وسپاه انکلیس نقب ها درزیر دیوار قلعه آورده از صدمهٔ باروت وکلولهٔ توپ یکبارهٔ قلعه را پست ساخته یورش نمودند وقلعه را بقهر وغلبه متصرف کشته بسیاری ازغزاة را که دراندرون قلعه بودند بکشتند وبقیةالقتل ازراه فرار بشهردر آمدندوروزدیگر مردم کوهستان کابل باهم قرارداده شب هنگام مخفی ازهمه درقریهٔ بی بی ماهرو واقع قرب شمالی لشکر کاه انکلیس رفته بقصد کین کمین کزیدند چنانچه بامدادان برچهاونی انکلیس حمله کرده افواج پیاده انکلیس ایشانرا دیده فوراً در خارج چهاونی پشت بدیوار وروبجانب دلیران کارزار صف بیاراستند وسوارهٔ ایشان باچند ضرب توپ برتل مشرف بقریهٔ بی بی ماهرو فرازشده باغازیانیکه درجانب شمال تل مذکور جای کزیده بودندمحاربه آغاز کردند وغازیان را ازضرب توپ همچنان برجای داشته نگذاشتند که قدم بمیدان جنك گذارند تا که ازطرف شرقی تپهٔ مزبوره دیگر غازیان اقدام درمقاتله کرده جانب غربی نیز جمعی از غزاة فراهم کشته تپه را بالشکر انکلیس که برزیر آن باتوپخانه جای گرفته بودند ازچارطرف درمیان گرفتند ودرنحال جمعی ازمجاهدین ازجائیکه باینکلیسان نمودار نمیشدند آهسته آهسته خود را بگریوهٔ که نزدیك توپ انکلیسان بود رسانیدندودفعةً توپچیانرا بزیر کلولهٔ تفنك گرفته ازدور توپ برا کنده ساختند بعد سوارهٔ غازیان دست بشمشیرتاخته یکضرب توپ را بدست آوردند وسوارهٔ انکلیس ازین حملهٔ مردانهٔ غازیان تاب مقاومت درخود ندیده بادیگر اتواب وتوپچیان ازراه هزیمت داخل چهاونی شدند وغازیان تانزدیك چهاونی ایشانرا تعاقب نموده چون پیادهٔ نظام پشت بدیوار صف بسته ایستاده بودند مراجعت کرده جرأت نتوانستند که داخل چهاونی شوند

(ذکر سرگذشت امیر کبیر در هندوستان)

ذکر سرگذشت امیر کبیر درهندوستان

دراوقات احدوث واقعات مذکوره هنگامیکه امیرکبیر چنانچه مذکورشد ازلودهیانه راه کلکته برگرفته درمنازل عرض راه مردم مسلمانان هندوستان ازحمیت وطریقت اسلامی دسته دسته باستقبال او برخاسته مراسم پذیره بتقدیم میرسانیدند وازانجمله درحدود سهارنپور چشم امیر کبیر دربین مردم مستقبلین بملا عزیزالله قندهاری افتاده ازلباس واوضاع اوبقیاس افغانش دانسته پیش خواندوازاظهارش معلوم ومفهوم کشت که پسر ملادوست محمداست وبرای تحصیل غرایب علوم غربت سفررا اختیار کرده نزدملاغلام حسین مؤلف کتاب جامع بهادرخانی استفادهٔ علم نجوم نموده وبهره ور کردیده است پس اورا باسترضای خودش ازانکلیسانیکه همراه ومحافظ امیرکبیر بودند درخواست ملازمت خویش کرد وانکلیسان ازو پرسیده بعدازانکه اورا بنو کرشدن درنزد امیر کبیر راضی یافتند بامیر کبیر اجازت نگاهداشتن اورا دادند وامیر کبیر اورا باخود برداشته چون وارد کلکته شد ازملاعزیزالله سعادت واقبال ونجوست ووبال اختر طالع خویش را سوال فرمود واو ازاوضاع کواکب استخراج نموده نوشته بامیر کبیرداد که بعد ازانقضای مدت یکسال ونه ماه عقده ازکارت کشوده ازقید رها و کامروا خواهی شد والله اعلم انتهی وامیر کبیر بقرازیکسابقاً تحریر یافت ایام زمستان را در کلکته وتابستان را در کوی منصوری بسر همی برد وهم دروقت ورودش بکلکته سردار غلام حیدرخان فرزند ارجمند خویش را که انکلیسان از غزنین دستگیر کرده درممبئی فرستاده بودند از کارپردازان دولت انکلیس خواسته پس ازوصول او وحصول شرف دست بوسی پدر نیکوسیرش درنزدمادرخجسته منظرش مأمور باقامهٔ لودهیانه کشت وازامیر کبیر رخصت یافته بخدمت والدهٔ ماجده اش تقرر جست

ذکر ورود سردار محمد اکبرخان در کابل

(ذکر رهائی یافتن سردار محمد اکبرخان ازقید پادشاه بخارا)

ورسیدنش بسروقت غزاة کابل

در ضمن وقائع مذکورهٔ سال ۱۲۵۷ هزار ودوصد وپنجاه وهفت هجری سردار محمد اکبرخان بن امیر کبیر بامسردار سلطان احمدخان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم که کرفتار سیاه چاه عتاب امیر نصرالله پادشاه بخارا بودند بشفاعت عم مکرم جناب شریعت مآب عبدالشکور حضرت صاحب بخارائی که درنجارا بودوامیر بخارا بوی ارادت تامه داشت ازقید وبند خلاصی یافته بامنسوبان وخدمتکاران مقیدایشان ازبخارا روبجانب کابل نهادند وازراه بامیان وهزارهٔ

الکسندر بارنس را ازشکست یافتن شهزاده تباه‌دانسته میرزا ابراهیم‌خان منشی را درعسکر کاه‌انکلیس نزد مکنتان فرستاده پیام داد که افواج دولتی را ازچارجانب بسرعت داخل شهرنماید که هنوز چنانچه باید اساس حصار شورشیان استوار نکردیده ورشتهٔ حیات الکسندر بارنس را نبریده اند شاید که این آتش افروخته خاموش کردد واز هیبت حملهٔ سپاه مردم شهر ازجوش وخروش بنشینند ومکنتان بخیال آنکه واهمه برشاه مستولی‌شده است فوج دیکر تلنکه را باهشت ضرب توپ روانهٔ بالاحصار نمود که شاه را دل بجای آرند وبالا حصار را محافظت کنند واز این سوی دلیران رزم جوی درمنزل الکسندر بارنس ریخته خوداورا مقتول واموالش غارت کرده منزل کاهش را آتش زده بسوختندوخزانهٔ دولتی را که بخانه نزدیك جای الکسندر بارنس وخزانه دارش جان سین نام انکلیس بود تاراج کرده یك‌لك وپانزده هزار روپیه چهرهٔ شاهی بغنیمت کرفتند وازین ماجرا مردم اطراف نیز آکاه شده دسته دسته وفوج فوج بیرقها افراشته دهل زنان بعزم غزا رو بشهر نهادند ودرانوقت زمان که هنوز شاه شجاع وافسران انکلیس تدبیری نیندیشیده و کاری پیش نکرفته بودند مردم بسیار درشهر فراهم کشته بزرکان ایشان (بقرآن مجید) عهدنامه نکاشته نزدشاه شجاع فرستادند که اینك (کلام مجید) کواه عهداست که دست ازحمایت انکلیس بازداشته همچنان خویش را بادشاه مستقل پنداشته در دفع لشکر انکلیس وبیرون کشیدنش ازمملکت بماشریك وانبازشده کمرهمت بتر کتاز ببندوالا ازقتل خودت نیزدست نخواهیم کشیدوشاه شجاع بنا برعهدیکه بادولت انکلیس کرده بودعهد وخواهش ایشان را نپذیرفته ایشان ناچار کشته چون بی‌سردارورئیس جهادصحت نمییافت نواب محمدزمان‌خان برادرزادهٔ امیر کبیررا بسرداری وریاست خود برداشتند وباطاعت او کردن نهاده همه روزه بدورلشکر کاه انکلیس رفته زدوخوردی کرده شب هنکام بمقام خویش برمیکشتندتا که برقلعهٔ نشان‌خان واقع بین‌شهر وده افغانان که علوفه و آزوقهٔ سپاه انکلیس دران بود تاخته بعزم تاراج نمودن غله باحافظین قلعه بجنك پرداختند وقلعه داران تاب درنك نیاورده بمعاونت مردم چند اول که شاه شجاع منصب هفتصد سواری بخانشرینخان چنانچه رقم کشت عطا کرده بود واوطریق خدمت شاه می نمود ازقلعه برآمده داخل عسکر کاه‌انکلیس شدند وغازیان قلعه رامتصرف کردیده غله واندوختهٔ انکلیسان راتمام بربودند وهمچنین دورتر بورانکلیس را که دربرج وزیرفتح خان واقع ضلع شمالی چهارباغ ومتصل کنار جنوبی شهرکابل بود بکرفتند که‌اورا نیز بمثابهٔ الکسندر بارنس هلاك‌سازند امااوبیاری ومدد کاری مردم‌آندرانی ازبرج مذکورفرود کشته خودرا باشکر کاه انکلیس کشیده جان بسلامت برد ومال واسبابش بتاراج رفته دیکر کسی ازافسر وسپاه انکلیس دراندرون شهر نمانده همه درلشکر کاه‌جمع شده باچیزی که دربالاحصار نزدشاه شجاع جای کزیده بودهمه محصور شدند وروز دیکر غازیان برخاستجو بقلعهٔ جعفرخان واقع قرب اردو کاه انکلیس یورش برده بیك‌حمله قلعه‌را متصرف‌شدند وذخیره واندوختهٔ انکلیسان‌را که‌دراندرون قلعهٔ مذکوربوده همه‌رابغنیمت آوردند ودرروز سه‌شنبه بیست‌وچهارم رمضان که‌روز هشتم شورش بودچیزی ازسواره نظام انکلیس هنکام‌عصر بقدم جرات برپشتهٔ مشرف برقریهٔ بی‌بی‌ماه‌رو که نزدیك لشکر کاه ایشان بود برشده برسم‌قراولی کردش همیکردندوغازیان ایشانرا اندك‌ازبنکاه دوردیده بتاختند وزدوخوردی کرده چون افواج انکلیس قریب بود وجنبش نمود هزیمت یافته پس بشهر شدند و همچنین بار دیکردرخیابان باغ‌شاه که‌آبادکردهٔ شاه جهان مغولیه‌بودوحال اثری‌ازان‌نیست و کشت زار کردیده بهمان نام زبان زد خاص وعام‌است حمله کرده دربین دیوار باغ ودرختان اطراف بیرون آن چندمرتبه کشش و کوشش نموده درهرباراز کثرت‌اشجار وحایل بود دیوار کاری‌ازپیش نبرده پس می نشستند تادرحملهٔ اخیر که مردم غلجائی از کرد راه‌بعزم‌غزا داخل‌شهر شده‌بدون آنکه درنك نمایند وبارسفر کشایند همچنان‌ایستاده با که پیاده‌را کیسهٔ آزوقه به پشت‌وسواره راخرجین علوفه بفتراك بسته بود آهنك جنك کرده باتفاق غازیانیکه سرکرم ستیز و آویز بودند حمله کرده اطراف لشکر کاه انکلیس را بغایت تنك کرفته همه‌را بمحاصره انداختند بعدافسران انکلیس ازغیرت اینکه نام دولت شان پست نشود افواج نظامی را باچند ضرب توپ ازجهاونی بیرون کشیدند وایشان که خودرا بهرصورت کشته تصور کرده بودند نام‌مرك برخودنهاده پای‌محاربه بفشردند ودست‌بسلاح‌جنك برده

مازت نواب محمدزمانخان

بجایش مأمور حکومت کرد وبدین نیزا کتفا نکرده مکتوبی ازطرف مکناتن مرقوم نموده بمطالعهٔ شاه‌شجاع رسانید که چند تن ازخوانین درانی‌را که منشأ فسادندچون غلام احمدخان بن شیرمحمدخان بامیزائی مختارالدوله وعبدالله خان اچکزائی ومحمد عطاخان بن سردارسمندر خان بامیزائی وسکندرخان عم او وسردار عبد السلام خان بن محمد اکرم خان امین‌الملك میباید که اخراج شوند تا بهرجانب که خواسته باشند بروند وشاه شجاع که ازناصیهٔ حال‌ایشان بجزخدمتگذاری دیگرچیزی مشاهده نمیکرد مشوش‌وغمناك شده بپاس خاطرداری انکلیسان هیچ نگفته امر باخراج خوانین موصوفه کرد وایشان ازصدوراین حکم سراسیمه گشته بعرض شاه رسانیدند که هریك را فرا خور حال مال ومنال وعیال واطفال است همه را گذاشته چه سان راه دیگر مملکت تواند گرفت وشاه از سبب رضا جوئی انکلیسان چیزی برزبان نرانده ماجرا را بمکناتن بازداشت واو بتصوراینکه شاه بشفاعت ایشان برخاسته است آشفته ناك پیام داد که ضروراخراج شوند وزیاده از سه روزجهت فروختن ویابرداشتن مال ومتاع خود درکابل درنك نکرده بدون از پشاور بدیگر جانب آهنك رفتن نکنند وایشان ازین امر مکناتن‌زیاده ترقرین رنج ومحن شده باهم گفتند که مارا اسیرانه بهندوستان روانه میکنند پس ناچار بادوستان خود مشورت کرده چون ازحمایت پادشاهی نا امید شده بودند صلاح وبهبود کاررا درشورش دیدند وباهم قرار دادند که از دم شمشیر سخن رانند وبطعن نیزه جواب دشمن گویند

ذکر بلوای مردم کابل

﴿ ذکر شورش عام مردم سکنهٔ کابل ﴾

(وحادثاتیکه برلشکرانکلیس وارد گشت)

چون امر برشورش قرار گرفت شخصی در چنین وقت فرصت یافته چند قطعه خط بیك مضمون نوشته وهر پارچهٔ را بدروازهٔ خانهٔ یکی‌ازاعیان شهرچون میرحاجی وحافظ‌جی پسران میرواعظ‌وامین‌الله‌خان لهوکردی وغیره که نام ونشانی ازخود داشت درتاریکی شب بینداخت ورقمش این بود که ای‌مردم فکری بحال خودکنید که امروز وفردا همهٔ شما اسیرآسا روانهٔ هندوستان خواهید شد وبانی‌این‌امرمفهوم ومعلوم نشد که که بود مگرشاه شجاع در روزنامه اش ذکرکرده است که شخصی بتعلیم بارك زائیان مرتکب‌این کارشد بهرحال چون صاحب هرخانه بامداد نوشتهٔ مذکوررا دیده مضطربانه یکی نزد دیگری شده تمامت مردم آگاه گشتند ودرشب باهم عهد بسته بسوگندهای سخت موثق نمودند که تاجان درتن ورمق دربدن داشته باشند دست از ستیز وآویزنکشند ومردانه بدفع دشمن بکوشند ونواب محمدزمان خان بن سردارپاینده خان مرحوم را سالار خودها قرار دادند ونظام الدوله که محرك اخراج چنین خوانین عظام بود بیخبرنشست که باوجودرفت وآمد هنگامه آرایان نزدیکدیگر وهمداستان شدن ایشان هرگزفکری نکرده تدبیری نجست وباآنکه درشب هفدهم رمضان این سال که ۱۲۵۷ هزارودوصدوپنجاه‌وهفت هجری بوداوراخبردادندکه فردا آتش‌فتنه افروخته وخانمان دولت سوخته خواهدشد هیچ متحمل نگشته شاه را نیز آگاه نساخت که بتدبیراطفای آن نائره می پرداخت خلاصه دربامداد روز هفدهم ماه رمضان مذکورابواب حرب بازشده دلیران رزم جوی دست بقتل جان وغنیمت مال‌انکلیسان دراز کردند وباشمشیرهای آخته جانب منزل گاه الکسندر بارنس که دربین شهربود بتاختند ودرینحال شاه شجاع ازبالاحصار آگاه شده جارچیان را امرکرده هرچند آوازمنع درداد کسی نشنود تا که تمامت مردم شهروبازارانجمن گشته اطراف منزل‌الکسندر بارنس‌را بگرفتند شاه شجاع فوج تلنگهٔ هندی رکابی را بشهزاده فتح جنك وچندضرب توپ بدفع غازیان وبیرون کشیدن الکسندر بارنس مأمور کرد وهم اورا پیام داد که ازشهر بیرون شده یاداخل بالاحصار شود ویادرلشکرگاه انکلیس رود ولیکن ازتنگی مجال‌وهجوم وازدحام رجال که مشغول قتال شده بودند فرصت میسرنگشت که الکسندر بارنس جان بسلامت برد چنانچه شهزاده فتح جنك باسپاه مذکور وتوپخانه دررسیده دلاوران میدان‌جنك که دورالکسندر بارنس‌را تنك گرفته بودند دست ازمحاصرهٔ او بازنداشته دربین خانهای شهر وکوچه وبازار آهنك پیکار شهزاده نیز کردند وباهم درآویخته خونها ریخته گشت وهفتصد تن ازسپاه شهزاده کشته گشته‌بقیة السیف باشهزاده پشت بجنك داده‌نیم‌جان داخل بالاحصارشدند وشاه شجاع حالت

خشم آلود از بارگاه برخاسته بدولت سرا درشد و نظام‌الدوله این ماجرارا بزبان شکوه نزد مکتاتن بازداشته التماس عزل صمدخانرا ازوی نموده اوبشاه نوشت وشاه بقرار نوشتهٔ مکتاتن صمدخانرا ازباریابی حضور منع فرمود واین امر حجت ودلیل دیگر براقوال بارك زائیان شد که بمردم میگفتند که شاه بیرون ازنام دیگر بادهٔ ازامور سلطنت بکام ندارد خلاصه هرچه بارك زائیان بنظام‌الدوله تعلیم می نمودند بمحل اجرا میرسید وهم خودشاه نیکو می‌فهمید که ایشان شب‌وروز درصدد آنند که اعتبار ویرا ازدلهای مردم دور کرده درمملکت شروشور اندازند ونظام الدوله نیز برطبق مرام آنان رفتار همی نمود تا کاررا بجائی رسانید که‌زمام اختیار داد وستد مالیات را از کف شاه‌شجاع بربود حتی اوقاف مزار عاشقان وعارفانرا که ازعهد سلاطین ماضیه مسجل بود ضبط کرده شاه‌شجاع نتوانست که‌برحال کند وهمچنین اگرعزم نوکر کرفتن سواری‌راکرده ازتریور انکلیس نیز اجازت حاصل میکرد بدون رضای خاطر نظام‌الدوله تمنای شاه بهدر میرفت واگر ستمدیده وجور رسیدهٔ ازرعیت وسپاه نزدشاه داد خواه میشد جزاینکه میگفت امر میشود دیگر چیزی نمی شنید وهم درین هنگام ازجانب کارپردازان‌دولت انکلیس حکم تبدیل مکتاتن صادر گردیده اوبه‌تهیهٔ سامان سفر هند پرداخته‌شاه‌را ازین امرملول کبر ساخت وشاه خواست که اسرار ضمیر خویش را نزداو مکشوف دارد اما ازسبب آنکه پردهٔ ناموس سلطنت دریده‌نشود چیزی بزبان نیاورد چنانچه‌خودش درروزنامهٔ خویش می‌نویسد که ازرفتن مکتاتن وقائم‌مقام گشتن الکسندر بارنس ملالتم رویداد که اگر همچنین بی‌پردگی وبدنامی حوالتم‌شود بهتر آنست که‌راه بیت‌الله‌الحرام برگیرم وازین راز بکارکنان دولت انکلیس ابراز ندادم که مبادا آزرده شوند وعلاوه برهمهٔ تصرفات نظام‌الدوله که مذکور گشت دست بولایات بعیده نیز دراز کرد چنانچه دروقت مأمور شدن شهزاده محمدتیموربحکومت‌قندهارسردارعباس‌خان‌نام پسرخودرا بدون‌اجازت وآگاهی‌شاه باشهزاده همراه کرده‌درقندهار فرستاد وبمیجیر لارد نس مقیم آنجا نوشت که نظم ونسق حکومت قندهار را بسردار عباس خان سپرده‌زیاده برسه هزار روپیه مصارف ماهواره چیزی بشهزاده محمدتیموربندهد ومطابق‌این مکتوب خود روزی منشوری مرقوم نموده نزد میرزا ابراهیم‌خان منشی فرستاد که‌بمهر پادشاهی رساند وشاه ازمطالعهٔ‌این منشور ناصبور گشته فرمود که هرگاه همهٔ حکومت قندهار مفوض بعباس‌خان شود رفتن وبودن شهزاده‌محمد تیمور درآنجاچه‌ضرور بودوازین امر مکتاتن‌را نیز آگاه‌کرده چون اوجانب‌دار نظام‌الدوله‌بود دلیلها درجواب شاه گفته ساکتش ساخت

﴿ کاستن نظام الدوله مواجب خوانین غلجائی وخدام شاهی را ﴾

کاستن نظام الدوله مواجب خدمهٔ شاهی را

چون نظام‌الدوله انکلیسانرا بقراریکه مرقوم گشت جانب‌دار وپذیرندهٔ کردار وگفتار خویش‌دید بمکتاتن اظهار کرد که خوانین ملکی هزاران روپیه‌را بموجب بنام مواجب می‌برندکه هرگاه ایشان باز داشته شود هم باعث خلل وزلتی نخواهد شد ومکتاتن که از فتنهٔ باطنی مردم آگاه نبود سخن غرض آلود اورا شنیده اختیارش داد واو از اجازت مکتاتن کام روا گشته ابتداءً مبلغ چهل هزار روپیه ازمواجب خوانین‌غلجائی را باز کشت و بنام هر کدام حواله نمود که بخزانه تحویل کرده رسید حاصل کنند و ایشان هرچه‌داد خواسته گفتند که اینمواجب بموجب محافظت طرق و بندرات که مال قوافل وتجار تلف نشود برای ما معین ومشخص گردیده است ودرعهد هیچیك ازسلاطین این تنخواه کم و موقوف وباز کشت نشده نظام‌الدوله سخن شان را نشنید ودست از باز کشت تنخواه شان باز نکشید وایشان مأیوسانه ازراه فرار در مساکن خودرفته ابواب فتنه برکشوده براه‌گیری وسرقت وتاراج اموال تاجران وزهگذران پرداختند وازانجمله درتنگی‌خورد کابل واقع نه‌کروهی شهرراه افواج انکلیس را که بسرکردگی‌جارج مکریکر از کابل‌مرحله پیمای جلال‌آباد شده‌بودند گرفته محاربهٔ سخت رو داده اخرالامر انکلیسان چیره‌دست گشته آن مردم‌را باصلاح آورده‌بعد واردجلال آباد شدند ودرخلال اینحال کار دیگر ازدست نظام‌الدوله بصدور پیوست که‌زیاده‌تر موردث‌کدورت خواطر غلجائیان گردید وآن این بود که حاکم ایشانرا معزول کرده محمد اکبر نام پسر هفت سالهٔ خود را

آنگاه شاه مقام سخن یافته بصاحبان انکلیس گفت که این فتنها از احسانات دولت انکلیس است که نسبت بطائفهٔ بارك زائی بظهور رسانیده وایشان گستاخ شده بروی کار میآورند وازین قسم امور بسی بظهور خواهند آورد چنانچه شنیده میشود که سران طائفهٔ بارك زائی چون نواب عبدالجبار خان و محمد عثمان خان و نواب محمد زمانخان وغیره امثال ایشان شب و روز دامن زن و آتش افروز فتنه اند خصوصاً درین هنگام که محمد عثمان نظام الدوله هواخواهان واخلاص کیشان امیردوست محمد خان راچون میرزا امام وردی خان و میرزا عبدالرزاق خان مستوفی که ازینجا را بتقریب وارد کابل شده است و میرزا احدخان و نائب امیر بارك زائی وغیره را مختار کار خود قرارداده است وایشان شهرت نموده بزبانها نهاده اند که شاه شجاع را ازسلطنت بجز نامی بادهٔ مرام بکام نیست واختیار یك کاهی را درامور سلطنت وپادشاهی ندارد وحال آنکه درلودهیانه بدفعات عهدنامهٔ موثقه بین دولتین مرقوم داشته ایم که کارگذاران دولت انکلیس رادرهیچ امری از امور داخلهٔ مملکت افغانستان مدخلیتی نباشد وصاحبان این نوشته رابذیرفته وممضی داشته اند که غرض اصلی ازنوشته اینده درعهدنامه همین طائفهٔ بارك زائی بوده که مدعی سلطنت اند واکنون که نتیجهٔ متعکس گردیده است میباید قبل ازحدوث فتنه تدارك کرده شود وچون انکلیسان امیل خاطر جانب منسوبان امیردوست محمد خان بود سخنان شاه شجاع رانشنوده تدارك کار ننمودند وشاه نیز پاس خاطر انکلیسان دیگر چیزی بزبان نیاورده ازجلال آباد بعزم زیارت مرقد مهترلمك درلمقان رفته و بمقبرهٔ مادر مرحومهٔ خویش دعای آمرزش خوانده میرزا ابراهیم خان منشی باشی حاکم لمقان از حسن کاردانی و آزوقه رسانی بسپاه رکابی وضیافت ایشان شاه را ازخود خورسند ورضامند ساخت واین خورمی شاه ازوی باعث حسدورشك محمد عثمان خان نظام الدوله شده خالصه جات لمقان را که دراجارهٔ میرزای مذکور بود ضبط نموده عامل وضابط دیگر ازجانب خود مقرر فرمود وهرچند میرزای مزبور سنداجاره داری خود رابازداشت کسی عرض اورا نشنیده وقعی نگذاشت ومثل ملاعبدالشکور که ازحکومت کابل عزل نمود دست اورا نیزازحکومت لمقان کوتاه ساخت وهمهٔ این امور را نظام الدوله مذکور ازسبب آنکه مکنائن جانب دارش بود بظهور میآورد خلاصه شاه شجاع ازلمقان درجلال آباد مراجعت کرده باصاحبان انکلیس راه معاودت جانب کابل پر گرفت

ذکر امور یکه نظام الدوله بروی کار آورده باعث زوال سلطنت شاه شجاع شد

﴿ ذکر امور یکه نظام الدوله بروی کار آورده ﴾

(باعث اختلال روز کار شاه شجاع شد)

آنگاه که شاه شجاع وارد کابل شد بصوابدید مکنائن انکلیس شهزاده محمد تیمور را درسال ۱۲۵۷ هزار ودو صدو پنجاه و هفت هجری بحکومت قندهار مأمور فرموده مقارن ایحال پرده نشینان حرم محترم شاهی که بپاسداری وحفاظت و همراهی میجر برات فوت انکلیس از لودهیانه عازم کابل شده وعمارات نشیمن گاه ایشان بباغوان مشکوی عصمت وعفاف امیر دوست محمد خان چنانچه مذکور گشت سپرده شد درماه ربیع الثانی سنه مزبور بکابل رسیدند وپس ازوصول باغوان حرم شاهی در کابل چون مکنائن جانب دار نظام الدوله شده پایهٔ اقتدارش چنان ارتقاء گرفت که چند تنی را که بدربار شاه اسم ورسمی داشتند همه را نزد مکنائن مذمت کرده اورا ازایشان بدگمان ساخت وبدان هم اکتفا نکرده بنای کاستن تنخواه خوانین درانی را گذاشت و ازین امر خوانینیکه هواخواه شاه شجاع و از حکومت امیر دوست محمد خان و برادرانش نارضا بودند عرض پرداز حضور شاه شجاع شده التماس آن کردند که مواجب خوانین را از کاستن بازدارد تاموجب فتنه نشود وشاه ازعرض آنها نظام الدوله را مانع گردیده فرمود که دست ازتنقیص تنخواه سران قبائل بازداشته مرتکب ایذاء احدی نگردد واو امر شاه را بگوش قبول جانداده از امریکه پیشنهاد خاطر داشت دست بازنداشت چنانکه روزی صمد خان نبیرهٔ زال بیك خان بادوزائی فوفلزائی بدربار عام ازنرسیدن مواجبش بعرض شاه رسانیده شاهش جواب را بنظام الدوله راجع کرد واو گفت که صمد خان دروغ میگوید وطریق خلاف می پوید وصمد خان که از کردار نظام الدوله دل تنك شده بود برآشفته که تو دروغ میگوئی که تمام خدام دولت را چگرخون ساخته باگرومار گزائی که خصم سلطنتند نزد محبت باخته وشاه ازدرشت خوئی وزشت گوئی مردمان ملول ومتألم گشته بدون آنکه چیزی بفرماید

ووزیری وغیره قبائل غلجائی رفته باتاجکیهٔ رباط ورامك وتاسن ومردم چرخ همه‌را بنام غزا برانگیزند وبمحاربهٔ خصم کرائیده خونها بریزند ونیز سردار محمد اکرم خان با ایشان قرار داد که درقریجات رباط ورامك وغیره نواحی متوقف ومشغول فراهم نمودن لشکر باشند تاوی نیز ازغزنین بیرون شده بایشان ملحق شود ومردوتن شهزاده‌راه مقصود برگرفته درموضع مذکور درنك کرده مردم‌راترغیب بغزا همی‌نمودند که انگلیسان مقیمهٔ غزنین ازعزم ایشان آگاه گشته سردار محمد اکرم خان را نظر بند نمودند ومردوتن برادر دیگر ازین ماجرا خبریافته از جائیکه درنك داشتند برخاسته آهنك زرمت کردند ودر آنجا رفته هر چند مردمش را تکلیف وترغیب برجهاد کرده مددطلبیدند جرأت ازایشان ندیده بی‌نیل‌مرام راه‌خوست برگرفتند واز مردم آنجا نیز مرادایشان حاصل نگشته‌درهنگو (۱) نزدسردار خواجه‌محمدخان وسردارنورمحمدخان وسردارییحیی‌خان وسردارزکریا خان پسران سردار سلطان محمد خان که آنموضع را مهاراجه رنجیت سنگهه جایگیر شان معین کرده بود رفته چندی نزد آنان اقامت گزیدند تا که امیرکبیر واردلاهورشده بذریعهٔ مکتوب ایشان‌را طلبیده‌شرف‌دست‌بوس حاصل کردند وسردار محمد افضل خان که درغزنین جهت حمل‌ونقل پرده‌نشینان حرم‌محترم رفته‌بود نیزباسردار محمد اکرم‌خان وبانوان پردهٔ عفت ازغزنین براه کابل وپشاور کوچ داده وارد لاهور شدند بعد امیر کبیر بازو جات محترمات وشهزادگان باسعادت ازلاهور درلودهیانه رفته‌درعماراتیکه بانوان حرم‌محترم‌شاه‌شجاع منزل‌داشتند وازانجا روانهٔ کابل شده بودند جای گزید وسالیانه دولك روپیه چهره شاهی ازدولت انگلیس برای مصارفش مشخص ومقرر گردید وبعد از چندروز که ذلت وخستگی راه‌زایل ورفع شد امیر کبیر بانوان حرم محترم را بادیگر شهزادگان سعادت توام درلودهیانه گذاشته سردار محمد اکرم خان وسردار عبدالغنی خان نبیرهٔ‌سردار رحیمداد خان ومیرزا محمدحسین‌خان مهربردار وغیره‌چندتن ازخدمتگارانرا باخودبرداشته فرامرز خان‌وناظر سهراب خان جدیدالاسلام ورارمحمدخان وبازمحمدخان وطرده‌باز خیاط کشمیری وبابا کرم سقاءباشی وناظرخانجان ومحمد نبی خان کشمیری وشیر محمد خان فراش باشی وغیره‌را که بصدتن میرسیدند نیز همراه گرفته باستصواب رأی انگلیسان ازلودهیانه درگلکته تشریف برده اقامه گزین شد ودر نابستان بکوه‌منصوری واقع دیره دون ییلاق نموده درزمستان بگلکته روز بسر همی برده زیست همیکرد

(۱) نام موضعی

ذکر عزل شهزاده فتح جنك ازحکومت قندهار

ذکر عزل‌شهزاده فتح جنك از حکومت قندهار

و خلل یافتن روز کار شاه شجاع از کردار محمد عثمان نظام الدوله

درخلال وقائع واحوال مذکورهٔ سال ۱۲۵۶ هزار ودویست وپنجاه وشش هجری شاه شجاع شهزاده فتح جنك را که حکومت قندهارداشت بسبب‌رنجش خاطرمیجیرلیچ انگلیس مقیم‌قندهار بکابل‌طلبیده شهزاده صفدر جنك برادر اورا بحکومت قندهارمأمورنمود وشهزاده محمدتیموررا بکابل گذاشته خودبعزم قشلاق‌راه جلال آباد برگرفت وچون وارد جلال آباد شد طائفهٔ سنکو خیل که بواسطهٔ عداوت خانکی چند رمه کوسفند ازمردم شنواری بتاراج آورده وسرازجیب‌تمرد کشیده بودند یکدسته ازفوج پیادهٔ انگلیس‌را بایکفوج ازسواران‌سپاه شاهی وتوپخانه بدانسوراهی کرد وآنان ازتوجه لشکرخبرگشته قلاع ومساکن‌شان را فروگذاشته بکوه‌برشدند وباوجود دشوارگذری جبل کوشمالی بسزا یافته‌افواج مأموره‌مراجعت کردند ومقارن ایحال سه طغرافرامین جعلی بمهر ودستخط شاه‌شجاع‌بدست مکریکرانگلیس‌افتاده بشاه‌شجاع نشان‌داده مضمونش بنام‌مردم کوهستان مرقوم‌بود که‌لوای بلوا ورایت غزا برافرازند وشاه‌ازمشاهدهٔ آن‌خطها که هیچ‌اشتباه درمهر ودستخطش نبود منفعل وخجل گردید تا که میرزا ابراهیم‌خان‌منشی‌باشی حاضرگشته نیك‌ملاحظه وبغورمشاهده نموده‌ظاهر گشت که دستخط ومهرشاه صحیح وبرجاست لکن سطوراصل را که‌مرقوم بوده برداشته‌این کلمات‌را بجایش نگاشته‌اند چنانچه اثربعضی حروفات وکلمات محوشده ظاهرمی‌نمود پس‌شاه خورسند گردیده درحال مکریکرانگلیس راحضور خواسته از کید دشمنان خویش آگاهش کرد وازخطوط مذکوره مفهومش ساخت‌چنانکه اعتراف کرد که جعلیست بعدمکتوبی هردوخط را بهمه‌افسران نظامی‌نموده ازحقیقت آگاه کرد که‌اگراه درخواطرراه‌ندهند

رنج وتعب مبتلا گشته توان نشستن زاویهٔ گمنامی و تاب کشتن بادیهٔ ناکامی را نخواهم داشت پس اقرب بصواب آنست که نزد سرولیم جی مکناتن رفته هربهبودی که او بیندیشد پذیرفته پایدامن اضطبار پیچم واین امر را از نائب سلطان خان نیزمشورت جسته پسندیدهٔاو وخاطراشرف گشته عازم شهرکابل شد ودرحدودقلعهٔ محمودخان ابیات که حال بامراعلیحضرت سراج الملةوالدین بجای آن عمارت نیکونظارت قومی باغ سرباوج تفاخر برافراخته است رسیده ازپل واقع موضع مذکور عبور کرده بقرب بالاحصار بسواران نظامی که ازقفا وپیش رووبمین ویسار سرولیم جی مکناتن که بتفرج وگردش بیرون شده جانب بالاحصارمعاودت کرده بود پیوسته همچنان آهسته آهسته ازعقب ایشان اسپ رانده چون از دروازهٔ شاهشهیدداخل بالاحصارشد نائب سلطان خان بامر امیر کبیر از سواران دنباله روپرسش نام آنرا که به تختر اسپ میراند نموده ومکشوف داشت که سرولیم جی مکناتن است بعدازای امیر کبیر خبررسیدنش را پیش شده بمکناتن اظهار داشت واو چون سرداران که هزیمتیان لشکرانکلیس را چنانچه آنفاً مذکور گشت تعاقب نموده تا کنون در کوهستان بازارکارزار گرم بود مراسیمه سان ازنائب سلطان خان پرسید که بالشکر(۱) وهنوز نائب سلطان خان جواب نگفته بود که امیر کبیردررسیده وسرولیم جی مکناتن بفراست اورا شناخته هردوتن ازاسپان خویش فرود آمدند وپس ازاحوال پرسی مرسوم دست امیر کبیررا گرفته درباغیکه امیر کبیر ساخته وازاشجار ورياحين پرداخته بود برده باهم داخل منزل شدند ودرصدر اوطاق چوکی برای امیر کبیر گذاشته برنشانید وچوکی خودرا فرونر گذاشته برنشست وزبان اعتزاز واکرام گشود.

(۱) یعنی بالشکر آمده

ذکر مکالمهٔ مکناتن باامیر کبیر

﴿ ذکر مکالمهٔ سرولیم جی مکناتن با امیر کبیر ﴾

﴿ ومأمور شدن وی باقامهٔ هند ﴾

قبل ازانکه سخن درمیان رانده شود امیر کبیر برسم شاهانه که دروقت تسلیم شمشیر میسپارند شمشیرش را از کمر کشوده پیش سرولیم جی مکناتن نهاد ووی به تعظیم شمشیر ازجابر خاسته وآنرا بدست گرفته برزبان راند که امیر صاحب شما درهندوستان میروید وامیر کبیر باسخ داد که حالا که نزدشما آمده‌ام هرچه بگوئید پذیراست بعد التماس کرد که سردار محمدافضل خان تاحال باسپاه ماسر کرم قتال و جدال است رایش بنویسید که دست از جنك کشیده نزد شما آید وامیر کبیر چاقو وعینك خودرا همدست سواری بطریق نشانی فرستاده وی نزد والد ماجدش آمد وقبل ازورود او درشب اول که امیر کبیربعدازملاقات سرولیم جی مکناتن بخیمهٔ که درصحن باغ برایش افراشتند تشریف برده روزدیگر مکناتن ازامیر کبیرالتماس نمود که باشاه شجاع ملاقات نمایداماامیر کبیراین مسئول اورا قبول نفرموده گفت مارا باشاه شجاع کاری نیست نزد شما آمده‌ام نه به بیعت و اطاعت او وسر ولیم جی مکناتن گفت که نظر بپاس سلطنت که اوراست سزاوار ست که نزد وی روید امیر کبیر جواب داد که شما اورا بپادشاهی برداشته‌اید نه جمعی ازاهل حل وعقد اگر نه چنین است شمادست ازاعانتش باز دارید تامفهوم شما وبخوز دان جهان شود که کدام کس سزاوار بادشاهی است واعیان مملکت بانام رعیت کرو بدهٔ احسان کیست واگر حرفی داشته باشد حاضر آمده خودش بحضور شما بالمشافه ادا نماید وسرولیم جی مکناتن ظاهرآسکوت کرده دیگر چیزی نگفت لیکن باطناً از سخنان امیر کبیر غنچهٔ خاطرش ازهوای خرمی بشکفت که وی بجزاز نزاع دیگر کاری باشاه شجاع ندارد وپس ازسخنان مذکوره سردار محمد افضل خان جهت آوردن حرم محترم مأمور غزنین شده خود امیر کبیر بایکصد از زوجاتش که دختر ناظر خیرالله خان عرب ودر کابل بود معطل پوسیدن سرادقات حرم بااحترام نگرده باستصواب انکلیسان راه کشورهندبر گرفت ویکفوج سواره بایکفوج پیاده ازسپاه انکلیس بهمراهی وپاسداری اومأمور شدودر خلال احوال مذکوره سردارشیرعلیخان و سردار محمداعظم خان وسردار محمد اکرم خان که باحرم محترم چنانچه از پیش رقم شد از ناشقرغان آمده مأمور باقامهٔ غزنین شده بودند قبل از ورود امیر کبیر در کوهستان بوقت محاربهٔ بامیان هرسه تن احرام جهاد بسته باهم قرار دادند که سردار محمد اکرم خان متوقف غزنین بوده دوتن دیگر دربین طوائف اندری وترکی وسلیمان خیل

ذکر مکالمهٔ نمودن سردار شیرعلی خان وسردار محمد اکرم خان بعزم جهاد

بعزم بامیان پیش گرفتند ودرانجابادا کترلات انکلیس که باچندی از پیاده وسوار نظام وچند ضرب توپ مقام
گزیده بود در آویخته سه چهارمرتبه دلیرانه حمله کرده بسیارتن را ازفرنگیان خون بریختند و آخرالامرامیرکبیر
که لشکرش مردم ملکی بود درمحاربهٔ فوج نظام ثبات نتوانست ورزید پس ناچار هزیمت اختیار کرد واز راه
فراردا خل تاشقرغان شده جمعیتش پراکنده گشت وچندی درتاشقرغان درنك نمود تا که خدمهٔ خودش که ازجور
پادشاه بخارا درهرجا پراکنده شده بودند ازتوقفش درتاشقرغان خبر یافته یکیك ودودو بنزدش شتافته سه صد تن
فراهم گشت ازراه خنجان بنابرآنکه غزاوجهاد مردم کوهستان بافرنگیان سمرگشته برزبانها افتاده بودروی بسوی
کوهستان کابل نهادو آنکه که واردگل بهار ابتدای کوهستان شد میرمسجدی خان بن خواجه اسحق ازوصولش
درانجا آگاه شده بذریعهٔ مکتوب دعوت کوهستانش نموده خود هنگامه آرای قتال گشت وشاه شجاع شهزاده
محمد تیموررا باجنرال شیل والکسندر بارنس وافواج انکلیسیه وسواران طائفهٔ فوفل زائی از کابل جانب کوهستان
کسیل کردکه میرمسجدی وغیره کوهستانیانرا کوشمالی بسزادهند چنانچه درموضع خواجه خضری بقلعهٔ میرمسجدی
خان محاربه رخ داده میرمذکور باپنجاه تن پیاده ازدلیران کوهستانی دست بآلات حرب برده بمدافعه پرداخت وانکلیسان
یکجانب قلعه را بضرب کلولهٔ توپ پست ساخته ازراه یورش بتاختند ومیرمسجدی خان باهمراهان خویش پای مردی
فشرده چنان باانکلیسان در آویخت که جانبین بکاردوخنجروسرنیزهٔ تفنك بسروسینه وشکم هم دیگرزده خونها
بریختند وانکلیسان ازدست بردلیران کوهستان استقامت راهلاك جان دانسته هزیمت یافتند وازضرب تیغ بخجروپیش
باوجودیکه یکفوج سواره ویکفوج پیاده نظام باتوپخانه بودندپشت بجنك داده روبگریزنهادندوازافسران کانلی نام باچندتن
ازاحاد سپاه کشته شدند وازکوهستانیان نیزمیرمسجدی خان زخمدار شده چندتن دیگر مجروح ومقتول گردیدند
بعدمیرمسجدی خان اقامت را درمقابل پادشاهی عین تباهی دانسته شب هنگام ترك مقام خویش کرده بریزه کوهستان
واز انجا دربنجراب رفت ومقارن انحال امیرکبیر ازگل بهار راه کوهستان برگرفته درموضع پروان که درزمان حال
موسوم بجبل السراج است بالشکر انکلیس که هشتصد سوار ومأمور بدفع وپیکار امیرکبیر والاتبار شده بودند
دوچارگشته نائرهٔ کیرودار شعله ورگردید وسردار محمد افضل خان وسردار محمد عمرخان که قبل از فرارکردن
امیرکبیر ازبخارا درتاشقرغان آمده واینوقت ملازم رکاب والا بودند حمله های مردانه کرده انکلیسانرا ازپیش
برداشته هزیمت دادند وتعاقب ایشانرا ازدست نداده همچنان زده ومیراندند وامیرکبیرخودش بانائب سلطان محمد
خان انکی زائی وقادرخان مسیح زائی ازعقب تازی عنان بازکشیده دیگران همچنان اسپ تعاقب تاخته از امیرکبیر
دور افتادند تا که فوج دیگر از افواج انکلیس بمعاونت شکستیان رسیده سرداران را ازعقب تازی بازداشتند
وحایل بین امیرکبیر وپیرانش شدند وامیرکبیرکثرت مدعی را نظرکرده باهردوتن همراهش قبل ازانکه سرداران
رکابش ملحق شوند روی بسوی بنجراب که میرمسجدی خان نیز درانجا رفته بود نهاده این امرباعث تنهائی او
وتفرقهٔ سرداران ازوی شد چنانچه نزد میرمذکورشده واو مقدمش را گرامی داشته پس از ادای مراسم عزت
واحترام التماس کرد که سرکارواله درینجراب درنك فرمایند تامردم کوهستانرا فراهم نموده بعد بحربهٔ خصم
گرایند وامیرکبیرنظربقلت مردم کوهستان مسؤل اورا قبول نکرده آهنك زرمت کرده گفت که چون شاه شجاع
برمسند حکومت قرارداردمبادا درصورتیکه کارازپیش نرود خرابی بشماومردم کوهستان روی دهد ومال وجان
مسلمانان بهدررود پس ازانجاراه برگرفته چون بنزدیك شهرکابل رسید چیزی وجه نقد بقادرخان ومحمداسلم خان
بارکزائی پیشخدمت خویش داده ازخود پیش فرستادکه بشهردرشده اسباب نعل بندی بادوسه سوار نعل خریده
درمقبرهٔ بابرشاه که وعده گاه قرارداد بودند که درانجا یکجا شده جانب زرمت رهسپارشود وخود بانائب سلطان
خان انکی زائی دردشت قلعهٔ حاجی صاحب پای مناری ازاسپ فرود آمده قدری درنك کردکه هردوتن مأمور
چیزی ازایشان دور شوند ودرنجا امیرکبیر باخود اندیشیده بصوابدیدرای رزین وخرد دوربین امر را چنین
قرار دادکه عیال واطفالم در غزنین نظر بند ومحفوظ وشاه شجاع ازبادهٔ حکومت کامروا ومحظوظ است
اگر چنانچه قبایل وزیری وترکی واندری وغیره مردم طوائف غلجائی فراهم شده لوای جهاد وغزا برافرازند
نیزچون مردم الوسیست مقاومت نتوانسته رشتهٔ جمعیت شان گسسته خواهد شد وآنوقت تن تنها باهزار گونه

ذکر گریختن امیر کبیر از بخارا

﴿ ذکر گریختن امیر کبیر از بخارا ﴾

(جانب قطغن و تاشقرغان وسوانح سر گذشت آن)

چون امیر کبیر بقراریکه از پیش تحریر شد در بخارا بعسرت مبتلا گشت بعد از چندی بوسائط ووسائل از پادشاه بخارا رخصت پسران خورد سالش را که سردار محمداعظم خان وسردار شیر علیخان وغیره بودند حاصل کرده بادیگر شهزادگان خورد سال چون سردار ولی محمد خان وسردار محمد شریف خان وسردار محمدامین خان در تاشقرغان نزد مادران ایشان وسردار محمد اکرم خان که درانجا بود فرستاد وامر کرد که ازانجا اکرچه شاه شجاع معاند است درکابل روند زیرا که نظر بحمایت وحفاظت او که نسبت بعیال سردار غلام حیدر خان درغزنین نموده است هرآینه باایشان نیزمدارا خواهد کرد چنانچه نواب عبدالجبار خان وسردارمحمدا کرم خان ایشان را از تاشقرغان برداشته روی بسوی کابل نهادند وچون وارد میدان کابل شدند صاحبان انکلیس آکاه کشته جنرال کراف چرلین را بانول مکر چرلین باستقبال ایشان فرستاده باعزاز واکرام درغزنین برده باعیال واطفال سردار غلام حیدر خان که خود اورا در بمبائی فرستاده بودند یکجا منزل دادند. وامیر کبیر ازطرف عیال وفرزندان خورد سالش مطمئن خاطر کشته باهمراهان وندیمانش بمشاوره پرداخته صلاح کار را بدانقرار دادند که طریق فرار بر گیرد وتنها رهسپار دیکر دیار شود واکر بازماندکان درشکنجهٔ عقاب امیر بخارا زیادتر کرفتار آیند هم اضطراب نکنند که مقصد اصلی نجات ذات بابرکات اعلیحضرت است تاشاید آبی بروی کار آید وامیر کبیر مشاورهٔ یارانرا پذیرفته یك راس اسپی را دستیاب کرده بتغیر لباس درویشانه راه فرار برگرفت وپادشاه بخارا آکاه شده سوار بسیاری بتعاقبش کماشت وسردار محمد اکبرخان را باهمهٔ آنانیکه باز مانده بودند محبوس سیاه چاه بداشت وامیر کبیر شب وروز رانده خود را ازدستکیر شدن بیرون کشیده کماشتکان پادشاه بخارا بی نیل مرام مراجعت کردند وامیرکبیر بشهرسبز رسیده درکلبهٔ محقرهٔ درویشان که چندتن ازایشان باهم نشسته شیرچای میخور دندچون بسیار کرسنه شده بود بطمع نانی فرودشده چشم بجانب آنان که شاید پیالهٔ ازچای بوی دهند بدرب حجره بنشست وآن بی حمایتان که اسم قلندری را برخود کذاشته صفتش را نداشتند هیچ نکفتند ونداندند وهمچنان باشکم کرسنه بشهر درامده دربازار بدم دکانی بارادهٔ جستجوی ملا کبیر نام تاجر ده افغانان کابل که درانجا عیال دارد بود متحیرانه لجام اسپ بدست بنشست وازشخصی نام ومقام ملا کبیررا پرسیده چون اورا می شناخت آن شخص برعهده کرفته ملارا بنزد امیر کبیر آورد وملا کبیر اعلیحضرت امیررا دیده ودستش را بوسیده باخوددرخانه بردو آنکاه که درخانه داخل شد ملا کبیررا ازوضع درویشانهٔ امیررقت دست داده بی اختیار بکریست وپس از کریهٔ شدیدی بخدمت دست برده آنچه میبایست ومیشایست اعزازواحترام نمود وبعدازحصول استراحت ورفع خستکی ملا کبیر را که باحکمران شهر سبزمعرفت داشت نزد اوفرستاده ازورودش درشهرسبز آکهی دادواو بمجرد شنیدن خود درخانه ملا کبیر آمده مقدم امیررا کرامی داشت وباعزازوا کرام هرچه تمامتر بمهمان خانهٔ پادشاهی برده پس ازادای مراسم مهمان نوازی ماوکانه درباب بحمیتی پادشاه بخارا سخن در میان آورده خواستار آنشد که لشکر جانب بخارا کماشته انتقام بکیرد وامیرکبیر منت پذیر او شده ازعزمیکه اوکرد منعش نموده هفتصد سوار خواست که اورا از جیحون همراهی کرده بکذرانند ودر سرحد قطغن رسانیده مراجعت کنند وحکمران شهر سبز انکشت قبول بردیده نهاده وآلات وادوانیکه لازم داشت آماده کرده هفتصد سوار بهمرکابش تعیین کرد وامیر کبیر ازرود جیحون عبورنموده ازسرحد قطغن سواران شهرسبزی را رخصت مراجعت داده خود وارد قندز کشت وازمیرمراد بیك اتالیق خواهش نمود که هرقدرازلشکر که بتواندفراهم کند تاازدیکر محال نیز سپاهی ترتیب داده راه پیکار جانب کابل پیش کیریم واوپنج هزار سوار کرد آورده بملازمت رکاب امیر ازقندز روی بسوی آی بیك نهادند که مردم آنجارانیز باخود یار ومددکار سازند ودرانجا میر والی حکمران تاشقرغان نیز بابنج هزار سوار برکاب امیر کبیر ملحق کشته ازانجا باهم راه سریغ وخورم را

منافی حضرت باری بعرض شهریاری رسانیده گفتند که زنان فاحشه خویش‌را آرایش کرده درارد وی انگلیس میروند ومفهوم نمیشود که ازخانوادهٔ شرفاء اندویا ازجماعهٔ فسقاء ومباشرین این امر که نزد انگلیسان بواسطهٔ دلالی اعتباریافته‌اند اگرچه از گروه بی‌باکان وخداناشناسانند امابدنامی وبی‌انتظامی را منسوب بسلطنت میسازند که عاقبت این کارناسزا مردم‌غیور را بمحل حمایت آورده فتنهٔ عظیمی برپاخواهند ساخت وشاه‌این ماجرارا بزبان کنایه وایما بسر ولیم مکنـاتن بگفت که سپاه انگلیس را ازین کار بازدارد واو که از عاقبت کار وحمیت و شجاعت مردم اینـدیار آگاه نبود درجواب گفت که هرگاه سپـاهیان ازمباشرت بازنان بازداشتـه شوند گرفتـار چندین امراض خواهند شد وشاه فرمود که همچنین است ولیکن شیوع ورواج این کار درحوصلهٔ ناموس پرستان افغان گنجیدن بغایت دشوار است پس‌میباید که بخوب سیاست منع‌خریداران متاع این بازار نموده آیدورنه این‌شجرهٔ خبیثه فتنه بارخواهد آورد وسرویلیم جی مکناتن گوش بسخنان شاه نداده درزاویهٔ نسیان‌نهاد اماتازمانیکه ملاعبدالشکورخان بکارحکومت کابل‌مواظب ومیرزاحیدرعلیخان بوکالت‌دولتین همهٔ امورراً مراقب‌بود پردهٔ بی‌اختیاری شاه دریده نشد ومکشوف نگشت که شاه در کارسلطنت واجرای امور سپاه ورعیت بی‌دخل است مگرمردم بارکزائی ومنسوبان ومتعلقان ایشان که مصاحب وپهلونشین صاحبان‌انگلیس گردیده بودند ازحقیقت‌کارزدمردم اظهارمیکردند که شاه را بجزنام در کارسلطنت هیچ‌انتظامی نیست وعلاوه بران‌بروفق مدعای شان وصف دولت انگلیس را کرده مردم را ازمکنت وسطوتش‌بیم میدادند وهم‌دامن‌با آتش فتنه زده‌میگفتند که زنان شما ازشما نیستند واین خیال اندازی را نیز ملاعبدالشکورمذکورپرده داری نموده چنان پاسداری وهوشیاری میکرد که ازمحکوم وبی‌اختیاربودن‌شاه کسی آگاه‌نمیشد چنانچه اگردرباب تسعیرغله ونرخ علوفه منادی درشهرندامیداد که فلان‌مقدارجنس را بفلان‌مبلغ نقدداده گم وکاست نکنند وکسیکه بواسطهٔ آشنائی الکسندر بارنس عمول ازحکم کرده دروزن مبیع ویابهای ان کسرمینمود گرفتارشحنه بازخواست‌شده جریمه میکرد ومردم ازینمعنی بخود میگفتند که اگرشاه را اختیاری نباشد چگونه ملاعبدالشکورخان خیال خطر الکسندر بارنس رانمیکنند واو که وقت میگشت کس‌نزد ملاعبدالشکورخان فرستاده پیام‌میداد که شخص‌مجرم را آشنایان منست چرازجرش کردید وی‌جواب خبرنداشتم گفته واگذارمیشد وبدین نهج پرده‌داری وشکست وریخت حصار سلطنت را مرمت کاری می‌نمود تا که مکناتن والکسندر بارنس ازعدم عاقبت اندیشی بکردار ملای موصوف رشك‌برده خاطرآزرده شدند وامور مملکت داری را بفساد آلودندچنانچه محمدعثمانخان که‌ازدست طمع روی دل ازشاه برتافته‌پای درمیدان جانب داری انگلیسان نهاده برغم ملاعبدالشکورخان مطابق‌خواهش فرنگیان کاررا اجرا کردن گرفت ومقارن این احوال میرزا امام ویردیخان‌قزلباش که‌بقرارد کرخودشاه‌شجاع معتمد امیردوست محمدخان وباواو دربخارا رفته‌بود بصلاح وصوابدید امیرمذکورخودرادیوانه قرارداده بواسطهٔ دیوانگی ازگرفتاری پادشاه بخارا خلاصی‌یافته ازراه جاسوسی ومایل گردانیدن‌اعیان کابل‌را جانب‌امیرکبیروارد کابل‌شد ونخست هرچه سعی کرد که نزد ملا عبدالشکور راهی برای خویشتن باز کرده همرازش شود کامیاب نگشت بعد نزد محمـد عثمان خان که جدید مأمور ثالثات یعنی سه‌کوتی خالصه جات شده بود رفته باوی دمساز گردیده درانـدك زمان کار را بجائی رسانید که‌تمامت مردم درانی وغیره رعایا زبان‌بند کوئی ملا عبدالشکورخان کشوده بند سلوکیش درافواه مشتهر ساختند تا که مکناتن والکسندر بارنس بشاه شجـاع اظهـار کردند که ملاعبدالشکورخان ازعهدهٔ امر حکومت چنانچه‌آئین سلطنت‌است برآمده نمیتواندپس‌باید که دیگری بجای‌او منصوب گردد که درطبائع مردم مرغوب باشد وشاه هرچند وصف حال اورا کرده ازگفتارهردوتن انگلیس سرباززد ردقول خویش‌را ازایشان شنیده فائدهٔ حاصل نکرد تا که محمد عثمانخان مزبور بن وفادارخان سدوزائی بروفق خواهش انگلیسان بخطاب نظام الدوله کی مخاطب گشته ملاعبد الشکور خان‌راعزل فرمود ونظام الدوله کام‌رواشده بایماء واشارهٔ انگلیسان وخواهش‌نفس‌خویش همهٔ مردم‌را قدغن کرده‌ازرفتن‌پیش ملاعبدالشکورخان باز داشت وسواره وپیادهٔ که جهت خدمت باو مقرر بود بگرفت

ذکر ورود میرزا امام ویردیخان در کابل

بسر کردگی عبدالله خان اچکزائی وسالاری جارج مکریکر انگلیس از جلال آباد درکنر فرستاد که آنولایت را ازتصرف حاکمهٔ سیدهاشم کشیده سپرد سید بهاوالدینخان که اونیزازسادات آنمکان است نمایندوسیدهاشم ازتوجه لشکرجانب کنرخبریافته دراستحکام قلعه داری پرداختوفوج انگلیس که بامرشاه شجاع روبدانجا نهاده بوداخل جلگای کنرشده اطراف قلعهرا گرفته سیدهاشم را بمحاصره انداخت وچند روزبمحاربه ومقاتلهبسررفتهچون فیروز نگشت بهنقبزدن پرداخته عزم آن نمود که دیوار قلعه را بصدمهٔ باروت ازبن برانداخته بعد یورش برده قلعهرا مسخرسازد ولیکن درشب اول از کثرت باریدنباران ووزیدنباد بغایت تاریکی بود راهی نیافتند که ازجائی نقب زده زمینرا بشکافند ناچارمراجعت کردند وسیدهاشم درمقابل لشکرپادشاهی درنک رادزتوانائی خودندیده بمجرد آنکهراهفرار برویش کشوده گشت ازقلعه بیرونشدهبذریعه جالهازنهرکنرگذشتهراهفراربیش گرفتو جارج مکریکر علاقهٔ کنر را تفویض سیدبها والدینخان کرده خودباسپاه کینهخواهش درجلال آبادمراجعت کردوهم درخلال ایحال عبدالعزیزخان جبارخیل خسرزادهٔ امیر کبیر که نخست شرفیابحضور شاهشدهموردالطاف گشته پس ازچندی بخودخائف گردیده کوهنشینی اختیار کردوشاهش هرچندطلب حضور نمود ازبیم جانببارگاه شاهیراه آمدن نه پیمودپس شاهبامسران سپاهانگلیس چیزیازفوج نظامیرامامور کردهقلعهٔاوراخراب ساختندومقارن ایحال مردم خوگیانی طریق نافرمانی پیش گرفتهازمالیه رسانیسرباز زدندوشاه کانلینام انگلیس را بافوج نظامبکوشمالی مردم خوگیانی از جلال آبادفرستاد ومردم مذکور بی آنکه بجنگ کرایندطریقاطاعت برداشتهازحضورشاهالتماس تخفیف کردند وشاهمسئول شانرا بگوشقبول شنیده هزارودوصدروپیه بمالیات ایشانتخفیف عطا کردوهم پس ازقضایای مذکوره راهپشاور وکابلرا که پیوستهازدست بردغلیجائیان دزدوسرقت پیشه درخطربود بمحافظدرمواضع لازمه مقررکرده قوافل وتجار را مأمون ساخت واز ملکان ورؤسای هرقبیله خط التزام گرفت که در حدود هریکاز ایشان دزدی وراهزنی واقع شود از غرامت مال التجاره وغیرهکه تلف شودایشان برایند وتاوان دهند سپس ازجلال آباد بعزم زیارت مزار مهترلمك آهنك لمقان فرمود واین مهترلمك که درلمقان مدفون ودرنزد مردم بیدر (حضرت نوح) علیهالسلام مشهور است بقرار تحریر خود اعلیحضرت سراج الملة والدین که بعینه ثبت کتاب شد پدر (حضرت نوح) علیه السلام نیست زیرا که پدر حضرت نوح علیهالسلام قبل ازطوفان فوت شده بودند وبغیراز جسد مبارك (حضرت آدم) علیهالسلام دیگرجسدی در کشتی نوح برداشته نشده بود البته مرقدمهترلمك زیر آب طوفان شدهبود پس این مرقد ازلمك نامی خواهد بود که سلسله خاندان لمکان است وخود اسم لمقان هم دراصل بباعث اسم لمك لمکان شده بمرور ایام لمقان گردیده چنانچه الحال چند موضع درلمقان موجود است بنام نورلمك وبورلمك ولوگرلمك وشترلمك این اسامی شاید ازاولاده مهترلمك مذکور باشند الغیب عندالله تعالی انتهی ودرانجا میرزا ابراهیم خان منشی باشی که حاکم بودتمامت اردوی شاهی راخرج رسانی نموده از رضامندی خاطراشرفمباهی گشت وشاه پس ازملاحظهلمقان بجلال آباد مراجعت کرده درروز هفدهم ماه صفرسنه۱۲۵۶ هزارودویست وپنجاهوشش هجریبامسران سپاه انگلیس وافواجایشان راهمعاودت جانبکابل برگرفته واردکابلشد

(ذکر اموریکه باعث اختلال کار ومورث زوال)

(روز کار شاه شجاع شد)

ذکر اموریکه باعث اختلال کار شاه شجاع شد

چون شاهشجاع ازجلال آباد باگشتفرموده واردکابلشد باستصوابرای صاحبان انگلیس شهزاده محمد تیمور را بافوجی ازسپاه انگلیس مأمور نمود که درموضع اولنگرباط واقع راهغزنین وقندهار رفته قلعهٔ استواری احداث وآباد نماید چنانچه شهزاده درموضعمذکور برتو نزول افکنده درمدت چند ماه ازشهور سنه۱۲۵۶ هزارودویستوپنجاهوشش هجریقلعهٔ متینی برافراشته وچیزی ازفوج نظامی دران گذاشته خودبکابل مراجعت کردودرین هنگام که راه زنان فاحشه بسوی لشکرگاه انگلیس بازشده بعضی ازبیغیرتان دلالات زنان زانیهرا کرده خودبراسب سوار نموده نزد فرنگیان میبرد خیرخواهان دولت ورهروان آئین شریعت حضرت ختمی رتبت این امر قبیحرا که در نفس الامر دریدن پردهٔناموس دیندارییست ورخنه انداختن به دیوار استوار حصار

درنیامدند بوی آسایش نشمیدند وشاه شجاع بعدازاطاعت طوائف اطراف چون دست نشانیده دولت انکلیس بود مواظب باوصاف دولت مذکوره گشته مدام درنزد خاص وعام زبان رضامندی از معاونت دولت مزبوره کشوده همی ستود وایخبر درافواه سمر گردیده مردم افغان نسبت باوبد گمان شدند که چرا اینقدر ستایش دولت انکلیس رامی نماید ودر ضمن ایحالات که شاه شجاع ازحمایت دولت انکلیس فخرومباهات میکرد بصوابدید افسران سپاه دولت موصوفه اراضی و املاك مردم بار کزائی را که معاند سلطنتش بود ضبط نکرده ازنعمتی فراریان طائفه جلیله محمد زائی خصوص برادران وبرادر زادگان امیر کبیر که هریك درسرهوای شاهی داشتند امیدوارامن وامان گشته ازجمله نواب محمدزمان خان باپسران وبرادرزادگان خویش چون سردار محمدعثمانخان بن نواب عبدالصمد خان وپسران سردار امیرمحمدخان بدون بیم واندیش باز آمده باعزاز واکرام سابقهٔ شان قراریافتندوامورخودرا بواسطهٔ کار گذاران دولت انکلیس که باایشان ملاطفت پلیتکلی داشتند اجرا میکردندوشاه شجاع ازسبب آنکه خواطر صاحبان انکلیس آزرده نشوند ازرفتار ومدار ایشان باخاندان سردار پاینده خان مرحوم چیزی برزبان نمیراند اگرچه هواخواهان شاه موصوف درمحافل ومجالس سخن ازپسران سردارمغفورمذکور برزبان آورده شکوها میکردند وباهم میگفتند که عنقریب لوای بلوا اعتلا خواهند داد وشاه تغافل کرده چیزی نمیگفت وهمچنین ابوتیله نام فرانسوی که شرح نوکرشدنش نزدمهاراجه رنجیت سنگهه بقلم خجسته رقم خود اعلیحضرت سراج الملة والدین ازپیش رقم گشت واینوقت ازطرف مهاراجهٔ مذکور حکومت پشاور داشت روزی ازطرح حکومت و سلوك شاه شجاع باسران ملك وسپاه ازکسیکه باخبراوضاع روزکار اهالی کابل بود ونزداوراه داشت جویاشده این کلمات را شنید که محمد زائیان وغیره بارك زائیان اقصی الغایت باشاه شجاع وصاحب منصبان سپاه انکلیس مخالطت ومراودت بهمرسانیده درهرمجلس ومحفل قرین وجلیس ایشان میباشند وابوتیله ازشنیدن این سخنان برزبان راند که شاه شجاع را خداوند بیامرزد وحاضرین درتعجب افتاده ازوی پرسیدند که شاه شجاع تاکنون حیاتست چگونه دعای مردکان دربارهٔ او برزبان راندید پاسخ داد که شخص ناموریکه خصمش درپهلوجای گزیند وعزت واحترام بیندبنابراین گفته فردوسی زندگی او ازتصور عقل بیرونست

پدر کشتی وتخم کین کاشتی -- پدر کشته را کی بود آشتی

توافعی کشی بچه اش پروری . - خود ازمحض جهل است این داوری

همانا قتل سردار پاینده خان ووزیر فتح خان وفرار کردن امیر دوست محمدخان ازکابل وسردار کهندل خان ازقندهار کاهی از آینهٔ خواطر پسران وغیره کان سردار پاینده خان زدوده نخواهد گشت وثمرهٔ همه دشمنی که دربین اتفاق افتاده ظاهر خواهد شد .

ذکر توجه شاه شجاع از کابل بعزم قشلاق جانب جلال آباد

ذکر توجه شاه شجاع جانب جلال آباد

چون از روز ورود شاه شجاع در کابل چهار ماه سپری شده زمان دی بادم سردی وی در رسید در روز بیست وچهارم ماه شعبان سنه ۱۲۵۵ هزارو دوصدو پنجاه وپنج هجری بعزم قشلاق از کابل نهضت فرمای جلال آباد گشت وبعضی از انکلیسان مانند الکسندربارنس وغیره همکیشانش در کابل مانده ملا عبد الشکور را همچنان بنائب الحکومتی برحال داشته شهزاده محمد تیمور را بخطاب نائب السلطنت ممتاز فرموده خود راه جلال آباد برگرفت ودرباغ منزل نمله که ازباغهای شاهجهان است شهزاده محمدا کبر که ازبطن مخدرهٔ محترمه خواهر امیردوست محمدخان بود ازعارضهٔ مرضی راه آخرت پیمود ونعش اورا ازانجادرلمغان حمل ونقل فرموده بمزار فیض آثار حضرت مهترلمك مدفون ساخت وشاه شجاع وارد جلال آباد شده بارقشلاق گشوده درهنگام توقف خویش سیدهاشم کنری را که دست نشانیدهٔ امیرکبیربود طلب حضور نمود واو ازآمدن سرباززده شاه را ازنیامدنش آشفته خاطر ساخت چنانچه چیزی ازسپاه انکلیس را باچندضرب توپ وصد سوارازسواران افغانیه

خبرداد که از کشتی فرود کشته با امیر کبیر درغرق شدن همعنانی نکنند و امیر کبیر بواسطهٔ که مادرش از بزرك زادکان قزلباشیهٔ کابل و ترك بود زبان ترکی میدانست سخن اورا شنیده بافرزندانش از کشتی فرود آمده ازعبور کردن باز ایستاد و کاشتکان امیر بخارا هرچنداورا درسوارشدن بکشتی و گذشتن ازدریا سعی کردند امیر کبیر نشنیده بیاران خویش فرمود که هرآینه ازغرق کردیدن بخون خویش غلطیدن اولی است زیرا که بکشته شدن ازضرب تیغ ستم بیدریغ امیر بخارا درروز کار یادکار میماند ودرغرق شدن ازین جور که نسبت بمهمان خویش نموده است کسی بزبان نمیراند پس باهمراهان وفرزندانش جانب بخارا مراجعت کرده همچنان تحت الحفظ راه می پیمود که برف بسیار باریده همه را مشرف بهلاکت ساخت چنانچه بعضی ازشهزادکان نوجوان ازشدت سرما ازتکلم بازماندند وامیر کبیر هریك از خدمهٔ رکاب را امر کرد که یکیك ازشهزادکانرا در کنار خویش کرفته بتف آه کرم بدارند تا از برودت هلاك نشوند خلاصه بکمال زحمت ومشقت وارد بخارا شدند وامیر بخارا خرجی را که درورود اول بار مقرر کرده بود وباوجودیکه کفایت قوت لایموت ایشانرا هم نمیکرد ایندفعه موقوف نموده امر کرد که امیر کبیررا بقسم نظربند بافرزندانش نکاهداشته دیکران را رخصت رفتن دهند که بهرجا بخواهند رفته باامیر کبیر نباشند وایشان باازجادهٔ نمکخوارکی نکشیده از بخارا بیرون نشدند تا که سردار محمد افضل خان وسردار محمد اکبرخان وسردار محمد اعظم خان وسردار شیرعلیخان پسران امیر کبیر وسردار سلطان احمد خان وسردار محمد عمرخان وغیره برادر زادکان او وبابعضی از خدمتکاران که مجموع هفتادتن میشدند بیخبر از بخارا راه فرار جانب موضع چراغچی پیش کرفتند وازخوانین میرزا عبدالرزاق خان مستوفی ومیرزا عبدالسمیع خان قزلباش وغیره چندتن باامیر کبیر همچنان دربخارا ماندند وامیر نصرالله خان از کریختن سرداران آکاه کشته هفت هزار سوار بتعاقب ایشان کماشت که ازراه برکردانند واکربستیزند خون ایشانرا بریزندوالا دستکیر کرده پابزنجیر آورند وایشان درموضع چراغچی بسرداران رسیده دائره سان اطراف ایشانرا کرفته باهم در آویختند وتا که کلوله وباروت داشتند بخارائیانرا ازخود بازداشته خون بسیار کس ازایشانرا بریختند وآخر الامر که سامان محاربه تمام کشت بخارائیان هجوم آور شده همه را دستکیر کردند وازسرداران سردار محمد افضل خان وسردار محمد اکبر خان وسردار سلطان احمد خان جراحت یافته سردار سمندر خان وجهان کل خان ناصری مقتول واکثر ازهمراهان ایشان زخمدار کشتند وبخارائیان سردارانرا بازخم یافتکان دربخارا برده بامر امیر آنجا همه را محبوس کردند —

﴿ ذکر حادثات زمان حکومت شاه شجاع ﴾

(در کابل بعد از فرار کردن امیر کبیر)

ذکر حادثات زمان حکومت شاه شجاع

چون شاه شجاع برمسند حکومت کابل وقندهار وغزنین وجلال آباد متمکن کشت ملاعبدالشکور خانرا که از سی سال مختار کارش بود وهمرکاب شهزاده محمد تیموردرك سعادت حضور حاصل کرد بنائب الحکومتی کابل سرافرازی داد واوباوجود مرض لازمهٔ ضیق النفس صعب العلاج بدادرسی وبازپرسی امور هرمسکین ومحتاج پرداخته رعایارا ازشنیدن عرض ایشان صرفنظر الحال همی ساخت ودرخلال این احوال مردم علاقهٔ زرمت ازدادن مال دیوانی سرباززده کارکذاران سلطانی راجواب دادند وعلاوه بران بامردم غلجائی آن نواحی که در حین ورود موکب شاهی بغزنین وکابل جبهه سای سدهٔ علیای سلطنت نشده بودند اتفاق کرده طریق رهزنی پیش کرفتند وشاه بصوابدید سران سپاه انکلیس کپطان او ترم نامی را بافوج توپخانه وخوانین قندهار که باسواران ملکی آن دیار رخصت مراجعت حاصل کرده بودند از کابل بهلاکت آن کروه شریر کماشت وخوانین قندهار را فرمود که پس ازانجام خدمت آنمقام بموطن ومسکن خویش روند وایشان داخل کوهستان زرمت شده مردم فتنه جوی مفسده خوی آنجارا کوشمالی بسزا داده بسیاری از اشرار را ازدم تیغ کذرانیده قلاع ایشانرا خراب ساختند بعد خوانین قندهار راه دیار خویش پیش کرفته کپطان اوترم بافوج انکلیسیه که ازبیشی همرکاب شاه مامور شده بود واین وقت درزرمت رفته کار آنجارا راست کرده ازراه شالکوت بلوچ راه کشورهند برداشت وچون وارد خاك بلوچستان شد محراب خان بلوچ را که درهنکام عبور موکب شاهی جانب قندهار چنانچه ازپیش رقم کشت سرکشی نموده بود پیش نیامده سرزنش وکوشمالی نموده درمملکتش خرابیها آورد وازین روزبعد تا که اولاد واحفادش درحمایت دولت انکلیس

برگرفتن امیر کبیر جانب ترکستان خبریافته بصوابدید افسران افواج انگلیسیه کبطان اوترم نامی را ازانگلیسان باحاجی خان کاکری که باخوانین قندهار دراول ترك همعنانی شاه کرده وبعد ازفتح غزنین ملحق اردوی شاهی شده بودباهمه خوانین وسواران کشاده که بااوهمراه آمده بودند بتعاقب امیر کبیر کماشته ایشان ایلغار کرده چون راه بامیر کبیر نزدیك کردند که دستگیرش نمایند حاجی خان کاکری عمداً سستی نموده بی نیل مرام مراجعت کردند وشاه شجاع باسپاه انگلیس ازغزنین برخاسته درروزغره ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۵۵ هزار ودویست وپنجاه وپنج هجری پانزده روزقبل ازمراجعت شاه ایران ازهرات که ازپیش رقم گشت وارد کابل شدوبنظم ونسق مملکت داری وفرمان روائی پرداخته تجویز کرنیل کلاد مارتین دید صاحب انگلیس که همرکاب شهزاده محمد تیمور از راه پشاور وجلال آبادوارد کابل شد میرزا حیدر علیخان لشکر نویس را جهت راز داری ووکالت ورفت وآمددربین خود وسران سپاه انگلیس مقرر فرمود وحاجی خان کاکری را بادوست محمد خان اسحق زائی که ازخوانین قندهار وچنانچه رقم شد مفسدت شعار بودند ونائب امیر وملا رشید بارك زائی وآقاحسین قزلباش که هرسه تن معتمد وندیم وهمراز ومشیر امیر کبیر بودند باچندتن دیگر ازخوانین کابل بزندان محبوسیت انداخت ودولك روپیه را ازبدعات مالیات کابل ونواحی آن قلم نسخ کشیده خان شیرین خان را که تاراج نمودن بنه وآغروق امیرکبیر بنامش سمر کشته بود نسبت بخویش خدمتی پنداشته بمنصب هفتصد سواری سرافرازی داد

﴿ذکررفتن امیر کبیر ازتاشقرغان﴾

(دربخارا وسرگذشت او درانجا)

ذکر سرگذشت امیر کبیر در بخارا

امیر کبیر اهل وعیال واطفال خورد سال خویش را درتاشقرغان گذاشته سردارمحمد اکرم خان سومین فرزند ارجمندش را بانواب عبدالجبار خان وحمی دیگر از خدمتگاران که قریب بهزار ونیجصد تن میرسیدند بحفاظت ایشان گماشته خود بادیگر شهزادگان چون سردار محمد افضل خان وسردار محمد اکبرخان وسردارمحمداعظم خان وسردار شیر علیخان وسردار ولی محمد خان وسردار محمد امین خان وسردار محمد شریف خان وبرادرزادگان چون سردار سلطان احمد خان وسردار محمد عمر خان وسردار سمندر خان پسران سردار محمد عظیم خان مرحوم وسردار شیرمحمدخان ولد سردار پیرمحمد خان وعبدالغنی خان نبیرهٔ سردار رحیمداد خان مبرور وسردار مسدد خان وعبدالرؤف خان خواهرزادهٔ خود وغیره اشراف واعیان که همگنان باخدمه وتعلقه تخمین دو هزار نفر میشدند ازتاشقرغان راه بخارا برگرفت وچون وارد آنجا شد امیر نصرالله خان والی بخارا بی آنکه پذیرهٔ رسمی بجای آرد امیر کبیر را جهت ملاقات طلب دربار خویش نموده چنانچه می بایست اعزاز واحترامش نکرد و در جائیکه شایان پاسبانان بارگاه چنین پادشاه نبود جای اقامت وزیستن داد وخرجیکه درخور کفایت نوکرانش نبود برایش معین نمودچنانچه بعد ازچندی که بعسرت روز بسر برداسباب وبراق خود وهمراهانش را فروخته روز همی گذرانیدند تا که امرش چنان بسختی انجامید که روزها بفاقه میگذرانید پس ناچار شده بواسطهٔ کار پردازان بایهٔ سریرامیر موصوف استدعای رخصت ورفتن بدیگر مملکت نمود وپس ازدیری اجازت بیرون شده ازبخارا برایش حاصل واین حکم صادرگشت که باختیار خود از راهیکه آمده اندرفته ازجادهٔ که مامورین وی ایشان را ببرد ازمملکت بخارا بیرون شوند وبدین نیزا کتفا نکرده مرده نواحی واطراف راهی را که امررفتن ازان کرده بود قدغن فرمود که از خوردنی وغیره ماایحتاج ضروری حتی نعل بایشان نفروشند الغرض بچنین حالت ازبخارا باتمامت شهزادگان ومنسوبان بیرون شده هفت هزار پیاده وسوار مأمور گردید که بحفاظت ایشان را ازمملکت بیرون کشندوعلاوه برهمه محافظین رادرخفاتلقین کرد که درحین عبورازرودجیحون بهر حیلهٔ که بتوانند زورقی را که امیر کبیر بافرزندانش دران می نشیند بشکافند تاغرق لجهٔ فنا شوند چنانچه ایشان را تحت الحفظ درکنار جیحون رسانیده بکشتیها نشانیدندوزورقی را که امیر کبیر بافرزندانش جای گزیدنددرخفا سوراخ کرده درحین راندن کشتی یکی ازگماشتگان امیربخارا که ازکید آقایش آگاه نبودنیز بمشایعت امیرکبیربادی دریك زورق نشست که اورا از نهر عبوردادده مراجعت نماید ودیگریکه ازحقیقت کارآگاه بود بزبان ترکی اورا

غلام حیدر خان‌رابوالد ماجدش امیر دوست محمد خان درسنگر ارغنده رسانیده او نواب عبدالجبار خان برادر خویش را که درسال پیش مهماندار الکسند بارنس سفیر انکلیس ازجانب امیر کبیر مأمور شده واورااعزاز واکرام کرده بود ظاهراً جهت بندوبست رهادادن سردار غلام حیدر خان وعیال ومنسوبان او وباطناً برای دریافت احوال مکنونهٔ خاطرشاه‌شجاع وانکلیسان درغزنین‌فرستاد چنانچه مشارالیه درانجارفته باافسران‌لشکر انکلیس کفت وشنیدی کرده اینقدر ازرازایشان مکشوف‌ساخت که‌میباید امیردوست‌محمدخان باعیال ومنسوبان خویش در کشور هند رفته سالیانه یك‌لك روپیه چهره شاهی ازدولت انکلیس کرفته صرف‌مؤنتش نمایددیکر سخنی نشنیده مراجعت کرده امیر دوست محمد خانرا از کفتار انکلیسان‌خبرداد

ذکرشورش حافظ جی و مردم کوهستانی

{ ذکر شورش میرمعصوم معروف بحافظ جی }

(پسر میرواعظ مرحوم بامردم کوهستانی وفرار کردن اعلیحضرت امیر دوست‌محمد خان)

مقارن‌اینحال مردم‌کوهستان‌کابل بتحریك‌میرمعصوم‌معروف بحافظ‌جی‌مرحوم‌پسرمیرواعظ مرحوم‌که‌هواخواه شاه شجاع بود ازورود لشکر انکلیس در غزنین وتسخیر آن آکاه کشته بشوریدند و حافظ‌جی یکتن ازسدو زائیان را بنام شهزادکی بسالاری برافراشته هنکامه آرای بلواشد وبامردم کوهستانی پسر سردار شیرعلیخان بن‌امیرکبیر که‌ازطرف قبلهٔ امجدش بحکومت چاریکار قیام‌داشت تاخته‌اورا درمحاصره انداختند وامیرکبیرباوجود تنکی وقت سردار محمدافضل خان پسرخودرا که از کردراه غزنین دررسیده بود باسه‌صد سوار ازراه معاونت سردار شیرعلی‌خان روانه چاریکار فرمود واو درآنجارفته برادر مذکور خویش‌را ازتنکنای محاصرهٔ‌حافظ‌جی و کوهستانیان بیرون کشیده‌باخود نزدپدرنیکوسیرش آورد بعدامیرکبیر که‌ازهرطرف‌خودرا کرفتارسرپنجهٔ‌تقدیر دیدلاجرم خانشیرینخان را بامردم قزلباشیه که‌همراه‌داشت درسنکریکه بموضع ارغنده افراشته بود کذاشته خود باپسران وبرادران خویش داخل کابل‌شد که‌اهالی‌حرم‌محترم‌را برداشته‌فرارنماید وازطرف‌دیکر حافظ‌جی بامردم کوهستانی ازعقب‌سردارمحمدافضل‌خان وسردارشیرعلیخان ازچاریکار روی‌بسوی شهرکابل‌نهاده دست‌بتاراج‌مال ومنال امیرکبیر وهوا خواهانش کشادند وامیرکبیر باسردار محمداکبرخان پسر ارشدش که دروقت نزدیك شدن شهزاده محمدتیمور ازراه پشاور بجلال آباد دست‌ازحکومت شسته بفرمان طلب باتن تب‌دار از جلال آباد درمحفه نشسته بکابل‌رسیده بود همچنان بامحفه‌اش برداشته نواب عبدالجبار خان‌را که پیشتر ازخود از ارغنده جهت‌حمل ونقل عیال واطفال واثقال خویش فرستاده بود امرببرداشتن آنها کرده خودبیتابانه بافرزندانش ازراه ارغنده رو بفرار نهاد که از راه هزارجات بایران که مهمان خانهٔ سران افغانستان است برود و ازین عزمش نواب عبدالجبارخان بازداشته برفتن بخارا ترغیبش کرد وکفت اولاً ازهرات بواسطهٔ شهزاده‌کامران که‌باایشان معاندت دارد عبور محال است ثانیاً سردار کهندل خان درآنجا رفته اکرشاه ایران‌معاونتی باونماید هم کمك ویاری‌امیر خواهدبود واکر امیر بخارا امدادی کند کویا ازهردو پادشاه نصرت بمارسیده کامروا خواهیم‌شد ودرصورت عدم‌مددکاری هردوی‌شان هم دربخارا بهتر ازایران روزبرماخواهد کذشت وامیرکبیر ازسخنان نواب‌عبدالجبار خان دودل‌شده ازمثنوی شریف فال‌کشوده این‌بیت باستخاره اش برامد .

(کر بخارا میروی‌دیوانهٔ — لایق زنجیر وزندان خانهٔ)

وباوجود آن ازاصرار کفتار نواب مذکور عزم رفتن بخارا کرده روبراه نهاد واین‌وقت خان‌شیرین خان جوانشیرازقصدامیرکبیر آکاه کشته‌باجازت‌خوداو آتش‌درقورخانهٔ سنکرارغنده‌زده قبل‌ازانکه‌امیرکبیرازراه‌فراروارد ارغنده شود سواران خانشیرینخان مذکور بمجرد سوختن قورخانه‌بنه و آغروق‌رانیزتاراج کرده‌روبخانهای‌خویش نهاده داخل شهر شدند واین امر منعکس نتیجه بخشیده [illegible] افراری او در نزد شاه‌شجاع کردید چنانچه بیاید انشاءالله تعالی وامیر باجم غفیر از عیال واطفال وبرادروفرزندان وخدمتکاران راه ترکستان پیش کرفته وارد تاشقرغان‌شده‌ومیرمحمدامین‌بیك والی آنجا مقدمش را کرامی داشته نیکو مهمان نوازی نمود وشاه دروقت‌راه

به پردهٔ هنکام فرصت پچیده صبر ورزیدند وشاه شجاع پس ازطی بساط این ماجرا ورسیدن شهزاده محمد تیمور بالشکر انکلیس ومهاراجه رنجیت سنکهه از راه پشاور در جلال آباد در روز یازدهم ماه ربیع الثانی که افواج انکلیس چنانچه مذکور شد داخل جزیرهٔ خارك کشت وا گرچه هنوز شاه ایران بمحاصرهٔ هرات قیام داشت بصوابدید افسران انکلیس که از جانب هرات مطمئن خاطر کشتند که لامحاله محمد شاه مراجعت میکنند ازقندهار روی بسوی کابل نهاد وشهزاده فتح جنك را بنائب الحکومتی قندهار بالیچ نام فرنکی گماشته براه افتاد وازخوانین حاجی خان کاکری ودوست محمد خان اسحق زائی ومحمد نقی خان وکیل ونور الدین خان ولد یحیی خان بامی زائی وغیره که ازسبب امر دختر مذکوره آزرده خاطرشده بودند وهم حاجی خان علاوه برامرمذکور ادعای وزارت دردل داشت وکامیاب نکشت همکنان بهانهٔ ساز نمودن سامان سفر از هر کابی شاه شجاع تهاون ورزیده خودرا بازداشتند وشاه در عرض راه ازمکمن خواطر ایشان آگاه کشته وهیچ در خاطر راه نداده روزهفدهم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۵۵ هزاروودویست و پنجاه و پنج هجری واردغزنین کشت ودرزیرهردومنار که ازسلاطین آل ناصر بیادکاراست فرود آمده لشکر گاه ساخت وسردار غلام حیدر خان بن امیر دوست محمد خان که از طرف پدرنیکوسیرش بحکومت غزنین مأمور بودابواب شهر رابربسته بقلعه داری پرداخت وافسران افواج انکلیس در روز ورود باطراف شهر گردش کرده بروج وبارهٔ حصاررا مشاهده نموده چون قلعه راامحکم واستوار دیدند ازنیاوردن توپ قلعه کوب که درقندهار گذاشته بودند متأسف شدندوروز دیکر که صاحب منصبان سپاه انکلیس درقصد تسخیرقلعه بودندناگهان مهتر موسی خان غلجائی متوطن علاقهٔ زرمت بادوازده هزارمردپیکار ازراه جهاد در رسیده بجبال قریبهٔ غزنین جای گذیدندوازاین سوی اعلیحضرت امیردوست محمدخان بعزم مدافعه از کابل بیرون شده درموضع ارغنده سنگر محکمی افراشته استوار نشست وسردار محمد افضل خان پسر خجسته اختر خود را بادو هزار سوار جهت راه گیری شاه شجاع ولشکر انکلیس جانب غزنین گماشت تاشاید خوانین درانیه که ازشاه شجاع آزرده شده ترك همعنانی اونموده انداز قفای شاه شجاع براه افتاده باوی همداستان شوند ومغزی الیه بفاصلهٔ دو کروهی غزنین رسیده چشم براه امر مذکور نشست تا که پیادکان مهتر موسی خان غلجائی چنانچه آنفاذ کرشد بکوههای واقعهٔ شرقی وشمالی غزنین برشده شاه شجاع پیاده وسوارهٔ رکابی خویش را پیش ازانکه سپاه انکلیس بمحاربه برخیزدبدفع مجاهدین گماشت وجانبین باهم درآویخته خونها ریخته شد وهمچنان سر کرم پیکار بودند که چیزی از افواج انکلیس بسر کردکی کپطان نکلسین بکمك افواج شاهی برخاسته باتفاق هم غازیان را ازپیش برداشته هزیمت دادند وشاه شجاع لشکریان خودرا امر تعاقب نموده فرمود که هر که سری واسیری ازمردم مذکور آردیك اشرفی جائزه دارد چنانچه سپاهش سرو اسیر بسیار بحضورشاه آورده ازهریکی یك اشرفی یافته اسیرانرا که هشتادتن بودندبامرشاه سرازتن جدانمودند ودرنصف شب دیکر سرولیم جی مکنائن از شاه شجاع اجازت یورش خواسته گفت بعرصهٔ چهارساعت قلعه را مسخر کنم واینرا گفته ازشاه مذکور التماس کرد که بتل مزار حضرت بهلول تشریف فرما شده مشاهده یورش لشکر انکلیس نماید وشاه اورا اذن یورش داده خود بهتیهٔ مذکوره برشدبعد توپهای آتش بار بفرش درامده نقب چیان بکندن بیخ دیوار حصار پرداخته دروازهٔ جانب مرقد بهلول را از صدمهٔ باروت برکنده درشهرانداخته چهل تن ازمحافظین برج کنار دروازه را مجروح ومقتول ساختند آنکاه یورش آورده شهررا مسخر کرده دست بتاراج مال واسیر کردن اهل وعیال وقتل نمودن رجال کشودند وهمهٔ شهررا غارت نموده سردار غلام حیدر خان را نیزباعیال وتعلقات واطفالش دستکیر کردند وافسران سپاه انکلیس بعد ازتاراج شهر اورا نزد شاه شجاع حاضر کرده التماس عفو تقصیرش نمودند وشاه شجاع بخاطر داری انکلیسان از کشتنش در گذشته بدست انکلیسانش سپرده یاقوت خان خواجه سرا را بحفاظت وپاسداری زنان وفرزندان اومأمور نموده چندتن دیکراز خواجه سرایان رانیز بایاقوت خان همراه کرد که بوجه اتم حفاظت ناموس سردار عالی تبار را بنمایند وسردار محمد افضل خان از جائیکه واردشده واقامه گزیده بودجانب کابل مراجعت کرده خبر ازدست رفتن غزنین و گرفتار شدن سردار

واینقول او مبالغه است زیرا که زیاده بر صد تن قتیل و مجروح نبود و مقارن اینحال از مردم کرخ که بعضی اشیای خوردنی بشهر میآوردند شاه ایران خبریافته محمد خان را با پنجهزار سوار و پنج ضرب توپ فرستاده ایشانرا تنبیه و تهدیدی نموده نقد و جنسی از ایشان بر سبیل جرم گرفته مراجعت کرد و درینوقت از شیراز و کرمان خبر بشاه ایران رسید که جهازات جنگی دولت انگلیس از بحر عمان تا کنار جزیرهٔ خارك رسیده و مردم آنجا را ببذل و انعام زر جانب خود رهسپر کرده دران جزیره اقامت کردند و برای اندوختن علوفه و آزوقه غلات و حبوبات را یك برچهار بها داده شری میکنند و ذخیره مینمایند و محمدشاه از شنیدن اینخبر سراسیمه و مضطر(۱) شده دانست که این امر بواسطهٔ مستر مکنیل بروی کار آمد پس بخود اندیشید که اکنون از مبارزت و معاودت کدام یك اختیار نماید زیرا که هم از دست برد دلیران افغان نیرو در بازویش نمانده بود و هم از استماع اینخبر پارا از سر کم نمود تا که استدرت امور مکنونهٔ خاطر خویش را که تا این زمان نهان میداشت در طهران بکار گذاران دولت ایران اظهار نموده گفت که دولت انگلیس ناچار است که اگر لشکر ایران دست از هرات باز نداشته مراجعت نکند بمحاربت برخیزد زیرا که از امر هرات تزلزل در مملکت هندروی میدهد پس بنابرین جهازات حربیه دولت انگلیس تا جزیرهٔ خارك طی مسافت کرده اند و هم اعلان جنك داد که اگر شاه ایران از هرات دست باز ندارد از طرف فارس آمادهٔ حرب شود و کارپردازان دولت ایران این مقولهٔ اورا مکتوب و نزد محمدشاه مرسول نموده از عزم دولت انگلیس آگاهش کردند و محمد شاه ناچار شده در شب شانزدهم ماه جمادی الآخر ۱۲۵۵ سنه هزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری طبل کوچ نواخته از هرات روی مراجعت جانب ایران نهاد و بعد از محاصرهٔ ده ماه و شش روز راه برگرفته بی نیل مقصود وارد منزل سحر خیزان شده از آنجا شیر محمد خان برادر یار محمد خان را که نظربند بود رها نموده روانهٔ هرات کرد و سردار محمد عمر خان بن سردار کهندل خان و سردار شمس الدین خان و خود سردار کهندل خان و برادرانش را که از دست شاه شجاع فرار و تا کنون در فراه قرار داشتند و غیره اعیان قندهار با خود همراه در طهران برده چنانچه در سابق اشارت رفت در ماه رمضان سال مذکور وارد بلدهٔ مزبور شده یك لك روپیه سالیانه برای مصارف شان معین فرمود .

(۱) ضرر رسیده شده و مجازاً بمعنی بی اختیار و بیچاره

﴿ ذکر بیباکی نمودن انگلیسان در قندهار ﴾

(و بیان توجه شاه شجاع جانب کابل)

ذکر توجه شاه شجاع جانب کابل

چون شاه شجاع بقراریکه در ما سبق ذکر یافت در قندهار بر تخت سلطنت جلوس کرده عهد مجدد با مستر ولیم جی مکناتن بربسته بر طبق استرضای صاحبان انگلیس بکار حکومت پرداخته چندی جهت نظم و نسق ولایت قندهار طرح اقامت انداخت و در هنگام توقف او در قندهار روزی یکتن از سپاهیان فوج کوره دوشیزهٔ از اعیان شهر را که براهی عبور میکرد گرفته و از راه کناره کرده جبراً بکارتش را در ربوده از داد و فریاد آن عاجزهٔ مجبوره رهروان آنسوی شنیده و آن امر قبیحه را بچشم سر دیده بجستجوی اقارب وی دویده ایشانرا بیاگاهانید و اقوام آن دختر با جمعی از سادات و علماء از راه داد خواهی راه دربار شاهی برگرفته استغاثت نمودند و شاه شجاع با افسران و صاحب منصبان سپاه انگلیس هرچند معذرت نموده حیلت در اطفای آن نائره بکار بردند عارضین که از غیرت دین آن امر را بغایت مذموم میدانستند ساکت نشده جزع کنان داد همیخواستند تا که بحیل بسیار و تسلیات بیشمار آن فتنهٔ بیدار را خوابانیدند ولیکن تخم کینه در مزرع قلوب حمایت اسلوب گروه شجاعت پژوه افغانان پاشیده شده کشت حفاظت ناموس بار آورد چنانچه مذکور شده میآید انشاءالله تعالی و از رویداد این واقعه سران و سرخیلان افاغنه بخیالات دیگر افتاده اندیشهٔ آن کردند که در اول ورود پادشاه و سپاه چنین امر ناسزا نسبت بناموس شرفاء رخ داد هر آینه در صورت استدامت و استقلال سوانح و حوادث بیرون از وهم و خیال پیش خواهد آمد چه پادشاه را بجز نام بادهٔ از جام سلطنت بکام نیست باری عموم خوانین درانی خصوص حاجی خان کاکری و حاجی دوست محمد خان اسحق زائی بسبب این امر از شاه شجاع ناامید و رنجیده خاطر شدند لیکن از سطوت سلطنت و هیبت لشکر انگلیس در ظاهر چیزی نگفته در باطن این درد را

نبی خان قرا کوزلوی سرهنك و عبدالله خان یاور از جایگاه خویش تکاور جنك برجهانیدند و از جای دیگر محبعلی خان سرتیپ فوج خوی (۱) و رشیدخان سرهنك فوج مخبران و فوج کروس و فوج سوم مراغه همکنان در کار یورش سبك عنان شدند و در بامداد روز شنبه هشتم ماه جمادی الاول سنه ۱۲۵۵ هزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری دست بآلات حرب یورشانه برده چهل هزار کلولهٔ توپ بشهر و عمارات آن زدند و رخنه‌ها باز نموده هنگام ظهر جانب شهر هجوم آوردند و قلعه کیان نیز بمدافعه پرداخته بسیار تن از ایرانیان را بخاك هلاك انداختند تا که محمدولیخان از خندق و خاکریز گذشته علم بر فراز شیر حاجی سوم نصب کرد و صد تن از پیادهٔ نظام را بدور علم گذاشته مراجعت کرد و در بین راه معاودت سرش از ضرب کلولهٔ توپ برفت و بروسکی نیز از ضرب گلوله مقتول گشت و در چنین حالت سرخوشخان افشار جسد محمدولیخان را در معرکه کارزار دیده پیروان خویش را امر ببرداشتن جسد وی کرد از کثرت کلوله باری جرأت نمودند تا که خودش برخاسته و چوب برداشته خواست که بلطمهٔ چوب پیروانش را ببرداشتن جسد او برانگیزد ولی کلوله بجانب راستش رسیده جان بداد و افواج هردو سرتیپ و سالار از دیدن کشتار آن کارزار راه فرار بر گرفته پس نشستند و همچنین کلبعلی خان افشار نیز راه ستیز تا شیر حاجی سوم پیموده بسیاری از همراهانش از ضرب کلوله بیجان شده هریك که بخاك میافتاد غلطان غلطان بته خندق میرفت و خودش نیز تاب مقاومت نیاورده از راه کریز مراجعت کرد و بمثابهٔ او امیر بهادر جنك درنك را در مقابل دلیران افغان دشوار دیده از زیر دیوار فرار کرد و از جمله اسکندر خان قاجار که فرار را عار میدانست با دو فوج قراچه داغی از خندق و خاکریز و هر سه شیر حاجی گذشته پیروانش از عطش ناتوان شدند و شیرخان سرهنك خواست که آب بدم ایشان رساند چون بکنار خندق رسید از ضرب کلوله بخاك افتاده یکتن از شهریان تاخته سر او را از تن جدا ساخته باخود آورد انگاه پیادگان هردو فوج از عطش در اضطراب افتاده رو بفرار نهادند و جعفر قلیخان سرتیپ نیز در حین فرار زخم دار گشت و پس از هزیمت این دو فوج لشکر اسکندر خان قاجار که از دیگر جانب رو بحصار شهر نهاده بودند نیز تاب مبارزت در خود ندیده هزیمت یافتند و از جای دیگر که نبی خان قرا کوزلو و محبعلی خان و محمد علیخان ماکوئی که هر سه تن منصب سرتیپی داشتند از طرف برج خواجه عبدالمصر راه یورش بر گرفته چون در میان خندق رسیدند دلیران افغان سد راه ایشان شده باهم بدست و گریبان بیاویختند و بسیار تن از ایرانیان مجروح و مقتول گشته و از نامداران ایشان محب علی خان زخم شمشیر یافته بقیة السیف رو از جنك تافته بگریختند و از تمامت یورشیان نبی خان از فصیل های سه گانه شیر حاجیها گذشته نردبان در برج خواجه عبدالمصر نهاده با دویست تن پیاده بر فراز برج مذکور بر آمده طبل فتح بنواخت و بشاه قاجار نوید داد که فتح حاصل گشت اما چه فتح که تا غروب آفتاب در همان برج خود داری کرده دیگر کاری نتوانست تا که دلیران افغان حمله نموده نبی خان را بضرب کلوله از پا در انداختند و پیروانش جسد او را برداشته لوای هزیمت افراشتند و همچنین محمد خان سردار که با سپاه عراق دروازهٔ قندهار را در زیر نظر کشودن گرفته بود خود را تا شیر حاجی سوم رسانیده بسیاری از پیروانش با دو تن از صاحب منصبان بزرك عراقی از ضرب دست برد شهریان بسوی آخرت روان شده پشت بجنك داد و جعفر قلیخان قراچورلو از فوج قراچه داغی بر شکم کلوله خورده رو از زندگی بگردانید و عبدالله خان یاور زخم شمشیر برداشته دو تن یاور (۲) از فوج مراغه بقتل رسید و رشیدخان سرهنك فوج مخبران بیازخم یافت و بر سینهٔ اسمعیل خان کلوله خورده از پشتش بیرون جست و خانلرخان سرهنك فوج افشار و اسکندر خان قاجار سرهنك فوج خمسه و محمد ولیخان سرهنك فوج سربندی هر سه تن مقتول شدند و بسر و شکم عبدالحسین خان بیك یاور زخم کلوله رسید و همچنین علیمراد خان سرهنك فوج کروس دو زخم یافت و مهدی قلیخان سرهنك آهنك فراز قلعه کرده با پسرش کشته گشته باقرخان سرکردهٔ سواران نیز عرضهٔ دمار (۳) شد و با همهٔ اینحادثات آتش نیز بقورخانهٔ شاه ایران افتاده تزلزل در ارکان اقتدارش انداخت و تا غروب آفتاب هفتصد تن از ایرانیان بقتل رسیده مابقی خسته جان و گسسته عنان بسنگرهائی که افراشته بودند مراجعت کرده قرین (۴) بدجالی شدند و باندمال (۵) مجروحین شان که صد تن بودند پرداختند و بقرار ذکر صاحب ناسخ التواریخ هزار و چهارصد و پنجاه تن از شهریان مقتول و مجروح شدند

(۱) نام موضعی است

(۲) کبطان

(۳) بمعنی هلاك و بوار یعنی خرابی

(۴) قرین مصاحب و همنشین و یار

(۵) اندمال بهشدن زخم و جراحت

اسپان ایرانیان که در چراگاه بودند بغنیمت آوردند وسلیمان خان افشار که باهزار سوار محافظ بود از قفای شیر محمد خان تاخته واز لشکرگاه نیز سوارهٔ کردستان بیرون شده تعاقب نمودند و بزحمات شاقه بنجاه راس اسپ بدست کرده باقی را شیر محمد خان بجای خویش رسانید وهم درین هنگام شهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله باچیزی از منال دیوانی وغیره اشیاء بتربت شیخ جام رسیده جانب اردوی شاهی رهنورد بودکه بواسطهٔ مردم قریهٔ شکیبان دلیران افغان از حال او آگاهی یافته ششصد سوار بعزم راه گیری اوشتافتندکه اورا آسیبی رسانیده مال ومنال همراهش راغارت نمایند ومحمدشاه ازآهنك آنها آگاه گردیده حبیب الله خان امیر توپخانه ومحمد تقی خان بیات ومهدی خان قراباباق وجهانگیر خان سر کردهٔ نظام را باپنجصد سوار ود وعراده توپ بمدد شهزادهٔ مذکور فرستاد ودر حدود شکیبان باسواران مزبورهٔ افغان رسیده باهم در آویختندوچون ایرانیان را توپخانه همراه بود افغانان مغلوب گردیده دویست وپنجاه تن از ایشان قتیل ویکصد وپنجاه تن دستگیر شدند وباقی هزیمت یافته جانب وادی حسرت وفرار شتافتند وایرانیان گرفتاران را نزدشاه قاجار برده بامراوهمه را رهسپار آخرت ساختند ودو تن از ایشان بتوسط شیر محمد خان برادر وزیر یارمحمد خان که ازروز فتح غوریان درنزدشاه ایران طریق خدمت می سپرد طالب امان جان شده گفتند که هر یکی پنج هزار تومان که بیست وپنجهزار روپیه باشد بخزانه میسپاریم تااز کشتن معاف باشیم وشاه نپذیرفته ایشانرا نیز بیاسا رسانید ویکی ازجملهٔ گرفتاران ازراه داد خواهی خودرا به محمد شاه نزدیك کرده خواست که بضرب خنجر هلاکش سازد اما حاجیان درگاه او را باخنجریکه در دست داشت گرفته از دم تیغ گذرانیدند وپس از وقوع سانحهٔ مذکوره محمد شاه ازسران سپاه خواستکار یورش شده گفت که آیا کدام یکی باشد که حمله بشهر برده کاررابانجام رساند وازجمله سرخوش خان افشار کلام شاه را بجان خریدار گردیده دیگران همه سکوت کردند وشاه سرخوش خان راتحسین وآفرین نموده اسکندر خان سرهنك فوج خمسه ومصطفی قلیخان سرتیپ فوج سمنانی را بهمعنانی اوامر نموده هرسه تن سالار بزدن توپ وتفنك پرداخته جنك کنان باپیروان شان بتاختند واز خندق وسه فصیل وشیر حاجی درگذشته چهل شمخال وپنجاه تفنك ازپیادگانیکه درشیر حاجی بودندورزم مینمودندربودندومی‌تن ازایشان رابکشتند ویورشیان از کثرت گلوله‌باری شهریان درعقب دیوارفصیل سوم خودهاراپنهان داشته سرفرودکردندو آخرالامرکه کاری ازپیش نتوانستند برد بامرشاه معاودت کردند ودربازکشتن اسکندر خانرا درمیان خندق جراحت رسیده بعداز دوروز هلاك گردیده آرزو بخاك برد

﴿ذکر یورش آوردن ایرانیان بقلعهٔ هرات﴾

ذکر یورش ایرانیان

پس ازیورش آوردن وبرگشتن سرخوش خان چون نام‌او درافواه لشکریان ایرانیان بآفرین افتاد دیگرانرا نیزغیرت دامن گیر شده شاه بفراست دریافت که تمامت سپاهش راغب حصول نامند پس همه‌را امرکرد که اسباب یورش آماده ساخته‌بآراستگی تمام روبشهر نهند وایشان بترتیب نردبان پرداخته بتعلیم بعضی ازافغانان که‌درارد وی شاه ایران بودند درخورارتفاع دیوار شهر زینه های‌چوبین شش پله (۱) بساختند وآنگاه که آلات یورش آراسته گشت ایرانیان قصد یورش کرده بروسکی پسر پادشاه که‌نزد محمد شاه راه ملازمت می‌پیمود در سنگر صمصام خان جای گزید وافسران دیگر هریك بسنگر خویش درامد ونیزدرهرسنگر یك‌یك ازشهزادگان جهت برانگیختن وترغیب نمودن سپاهیانرا بجنك وبردن وآوردن احوال نزدشاه مأمور گشت چنانچه شهزاده محمد رضا درسنگر اسکندرخان قاجاروشهزاده علیقلی میرزا درسنگر محمد خان وشهزاده سلطان محمد سیف‌الدوله درپهلوی محمدولیخان شکاکی قرار گرفتند واز دروازهٔ قندهار تادروازهٔ خشك چهارده ضرب توپ برداشتندودهضرب خمپاره دراطراف قرارداده همچنین دهضرب‌توپ دیگر درمواضع متعددهٔ برا کنده بکار نمودند وفرخ خان غفاری بیشخدمت ازنزد محمدشاه مامورشد که چپ وراست‌تکاپو نموده سپاه‌را بیورش ترغیب نماید وهرکه‌را که سبقت ویا کمالت ورزدازدرصدق بشاه بگوید بعداسکندر خان قاجار بایسرش جعفر قلیخان سرهنك وفوج مراغه ازهمه پیشتر آهنك جنك کردند وازپی‌ایشان جعفرقلیخان سرتیپ وشیرخان واحمدبیك سرهنك باافواج قراجه‌داغی وهمچنین

(۱) پله بتشدید لام وفتح باء فارسی هر مرتبه از نردبان

پیوست ومقارن ایحال شهزاده کامران از پیام مذکور شاه ایران آگاه گشته سه صد سوار از هرات بمعاونت جلال الدینخان پسرش گماشت وقضارا پیشتر ازین خودش معاونت از پسر مذکور خود خواسته واو اینوقت پنجصد سوار از جهت یاری پدرش رهسپار هرات ساخته وهردوجانب از یکدیگر بیخبرراه می پیمودندتا که شب هنگامی درعرض طریق باهم دوچار گشته همدیگررا لشکر قندهار وسوارهٔ شاه قاجار پنداشته تیغ برفرق هم افراشتند وتاروشنی صبح بسیاری از طرفین مقتول ومجروح شده بعد که همدیگر را شناختند کار از دست وتیر ازشست رفته بود که جز ازتأسف چیزی بتصرف درنمیآمد وسردار محمدعمرخان دراواخرماه صفر مذکور با چهار هزار سواریکه همراه داشت وارد هرات شده بامر محمد شاه قاجار راه فراه واسفزار بر گرفت و آن دوولایت را ازتصرف شهزاده جلال الدین کشیده متصرف گشت وسردار کهندل خان پدرش نیز که ازقندهار بیرون شده بود درفراه اقامه گزیده درحین مراجعت شاه ایران ازهرات بااوهمعنان درطهران رفته سالیانه یك لك روپیه که معادل بیست هزار تومان ایرانیست برای او مقرر ومعین گردید وشهزاده جلال الدین ازمتصرف شدن سردار محمد عمر خان فراه واسفزار را ناچار گشته باکلانتر اسمعیل خان روی امید بسوی شاه قاجار نهاد واو شهزاده محمد رضا را باستقبال فرستاده درلشکر گاه بمحل لایقش فرود کرده اعزاز وا کرامش فرموده تسلی ودلجوئی نموده مطمئنش ساخت

ذکر ترغیب نمودن محمد شاه سپاه خویش را بیورش آوردن

﴿ ذکر ترغیب نمودن محمد شاه سپاه خویش را بیورش آوردن بهرات ﴾

چون کار محاصرهٔ هرات طول کشیده شهزاده کامران بقلعه داری همیکوشیدمحمدشاه را ازکثرت درنك وامتداد جنك ملال خاطرروی داده براسپش سوارو برتل بنکیان فرازشد و برمواضعی ازبارهٔ شهرکه مناسب دانست امر توپ زدن کرد وراه یورش را بلشکرش تعلیم داده پس بسرا پردهٔ خویش شد وتاده روزسپاه او از کاوله توپ رخنها بدیوارشهرانداخته شهزاده محمد رضابسنگراسکندرخان وشهزاده سلطان محمدسیف الدوله بسنگر محمدولیخان تنکانی وشهزاده علیقلی میرزا بسنگراحمدخان سردارافواج عراق وحمزه میرزا برادر محمد شاه بسنگرکابعلی خان افشار جای گزیدند وهر یك لشکریان سنگر متعلقهٔ خویشتن را ترغیب بیشرفتن کرده شهریان را باضطراب انداختند و باهم قراردادند که دوساعت قبل از طلوع یکدست یورش آورده قلعه را مفتوح نمایند ومسترمکنیل از عزم وقرار داد ایرانیان آگاه شده سراسیمه نزد شاه ایران شده التماس نمودکه سه روز دیگرلشکررا ازجنك بازدارد تابشهر در آمده شهزاده کامران را باوزیر یار محمد خان از راه امان نزد وی برد وشاه مسئول اورا قبول نموده شهزاده محمد رضا را خبر داد که مستر مکنیل ومهد یخان قراباباق را باچهارسوار ازدروازهٔ خشك راه درشدن بشهر دهد ومستر مکنیل بشهر در آمده کاررا بخلاف چیزیکه بشاه قاجار گفته بود استوار کرد چنانچه شهزاده کامران ووزیر یار محمد خان را بقلعه داری واستواری تحریض نموده گفت که تاسه روز که راه جنك مسدوداست رخنهای دیوارشهر را ازسنك وچوب وگلوخ وغیره راست کنند ونجاه هزارروپیه ازخودبدیشان داد که صرف مرمت شهر نمایند وتادوماه ثبات ورزیده خودداری کنند تاجهازهای جنکی دولت بهیه برطانیه ازدریای عمان داخل مملکت ایران شوند آن زمان البته شاه ایران از محاصره هرات دست بازکشیده برای مدافعه وممانعه لشکرانکلیس روی بسوی فارس خواهد نهاد این کلمات را گفته ازشهر بیرون رفت ومهدیخان قراباباق ازگیداو شاه را آگاه کرده حکم بیرون شدن وی از اردوی شاهی اصدار یافته ازهرات براه طهران رو بجانب لندن نهادوبایمای کارپردازان دولت برطانیه استدرك نائب دوم خودرا از طهران روانهٔ هرات نموده خود در لندن رفت وپس ازرفتن او بامر محمد شاه سپاهش دو تپه ازخاك وسنك ازدوطرف برج خواجه عبد المصر بجانب دروازه قندهار ودروازه خشك برافراشته ده ضرب توپ بزرك که وزن کاوله هریك هفتاد ودو پوند وهرپوند نودوشش مثقال بود که معادل شش سیر کابل باشد بر هردو تپه صعود دادند وشهر را هدف کاوله آنهاساخته خرابی بسیاردرعمارات انداختند ودر اثنای گیر ودار محب علی خان سرتیپ ماکوئی بایك فوج پیاده از راه امداد واردکشته درسنگربی خان قرا کوزلوجای گرفت ودرین وقت شیر محمد خان هزاره فرصت یافته باهزار سوار تاخته ششصد سراسپ از

وشهزاده کامران از کیفیهٔ او شادخاطر شده مکتوبی بشاه ایران نوشته درعنوان آن این بیت را رقم کرد —

ای باغبان چوباغ زمرغان تهی کنی کاری به بلبلان کهن آشیان مدار

ودر ذیل آن خواستار گردید که یکی را از کار پردازان خویش درشهر پیش او فرستد تابا او سخن ازدر صلح رانده بعد بخاطر آسوده بملاقات شاه آید و نامه را بصحابت یکی از اعیان شهر نزد شاه قاجار فرستاد و او که چنین امررا ازخدا میخواست فورا حاجی عبدالحمد نامی را درشهر نزدشهزاده کامران روان کرد وشهزاده کامران ازملاقات حاجی مذکور شکفته خاطر ومسرورشده خواست که راه لشکر گاه شاه بر گیرد امامستر مکنیل آگاه گشته ازراه خفا یکنفر نوکرخودرا درشهر نزد شهزاده کامران فرستاده پیام داد که مرکز ازشهر بیرون میا وچندی ثبات ورزیده استوارباش تاکاررا بروفق مرادت ساخته نمایم وخودش نزد محمدشاه شده گفت که فتح وتسخیر هرات کلیدقفل مملکت افغانستان وباعث آشفتگی هندوستان است میباید که ازسبب اتحاد دولتین انکلیس وقاجار دست ازفتح هرات بار داشته راه طهران بر گیرید والا کار بمشاجره خواهد کشید وشاه بسخن او اعتنا نکرده از امریکه پیشنهاد خاطرداشت پای پس ننکشید وشهزاده کامران بهمان پیام مکنیل وترغیب وزیریار محمدخان که اورا دلیل بود از گفته ونوشته خویش پشیمان شده فرستادهٔ شاه ایران را بی نیل مرام معاودت داد ودرروز پنجم ماه صفر مذکور مودود خان وابراهیم خان فیروز کوهی روازولیعهدش برتافته نادربیك وصاحب نظربیك واسدالله بیك نامارا باتحف وهدایا نزدشاه ایران روان کرده قلعهٔ نوو بادغیس بتیول ایشان مقرر ومعین گشت وفرستادگان شان کامروا مراجعت نمودند واینوقت چون گلولهٔ توپ درقورخانهٔ شاه ایران نمانده تمام شده بود وحمل ونقلش ازایران درهرات صعوبت داشت لاجرم شهزاده سلطان محمد سیف‌الدوله سنگی را از الواح قبور مردگان گلولهٔ توپ تراشیده شایسته توپ زدن افتاد وصدنفر سنگ تراش مأمور گلوله تراشی ازسنگ شدند ودرروز هشتم ماه صفر حبیب‌الله‌خان امیر توپخانه وجعفرقلیخان مرتیپ وباقرخان کرد باجمعی ازسواره وپیاده بنواحی کرخ تاخته مال وموانشی مردم آنجارا تاراج کرده شصت نفر ازمردم هرات را که درآنجا جهت خریدن اسپ رفته بودند دستگیر نموده درارد وی خود بردند ودرخلال احوال مذکوره ششصدتن ازمردم افغان قندهار ازراه محاربه بالشکر شاه قاجار زهسپار هرات شدند وچون بنواحی هرات رسیده ابواب شهررا ازمحاصرین مسدود دیده قلعهٔ ازقلاع قریبهٔ شهرهرات جای گزیدند تاگر فرصت یابند بتاخت وتاز گرایند وامیر توپخانهٔ شاه قاجار آگاه گشته پانصدسواره وسیصد پیاده ودهضرب توپ آهنك جنك ایشان کرده قلعه‌را محاصره نموده محاربهٔ شدید رویداد وآخرالامر ایرانیان دیوار قلعه‌را بضرب توپ پست کرده یورش آوردند وپنجصد ونودونه تن‌را کشته یکتن‌را زنده گرفته بامرهای کشتگان نزدشاه ایران بردند واو امیر مذکورا رخصت قندهار داد که خبرکشتگانرا ببازماندگان ایشان برساند تادیگران جرأت جنك ننمایند واز رؤس مقتولین منارها افراشت ومطابق این ایام قمبرعلیخان والله دادخان فرستادگان سردار کهندلخان که ازتوجه شاه‌شجاع بالشکر انکلیس جانب قندهار خبریافته برای کمك نزد شاه قاجار فرستاده واو بی‌نیل مقصود رخصت مراجعت داده بود درقندهار رسیده شاه شجاع را متصرف آن دیار دیده پس بهرات معاودت نمودند قلعه‌لاش که وارد شدند شاه پسندخان اسحق زائی وشاه پسندخان برادر علیخان چغانسوری نیزبدیشان پیوسته نزد محمدشاه رفتند وهمچنین خداداد خان فرستادهٔ دیگرسردار کهندل خان که قبل ازورود شاه‌شجاع درقندهار نزدشاه قاجار روانه داشته پیام داده بود که بالشکر قندهار ازراه امداد ایرانیان زهسپار هرات شوم درروز دوازدهم ماه صفر مطابق روز ورود شاه شجاع در قندهار او در هرات نزد شاه‌قاجار رسیده پیام سردار کهندلخان را بگذرانید واو امر کرد که سردار موصوف بالشکرش عزم فراه واسفزار کرده آن محل‌را ازتصرف شهزاده جلال‌الدین بن شهزاده کامران بیرون کنند چنانچه سردار کهندلخان قبل ازاشکر فرستادنش بجلوگیری افواج انکلیس محمد عمر خان پسر خودرا از راه یاری باچهار هزار سوار نزدشاه قاجار فرستاده بود که خداداد خان فرستادهٔ مذکورش از هرات مراجعت کرده درعرض راه بسردار کهندل خان که‌ازقندهار باعیال وتعلقاتش چنانچه ازپیش اشارت رفت که‌روی امید بسوی ایران نهاده بود

بعسرت هرچه تمامتر انداخت ودرینوقت مستر مکنیل وزیرمختار دولت انکلیس که بقرار ذکر صاحب ناسخ التواریخ بخلاف ذکر ثقات مرات که ازپیش ذکر ورود او همرکاب شاه ایران مرقوم گشت چندی متوقف طهران بوده هرقدر که توانست بکارداران دولت انکلیس شکایت نوشت وایشانرا از خلل درامر هندوستان خوف وبیم داد چنانچه دولت موصوفه شاه شجاع الملک رابپیش رو مرادات خویش ساخته جانب افغانستان تاختند ومستر مکنیل روز سیزدهم ماه ذی الحجه سال گذشته ازطهران راه هرات برگرفت وازقفای اوسیمونیچ وزیرمختار دولت روس درروز بیست وچهارم ماه مذکور روی بسوی هرات نهاد وپس ازروز نوروز تنکوزئیل که درروز پنجم محرم سنهٔ هزار ودوصد وپنجاه وپنج بود مستر مکنیل وارد هرات شده ده روز بعد ازورود او وزیرمختار دولت روس داخل اردوی شاه ایران گشت ومستر مکنیل شرفیاب بار گردیده التماس نمود که بشهر درشده شهزاده کامران را ازراه اطاعت پیش آرد وشاهش اجازت داده چون داخل شهر شده بخود اندیشید که هنوز هرات بتصرف شاه ایران درنیامده وامر مقاتله انجام نپذیرفته است بااین همه محتمل که امیردوست محمدخان وسرداران باشاه ایران متفق وهمداستان گردیده وقلعهٔ هرات نیز مسخر ومفتوح شده ایرانیان وافغانان یکدل ویکجهت شوند وازینمعنی مردم اسلام کشور هند نیز ازدراتحاد ملت پذیرای اطاعت ایشان گردند انوقت دولت انکلیس رازبون واز کشور هند بیرون خواهند کرد پس دل بران نهاد که شاه ایران را بهرحیله که باشد بی فتح هرات مراجعت دهد چنانچه شهزاده کامران را که میبایست بقرار گفته اش مستمال (۱) ساخته باخود نزد محمدشاه میبرد مژده امداد از دولت انکلیس داده گفت که لشکر دولت برطانیه باشاه شجاع از شکارپور جانب قندهار رهسپار است که فردا بکاه وارد آن دیار خواهد شد و همچنین شهزاده محمدتیمور بالشکر دیگر ازراه پشاور جانب کابل رهنورد است میباید که چندروز خودداری کرده استواری ودرقلعه داری پایداری نموده نزد شاه ایران نشوی وشهزاده کامران ازین نوید وگفتار او قوی دل واستوار شده ومستر مکنیل ازشهر بلشکر گاه شاه قاجار معاودت کرده بشاه بیان نمود که هرچند شهزاده کامران را بیم وامید دادم فائده پذیر نگشت وهرگز ازحصار هرات بیرون نشود وقبول اطاعت نکنند ومحمدشاه ازین اظهار او برآشفته محاصره راسخت تر فرمود ونیز امر کرد که آلات وادوات مسینه را ازلشکریان برگرفته چند ضرب توپ قلعه کوب که کودك مراهق دراندرون آنها بآسانی درمیتوان شد بریختند ودرخور انواپ کلوله بروی کار آورده درسه جا قرار گاه برای آنها بیاراسته بواسطهٔ جرثقیل انوارا بدان مواضع براوردند وبروج وبارهٔ شهر را هدف کلولهٔ توپ ساخته شور وآشوب بشهر درانداختند تا که دراوایل ماه صفر سنه هزار ودویست ونیج نجاه وپنج هجری مطابق ایام ورود شاه شجاع درقندهار کار برقلعه گیان بغایت دشوار گشته همگنان درنزد وزیر یارمحمد خان انجمن شده التماس کردند که قوتی بقدر لایموتی بدیشان دهد که قوت برمقاتلت حاصل آرد ویارخصت بیرون شدن نماید تا اگر اسیرودستگیر عساکر شاه ایران شوند هم نانی بیابند وجانی بسلامت برند ووزیر یارمحمد خان ازسبب آنکه ناچار شده بود اجازت بیرون شدن داده بعرصهٔ چهار روز دوازده هزار نفر ازمرد وزن وپسرودختر ازشدت جوع بیرون شده بلشکرگاه شاه ایران درامدند ونان وآبی یافته مامور باقامهٔ مشهد ونواحی آن گشتند ودر خلال این احوال حاجی خان امیربهادر جنك که سابق زخمدار گشته بود از کثرت نوشیدن شراب مست وازحال سپاه بیخبر شده دوفوج شقاقی که درتحت لوای او بودند باهم راه شقاق ونفاق پیش گرفتند وباجمعی ازدلیران افغان باب موانست ومصاحبت گشودند وافغانان باآنکه ازرسم مکساری عاری بودند باایشان همپیاله ومشغول لهو وملاعبه شدند وباوجود مجالست ومصاحبت شبی باهم قرار دادند که نیمی درنزم شراب باایرانیان میگسار شده نیم دیگر شبیخون زده صفحهٔ خاك را ازلوث وجود آن بیباکان شراب خوار پاك سازند وازین اندیشه وقرارداد باصواب یکصدو پنجاه تن ازفوج شقاقی راسربریده یك ضرب توپ ایشان را باخود بشهر دراوردند ودرانثنای این معاملات وزیریار محمد خان مورد عتاب شهزاده کامران شده مقهور گشت که تاچندونا کی مملکت را خراب ساخته مردم سکنه شهر را دراضطراب اندازیم صواب آنست که باشاه ایران امری را ازدر صلح بمیان آریم ووزیریار محمد خان بزبان ضراعت پاسخ گفت که نخست کسی را نزد شاه ایران فرستاده اطمینان خاطر حاصل نمائیم بعد ازراه مصالحه در لشکرگاه رفته باوطرح معاهده اندازیم

(۱) مستمال یعنی اورا میل خاطر داده

قیام‌داشت آورده موردالطاف اوشدند وشاه شجاع درروز یکشنبه دوازدهم ماه‌صفر سنه۱۲۵۵ هزارودوصدو پنجاه‌و پنج هجری بدون مانع درخارج شهر قندهار فرود آمده روز دیکر بامکناتن وهمراهانش بارك درشده تمامت سپاه انکلیس وافواج شاهی‌را جهت جلوس برتخت سلطنت باآئین آراستن فرمود

ذکر سلطنت دومی شاه شجاع

(ذکر سلطنت دومی شاه شجاع‌الملك بن تیمورشاه)

چون‌سپاه آراسته کشت در روز دوشنبه سیزد هم ماه صفر سنه۱۲۵۵ هزارو دو صدو پنجاه‌و پنج هجری درمیدان عید کاه قندهار برتخت سلطنت موروثی جلوس نموده‌بالتیام جراحات قلوب ستمدید کان وجانب داران خویش پرداخت وهریك‌ازاعیان راکه هواخواه او واز سرداران قندهار زجردیده بودند بمناصب‌عالیه نوازش فرموده سکه وخطبه رابنام خویش اجراداد وازجملهٔ بزرکان حاجی دوست محمد خان اسحق‌زائی را که‌در کرم سیربذلت وعسرت روز بسرمی‌برد طلب حضور کرده نیك بنواخت ومقارن ایحال مکناتن انکلیس که‌خودرا کفیل احوال شاه شجاع می‌پنداشت عهدنامهٔ مجدد برطبق مقتضای خویش نکاشته بدستخط‌ومهر شاه‌شجاع رسانید که‌نقل آن بعینه‌اینست اول‌روشن ومبرهن باشد که‌جمیع شرائط عهدنامهٔ که‌بتاریخ بیست‌و ششم ماه‌جون سنه۱۸۳۹ع هزارو هشتصدو سی‌ونه میلادی فیمابین سرکار دولت مدار انکلیسیه وشاه ذیجاه شاه شجاع‌الملك ومهاراجه رنجیت سنکهه زیب نفاذ یافته بحال وبرقرار خواهد بود وسرکارات ثلاثه بموجب شرائط عهدنامهٔ مذکوره کاربند خواهندشد دوم‌بمدنظر ارتباط واستدامت اتحاد واقع فیمابین سرکار دولت مدار انکلیسیه وشاه مفتخر الیه یك صاحب ایلچی انکلیس ازطرف سرکار انکلیسیه همیشه بخدمت شاه محتشم الیه حاضر وموجود خواهد ماند ودرصورت مناسب ومصلحت متصور ساختن بادشاه ممدوح نیز ایلچی ازطرف خود جهت اقامت بخدمت کورنر جنرال بهادر معین ومأمور خواهند فرمود سوم بعوض وبدل معاونت ومعاهدت دیرینه ونظر براتحاد ومحبت کاملهٔ مستقیمه که‌ازجانب سرکار دولت مدار انکلیسیه وکیفیت شاه ذیجاه شاه شجاع روبظهور آورده‌است وبلحاظ یکانکی ویکجهتی هردو سرکار شاه محتشم الیه کاهی احدی را ازقوم واهل فرنك درزمرهٔ نوکران منتظم ومنسلك نخواهند کردو کسی ازاهل فرنك را اجازت استقامت بملك افغانستان بدون اطلاع واسترضای سرکارانکلیس‌عطانخواهندفرمود چهارم فوج‌منتظم ومرتب که‌صاحبان انکلیس‌سرکرده‌وسردار آن باشند برای حفاظت ملك وذات بادشاه مفتخر الیه وهم‌جهت اندفاع اعدای بیرونی علی‌الدوام درملك افغانستان مقرر ومعین خواهدشدوهرخدمتیکه بصوابدیدشاه‌وایلچی مذکورمناسب‌وضرورمتصور کردداز‌فوج‌مزبور کرفته آید پنجم خرج فوج مذکور طوریکه الحال است آینده بهمان اسلوب خواهد ماند وتعداد سرداران انکلیسیه معینهٔ لشکر مذکوره زیاده ازنجاه نفر نخواهند بودبشرطیکه بادشاه مفتخر الیه‌خواهش ازدیاد آن‌وازدیادفوج مذکور نکنند ششم‌شاه شجاع‌الملك مفتخر الیه‌مشاهرهٔ فوج مذکور راحتی‌الوسع والامکان ازخزانهٔ‌خودمؤدی سازند هفتم در خصوص امرتجارت شاه ممدوح درصورت پیش آمدن موانع بجا انسداد وار تفاع آن فرمایند ومرتدبیر یکدر رای‌صواب انتهای شاه مفتخرالیه بصلاح ایلچی انکلیس برای رفاه مردم تجار قرار پذیردجاوهٔ ظهور خواهد کرفت هشتم مضامین دفعات هفت کانهٔ مرقومهٔ بالاابداً ودایماً تابقای حکومت وسلطنت خاندان سدوزائی بحال وبرقرار ومستقل وبایدار خواهد ماندتحریر هفتم‌ماه‌می سنه۱۸۳۹هزارو هشتصدوسی‌ونه‌عیسوی مطابق‌بیست ودوم‌شهر صفرسال‌هزارو دوصدو پنجاه‌وپنج هجری‌درد ارالقرارقندهار فقط و جانبین یك‌بدیکری عهد نامهٔ مزبوره را سپردند.

ذکر سخت نمودن محاصرهٔ هرات

(ذکرتشدید نمودن محمدشاه‌قاجار)

(محاصرهٔ هرات را و کفتکوی مستر مکنیل)

مقارن احوال شاه شجاع درشکارپور وخلال وقائع مزبوراعلیحضرت محمد شاه قاجار که بمحاصرهٔ هرات چنانچه از پیش رقم کشت کرفتار بود سران‌سپاه را بسبب نمودن محاصرهٔ هرات ترغیب کرده مردم سکنه‌شهر را

که میران سند را بروفق امور مرکوزهٔ خاطر خودها داخل معاهده کرده شرائط عهد را باایشان موثق نموده بعد برطبق معاهدهٔ که باشاه شجاع ومهاراجه رنجیت سنکهه نهاده‌اند مبلغی ازمیران سند برای هردوسرکار ازایشان بگیرند ومیران سند به نخست سرباززده بتهیهٔ اسباب جنك پرداخته آهنك عصیان کردند که شاید افسران وصاحبان انکلیس از ازدحام ایشان خائف وهراسناك گشته از امریکه پیشنهاد ضمیر دارند باز کردند ولیکن بخلاف پندار آنان افواج انکلیسیه درجنبش آمده ازبحروبر رهسپر میدان حرب شدند ومیران سند ازمشاهدهٔ انحالت ناچار طریق اطاعت برگرفته ربقهٔ انقیاد بگردن نهادند وشروط معاهدهٔ دولت انکلیس وشاه شجاع ورنجیت سنکهه را برعهده نهاده بیست وهشت لك روپیه ادانموده دیگر امری را مکلف نشدند وشاه‌شجاع برطبق پیمانیکه کرده بود ازمبلغ مذکور پانزده‌لك روپیه را بکار گذاران رنجیت سنکهه سپرده سیزده‌لك را تحویل خزانه خود فرمود

﴿ ذکر توجه شاه شجاع از شکارپور ﴾

(بمعاونت لشکر انکلیس جانب قندهار)

ذکر توجه شاه‌شجاع ازشکارپور جانب‌قندهار

در سال ۱۲۵۵ هزار ودو صدونجاه وپنج هجری مطابق روزبیست ودوم ماه فروری سنه ۱۸۳۹ هزار و هشتصدوسی‌ونه میلادی بذریعهٔ آکلند کورنر کشورهند سرولیم جی مکناتن بوزارت شاه‌شجاع مأمور گشته ازراه معاونت چند فوج پیاده وسوار ازدولت انکلیس که بنه‌هزاروسه صدونجاه تن‌سپاهی میرسید باشاه همراه شدوشاه بصوابدید او چند دسته فوج سواره و پیاده بسالاری شهزاده محمد تیمور از راه پنجاب و پشاور جانب کابل گماشته خود باسپاه انکلیس وشش هزار تن لشکر خویش که جمله پانزده هزاروسه صدونجاه مرد نبردمیشدند ازشکارپور راه قندهار پیش گرفت واز عرض راه درهٔ بولان محراب خان بلوچ را بذریعه فرمان طلب حضور کرد و آن سر مست بادهٔ غرور سرباز زده ازشرفیابی رکاب شاهی تقاعد ورزید بلکه دزدان بلوچیه را گماشته مال ومواشی وبازماند کان اردورا بسرقت همی بردند وآخرالامر مردم بلوچیهٔ متعلقهٔ افغانستان بمکافات شرارت خود شان گرفتار کونه کونه عقاب شدند که انشاء الله درموقعش مذکور میشود وشاه‌شجاع ازراه درهٔ بولان اسپ عزم رانده چون وارد موضع کدنی واقع فاصلهٔ می کروهی قندهارشد سردار کهندلخان سردار رحمدلخان وسردار مهردلخان برادران خودرا بادیگر سران واعیان قندهار ولشکر جرار بمدافعه فرستاده خود بحفاظت شهرواطراف پرداخت وایشان اسپ رانده بقلعه فتح‌الله خان واقع سه کروهی اردوی شاه‌شجاع رسیده اقامه کزین شدند ودست بکار برده اول آب را ازلشکر انکلیس که باشاه‌شجاع بودند بازداشته چندروز درهمان فرود کاهش ازحرکت مانع گردیده نگذاشتند که قدم پیش گذارند چنانچه هرروز برایشان تاخته بسامردومرکب بخاك هلاك انداخته بلشکرگاه خویش مراجعت میکردند ومال ومواشی ایشان را که ازعسکرگاه بیرون می بود بغنیمت میآوردندوازجمله کدو خان مهمند درروز ورود منزل مذکور ازدیگران پیشتر تاخته یك زنجیر پیل خودسرولیم جی مکناتن را غنیمت بدست آورد وآخرالامر سرداران ازجمله‌های بی‌درپی که کردند وانکلیسان را بستوه آورده جرأتی ازایشان ندیدند اهنك شبیخون کردند که درتاریکی شب یورش برده همه را مستاصل سازند وافسران لشکر انکلیس ازعزم شان آگاه گشته بحفاظت اردوگاه خویش پرداختند وکسانیرا که بکنار اردو خیمه برافراشته بودنددرعسکرگاه درآورده مترصد حملهٔ سرداران نشستند وسرداران نظر بپاس‌داری وحفاظت واستواری لشکریان انکلیس وهم بواسطهٔ اینکه حاجی خان کاکری همچنان که باهری سنکهه درمحاربهٔ درهٔ خیبرطرح موالفت وموافقت چنانچه رقم شد انداخته بمکافات کردارش اخراج البلدگشت درینجانیز روی دل بسوی شاه‌شجاع نهاده باپیروانش گریخته باردوی انکلیس ملحق شد وسرداران ازعزم رزمیکه داشتند بازمانده بلکه ازراه هزیمت بقندهار مراجعت کردندو همچنین تاج محمدخان کاکری از سرداران روی برتافته شباشب باسوارانش جانب لشکرانکلیس راه برگرفت وبنزدیك اردوی شان رسیده شب رابسر برده بامدادان باردوی مذکور پیوسته باریاب حضور شاه‌شجاع شدواو بخطاب نصیرالدوله کیش مخاطب نموده از انجا کوچیده درقلعهٔ فتح‌الله خان بجای سرداران فرو کش کرد وازین سوی سردار کهندل خان بعدازرسیدن برادرانش عیال وتعلقات خودهارا ازقندهار برداشته باپانصد سوار روی امید بسوی شاه قاجار که بمحاصرهٔ هرات

توانکر وقوی خرج برای افواج سر کار دیگر میدهد بل سر کار اعلی بسرکار ادنی این قسم معامله ورویه را بروی کار میآورد پس تطویل کلام درین مرام بحاصل محض است چرا که آن خلاصهٔ خاندان عظمت ایمنی را روا داشته بمنظوری جمع شرائط عهدنامه را ثبت ومهر ودستخط خود نموده برغبت ورضا پذیرا فرموده‌اند و درجواب مادهٔ هفتم ازفقرات مستدعیهٔ شاه شجاع مستور داشت که شکارپور اینقدر کافی و پسنده است که مقدمهٔ آن درعهد نامهٔ موثقهٔ حال طی شده وانفصال یافته وآن والاتبار آرامتاقی بقبول داشته اینواقعه که درخصوص شکارپور است محو گردیده چرا که درعهد نامه تجویزی نوع دیگر وانموده ودرجواب مادهٔ هشتم ازمستدعیات شاه رقم نمود که مقدمهٔ ناز کیست اینقدر جواب اجمالی ازا کافیست که حتی الامکان شرائط مستفاد وقوانین پاس مروت و آئین بهین مرسی داشته درانجاح مرام وانصرام خواهش ومرکوزات خاطر آن برگزیده صفات جهد وسعی و کوشش وپیروی برروی کار آید چنانچه درین ماده بااهل کاران این سرکار مقیم لودهیانه ایماء واشعار رود ودرمادهٔ نهم ازمقتضیات شاه شجاع الملک نوشت که آنچه درتتمهٔ دفعات رقمزد کلك متانت سلك گردیده است بجزاینکه تحسین و آفرین بعقل سلیم ورای مستقیم آن عالی تبار نسبت بمعرفت سود وبهبود حقیقی وفائدهٔ ومنفعت تحقیقی ووثوق اعتماد برصفاطینتی ونیکوسگالی این سر کار ابدبنیاد که فرموده‌اند نموده‌اید دیگر ضرورت ندارد انتهی همانا این عهدنامه باعهدنامهٔ که دولت انکلیس باودلت ایران درروز بیست و پنجم ماه نومبر سنه ۱۸۱٤ هزار وهشتصد وچهارده میلادی مطابق دوازدهم شهر ذیحجة الحرام سال ۱۲۲۹ هزار ودویست وبیست ونه هجری مشتمل بر یازده فصل درطهران مرقوم وموثق داشته‌اند مناقضتی بروی کار دولتین مذکورتین آورد چنانچه ازفصل هشتم ونهم عهدنامهٔ مذکوره بوضوح می‌پیوندد وآن اینست فصل هشتم هرگاه طائفهٔ افغانه را بادولت بهیه انکلیس نزاع وجدالی باشد اولیاء دولت علیهٔ ایران لشکر تعین کرده بقسمیکه مصلحت دولتین باشد دولت بهیه انکلیس امداد واعانت نمایند ووجه اخراجات آرا اردولت بهیهٔ انکلیس بگیرند ازقراریکه اولیاء دولتین قطع وفصل نمایند فصل نهم اگر جنك ونزاعی فیمابین دولت علیهٔ ایران وافغان اتفاق افتد اولیاء دولت بهیهٔ انکلیس را دران میانه کاری نیست وهیچ طرف کمك وامدادی نخواهند کرد مگر اینکه بخواهش طرفین واسطه صلح گردند

ذکر توجه شاه شجاع جانب شکارپور

﴿ ذکر توجه شاه شجاع ازلودهیانه ﴾

بالشکر انکلیس جانب شکارپور

چون رشتهٔ عهد در بین شاه شجاع الملک ودولت انکلیس ورنجیت سنکهه منعقد گشت شاه شجاع درروز بیست ودوم ماه شعبان سنه ۱۵۲٤ هزار و دویست و پنجاه و چهار مطابق ایام حصار دادن محمد شاه قاجار هرات را بافواج انکلیسیه ازلودهیانه راه شکارپور برگرفت ودر هنگام جاده پیمائی ازمهاراجهٔ پتیاله تحفه وهدیهٔ شایان باعرایضه‌اش ومکتوب مهاراجه رنجیت سنکهه بانحائف ظرائف که هریك بصحابت وکیل خویش فرستاده بودند در حدود متعلقهٔ هریك بمشاهده وملاحظهٔ شاهی رسید وهمچنین محمد بهاول خان عباسی در بهاولپور حاضر حضور شاه شجاع شده اقسام پیشکشی ازاسپ واشتر باساز وبرك طلا ونقره ونقود واجناس زری واریشمی وپشمی وسی ضرب شهینك بااشتران جل وافسار زری وطلائی ودوضرب توپ پیش کشیده همهٔ خوانین اردوی شاهی وافسران سپاه انکلیسی را ضیافت نموده هریك را بقدر حال ازالبسه نفیسه واقمشهٔ ظریفه برسم هدیه دل خوش ساخت وهم شاه شجاع همه وکلای حاضره ونواب مذکور را بعطای خلاع فاخره نواخته باجوابهای عرائض ومکاتیب ایشان رخصت مراجعت داده درماه ذی الحجه سنه ۱۲۵٤ هزار ودوصد وپنجاه وچهار وارد شکارپور شد و صاحبان انکلیسه که از کلکته وبمبئی مأمور همرکابی شاهی گردیده بودند ازشاه شجاع اجازت اسلحه دادن بسپاه کلکته وبمبئی خواسته بآرایش لشکر پرداختند وبقوانین نظامیه تمامت سپاه را آراسته شاه را خرسند ساختند چنانچه درازای انتظامیکه درلشکر دادند مورد عطیه وانعام گشته همه افسران شان بخلاع البسه پشمینه مفتخر و سپاهیان بعطای زر نقد بهرور شدند وپنج پلتن پیاده ودوفوج سواره را که جدید بملازمت سپاه شاه قیام ورزیده بودند نیز بآراستگی ازحضور شاه گذرانیده مطبوع افتادند بعد صاحبان انکلیسیه بنظم ونسق دادن ولایت سند همت گماشته خواستند

ضبط ملك پدشاهی را نموده‌اند بخاطر بندکان‌ما مدام همین بود که هرزمان باشد ملك‌را ازدست‌ایشان خارج‌سازیم الحال که‌صاحبان عالیشان بنابرمصلحت ازروی خیرخواهی آوردن‌ذکر شکار پوررا دردفعات‌مطلوبه جائزنداشته ودرخصوص دولك روپیه بسرکارمهاراجه رنجیت‌سنگهه هم‌به‌بندکان ماشاق‌بود صاحبان‌عالیشان عذرات(۱) آن زانیز بالفعل جائزداشتند بندکان‌ما نظربه‌یکانکی که‌صاحبان عالیشان دارند ذکراین دومطلب را موقوف داشتند باقی‌بنج‌دفعه مطلوبه مرقومة‌الصدر بمهرودستخط مزین کردد ازانجا که فیمابین بندکان‌ما وصاحبان عالیشان اتحاد ویك‌وجودی میباشدومرموئی‌جدائی متصورنیست باری‌ازثبت کردیدن مهر ودستخط دردفعه مطلوبهٔ مرقومة الصدر تشفی وتسلی بندکان‌ما می‌کردد سوا ازین مبادا چیزی درمیان آید که‌موجب ملال خاطر دوستان کردد .

(۱) احتمال‌میرود که عذرات را اکرچه بمعنی‌عذردا نمی آیدوجمع عذر نمی‌باشد بمعنی‌اعذار که‌جمع عذر است کرفته باشدچون دراصل عهد نامه‌درهمی باشدتغییرداده نشد فقط

﴿ ذکرجوابهای کورنرجنرال﴾

(سؤالهای مذکوره شاه شجاع الملك را)

ذکر اجوبهٔ کورنر جنرال

چون‌سوالات مسطوره فوق‌بواسطهٔ‌دیدصاحب بجنرال کورنرهندرسید اودرششم‌ماه‌اگست سنه۱۸۳۸هزارو هشتصدو سی‌وهشت میلادی مطابق پانزدهم شهرجمادی‌الاول سال ۱۲۵٤ هزار ودوصدو پنجاه وچهار هجری هرفقره را جوابی رقم کرد که نقلش بعینه اینست جواب ازفقرهٔ اول دفعهٔ ثانی که تسلیم دید صاحب کردیده بود درین ماده خاطر مبارك جمع باشد زیرا که اصلاً ارادهٔ سرکار دولت مدار انکلیس نیست که درپرداخت وعدم آن وخیر وشر فرزندان ومتعلقان آن خلاصهٔ خاندان مجد واعتلاء مداخلت‌نمایند درهمچو امران سلاله دودمان عز وعلی مختارند جواب فقرهٔ دوم ازدفعهٔ مذکوره اینکه لفظ شکارپور از فقرهٔ اول محوشد ودرباقی یقین خاطر عاطر باشد که همواره نیت وارادهٔ سرکار دولت مدار انکلیس مصروف تأسیس اساس سلطنت آن زینت بخش سریر عظمت که از دوستان قدیم ومحبان صمیم این سرکارابد مدار هستند خواهدبود وهروجوه وطریق که درین ماده مقتضای رأی نصفت اقتضا باشد حسب تقاضای وقت ومشوره و کنکاش هردو سرکار بعمل آورده خواهد شد وهمچنین لفظ شکار پور را ازدفعهٔ سوم مستدعیات شاه شجاع‌الملك که‌مکتوباً‌باخود نوشته برداشته بود محو کرده مرقوم داشت که سرکار دولت مدار انکلیسیه را حسب تحریرصد ربجزقوت تمام ورونق مالا کلام درکرفتن سلطنت برای آن‌خلاصهٔ خاندان عزوعلی خواهش دیکرنیست فاما مبرهن خاطرعاطر باشد که بانقلاب روز کار درامور سلطنتها کمی وبیشی ظاهر وآشکارا میکردد ودربعضی احیان ممالك یك‌سلطان وسعت میپذیرد ووقت من‌الاوقات برخی ازمملکت‌ومضافات وسلطنت‌وی‌بدست وتصرف‌اهل حکومت دیکر میآید همانا آن سلالهٔ دودمان مجد واعتلاء رواداشته وپذیرا فرموده اند که‌والیان پنجاب‌وسند برملکهائیکه سابقابدخل و تصرف سلاطین‌افاغنه بوده‌اند ودرینزمان بیدتصرف والیان موصوفین اند ایشان قابض ومتصرف خواهندبود ودرجواب فقرهٔ دوم ازدفعهٔ محولهٔ دید صاحب مذکور مسطور نمود که اخلاص مندرا بتمامتر خوشی ورغبت وخیلی خرمی‌ومسرت ماندن یکصاحب‌بطریق وکالت وچندنفر دیکربجهت تمشیت‌امور لشکرقبول ومنظوراست وجواب مادهٔ‌سوم ازدفعهٔ مزبوره‌را رقم کرد که‌اخلاص کزین‌را بخوشی تمام ورغبت مالا کلام‌ایمعنی‌منظوراست که‌درمیان صاحبان ومردم ولایت افغانستان چه‌ازسیاه‌وچه ازرعیت بدون مرضی وصلاح آن خلاصهٔ خاندان عز وعلی امری بوقوع نیاید ودرجواب مادهٔ ششم از مستدعیات شاه شجاع‌الملك رقم نمود که یقین خاطرعاطر باشد که هرکز وهرآینه ارادهٔ سرکار رفعت مدار انکلیس نبوده که‌بآن سلالهٔ دودمان مجد واعتلاء تکلیف درامر غیر واجب دهد یاباعث امری شود که برخاطر عاطر شاهی کران وشاق بشد وآنچه ذکر عدم کنجایش ریخته خامهٔ آن‌والاتبار کردیده است بپاسخ ان‌خالی‌خاطرصفا مظاهر نموده میاید که‌سرکار دولت مدارانکلیسیه درتعمیل وتکمیل مراتب عهودلابدیه ومستلزمهٔ ذات ستوده صفات هرکز درضیق وتنکی افتادن ازوالا تبار روا وکوا را نخواهد داشت وهرچه دربارهٔ دادن زر بمها راجه رنجیت سنکهه مال کذاری ومالیه دهی بنظر جهانیان درا مدن رقمزد کلك کهر سلك شده بجواب ان همین قدر کافیست که‌درادای مال‌کذاری ومالیه‌دهی واجرت‌سیاه بعهدیکه‌هست نمایان‌بل‌تفاوت‌زمین واسمان وظاهروعیان‌است چه‌ا کثر اعیان اتفاق میافتد که‌سرکار

که باصاحبان همرکاب شاه شجاع الملک رسم مراسلات مرعی خواهند داشت واجب ومنظور خواهد شد هرچند که این مراتب پیش ازین بمعرض قبول مهاراجه صاحب رسیده است تاهم برای رفع شك وشبههٔ آینده انسب آن معلوم گردید که بمعرض تحریر وترقیم درآید بجناب فیض مآب اشرف سری مهاراجه صاحب گذارش شدوهم شاه شجاع الملک خواهشات چند ازمکنناتن نموده واوهمهٔ مقتضیاتش را نوشته باخود برداشت و آن اینست اول آنکه ازاولاد شاه دران وفرزندان ومتعلقان بندکان ماهرکس که باشد ورعیت وسپاه وافسر وسران درانی ازکه ومه که درولایت باشند درپرداخت وعدم آن ودرخیروشر ایشان مالك ومختار بندکان ماست ودرین امر ازصاحبان وغیره هیچکس متعرض نخواهدشد دوم هرگاه بندکان ما درکابل وقندهار متمکن باشند وبسبب تنگی بسمت بلخ یاسیستان وبلوچستان ونواحی وتوابع کابل وقندهار وشکارپور لشکرکشی نمایندویاتخت تصرف آرند درین امر ممانعت نخواهد بود سوم هرگاه کابل وقندهار وشکارپور بتصرف بندکان ماباشد باید که توابع آنها درزمان سلطنت قلم بند می بودند تعلق بندکان ماداشته باشند چهارم زمانیکه بندکان ما درکابل متمکن شود وصاحبان عالیشان عزم مراجعت نمایند یك صاحب بنابر وکالت بوده اگر چند نفر دیگر را هم بجهة تمشیت امور لشکر بندکان ماخواهش نمایند صاحبان مضائقه نخواهند نمود پنجم درمیان صاحبان ومردم ولایت چه ازسپاه وچه ازرعیت بدون مرضی وصلاح بندکان ماامری بوقوع نخواهد آمد ششم درخصوص دولك روپیه وچیزی دادن ازشکارپور به بندکان مابسیار سخت وشاق معلوم میشود چرا که اول ازملك کنجایش ندارد که خرج واخراجات بندکان ماوسپاه بعمل آید ودیگر ایجمنی مال گذاری ومالیه دهی بنظر جهانیان میاید مختار صاحبان است هرگاه کنجایش درانملك می بینند ویامناسب وصلاح میدانند چه مضائقه اهتمام امور بندکان ما تعلق بصاحبان عالیشان است هفتم چونکه سلطنت رو بخرابی اورده همچنانکه غلامان سرکش شده ملك ولایت را غصب نموده اند سندیان نیزدرشکارپور ادمان خودرا نشانیده اند الحال که بندکان مادر ملك ولایت متمکن شوندباید که میران سند شکارپور را واگذار شوند که ملك پادشاهیست وبتصرف بندکان ما باشد هشتم درخصوص کنیزان که بدر میشوند اگرچه بدست دادن انها درآئین دولت معطل باشد چونکه امر ناچاراست که ارباب عزت ووقار را بدوق خدمتکاری ممکن نیست بایدا گر بدیگر مردم این آئین جاری میشود باری اجرای این امر دربارهٔ مهمان لازم نیست کنیز انیکه ازمردم ولایتی متعلقان سرکار مافرار شوند بعد بسرکارما واپس داده شوند نهم اینکه بعدمطالعهٔ شرایط فصل دوم عهد نامه واستماع عرایض صاحبان عالیشان ما بدولت را چنان مناسب نمود که ذکر شکارپور درمطالب مرقومهٔ الصدر مندرج شود آنچه عذراست درمادهٔ دادن دولك روپیه بسرکار مهاراجه رنجیت سنکهه بعوض معاونت فوج نوشته شده است چونکه مضرعزت مابدولت مستور نیست ذکر آن نیز گذاشته شود حالامابدولت را برضاورغبت ثبت نمودن دستخط ومهر خود منظور وقبول است دفعه هذا تجویز مکنناتن بدفعات فوق درج شده درثانی مطالبات مرقومهٔ الصدر بدین نهج نوشته تسلیم دید صاحب بهادر نموده شد اول آنکه ازاولادشاه دران وفرزندان ومتعلقان بندکان ما هرکس که باشد ازرعیت وسپاه وافسروسران درانی و که ومه که درولایت باشددرپرداخت وعدم آن ودرخیر وشر ایشان مالك ومختار بندکان ما است دراین امر ازصاحبان وغیره هیچ تعرض نخواهدشد چراکه آن مردم بیفکراند وعاقبت اندیش نیستند هرگاه بندکان ما در کابل وقندهار متمکن باشندبسبب تنگی بسمت بلخ یاسیستان وبلوچستان ونواحیات وتوابع کابل وقندهار الی سرحد شکارپور لشکرکشی نمایندویاتخت تصرف آرند درین امر ممانعت نخواهدبود وهرگاه کابل وقندهار بتصرف بندکان مادر آیند باید که توابع آنها که درزمان سلطنت قلم بندبودندبدستورسابق باشنددوم درزمانیکه بندکان مادرکابل مکتمن شوند وصاحبان عالیشان عزم مراجعت نمایند یکصاحب بنابر وکالت واگر چندنفر دیگر که بجهت تمشیت امور لشکر بندکان ما خواهش نمایند صاحبان مضائقه نخواهند نمود سوم درمیان صاحبان ومردم ولایت چه ازسپاه وچه ازرعیت بدون مرضی وصلاح بندکان ما بوقوع نخواهد امد چهارم چون سلطنت رو بخرابی اورده همچنان که غلامان سرکش [illegible] ملك ولایت را غصب نمودند سندیان درشکارپور ادمان ازخود نشانیدند ایجمنی به بندکان ما نهایت سخت و شاق می نمود که سندیان نیز

مستدعیات شاه ازمکنناتن

چون عهد نامهٔ مندرج متن ازکتاب شاه شجاع مرحوم نقلاً نوشته شده عبارات ان بحال خود گذاشته شده حك واصلاح نشد فقط

اندرون علاقه الکای پشاور بقدر پنجهزار پیاده وسوار از قوم مسلمان بنابرپشت گرمی شاه ممدوح که بحسب ضرورت برای کمک شاه موصوف هرگاه که درصوابدید سرکار دولت مدار کمپانی انکلیس بهادر باتفاق وصلاح سرکار خالصه جی همچو کمک ضرور متصورشود خواهندرفت درسرکار خالصه جی مدام شاه موصوف میرسانیده باشد هرگاه کدام مقدمهٔ کلان ازجانب مغرب رونماید پس تدارک آن باتفاق صلاح سرکارین عالیین یعنی سرکار خالصه جی وسرکار کمپانی انکلیس بهادر بموجب موقع بظهور خواهد رسید ودرصورتیکه سرکار خالصه جی طلب افواج شاه موصوف نماید هرقدر مدت که فوج مذکور درسرکار خالصه جی حاضر باشد منجملهٔ مبلغ مشخصه مسطوره بموجب حساب مجری خواهد شد وسرکار کمپانی انکلیس مادامیکه امرخلاف شرائط عهدنامهٔ هذا ازروی تحقیق بظهور نرسد متکفل ادای مبلغ مشخصهٔ مذکوره سال بسال بلاناغه بسرکار خالصه جی خواهد بود شانزدهم آنچه ممالک وتوابع آن درتصرف میران سندیه الحال هست شاه شجاع الملک وسائر خاندان سدوزائی را نسلاً بعدنسلٍ وبطناً بعد بطن بابت فرمان برداری یاباقیات معاملهٔ مال گذاری درحال واستقبال بآن ممالک هیچ دعوی وسروکاری نیست ونخواهد بود ملک ملک ومال میران سندیه نسلاً بعدنسل است وخواهد ماند بشرطیکه میران موصوف مبلغ سی لک روپیه نانک شاهی امرت سریه یا کله دار بموجب مجوزهٔ سرکار کمپانی انکلیس بشاه موصوف ادانمایند وشاه موصوف ازجملهٔ آن مبلغ پانزده لک روپیه خودبگیرد وپانزده لک روپیه نقد بسرکار والا مقدار خالصه جی رسانیده بدهد هرگاه مبلغ مذکور همکی وتمامی اداشده باشد پس آنوقت دفعهٔ چهارم عهدنامهٔ شاه موصوف مرقوم دوم ماه جیت سنبت سمت سال هزار وهشتصد ونود که شرح آن مطابق اصل درصدر مندرج است منسوخ خواهد گردید ومراسم رسل ورسائل وتحائف فاخرهٔ عمدهٔ اعلی فیمابین سرکار خالصه جی ومیران سندیه بعادت قدیمه جاری خواهد بود هفدهم هرگاه شاه شجاع الملک درملک کابل وقندهار عنان حکومت بدست کفایت خود خواهد آورد آنگاه درممالک محروسهٔ والی هرات برادرزادهٔ شاه موصوف هیچ جهت متعرض ودست اندازنخواهد شد هژدهم شاه شجاع الملک وسائر خاندان سدوزائی بدون استمزاج واستصوب سرکارین عالیین خالصه جی وسرکار کمپانی انکلیس معامله وسروکار بااحدی ازسرکارین یعنی بادشاهان غیرنخواهد کردوا گراحیاناً کدام سرکار غیرعزم لشکرکشی برملک سرکار خالصه جی یاصاحبان انکلیس نماید بقدرمقدور خود بمقابلهٔ آن پردازد آنچه دفعات مرقومة الصدر مسطور شد سرکار خالصه جی وسرکار انکلیس وسرکار شاه شجاع الملک را بخوشی ورضامندی تمام منظوراست وعهدنامهٔ هذا بشرط ثبات دفعات مسطوره مدام برحال وبرقرار خواهد ماند وبعدازثبت ودستخط ومهر هرسه سرکار والاقتدار شرائط عهدنامهٔ هذا بعمل خواهد آمد

تحریر پانزدهم ماه هار سنبت ۱۸۹۵ هزار وهشتصد ونود وپنج درلاهور فقط (۱) وقبل ازتحریر این عهدنامه درروز سیزدهم ما سمت
ربیع الثانی مذکور مکناتن صاحب وکیل دولت انکلیس کلمات ذیل راظهار کرده گفت اگرشاه شجاع الملک برای رفتن پسر بزرگ خود شهزاده محمد تیمور را درلشکر مهاراجه صاحب اجازت دهد البته شهزادهٔ موصوف ازطرف مهاراجه صاحب مورد تعظیم وتکریم مطابق شأن جلیل خود خواهد گردید وشهزادهٔ موصوف را اختیار خواهد بود که منجملهٔ صاحبان عالیشان انکلیس همراه لشکر مهاراجه صاحب یکی راهمرکاب کرفته باجمعیت لشکر مهاراجه صاحب که مسلمین باشند بطرف کابل قدم پیش نهند ودرصورتیکه جمعیت قوم افاغنه رجوع بشاه شجاع الملک نمایند بوجوهات دیگر پیش رفتن شهزادهٔ موصوف درنظر صاحبان همراهی لشکر بااهل کاران مهاراجه صاحب که حسب الحکم مهاراجه صاحب مشیروشریک این امر باآنها باشند انسب واولی متصور باشد اگرشاه شجاع الملک بمدنظر رجوع کنا نیدن بسوی خود سرداران افغانستان برای انجام مهام خود وحصول مقصدسرکارین عالیین خواهش آن داشته باشد که سردارسلطان محمدخان را هم همرکاب خودبطرف قندهار برد پس مهاراجه صاحب اجازت رفتن بخدمت شاه ازسردار موصوف دریغ نخواهند داشت وشاه شجاع الملک عزت وآبروی سردار سلطان محمدخانرا نگاهدارد اگررفتن افواج مهاراجه صاحب وعبور حدود ممالک محروسهٔ خود باتفاق وصلاح صاحبان عالیشان که درلشکر مهاراجه صاحب موجود وباشند مناسب ومنظور گردد دران تقدیر باتفاق وصلاح صاحبان همراهی لشکر

(۱) گفتار مکناتن در باب شرائط عهد نامه

از جانبین واپس داده شوند و آنچه آب ناله خیبر برای مصارف قلعهٔ فتح کده وغیره بموجب قدیم میرسد احدی مسدود نسازد (۳) سوم عبور کسانیکه مطابق آئین موثقهٔ دوستی سرکارین عالیین خالصه جی وصاحبان کمپانی انکلیس بهادر از دریای ستلج متعلق پختی واجازت سرکار خالصه جی است همان قسم از دریای سندیه که دریای ستلج بآن آمیخته عبور اقوام معطل برچتی و اجازت سرکار خالصه جی خواهد بود وشاه موصوف بغیر اجازت و چتی سرکار خالصه جی عبور نخواهد داد (٤) چهارم درمقدمهٔ شکار پور و ملك سندیه که این روی دریای ستلج باشند آمیخته فی مابین سرکار خالصه جی و سرکار شاه موصوف مطابق رویهٔ بهیهٔ دوستی ویکرنگی قدیمه و آئین موثقهٔ سرکارین عالیین یعنی سرکار خالصه جی وسرکار کمپانی انکلیس بهادر آنچه معرفت کپطان کلاد مارتین دیدصاحب بهادر پلتیکل اجنت دوست صمیمی وجواهر سنج میزان دوستی سرکارین عالیین بموجب آئین موثقهٔ معهوده قراریابد سرکار ذوالاقتدار شاه موصوف منظور خواهد بود پنجم شاه موصوف بظهور انتظام کابل وقندهار اسپان نوعمر عمده واعلی وخوش رنك وخوش خرام پنجاه رأس ویازده قبضه شمشیر اصیل ایرانی عمده وهفت قبضه پیش قبض اصیل ایرانی وبیست وپنج رأس قاطر عمدهٔ بالاقد ومیوهٔ ولایت چه خشك وچه تر در تمام موسم ازراه جالها وغیره در الکای پشاور ازانکور وانار بیدانه وناك وسیب وبه وبادام وکشمش مقدار وافر سال بسال میرسانیده باشند ونیز اجناس اطلس هررنك وبکرس (۱) وچوخهای سمور وکمخواب وزربفت وقالین ایرانی جمله یکصدو یکپارچه سال بسال علی الدوام بسرکار خالصه جی میرسانیده باشند ٦ ششم القاب مراسلات بموجب مراتب مساوات فیابین سرکارین عالیین ممدوحین جاری خواهدماند ۷ هفتم آنچه سوداگران اسپ وغیره بیوپاران طرف ولایت عازم سرای امرت سر جیو ولاهور وتمام ممالك محروسه تعلق سرکار خالصه جی خواهدبود از طرف شاه موصوف ممانعت نخواهد شد بلکه تاکید تمام وتائید تام بعمل خواهد آمد واز جانب سرکار خالصه جی هم بهمین نهج درین باب بظهور خواهد رسید ۸ هشتم سرکار خالصه جی تحائف بطریق دوستی ازقسم پشمینه وغیره بقرار تفصیل ذیل سال بسال بپادشاه موصوف خواهد فرستاد پشمینه پنجاه وپنج پارچه مامل بیست وپنج تهان کمخواب پنجتهان دوپٹهٔ بنارسی بیست ویك تهان کیش سهارنپوری وپشاوری پنجتهان دستار سفید پنجتهان برنج باره پنجاه وپنج سیر ۹ نهم آنچه معتبران سرکار خالصه جی بجهت خریداری اسپان وغیره ویابرای کار دیگر بطرف ولایت ویا ازطرف شاه موصوف بملك پنجاب وغیره ممالك محروسه برای خرید وفروش بقدر یازده هزار روپیه از قسم سفیدی وپشمینه وغیره اجناس مأمور شوند سرکار خالصه جی وسرکار شاه موصوف درنوازش باآنها وسرانجامی کار آنها متوجه خواهندبود ۱۰ دهم هرگاه فوج سرکار خالصه جی وفوج شاه موصوف باتفاق حسنه یکجاشوند شاه موصوف کاربد درحق کاوان هرگز واصلاً ومطلقاً شدن نخواهدداد ۱۱ یازدهم هرگاه سرکار شاه موصوف خرج سرکار خالصه جی را بنابرامداد همراه برد آنچه ازخاندان بارکزائی وغیره مال واسباب و جواهر واسپان و اصلحه واضربهٔ خورد و کلان وغیره بدست شاه موصوف آید نصف آن ازسرکار خالصه جی ونصف آن ازسرکار شاه موصوف باشدواگرسوای فوج چیزی بدست شاه موصوف ایداسپان عمده واشیاء زبده ازاسلحهٔ خورد و کلان وجواهرات وغیره بطریق تحفه مسجوب وکیل معتبر سرکار خالصه جی ارسال دارند ۱۲ دوازدهم معتبران شاه موصوف وسرکار خالصه جی مع رسائل وتحائف بحضور جانبین جریده طور حاضر ومأمور خواهندبود ۱۳ سیزدهم هرگاه سرکار خالصه جی طلب فوج سرکار شاه موصوف را بمد نظر تکمیل مذکورات عهد نامه هذا نمایدشاه موصوف فوج بامرداران کلان از سال دارند و سرکار خالصه جی نیز حسب ضرورت شاه موصوف بمد نظر تکمیل مزبورات عهد نامهٔ هذا افواج مسلمان بامرداران کلان تا کابل مأمور خواهد نمود وهنگامیکه سرکار خالصه جی رونق افزای پشاور شوند ازطرف شاه موصوف یك شهزاده بجهت ملاقات سرکار خالصه جی بباید تعظیم وتکریم او بوجه احسن از سرکار خالصه جی بظهور خواهد رسید چهاردهم دوست ودشمن هرسه سرکارات ممدوحین یعنی سرکار خالصه جی وسرکار کمپانی انکلیس بهادر وسرکار شاه موصوف واحد ست پانزدهم دولك روپیه ضرب تانك شاهی یا کله دار سال بسال بالضرور ازابتدای مأموری افواج خالصه جی برای تخت نشانی شاه موصوف درکابل جهت تعیین فوج خالصه جی

(۱) بکرس در لغات دیده نشد بکتر دیده شد که جامه ایست که بروز جنك پوشند و آن تابهای آهنی باشد که بران مخمل یا پنبات کشیده استعمال نمایند

(ذکر توجه شاه شجاع بمعاونت دولت انکلیس)

(جانب افغانستان)

ذکر توجه شاه شجاع جانب افغانستان

در خلال احوال مذکورهٔ سال مزبور اعلیحضرت امیر دوست محمدخان نامه ورسول نزد شاه قاجار درهرات فرستاده تحریص بتسخیرش نموده ازجانب خود مطمئن خاطرش ساخت که بااو ازدر ستیز درنیاویزد واوفرستاده اش اعزاز وا کرام کرده رخصت مراجعت داد ودولت انکلیس ازین مراودهٔ امیر کبیر باشاه قاجار وبیرون کردن الکسندر بارنس را ازکابل چنانچه ازپیش بشرح رفت درتمهید کار افتاده پس ازورود الکسندر بارنس درهندلارد اکلند کور نرجنرال هند بامیر کبیر مکتوب فرستاد که بنا بصلحیکه دربین دولت انکلیس ورنجیت سنگهه منعقد گردیده است ودولت مذکوره یاری ومددکاری اورا لازم میشمارند پس مناسب حال شما آنست که امصار وولایات متصرفهٔ خویش را حفاظت نموده در ولایت مغربی افغانستان که هرات وجنوبی ان که قندهار ومشرقیش که پشاور وغیره تا کنار نهر سنداست مداخلت نمائی وامیر کبیر که استرداد جانب شرقی افغانستان زا تالاهور وکشمیر در ضمیر داشت در جواب او لاونعمی نگار نفرمود واین امر مادهٔ دیگر برای تصدیق مکتوبات مکتنیل که ازعزم شاه ایران جانب افغانستان بقصد تزلزل هندوستان و متحد گردیدن سرداران قندهار وامیر کبیر بااو بکار گذاران دولت انکلیس نوشته بود شده ایشان دراندیشهٔ آن افتادند که اگر هرات در تصرف شاه ایران در آید تمام ولایات مغربی افغانستان پذیرای اطاعت دولت روس خواهند شد آنوقت احتمال مزاحمت کشور هنداست که در تزلزل خواهد افتاد ونیز اعلیحضرت امیر دوست محمد خان را ازمعاداتیکه بارنجیت سنگهه درمیان است پیشنهاد خاطر چنان است که بیاری شاه ایران آهنگ استرداد پشاور ولاهور وکشمیر کرده هندرا درتزلزل خواهد انداخت بس کارپردازان دولت انکلیس علاج مواد ثلاثهٔ مذکوره را در اتحاد بارنجیت سنگهه وشاه شجاع دیده در بیست وششم ماه جون سنه ۱۸۳۸ هزار وهشتصد وسی وهشت میلادی مطابق بیست وسوم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۵٤ هزار ودوصد وپنجاه وچهار هجری وموافق پانزدهم ماه هارسمت سال هندی ۱۸۹۵ هزار وهشتصد ونود وپنج بکرماجیت درلاهور مابین مستر ولیم جی مکنتاتن وشاه شجاع ورنجیت سنگهه رشته پیمان منعقد گشته نامهٔ عهدار قابیافت که سابق ازین فی مابین سرکارین یعنی سرکار والا مقدار (۱) خالصه جی و سرکار کردون وقار شاه شجاع الملك عهد نامهٔ مشتمل برچهار دفعه سوای تمهید و خاتمه مقرر شده بود و بسببی از اسباب ملتوی (۲) مانده اکنون صاحب وا لا مناقب مستر ولیم جی مکنتاتن بهادر بایمای نواب مستطاب معلی القاب جارج لارد آکلند کورنر جنرال صاحب بهادر باختیار کل جهت توثیق وتکمیل عهد نامهٔ مسطور ازراه دوستی مونقهٔ قدیمهٔ معهوده هردوسرکار عالیمقدار اعنی خالصه جی (۳) و کمپانی انکلیس بهادر درحضور خالصه جی تشریف آوردند وعهد نامهٔ مذکور را ازسرنو باضافهٔ چند فقرهٔ دوستی آیات وچهار دفعه شرائط جدیده که جمله هجده دفعه باشد باتفاق وصلاح دوستانهٔ سرکار یکرنگی آثار کمپانی انکلیس بهادر مقرر وسند گردیده که بموجب دفعات وشرائط مرقومة الذیل در مابین مغائرت وجدائی متصور نیست ونخواهد شد

اول آنچه ممالك متعلقهٔ اینروی آب سندیه و آن زوی آب مذکوره که درتحت تصرف وداخل علاقهٔ سرکار خالصه جیست چون صوبهٔ کشمیر باحدود شرقی وغربی وجنوبی وشمالی انك وچچه وهزاره و کهنبل وآنت وغیره توابع آن وپشاور بایوسف زائی وغیره وختك و هشتنگر ومچنی وکوهات وهنگو وسائر توابع پشاور تاحد خیبر وبنو ووزیر وتانك و کرانك وکالهباغ وخوشحال کده وغیره توابع آن ودیرهٔ اسمعیل خان باتوابع آن ودیرهٔ غازیخان و کوت منهن وعمرکوت وغیره باجمیع توابع آن وسنهکر واروات مند واجل وحاجی پوروروح پور ومهسه کیچی ملك میسنکره باتمام حدود آن وصوبهٔ ملتان باتمام ملك آن سرکار شاه موصوف وسائر خاندان سدوزائی را درممالك مرقومة الصدر هیچ دعوی وسروکار نسلاً بعدنسلٍ وبطناً بعد بطنٍ نیست ونخواهد شد وبهمین عنوان ملك مذکور مال خالصه جی نسلاً بعدنسلٍ و بطناً بعد بطنٍ هست وخواهد بود (۲) دوم شاه موصوف از آنطرف خیبر احدی را مرتکب دزدی و رهزنی ودانکهٔ وشور و فساد باینطرف خیبر شدن هرگز نخواهد داد واگر احیاناً کارداران سرکارین که معاملهٔ خورد وبرد نموده روبفرار نهاده غیرحاضرباشند

(۱) نقل عهد نامه دولت انکلیس باشاه شجاع و رنجیت سنگهه

(۲) ملتوی پیچیده وپیچ درپیچ شونده

(۳) تقریر اعلیحضرت سراج الملة والدین خالصه جی خالصه دولت سنگهه را میگفتند وجی بمعنی صاحبکاه بخود مهارا جه رنجیت سنگهه هم خالصه جی گفته میشود یعنی صاحب دولت اگر چه صاحب درلغت عربی معنی رفیق ویار میباشد امما در اصطلاح فرس بمعنی مالك میاید چنانچه صاحب است وغیره

درمساکن‌شان جایداد ومضراب خان والی‌میمنه برادر زاده خودرا باعرضه‌وپیشکش علیحده نزدمحمدشاه فرستاده درخواست آن نمود که الله یارخان آصف‌الدوله‌را ازمیمنه طلب‌هرات فرموده مردم را ازلشکد کوبی باز دارد

ترغیب علماء مرده‌را بجهاد ایرانیان

﴿ ترغیب‌وتحریض علماءهرات مردم را ﴾

(بجنك ایرانیان بنام جهاد)

بقراربیان صاحب ناسخ التواریخ چون خبرفتح میمنه واطاعت قبایل جمشیدی وفیروز کوهی وهزاره‌وچهار اویماق واوزبك وانقیادمردم شبرغان واندخود وسرپل وگریختن شهزاده نادرمیرزا بکوش شهزاده کامران رسید از درجاره جوئی باوزیر یارمحمد خان مشورت کرده بصوابدید اوملاعبدالحق که ازفحول علماء هرات بود کتابی مشتمل برکفر ایرانیان وسفك دماءوحل متاع ایشان تالیف وبدلائل ترتیب داده سادات قریهٔ پشتکی‌را بشهر طلبیده درمسجد جامع مردم شهر را انجمن ساخت وپس‌ازادای نمازجمعه ملاعبدالحق مذکور برزرمنبرصعود داده بقرار نوشته صاحب کتاب مذکور رساله مؤلفه‌اش را قرائت کرده بعدنمود که ای‌مردم این‌بود امر خدا ورسول که شنیدید واینك سپاه قاجار که حاضر وآماده پیکارند اگر برشما دست‌یابدوشهر را متصرف‌شود جان ومال وناموس شما همه بهدر (۱) رودو حفظ جان‌ومال‌وناموس‌فرض‌است‌وقتال‌بالشکرقاجار جهادراه‌خداست که اگر کشته شوید شهید وداخل بهشت جاویدمیشوید واگر ازایشان بکشید غازی‌شده‌بهشت را ازان خود کنید ومردم ازشنیدن سخنان او ودانستن مضامین رساله اش سرونن شسته و ناخن چیده کفن در پوشیدند وسادات پشتکی ازپیش علمها برافراشته شهریان ازقفای ایشان ازدروازهٔ خشك بیرون شدند و اول بقر اولان محمدخان امیرتومان دوجار کشته نائرهٔ حرب شعله‌ورشد ودرآغاز پیکار کلوله تفنك برعلی‌محمد نامی ازلشکر قاجار رسیده مقتول گردید ویکی ازدلیران غازیان تاخت که سرش را برگیرد علی‌نقی خان نامی از ایرانیان سد راه او شده پنج‌تن را زخم رسانیده مانع آمد وخودش نیززخم برداشته بهمان حالت زخمنا کی جسدعلی‌محمد رادر ربود وایرانیان ازمشاهدهٔ این حادثه درولوله ولرزه افتاده محمدولی خان سرتیپ ومحبعلی‌خان وجنرال پروسکی فرانسوی باقر اولان افواج تبعهٔ خودها بمدافعه برخاستند و جانبین بمحاربه و مقاتله کرائیده بسیار تن از ایرانیان را مقتول ومجروح کردند وسی وهشت نفر ازشهریان وچهارتن ازسادات پشتکی وعم زادهٔ وزیر یارمحمد خان مجموع چهل وسه‌نفر کشته پنجاه وشش تن زخمدار کشتند وبعضی از مجروحین دستگیر نیز شدند وآخرالامرهزیمت‌یافته بشهر درآمدند وازلشکرایران جنرال‌پروسکی زخم برداشته پس‌بعسکر گاه‌شدند وبعدازین محاربه وزیر یارمحمدخان سنگریان حاجی خان را ازلشکریان ایران اواز داده طالب امان شد ومحمدشاه یکتن ازمنصبداران سپاه را بشهر فرستاده پس ازمکالمات بسیار شهزاده کامران ووزیر یار محمد خان اطاعت نورزیده ازمتمنیات شاه ایران سرباز زدند وبقلعه داری استواری گزیدند ومقارن اینحال شهزاده نادرمیرزا باهمان پنجسد سوار الله قلی‌توره خوارزم که ازپیش بشرح رفت وارد کشته باحبیب‌الله خان امیرتوپخانه که باستقبال خزانه که ازطهران میآوردندازلشکر گاه بیرون شده بود دوچار شده بهم در آویختند وکشش وکوشش بسیار کرده چون ایرانیان در عدت وعدت کثرت داشتند سی وچهارتن از اینان‌را کشته وپنجاه وشش نفر را باپنجاه راس اسپ دستگیر کردند وروز دیگرهم رایحکم شاه قاجار سربریدند وچون مدت‌محاصره طول‌کشیده زمستان نزدیك شد محمدشاه‌مصطفی‌قلیخان نامی را از اعیان سپاه امر کرد که پنج هزار خروار غله از بادغیسات درلشکر گاه دور هرات آردوهم تمام افواجش ازجهت دفع‌سرما خانهابنا کردند وکارخانهٔ باروت سازی نیز اجرا نمودند وتوپهای بزرگ‌ریخته‌کلوله‌ها ازسنك تراشیدند واینوقت ازعرض والتماس‌مضرابخان والی میمنه که ازپیش اشارت رفت آصف‌الدوله‌بالشکریکه همراه داشت بفرمان طلب ازمیمنه روانهٔ هرات شده دراوایل ماه ذی‌الحجه سال ۱۲۵۴ هزارودویست وپنجاه وچهار وارد لشکر گاه شاه قاجار گشت وبزرك زادگانی‌را که‌ازراه‌گروگان باخود داشت ازحضورشاه گذرانیده خودش بااینان‌مورد الطاف شدندبعد آصف‌الدوله رخصت‌مراجعت مشهد یافته قبل‌ازانکه راه برگیرد باجازت‌محمد شاه درپای‌دیوار شهر آمده باوزیر یارمحمد خان سخنان موعظت آمیز گفته بتحریك باتجر انگلیس که ایشان‌را باستواری تحریض کرده بودجوابی برطبق مرامش نشنیده باز گردید ودرمشهدمقدس‌رفت که‌امورآنجاخالی‌نپذیرد

(۱) هدر مباح شدن ریختن‌خون کسی وباطل و ضایع وناچیزشدن

شیر زیان حمله ور گشتندوایشانرا درمیان گرفته راه چاره بروی شان ببستند وایرانیان خود را گرفتار ورطهٔ هلاکت یافته ازاسب فرود آمده اسپان شانرا سنگر ساختند و بمدافعه پرداخته تارسیدن آصف الدوله وبقیهٔ لشکرخود داری کردند و چون لشکر برسید هزار کان ازسبب قلت قوت مقاتلت در خود ندیده پشت بجنك دادند وایرانیان از آنجا اسپ رانده بکنار آب بالامرغاب فرود شدند ودر آنجا دست وپای شان قدری بازشده ترکتاز آغاز نهاده پنجهزار راس کوسفندرا ازراه غارت باردوبردند وبیست تن چوپان را که آرمه هارا راعی بودند دستگیر کردند ودرخلال حوادث مذکوره سی وهفت هزار خانه وار ازمردم جمشیدی و فیروز کوهی ازییم پایمالی خودهارا کنار نموده وازرود مرو عبورکرده درزمین بالامرغاب ییلاق گزین شدند وشیرمحمدخان هزاره وزمان خان جمشیدی وشاه پسندخان فیروزکوهی باجمعیت خودها راه میمنه پیش گرفته بمضراب خان والی میمنه وخلیفه عبدالرحمن ترکمان وشهزاده نادر میرزا که در آنجا بعزم رزم شاه ایران چنانچه رقم شد انجمن شده طریق مدافعه برگرفته بودند پیوستند ودر چهار جا سنگر استوار نمودند وآصف الدوله بکناررود بالامرغاب ره نورد گشته درنخال یکتن ازپیشخد متان شیرمحمد خان هزاره شمشیر اورا گرفته ازراه فرار نزد آصف الدوله رفته اورا آگاه کرد که مردم اوزبکیه سرپل واند خود وشبرغان وترکمانان سالور وساروق وچار اویماق تقریباً بیست هزار سوار بفاصلهٔ دوفرسنك ازین لشکرگاه سنگر افراشته آمادهٔ پیکار نشسته اند و آصف الدوله ازشنیدن این خبر چون جلادت وشجاعت ایشانرا دیده وآزموده بود هراسناك گشته با وجود خوف بپاس مکنت ونیروی سلطنت شاه خویش خود را ازدست نداده محمدابراهیم خان قاجار را بادوازدهٔ هزار پیاده وسوار وده عراده توپ ساعقه بار بحفاظت بنه واغروق گذاشته خود بابقیهٔ لشکر وهفت عراده توپ که این زیادتی اتواب وسپاه نظر بدست بردهای ترکان ازعقب بیاری اورسیده بودند روی محاربه بسوی سنگریان نهاد ورنه ازمنزل تربت شیخ جام که محمدشاهش جانب بادغیس مأمور کرد دوازده هزار پیاده وسوار ونه عراده توپ درتحت رایتش چنانچه ازپیش مسطور گشت قرارداده بود که اکثر تااینوقت کشته شده بودند باری (۱) چون بسنگر نزدیك شددلیران هزاره واوزبکیه وجمشیدی واویماقیه شیرانه حمله کرده وچهاربار یورش برده درهرمرتبه بسیار تن را ازدم شمشیر گذرانیده پس میکشتندتا که ازصدمهٔ گلولهٔ توپ بکلی سنگری شدند وایرانیان چیره دست گردیده بسنگر یورش آوردند وهفتصدتن ازایشانرا اسیر وطعمهٔ شمشیر نمودند وایشان ازحملهٔ ایرانیان ثبات نورزیده بنه وسنگر رافروگذاشته هزیمت یافتند و آصف الدوله سنگرهارا متصرف گشته سه روز درنك کردوهژده ونویداین فتحرا که پس ازچند شکست حاصل نمود باقرخان میرآخور شهزاده کامران که بانادر میرزا بسراو بطلب معاونت رفته بود ازراه کافر نعمتی درهرات بمحمد شاه قاجار رسانید ومورد احسان گردیده مقیم درگاه وی شد وآصف الدوله بعدازسه روزاز سنگرگاه مذکور کوچیده واردمنزل چهارشنبه(۱) واز آنجادر چیچك تووازآنجادرالتین خواجه وازانجادرقیصار رهسپار شده فرود آمد ودرانجا زرکان میمنه واعیان سرپل واندخود وشبرغان وچهاراویماق ازدراطاعت نزد آصف الدوله شدند ورشتهٔ مطابعت بگردن انقیادنهادند آنگاه آصف الدوله جعفرقلیخان کردشادلورا بمیمنه فرستاده درموضع قرب منزل المار شیرمحمدخان هزاره وزمان خان جمشیدی باهزار سوار استقبال اورا کرده درقلعهٔ المار یکشب ازراه ضیافتش بردند ونیکو خدمت نموده روزدیگر ازراه توقوز کنل که نه جبل میباشند ونادرشاه همرا بریده وهموارساخته است روبسوی میمنه نهاد ودرحین ورودش دران بلده همه مردم شهروتواحی آن پذیره اش کرده باهم داخل میمنه شدند ومضراب خان والی میمنه شانزده روز آصف الدوله رامهمان واعزاز وا کرام کرده بعدعهد وپیمان درمیان نهاده حکومت خان پسرخودرا برسم گروکان بدوسپرد که همواره نزدشاه ایران باشدوهمچنین رستم خان شبرغانی وشاه ولیخان اندخودی وذوالفقار خان سرپلی وشیر محمد خان هزاره وزمانخان جمشیدی وغیره بزرکان هرقبیله باپسران خود حاضر شده فرزندان شانرا ازراه گروکان نزدشاه ایران فرستادند وازآنجمله زمانخان جمشیدی میراحمد خان عم زادهٔ خودرا نیزباپسران دیگراعیان ویکصدراس اسپ برسم پیشکش همراه کرده عرائض اطاعت وانقیاد نگاردادند وهمه را بواسطهٔ جعفر قلیخان نزد آصف الدوله روانه داشته او کسیل هرات نمود وپس ازان دروازهٔ خرید وفروش اجناس بازشده طریق وسعت بروی ایرانیان کشاده گشت وبعد ازدیگران عبدالله خان قبچاق برادرشاه پسندخان ازراه اطاعت نزد آصف الدوله شتافت ومورد اشفاق گردیده دوازده هزار خانه وار ازمردم قبچاق ومودودی وفیروز کوهی را که درزیر امرش بودند ازقیصار کوچ داده هشت فرسنك پس برده

(۱) باری نام خداوند ودر فارسی برای اندك آید وبجای علی الجمله عربی آورده سخن رابدان مختصر کنند

(۲) نسخه چارشنبه

ورودش بدانجا مردم آن محال فرار کردند بجز اززمان خان جمشیدی که باششهزار مرد جنگی بمحاربه برخاسته دوصدتن ازهمراهانش کشته کشته هزیمت یافته رفقایش پراکنده شدند و آصف الدوله سه روز درآنجادرنك کرده بعد قصد قلعهٔ نونموده ده روز درانجا توقف ورزیده روبسوی بالا مرغاب نهاد وقبل ازانکه درموضع پنده کج برسد زمان خان مذکور وشیرمحمد خان هزاره وشاه پسند خان فیروز کوهی باجمع انبوهی براشکر آصف الدوله حمله ورگشتند وچهار ساعت پای ثبات فشرده چنان کشش وکوشش کردند که چشم کسی درآنسر زمین ندیده وگوش احدی ازمردم الوسی درمقابل لشکرپادشاهی چنین دست بردی نشنیده است چنانچه صاحب ناسخ التواریخ ازروی اعتراف می نویسدکه افغانان مردانه بکوشیدند وچهارساعت دادرزم دادندولیکن باکشش وکوشش دلیرانه دراخیرکارهزیمت اختیارکردند ودوصدو پنجاه تن از ایشان وبسیارکس ازلشکر آصف الدوله دران کیر ودار طعمهٔ شمشیر آبدار گشتند وآصف الدوله پس از مغلوب شدن ایشان وارد پده کج شده اسکندرخان برادر زادهٔ خودرا بادوفوج ازپیادهٔ نظام مراغه وقرائی وسوارهٔ قرائی پیشرو لشکرش قرارداده واوازنابلدی راهی راکه میبایست برگیرد فروگذاشته طریق دیکر پیش گرفت ودرمیان درهٔ صعب درآمده مردم هزاره وجمشیدی راه رفتن ایشان را گرفته ومردم فیروز کوهی آب را ازایشان بازداشته دردوجانب دره بکوه برشدند وازفراز کوه آهنك جنك کرده دست بقتل ایرانیان درازنمودند وکاررا بدیشان تنك ساخته زدن وکشتن پرداختند وفراوان تن از ایرانیان را بخاك هلاك انداخته لوای مردانکی برافراختند وخود اسکندرخان راجراحت رسانیدند واسپان بسیارازضرب کاوله تفنك سقط نمودند واسکندرخان باتن زخمدار از اسپان گشته ومردان بخون آغشته بدور اردویش سنگری بر افراشت وچون راه گریزش مسدود بود ناچار بکارزار پرداخت وآصف الدوله ازقفای اسکندر خان کوچیده بمنزلیکه معین نموده بود فرودکشت وازاسکندرخان اثری درفرود کاه ندیده آواز شلیك تفنك بشنید ودانست که او ازراه راست منحرف کردیده کرفتارحادثه شده است وباآنکه میبایست که راه یاری ومدد کاری او برکیرد وازدست خصم برهاند ازسبب آنکه ظلمت شب نزدیك رسیده بود نیروی معاونت اورادربازوی خودندیده شب را بتشویش واضطراب بسر برده بامدادان جعفرقلی خان قراچه داغی ونبی خان قرا کوزلو وکلعلی خان افشار وجعفرقلیخان شادلو را بافوج پیاده وسواره بمعاونت اسکندر خان کماشت وایشان خودرا بسروقت اورسانیده روح بلب رسیده اش راپس بقالب درآوردند بعد باتفاق هم بمقاتله پرداخته وکروه هزاره وجمشیدی وفیروز کوهی را ازاطراف وقلهٔ کوه پراکنده ساختندودرانثنای مغلوب شدن ایشان ازقضا سه هزارسوار خون خوار دررسیده ایشانرا کهروبفرارنهاده بودند مددکارکشتند چنانچه رواز کریز برتافته آهنك ستیز کردند وبیك حمله پست تن ازسواران خراسان وشادلورا بقتل رسانیدند ودرعین قتال وجدال رحیمداد سلطان هزاره زخم منکر برداشته باعث هزیمت دیکران شد وایرانیان چندی از ایشان را اسیر ودستکیر ساخته بعضی را بکشتند وازعدم جرأت ترك تعاقب کرده بلشکرکاه مراجعت نمودند بعد آصف الدوله براه بلدی حاجی بیك نامی که بتعلیم ازتزشیرمحمدخان هزاره فرار کرده در اردوی آصف الدوله قرار کرفته بود ازآنجا جانب بالامرغاب راه برکرفت وآن مردکه مترصد هنکام نبرد ورسیدن دلیران کارزار راه می پیمود لشکرآصف الدوله را ازمیان درهٔ راه عبورنمودکه ازدوجانب چپان شاخه سر بفلك افراشته داشت وترکانان دران کمین کرده بودند وچون اشکر آصف الدوله دروسط دره رسید هدف کاولهٔ مرك کردیده ازضرب دست برد ترکان دل ازحیات برید وفوج کلعلی خان افشار را که رو بفراز کوه نهاده بود ازپیش برداشته زده وکشته داخل دره کردند وکاررا بایرانیان بغایت صعب ودشوار نمودندکه نه دست ستیز داشتند ونه پای کریز چنانچه ازناچاری اسپان سواری و دواب باربرداری خودهارا بدور اردو سنگرساخته بسیاری از آدم ومال وهواشی از ضرب کاوله جان در باختند وحاجی راه بلد که ایشان را در چهار موجهٔ هلاکت وتاراج انداخت راه خویش پیش کرفته از نظر ایرانیان مفقود کشت وآصف الدوله روز دیکر بحال ابتر بکمال دشواری وبی نظامی راه برکرفت ودرین منزل نیز اسکندرخان را باو جودیکه جراحت داشت بهپیش روی کماشت وانکاه که وارد منزل خواجه کند وشد ترکان براسکندرخان تاخته مغلوبش ساختند وچند تن را اسیر و دستکیر نمودند واصف الدوله بعد از فرود آمدن در منزل از دست برد ترکان خبریافته لشکررا امر معاونت وی کرد واز همه پیشتر دو صد سوار بمدد اسکندرخان رسیده ترکان ایشانرادیده چون

بجانب هرات شده بود باوجودیکه خواهرش زوجهٔ شهزاده کامران بود ازراه فرار نزد شاه قاجار شدند وشاه هردوتن را امر کرد که ازقری ومزارع جلگای هرات آزوقه بلشکر رسانیده از بابت مال دیوانی رسید برعایا بدهند وتاشب بانزدهم ماه رمضان سنه ۱۲۵٤ هزارو دوصدو پنجاه وچهار بطریق مذکور مرو رسیده درشب مزبور هنگامیکه آوازتوپ وتفنك بالابود وزیریارمحمدخان برفرازبرج حصار برشده خواستار امان گشت وخواهش کرد که یکتن ازایرانیان بشهر درشده مارا ازاتلاف سرومال اطمینان خاطردهد تاازدر اطاعت نزدشاه آئیم وشاه جنك را درنك داده عزیزخان سردار کل سپاه را ازراه التماس او بشهر فرستاد واو دوروز درشهر توقف کرده روزسوم باجمعی ازاعیان شهرونامه شهزاده کامران ووزیریارمحمدخان کهمشتمل برشتهٔ دوستی واتحاد وفرستادن زرنقد زیاد والتماس مراجعت لشکر ازهرات بود نزدشاه شده پیام هرویان ونامهٔ شهزاده کامران ووزیریارمحمدخانرا بگذرانید وشاه همه را ازکیدوشید دانسته هرویان را که باعزیزخان رفته بودند بی نیل مطلوب رخصت معاودت داده حکم محاربه ومحاصره صادر فرمود ودرین دفعه بصوابدید رأی و اشارهٔ حاجی آقاسی نصف شهررا حصار داده نیمهٔ دیگررا فروگذاشته تمام احاطه نکردند کهاگرشهریان ازقامه داری ستوهیده شده باشند راه فرارشان مسدود نباشد ودلیران افغان بخلاف پندار حاجی آقاسی شب هنگام ازجانبیکه لشکراحاطه نکرده بود بعزم شبیخون بیرون شده دست وتیغ ازخون ایرانیان گلگون کردندوهمچنین هرشب ایرانیانرا برنج وتعب میانداختند تا کهلشکرشاه قاجار ازدست برد دلیران شجاعت دثار افغان بفغان آمده میرزا آقا خان وزیرلشکر حاجی آقاسی را از تمام قرا نکرفتن اطراف شهر بسستی رأی منسوب کرده از طریق اعتراض باوی سخن آغاز نموده گفت که سه دروازهٔ شهر را از آسیب لشکر معاف داشته خاتمهٔ امررا تاقیامت گذاشته اید زیرا که علوفه وآزوقه درشهر برده متعسر نمیکردند وهم اگر معاونی ازدیگرجابیاید بیمانعی بشهریان ملحق شود واکثر ازسران سپاه نیزدرین سخن شریك وزیرلشکرشده حاجی آقاسی نخست گفتار همه رامسلم نداشته ازتصور خویش برنگشته حجت آورد که هرگاه تمام اطراف شهر درتنگنای محاصره انداخته شده راه آمد شد شهریان بسته شود هرآئینه تن بمرك داده درحراست خویش وحفاظت شهر بکوشند خصوص افغان که تانمیرددست اززدن وکشتن برنگیرد وازین معنی فتح میسر نگشته کار بطول انجامد پس راه فرار میباید باز باشد که چون کار برایشان سخت شود ناچار شهررا واگذار شده فرار شوند ودراخیربعد ازین دلایل اونیز بادیگران موافقت کرده اطراف شهر را تمام فرا گرفته روبتسخیر نهادند وجانبین سرگرم ستیز وآویز بودند که دوهزار پیاده وسوار ازمردم تایمنی بواسطهٔ شهزاده نادرمیرزا بن شهزاده کامران که برای استمداد رفتنش ازپیش مرقوم گشت روی بسوی هرات نهاده درعرض راه بانصرالله خان سرکشکچی باشی که باجمعی ازسپاهیان علوفه بلشکرگاه شاه ایران میبردندد وچار شده باهم درآویختند وزد وخوردی روی داده اخرالامر مردم تایمنیه که چندتن ایشان کشته واسیر شد هزیمت یافته بمساکن خویش رفتند وهمدر خلال این احوال پنجصد سوار گزیده که خان خوارزم بالتماس شهزاده نادرمیرزا بسالاری خلیفه عبدالرحمن ترکمان بااو همراه کرده بود وارد میمنه شدند

(ذکر مقاتله شهزاده نادر میرزا وخلیفه عبدالرحمن ترکمان ومضرابخان با آصف الدوله)

ذکر مقاتلهٔ آصف الدوله بامردم میمنه وغیره

چون شهزاده نادرمیرزا باسوار وخلیفه عبد الرحمن ترکمان داخل میمنه شد مضرابخان والی میمنه نیزازاند خود وشبرغان ومیمنه وغیره ششهزار سوارکرد کرده باشهزاده همعنان گشت وهمچنین شیر محمدخان هزاره چهار هزار پیاده وسوار جرارازمردم درزی وفیروزکوهی وجمشیدی نزد خلیفه عبدالرحمن فرستاد بعدشهزاده باساز وبرك شایسته ولشکر بایسته طریق رزم ایرانیان پیش گرفت وازانسوی الله یارخان آصف الدوله که بادوازده هزار سوار ونه عراده توپ چنانچه ازپیش رقم گشت بامر شاه قاجارازتربت شیخ جام (رح) راه بادغیس برگرفته بودار جادهٔ کاریزوکهسان وقوش رباط داخل بادغیسات وبورت قبایل جمشیدی شده درقرائیه خیمه زدودر وقت

وغیره مواضع که پسرش را چنانچه از پیش رقم گشت فرستاده مدد خواسته بود طریق صلح پیش گرفتند که ببهانهٔ صلح شاه ایران را از تضییق دادن شهر باز دارند وانگاه که کمکیان دررسد ایشان از پیش و آنان از پس لشکر ایران را درمیان گرفته بقتال وجدال پردازند پس کس نزد اعلیحضرت محمد شاه فرستاده طالب صلح شدند وشاه پاسخ نمود که شهزاده کامران باوزیر یار محمد خان همین قدر اقرار واعتراف کنند که هرات خاك ایران است درازای آن ولایت خواف را نیز بدیشان سپرده راه مراجعت بر گیرم بشرط آنکه شهزاده کامران یاوزیر یار محمد خان یکی بپاس حرمت سلطنت ازشهر حاضر آمده بامن ملاقات کنند وهم میرعبدالرحمن خوش نویس را که در هرات بعسرت روزمیگذراند بدولت ایران سپارند که باعزاز واکرام کمالش درایران باستراحت حال بگذراند وایشان این سخنان شاه ایران را که ازخوف دولت انگلیس که عزم مدافعه کرده بود گفت پذیرفتند وقرار دادند که شاهزاده کامران نزد شاه ایران شود ومیرعبدالرحمن خودش قبول رفتن ایران نکرده سرباززد واینوقت پاتنجر انگلیس که از دیرباز بلباس ملائی وتدریس درهرات روز بسر می برد ازپذیرفته گشتن خواهش شاه ایران آگاه شده لباس اسلامی را ازخود دور کرده بلباس رسمی کیش خویش پیش شهزاده کامران ویار محمد خان شد وایشان که تااینوقت اورا ملاومسلمان دانسته احترامش مینمودند متعجبانه استفسار حال کردند واو خودرا پاتنجر انگلیس گفته ازرفتن شهزاده کامران نزد شاه ایران وادای متمنیات آن مانع گردیده گفت که زینهار نرود وهم استعداد قلعه داری را ازایشان علم حاصل کرد که تاچند وتا کی پایداری خواهند توانست که بعداو بعلاج مدافعه پردازد ایشان بدو اظهار کردند که هفت ماه استواری وپایداری کرده زیاده برآن نیرودربازو نداریم وثبات ورزیدن نتوانیم پاتنجر این را شنیده ایشانرا تاکید برتشیید قلعه داری کرد وبرزبان راند که تاهفت ماه شاه ایران را از کنار هرات کنار کنم وبرای گواه گفتارش اظهار کرد که فردا تاسه مرتبه علم سفیدی دربین لشکر شاه ایران بلند وپست گشته اگر برقرار واستوار ماند همانا شاه قاجار بی نیل مرام رهسپار دیار خویش شود والادست ازجنك بازنکشد روز دیگر برطبق اظهار او جنرال مکنیل که ازعزم شاه ایران واقف بود سه دفعه علم سفیدی را برافراشته وفرود کرده دیگر بلند نساخت وشهزاده کامران باوزیر یار محمد خان گفتار پاتنجر را ازدرصدق دانسته ازقراریکه باشاه داده بودند سرباززده دل بجنك دادند ومعطل بتصوریکه ازرسیدن کمك خوارزم ومیمنه نمودند نکردند وپاتنجر دست بخرج زر کشوده ازتجار یهودیهٔ هرات مبالغ زیادی قرض گرفت وجنرال مکنیل که ازطهران بااردوی شاه ایران همراه آمده بود راه هند بر گرفت وشاه حسین خان نامی را مأمور سفارت لندن کرده ازراه تهنیت جلوس علیاحضرت وکتوریا بتخت سلطنت روانه ساخت تاشبهات مکنیل راکه مرقوم ومرسول داشته بود رفع کند ودولت انگلیس را بادولت ایران بهمان عهدیکه درمیان انعقاد یافته بود متحد ساخته دفع مناقضه نماید واو ازلندن بی نیل مقصود مراجعت نموده کاردولتین بمعادات کشید که انشاءالله درموقعش مسطور میگردد وشاه ایران ازابانمودن شهزاده کامران که اشارت رفت برآشفته تشدید محاصره کرد وهمت برفتح هرات گماشت وازصدور حکم شاه که درباب سخت نمودن محاصره کرد امیر بهادر جنك اجازت یورش خواست وشاه درجواب اولاونعمی نگفته سکوت کرد واوسکوتش را حمل بررضا نموده آهنك یورش کرد وسوراخ نقبی را که برذمهٔ او وپیروانش بود پیش آورده بخندق وصل کرد ودرتاریکی شب خندق را بتعلیمیکه میرزا رضای مهندس بدو نمود ازخاك انباشته کرده لوای یورش برافراشت وخودش جلو وپیروانش ازقفا حمله ور شده ازخندق درگذشته زخمدار گردید وهمراهانش باتن زخمدار اورا برداشته پس نشستند وهمچنین جماعهٔ دیگر که سوراخ نقب را تاخندق رسانیده بودند محب علیخان جراحت یافته خائبانه معاودت کردند ودرین اثنا روزی جمعی ازدلیران افغان ازشهر بیرون شده درجائی بکنار دیوار شهر کمین گزیدند تاحاملین علوفهٔ اردو را غارت کنند ولیکن مهدی خان قراپاپاق(۱) خبر یافته برایشان بتاخت وبیست تن را مقتول ودستگیر ساخت ومقارن اینحال بیست وپنج هزار روپیه ازمالیات طون وطبس که دراردوی محمد شاه می آوردند وهم چیزی ازفیوض قورخانه وغیره اسباب باخود داشتند شهریان خبر یافته جمعی ازدلیران را گماشته سی تن ازمحافظین را کشته نقد وجنس را بر گرفته مراجعت کردند وپس ازین سانحه میرزا جان مستوفی وسردار شمس الدینخان که قبل ازین چنانچه مذکور شد بشاه نامه ورسول فرستاده خواستار روی آوردنش

(۱) قراپاپاق اسم طائفه ایست ومعنی قرا پاپاق سیاه کلاه می باشد شاید نشان طائفه مذکور کلاه سیاه باشد وبهمین اسم موسوم باشد

نیافتن بدیشان میداد وایشان بتعمیل امر او پرداخته آذوقه وعلوفهٔ بسیار فراهم ساخته ملافیض‌الله بن ملا شمس‌الدین مفتی وباقرخان میرآخور وایشیك آقاسی را باشهزاده نادرمیرزا نزدالله‌قلیخان توره حکمران خوارزم ومضراب خان والی میمنه وشیر محمدخان هزاره فرستاده التماس معاونت کرد که ازمردم آنمواضع والوس تایمنی وجمشیدی لشکری فراهم ساخته ازراه مدافعهٔ شاه‌ایران درهرات فرستندومقارن‌ایحال ویت کویج نامی ازدولت روس باتحف وهدایا وارد کابل شده شرفیاب حضور اعلیحضرت امیر کبیر گشته تحفه‌اش پذیرفته آمد و هنوز سخن درباب دوستی ومواحدت جانبین درمیان نرفته بود که نامه ورسول محمد شاه نیز رسیده شرف بار یافت و چون شاه ایران شرحی از حیله وری الکسندر بارنس مرقوم داشته وصریح نگاشته بود که از فریبش ایمن نباشد تابدام تزویرش گرفتار نیاید وامیر کبیر قطع نظر ازهمه اتحاد را بادولت روس اولی‌دانسته‌رشتهٔ یکجهتی‌را انعقادداده الکسندر بارنس‌را بی‌نیل مرامش‌از کابل بیرون کرده درهند فرستاد وفرستادکان روس وایران‌را نیز بعد ازعقد موالات‌بادولت روس رخصت مراجعت داده‌سپس دختر غلام احمد خان رابحبالهٔ ازدواج‌سردار محمد اکبر خان فرزند ارجمند خویش درآورده مراسم سور ومسرور بپای برد

﴿ ذکر محاربات شهزاده کامران با اعلیحضرت محمدشاه قاجار ﴾

ذکر محاربات شهزاده کامران دشاه‌ایران

درروز ورود شاه‌ایران چنانچه آنفاً اشارت رفت شهزاده کامران شش‌هزارتن ازدلیران را بعزم‌رزم لشکر شاه ایران ازشهر بیرون فرستاده قبل ازانکه درمزار ابوالولید رسیده فرود شود بموضع پوزهٔ کبوترخن بامحمد ولیخان تنکابنی سرتیپ وفتح‌الله‌خان ماني که هردوتن باهمرا هانش طلیعهٔ سپاه شاه ایران بودند درحسین عبور ایشان دوچارشدند وبکار زار پرداخته بسیار تن را بخاك هلاك انداختند وباقرخان را ازنام داران سپاه ایران مجروح ساختند امادر پایان کار از کثرت عساکر شاه قاجار که از دنبال روبکار زار نهادند ثبات نتوانسته بشهر معاودت کردند ودرخلال این‌حال چند تن ازابطال رجال ازقفای اردوی قاجار تاخته یك زنجیرپیل را باپیل بانش هلاك ساخته بشهر درآمدند وهمچنین درشب اول جمعی از شجعان افغان بعزم شبیخون از شهر بیرون شده زد وخوردی نموده مراجعت کردند وروز دیگر شاه قاجار چمن سنك سفید را محل فرود آوردن لشکر اختیار کرده چون درآنجا قرار گرفت دلیران افغان تاهنك جنك ازشهر بیرون تاخته باحاجی خان امیر بهادر وهمراهان اودر آویخته خونهاریختند وبشهر برگشته روز شنبه بیست وهفتم ماه شعبان از ازدحام لشکر ایران بیرون شدن را درنیروی بازوی خودندیده بکلی‌حصاری گردیده بقلعه داری گرائیدند وافواج‌شاه‌ایران چون بحر مواج از چهار طرف رو بشهر نهاده محمدخان ما کوئی امیر تومان‌جانب‌شرقی‌درمقابل‌دروازهٔ‌قندهار جای گزیده قرار گرفت وموسی سیمنوف مهندس فرانسوی بکار فرمائی فوجیکه درتحت رایت او بود مأمور گشت واوسنگر سدیدی برافراشته سپاهیان نظام را کندن نقب وپیش آوردن سنگرتعلیم کرده بکار قلعه کشائی پرداخت وهمچنین محمدولیخان سرتیپ تنکابنی باافواج قزوینی و جنرال پروسکی مهندس جانب دیگر شهر جای گرفته حاجی خان‌امیربهادر جنك بامیرزارضای‌مهندس‌باشی تبریزی زمین‌مقابل برج خاکستری را باجمعی فرا گرفت ودرانحال ازتقدیرات حی‌متعال‌بسرپیش بردن‌نقب دربین‌پیادکان‌قزوینی‌وفوج‌شقاقی‌بی‌اتفاقی روی داده‌جانبین دست بچوب وسنك برده مشت وگریبان شدند وپیادکان قزوینی باهنك اینجنك سرازسنگر بالا کرده شهریان که‌دربرج خاکستر جای داشتند سی تن از ایشانرا بضرب گلولهٔ تفنك هلاك کردند وباقی ازخوف خودرا درعقب سنگر انداختندوصمصام‌خان سرتیپ‌باپیروان‌خویش دربرابر دروازهٔ عراق‌سنگر استوار کرد وحبیب‌الله‌خان‌امیرتوپخانه بضرب گلولهٔ توپ توپی را که برزیربرج خاکستر بودپست نمودخلاصه ازاطراف مانند پیچ ها پیش آورده ازهمه مقدمتر فوج محمدعلی خان خودرا بدیوار شهر نزدیك کرده یکصد وبیست تن درمسجد خرابهٔ که بقرب‌دروازهٔ قندهار بود جای گرفتندوشهریان شب هنگام پنجصد تن باراده شبیخون ازشهربیرون‌تاخته سه‌بار برجای گزینان مسجد حمله‌نمودند ودرهربارقتل وجرحی بروی کار آورده بشهر درشدند وبهمین منوال هرشب‌یورش برده ایرا نیانرا برنج وتعب میانداختند تا که شهزاده‌کامران ووزیر یار محمد خان بامید کمك رسیدن از خوارزم ومیمنه

از دلیران افغان که بحفاظت وحراست قلعه آن قیام داشتند از راه جنك پیش رفته باعباس قلیخان ایروانی که پیش روسپاه شاه‌ایران بود درآویخته زد وخوردی کرده چون اندك بودند مغلوب کشته بقلعه درآمده متحصن شدند وعباس قلیخان چند تن را از ایشان دستگیر نموده باچند سرکه از کشتگان ایشان بریده بود برداشته‌از نظرشاه گذرانید وشاه در روز هفتم ماه شعبان سنه ۱۲۵٤ هزارو دوصدو پنجاه وچهار بکنار قلعهٔ غوریان فرود شده شیرمحمد خان برادر یارمحمد خان که باجمعی ازدلیران افغان بحراست قلعهٔ غوریان اقامت داشت درب قلعه را بربسته بقلعه داری پرداخت ومحمد شاه خواست که قلعهٔ غوریانرا همچنان گذاشته آهنك هرات کند لکن بالتماس افسران سپاه که فتح قلعه را خواستار شده بعرض رسانیدند که اگر قلعه مفتوح نگردد سدی درپیش سپاه شاهی‌وواردینیکه ازمشهد بیایندخواهد شد پس‌همت برکشودن قلعهٔ غوریان گماشته اتواب صاعقه بار را بگلوله افشانی‌درآورد وقلعه گیان از کثرت وشدت گلوله باری اتواب درقلق واضطراب افتاده امان خواستند ومسؤل شان شرف قبول یافته روز سه شنبه چهاردهم ماه مزبور شیرمحمد خان باسحمدحلیم خان ومحمد طاهر خان ازقلعه بیرون گردیده شرف باریافته مورد عفو شدند ومحمدشاه قلعهٔ غوریان را متصرف گشته اسدالله خان قائینی را بایك فوج خرا سانی مأمور نگاهبانی آن نموده روز بیست وسوم ماه شعبان وارد هرات شده بقرب مصلی ومزار ابوالولید فرودآمده لشکرگاه ساخت وشهزاده کامران ابواب شهررا بربسته استوارنشست

ذکر تدابیر دولتین روس وانکلیس

﴿ ذکر تدابیر دولت انکلیس وروس ﴾

(ومآل اندیشی ایشان ورسول فرستادن ایشان نزد امیر کبیر)

مفصل این مجمل اینکه مسترمکنیل نام وکیل دولت انکلیس‌محرك‌توجه شاه ایران جانب هرات دولت روس را دانسته ازنامه ورسول فرستادن اعلیحضرت امیر دوست محمد خان و سرداران قندهار نزد شاه قاجار کشور هند را درمعرض خطر ملاحظه کرد که مبادا افغان باایرانیان متحد شده ازراه آنکه کشمیر ولاهور وپنجاب وپشاوررا ازدست تغلب رنجیت سنگهه برکشند داخل هند نیزشده‌بمثابهٔ نادرشاه واحمد شاه نادهلی بتازند پس دروقت‌حرکت شاه‌ایران جانب هرات باایس‌نام ایلچی دولت انکلیس‌که برای رفع خطرات مذکوره جدیدوارد طهران شده بود شاه ایران را دیده ازحرکتش جانب هرات منع کردند ودرظاهراغتشاش هندرا بزبان آورده باطناً سعی‌شان بدان بودکه دولت‌ایران باافغان متفق نشوند وسخنها رانده دلیلها گفتند اماشاه ایران نظر بنامه وقاصد فرستادن امیرکبیر وسرداران قندهارایشان‌را درباب هند که داخل عهد نامه ایشان بود اطمینان خاطر داده محض تسخیر هرات باعث حرکتش را اظهار وبیان کرده چنانچه مذکور گشت راه هرات برگرفته وارد آنجاشد ومسترمکنیل درچارهٔ کارشده پی هم مکتوب بکارگذاران دولت‌انکلیس‌فرستاده خود همراه شاه قاجار جانب هرات‌راه برگرفت وارباب پلتیکل دولت‌انکلیس بنابرمکاتیب مسترمکنیل الکسندر بارنس‌نامی‌را بسفارت نزد امیرکبیر فرستادندکه بهرحیله وواسطهٔ که بتواند اعلیحضرت امیر دوست محمد خان را ازاتحاد بادولت‌ایران باز آرد وروی دلش را جانب دولت برطانیه کند وهمچنین مستراپج نامی را نزد سرداران قندهار فرستادند واز دیگر جانب شاه شجاع را که درلودهیانه بود دیده وعده ها دادند که مملکت افغانستانرا که ارثاً حق‌اوست ازتصرف امیرکبیر وسرداران قندهار کشیده درین باب اورا یاری دهند که شرح حال‌اوعنقریب مذکورمیشود انشاءالله وچندی پیشترازین مستر پاتنجرنامی را بلباس ملای اسلامی‌روانهٔ هرات نموده بودند چنانچه اوخود را درانجا مولوی هندی گفته حجرهٔ درس برکشوده بتدریس‌وتعلیم طلاب پرداخت وچنان دردل شهزاده کامران ووزیر یارمحمد خان جای کرد که هرچه میگفت‌ایشان بگوش قبول می‌شنیدند وهرچه امر میکردایشان از امراو عدول نکرده بجامیآوردند وعلاوه برمحفل درس مقتدای مسجد جامع هرات نیز شده خلق درنماز بدو اقتدا مینمود واظهارکرامات ازمکتوباتیکه مخفیاً بدو میرسید نیز درنظرمردم میکرد چنانچه ازروز خروج شاه‌ایران ازطهران تاورودش بهرات یك‌یك منزل‌را خبرمیداد وشهزاده کامران را تخویف‌وتحذیرنموده امربتهیهٔ اسباب قلعه داری میکرد ونیز چون دولت برطانیه را دردفع شاه ایران محکم واستواردانسته بود تسلی تسلط واستیلا

و آراستگی آلات حرب وسپاه راه‌جهاد وغزا پیش گیرم وبدین اندیشها از انجا بکابل مراجعت فرمود وسردار سلطان محمد خان باسردار سعید محمد خان وسردار پیرمحمد خان برادران اعیانی خود از استرداد پشاور بنا بمراجعت اعلیحضرت امیردوست محمد خان مایوس شده ناچار طریق دوستی بارنجیت سنگهه پیش گرفتند وبتوسط ومیانه‌روی ابوطویله نام فرانسوی چنانچه قصهٔ او گذشت باوی طرح مصالحه انداختند وهرچه رنجیت سنگهه برذمهٔ ایشان نهاد ازقلت بضاعت وعدم استطاعت مجبور آبرعهده گرفته بحتمل که بمثابهٔ شاه شجاع که درلاهور زجرا باوخط دادخطوا گذاری پشاور ودیره جاترا هم گرهاً بدوداده باشند زیرا که رنجیت سنگهه باوجود استیلا وتغلب محال اشنغر(۱) ودو آبه ونوشهره و کوهات راتاتل بلند باسم جایگیر بدیشان مفوض داشته ایشانرا باخود برده درشاه درهٔ لاهور جای نشیمن دادوهفتاد هزار روپیهٔ نانك شاهی نیز برسم جوخوره برای ایشان مقرر ومعین کرد وخلاصه تاسال هزار ودوصدوشصت وشش درانجا روز بسر برده بکابل آمدند که انشاء الله مرقوم میگردد

(۱) هشت نگر

ذکر لشکر کشیدن شاه یران جانب هرات

﴿ ذکر لشکر کشیدن اعلیحضرت محمدشاه قاجار جانب هرات ﴾

درخلال احوال مذکورهٔ سال ۱۲۵٤ هزارودوصد وپنجاه وچهار هجری محمدشاه قاجار عزم تسخیر هرات کرده مقارن ارادهٔ او اعلیحضرت امیردوست محمد خان که استرداد پشاور وپنجاب وکشمیر وسند پیشنهاد خاطرش بود از کابل وسردار کهندلخان ازقندهار وسردار شمس‌الدینخان ازهرات که این وقت نزد شهزاده کامران بود هر کدام برطبق مرام خویش نامه ورسولی پیش شاه ایران فرستاده خواستار شدند که درتسخیر هرات وتدمیر شهزاده کامران کار بتأخیر نیندازد و شاه ایران فرستادگان ایشانرا نوازش کرده هریك را باجواب مرقومه رخصت مراجعت داد ودر ضمن این ماجرا شهزاده کامران آهنگ تسخیر سیستان کرده حاکم آنجا ازخوف وهراس او نزد شاه ایران رفت واوهمهٔ روداد مسطوره را معین ویاور امر مکنونهٔ خاطر خویش دانسته نخست قنبر علی خان مانی را بایك قبضهٔ شمشیریکه قبضه‌اش مرصع بالماس بود از عقب فرستاد کان امیر کبیر وسرداران قندهار نزد سردار کهندلخان برسالت فرستاد وخود درروز چهار دهم ماه صفرسنه ۱۲۵٤ هزارودوصدو پنجاه وچهار بعزم هرات ازطهران بیرون شده درباغ نگارستان بارگاه نصب کرد وحاجی میرزا آقاسی مشیردولتش باتمامت شهزاد کان و بزرگان ایران تهیه سفر نموده در پیرامون آن باغ خیمه زدند ومیرزا آقاخان وزیر لشکرش بترتیب سپاه آذربایجانی وافواج عراقی ومازندرانی پرداخته بتهیهٔ علوفه وآزوقه مشغول گشت وشهزاده کامران حکمران هرات ازعزم شاه ایران آگاه گشته فتح محمدخان نامی را باپنجاه طاقه‌شال نسج کشمیر وپانزده راس اسپ برسالت نزد اوگماشته درباغ مذکور شرف باریافت وتحائفیکه باخویش برده بودپیش کشیدوملتمسات شهزاده کامران رابعرض رسانید که شاه اورا یکی از دولتخواهان دانسته عصیانی‌را که از درکذب نسبت باونزد شاه باز داشته اندصدق ندانسته هرآئینه وجوه دنانیر ورؤس منابر را بنام‌شاه رواج دهد وبیرون ازطریق اطاعت راهی نپیماید بشرط آنکه شاه زحمت سفر را برخود وسپاه جانب هرات جائز نشمارد ومحمد شاه مسئول اورا بگوش قبول جانداده مصحوب رسولش پیام فرستاد که اگر شهزاده کامران بصدق سخن‌رانده است همانا چون سپاه بوی نزدیك شود ازراه سلام پیش آمده بحکومت هرات باز داشته خواهد شد وشاه پس از رخصت دادن فرستادهٔ شهزاده کامران در روز یکشنبه نوزدهم ماه‌ربیع الثانی ازباغ نگارستان کوچیده‌روز یکشنبه بیست وششم ماه مذکور وارد سمنان شده هفت روز درنك کرده بعد راه‌پر گرفته روز شنبه دهم جمادی الثانی دربسطام فرود آمده بیست روز توقف نمودتا که اعیان مملکت باسواره وپیادهٔ خودها حاضر خدمت شدندوهمدر انجا آصف الدوله والی‌مشهد حاضر حضورشاه گردیده‌بدلائل وبراهین اورا ازین سفرمانع آمداماچون اینخبر سمر گردیده‌درافواه افتاده بود گفتار اورا نپذیرفته ازانجا اسپ رانده بمنزل خیرآباد نزول فرمود وچون وارد نشاپور گشت بیست روز توقف کرده‌بعد باپرکاب نهاده ازمنزل تربت‌شیخ جام (رح) اللهیارخان آصف‌الدوله‌رابادوازده‌هزارپیاده‌وسوار نظام ونه عرادهٔ توپ جانب بادغیس مأمور نمود واسکندر خان قاجار راباسواران قرائی نیز بااو همراه ساخت وخود درموضع سرجام فرو کش نموده هفت روز مکث فرمود بعد وارد غوریان شده دروقت ورودش جمعی

اجازت یکی ازپیش رفتن ویامراجعت نمودن خواستند وازوصول مژده نامهٔ فتح سردار دوست محمد خان نخست نامه که مشعر برالزام رنجیت سنگهه ومشتمل بربرهمان لشکر کاشتن وحجت بگوشمالی دادنش بود از کابل نزداوفرستاد که نظر بسؤ کردار ورفتارت که بروی کار آوردی لازم آمد که مکافات افعالت درکنارت نهاده آید وساخته جنك باش که متعاقب این مکتوب سپاه دیگر ازکابل راه منکوب نمودنت برگرفته وارد آنسرزمین خواهدشد ورنجیت سنگهه ازدرمعذرت پیش آمده ازروی ضراعت نسبت خطا کاربرا بهری سنگهه نموده خودرا ازماجرای گذشته بیخبرمکتوب کرد وهم اشعاردوستی نموده اظهار فروتنی درمیان آورد وازینکه پشاوررا باولایات پنجاب و کشمیر ودیره جات تقلبا متصرف شده بود تغافل زد وسردار دوست محمد خان ازمعذرت خواستن وضراعت نمودن او درینوقت بهمان قدر اکتفا کرده سردارانرا بالشکرطلب کابل فرمود وحاجی خانرا ازخیانتی که کرده وباهری سنگهه طرح موافقت انداخته بود اخراج البلد نموده نزد سردار کهندلخان رفت

(ذکرجلوس سردار دوست محمدخان برتخت امارت کابل)

ذکر امارت امیردوست محمد خان

در سال ۱۲۵٤ هزارودوصدو پنجاهو چهار هجری سردارسلطان محمد خان که ازتغلب رنجیت سنگهه برپشاور چنانچه گذشت فرار ودر باجور قرار گرفته بود از فتحیاب شدن سردا ران و نامه عذر خواهی فرستادن رنجیت سنگهه نزد سردار دوست محمد خان آگاه وامید وارگشته ازباجور بعزم استمداد جستن ازسرداردوست محمدخن دراسترداد پشاور راه رجا بسوی کابل برگرفت وبشرف دیدار برادر مذکورش رسیده ازین آمدنش غبار کدورتی که سردار دوست محمدخانرا بسبب گریختن او از کابل در آئینهٔ خاطر نشسته بود زدوده گشت چنانچه ازدرلطف باوی سخن رانده وباهم مشاوره کرده کمرباعانت او واسترداد پشاور بربست ومردم اطراف را بشهر خواسته اعلان جهاد و اظهار استرداد پنجاب وپشاور وغیره کرد وعلمای ملت که جهادرا بوظائف شعاروزی ازحضرت عزت جل اسمه خواستارند و کشتن و کشته شدن را درراه دین مایهٔ بهروزی وحاصل زندگانی خود میدانند ازراه شوق وشغف انجمن گشته بعرض رسانیدند که امرجهاد منوط بوجودامیر ونصب لوای امارت است آنگاه چنین شخص را سزاواراست که سکه وخطبه بنام خود کرده علم جهاد برافرازد تامر که ازامرونهی او عدول کند گویا خلاف امر خدا ورسول کرده است ودیگرانرا لازم ومتحتم است که اطاعت وانقیاد نموده مخالفین را که پذیرای امرونهی او نشوند تنبیه وسرزنش کنند ویمدلول کریمهٔ اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم سر از اطاعت او باز زده خود را در ورطه خزی وخواری نیندازند واینك کسیکه این رتبت راشایانست نمائید زیرا که رای صائب وفکر ثاقب شماراست پس سردار دوست محمدخان ازبیان علماء وصوابدید جمعی ازشرفاء که خیرخواه اهل اسلام ورؤسای قبائل خواص وعوام بودند بسامان اسباب امارت پرداخته دراندك زمان کار امارت را پیراسته ساخته وبرتخت امارت جلوس فرموده رؤس منابر ووجوه دراهم رابنام نامی واسم گرامی خویش مزین ومروج نموده سجع سکهٔ زررابدین بیت منقر ومنقش ساخت

امیر دوست محمد بعزم جنك جهاد کمر ببست وزد سکه ناصرش حق‌باد

وپس از جلوس برتخت امارت آهنك جهاد کرده باشصت هزار کس از سواره و پیادهٔ پادشاهی و مردم ایلجاری الوسی لوای سعادت انتمارا بعزم جهادوغزا از کابل جانب پشاور شقه کشافرمود وازانسوی رنجیت سنگهه از گاهی حال آگاهی یافته ازلاهور روامرت سر و کشمیر ودیگر توابع خویش قریب صدهزار مردپیکار باچهارصد عراده توپ درزیر رایتش قرارداده ازلاهور جانب پشاور راه برگرفت وامیر کبیر در موضع شیخان ازمضافات پشاور رسیده لشکر گاه ساخت ورنجیت سنگهه نیزدررسیده بمقابل اردوی امیری فرود آمدوجانبین چندروزدرنك کرده آخرالامر امیر کبیر از مشاهدهٔ انبوهی سپاه وآراستگی آلات حرب وکثرت اتواپ رنجیت سنگهه بخود اندیشیده بدل قرارداد که در اول امارت که سامان درستی بدست ندارد اگر کاری ازپیش برود فبها ونعمت والامغلوب گشته تا کابل لشکر اهل هنود تعاقبش خواهندنمود پس نیکو آنست که بکابل مراجعت کرده بوجه دل خواه

کرد ومقارن ایحال حاجی خان کاکری روی دل بسوی هری سنگهه کرده بواسطهٔ یکی ازافغانان خیبری ازراه خفا پیام داد که دروقت استوار شدن هنگامهٔ پیکار بهرجانب ازمعرکهٔ کارزار که باشد روازلشکر اسلام برتافته بسوی هری سنگهه شتابد تارخنهٔ دردیوار ثبات سرداران افتاده روازجنك برتابند وروزدیگر سردار محمدافضل خان بامحمد اکبر خان وجمعی ازدلیران طرف دست راست جای گزیده سردار شمس الدین خان باگروهی بساقهٔ لشکر قرار گرفت ونواب عبدالجبارخان باانبوهی درقلبگاه ایستاده میسره‌را با بسیارتن ازمردان کار بحاجی‌خان کاکری گذاشته قراردادند که چون هری سنگهه ولشکرش حمله ورشوند حاجی‌خان ازجانب چپ وسرداران ازطرف راست‌باشمشیر آخته برقلبگاه لشکرهری سنگهه تاخته تا کشته نشوند ویاخصم را ازپیش برندارند روی برنتابند آنگاه جانبین بجنك پرداخته نائرهٔ قتال شعله ور گشت ودرنخالت حاجی خان کس نزد هری سنگهه فرستاده‌ازبودنش درمیسره اورا آگاهی‌داده از جانب‌خودمطمئنش‌ساخت که دلیرانه حمله کندوبدل‌هراسناك‌نگردد وهری سنگهه این‌پیام‌اورا بروفق‌مرامش دیده بیباکانه‌یورش آورد وسردار محمدافضل‌خان ومحمد اکبرخان‌وسردار شمس‌الدینخان ونواب عبدالجبارخان کهرکدام درمقامی بعزم‌رزم جای گزیده‌بودند دست‌بشمشیرحمله‌ور گشتند وحاجی‌خان کاکری‌مطابق‌پیامیکه‌بهری‌سنگهه‌داده وترغیب بیورش آوردنش کرده‌بود همچنان ایستاده بجنك اقدام نکرد وایشان باخصم درآویخته خونها ریختند ودرعین کشش و کوشش پای ثبات نواب عبدالجبارخان لغزشی کرده قدری‌ازمعرکهٔ کارزار بر کنارخزید وسردارمحمد اکبرخان اورادیده ازدرمعاضدت‌جانب اوتاخته‌پایدار واستوارش ساخت وتا یازده روز همه‌روزه ازبام‌تاشام بمقاتله ومحاربه‌بسرفته غالب‌ازمغلوب امتیازنگشت‌تا که‌روز دوازدهم جنك سخت درپیوسته لختی باشکراسلام شکست‌افتاد وهری سنگهه بایش تازان سپاهش دلیرانه تاخته گروه اسلام را ازپیش برداشت‌ودرچنین حالت که سپاه سرداران رودرهزیمت بودند سردار محمد افضل خان نظر درقفاء انداخته لشکر غنیم‌را در بین‌افواج سواره وپیادهٔ اسلام سرکرم تاخت وتازواز لشکر گاه‌ایشان‌جدا مشاهده نموده‌ازغیرت ترك هزیمت کرده چپ وراست تاخته وبهرسوی مردومرکب بخاك هلاك‌انداخته سردار محمدا کبرخان‌نیز برادرش‌را گرفتار ستیز وآویز دیده‌عنان از گریز باز کشیده برخصم حمله‌ور گشت ودر عین گیرو داربا‌هری‌سنگهه دوچارشده ویکدیگررانشناخته باهم‌درآویختند وتیغ حواله یکدیگر کرده پس‌ازردو بدل بسیار سردار محمد اکبرخان چیره دست شده بضرب شمشیرش ازپادر آورده فتحیاب گشت ودرنخالت سردار شمس‌الدینخان را که‌رودر گریزداشت ملااسمعیل نامی ازمرکز دکان پیادهٔ ساخلو آوازداد که‌ای‌سردار اسلام راغرق گردی‌عنان نگاهدار وسردار محمدا کبرخان بعوض اوجواب داد که بگوشید ودست از جنك مکشید که‌دلیران پایدارند وآواز توپ وتفنك برقرار چنانچه سردار محمد افضل خان پای‌ثبات فشرده واکثر هزیمتیان بدو پیوسته باستظهار اوسرکرم پیکار بودند وسردار محمدا کبرخان‌بعد ازقتل‌هری سنگهه ببقیهٔ سپاه اوتاخته همه راهزیمت‌داد وسکهان سالارخودهارا مقتول ولشکر اسلام‌را چون‌سیل روی‌بسوی ایشان دیده مخذولانه راه فرار برگرفتند وسرداران تعاقب نموده ایشان رازده وکشته تاقلعه جمرود رسانیده بمحاصره انداختند وچندفرد گاورا ذبح کرده درتالا بیکه بقرب قلعه‌بود وسکهان آب ازان رمیدا شتند انداختند که سکهان آب برنداشته از تشنگی قلعه را فرو گذارند ودر عصرا یروز از کرم بیغایت آلهی که‌سیاه وسفید را روی امید بسوی او تعالی‌است باران شدیدی باریده کولی را که‌دران نزدیکی بودپر آب کرد وسکهان ازفضل‌قادر کارساز از آب بی‌نیاز شده در قلعه داری محکم واستوار گشتند وروز دیگر که‌هردو لشکراز گشته شدن هری‌سنگهه خبر یافتند سکهان قلعه‌را گذاشته داخل پشاور شدند وسرداران که از حصول فتح خورسند وشادمان گشته بودند عزم گردند که برسر پشاور بتازند اما نواب عبدالجبار خان ایشان را ازین عزم باز داشته گفت که صواب آنست که درهمین جا که متصرف شده‌ایم درنگ کرده ماجرا را خدمت سردار دوست محمد خان مکتوب نموده اجازت حمله بردن برپشاور ویامراجعت کردن جانب کابل راالتماس کرده هرامریکه صدور یابد بعمل اریم‌تا اگر نقصی روی دهد موردعتاب نشویم ودیگران سخن اورا پذیرفته نامه فتح‌فرستاده

نقل‌دست‌خط اعلیحضرت (سراج‌الملة والدین) اینکه اززبان‌بعضی مردم کهن سال‌شنیده‌ام که‌هری سنگهه بر پشت پیل سوار بود وتماشای جنك را میکرد که ناگاه‌کلوله‌بر مقتل او رسیده‌فوت شد وقاتل معلوم نشد

مزار لعل‌شهباز حیدر آباد را بر گزیده روی‌بدانسوی آورد ودرروز بیست‌ونهم‌ماه‌رمضان سال ۱۲۵۰ هزارو دوصد ونجاه هجری درباغ میرزین‌العابدین بکنار نهری فرود آمد وپس ازحصول استراحت و ادای و ظائف زیارت واخذ تحفه وهدیه ازمیزبان آنولایت از جادهٔ جلمیر و بیکانیر رهسپار لودهیانه گشت و در روز هفدهم ماه ذی‌القعده سنهٔ ۱۲۵۰ هزار ودویست ونجاه وارد آنجا شده بفکر فراهم نمودن سپاه پرداخت .

ذکرازدست شدن پشاور

﴿ذکر متصرف شدن رنجیب سنکهه﴾

(شهر پشاور ومضافات آنرا)

وهمدرین سال بخلال احوال مذکوره رنجیت سنکهه که باشاه شجاع معاهد ودرتسخیر ملك موروثی اورا معاضد گشته وباسردار سلطان محمد خان چنانچه ازپیش رقم کشت معاند بود لشکر جانب پشاور کاشته باسردار موصوف طرح مقاتله انداخت وجنگها کرده پشاور را بقهر وغلبه متصرف شد وسردارسلطان محمدخان‌ازراه هزیمت درعلاقهٔ باجور رفته اقامه گزید وهری سنکهه سپهسالار رنجیت سنکهه بایالت پشاور پرداخته بقیهٔ ولایات مشرقی افغانستان را که تااینوقت بدست غاصبانهٔ سکهان درنیامده بودند همه را درتحت تصرف آورد وسردار دوست محمدخان پس ازانهزام شاه شجاع دو ماه در قندهار توقف کرده نائب عبد الصمد خان تبریزیرا که ذکر اساس نهادنش لشکر نظام‌را درکابل ازپیش بشرح رفت بسبب آنکه‌یکنفر ازسپاهیان نظام درمحاربهٔ شاه‌شجاع ازپیش روی اوفرار کرده واوخود سربتشویش پرانیده بود اخراج البلدش‌فرموده بعدبرادرانش‌راوداع نموده بکابل مراجعت فرمود وازماجرای پشاور بسی متألم گشته عزم استرداد کردوبتهیهٔ سامان جهاد پرداخته آوازهٔ لشکر کشیدنش را جانب پشاور درافواه انداخت ودرنحال سردار امیرمحمدخان برادرنیکوسیرش‌رااجل موعود دررسیده بعمرچهل ویك‌سالگی پدر ودجهان‌فانی‌کرد ودرکنار غربی مزار عاشقان وعارفان کابل مدفون‌گشت واین یك بیت که تاریخ انتقال اوست درذیل ابیات چندبلوح مرقدش منقروو محکك گردید بیت

مجموع عدد مصرع اخیر (۱۲۷۰) عدد کاف که بیست است ازان کاسته‌شد باقی (۱۲۵۰) ماند

۱۲۷۰

کفتا که دل زحکم بگیر آنکهی بگو رفت از جهان امیر محمد سوی جنان

وفوت او باعث سو کواری سردار دوست محمد خان شده ازعزمیکه پیشنهاد خاطرش بودبازمانده بمانم‌داری مشغول گردیدوتاسال هزار ودوصد ونجاه‌وسه پایدامن‌اصطبار بچیده‌لشکر کشی‌اختیارنکرد تاکه بادغرور بکاخ دماغ‌هری سنکهه سپهسالار رنجیت سنکهه که برعلاوهٔ منصب سپهسالاری حکومت پشاور نیزداشت‌وزبده آهنگ تسخیر کابل کرد و بسردار دوست محمد خان نامه وپیام فرستاد که در کتاب اهل هنود مرقوم ومندرجست که درین تاریخ لشکر سنکهه بر کابل حمله کرده آن‌ملك را مسخر مینمایند وهرکه سرازربقهٔ اطاعت ایشان باز زده رقبهٔ انقیاد فرونیارد بآتش قهر کونهٔ احوالش تافته کرددپس‌سزاوارت آنست که روز کارت را بمثابهٔ‌سردار سلطان محمد خان برادر خویش تباه وسیاه نساخته ازراه متابعت پیش آئی وکابل را بماسپاری والا پرده اعتبار خودرا دریده وپشت دست را بدندان حسرت گزیده مشاهده‌خواهی کرد وآنوقت‌نزدماوقاری نخواهی داشت واز مطالعهٔ این ومسامعهٔ این سردار دوست محمد خان بسی برآشفت .

ذکر لشکر کشیدن سردار دوست محمد خان جانب پشاور

﴿ذکر لشکر فرستادن سردار دوست محمد خان﴾

(بسالاری برادر وپسرانش جانب پشاور)

درسال ۱۲۵۳ هزار ودوصد ونجاه وسه سردار دوست محمد خان در جواب نامه وپیام هری سنکهه اعلام فرموده اعلان جنك داد وسردارمحمدافضل‌خان ومحمد اکبرخان‌پسران‌ونواب عبدالجبارخان برادر خودرا بالشکر شایان ازکابل جانب پشاور کسیل نمود وازانسوی هری سنکهه‌اعلام‌سردار دوست محمد خان را خوانده بعزم‌رزم ازپشاور جانب کابل راه برگرفت وانگاه که بالشکرش درموضع‌جمرودواقع یکمنزلی پشاور فرود آمد از یکطرف سردار محمد افضل خان بابرادر وعم و سپاهش بمنزل لوارك واقع اندرون درهٔ خیبر رسیده فروکش

درمشهد آرد تا کار بمراد کنند واو شاه را ترغیب بسیار برفتن مشهد کرده پذیرفته نگشت زیرا که مکاتیب خوانین درانیه واو یماقیه نیز ازراه خفاء بشاه رسیده ومیرسید که عزم هرات کند وآنولایت را متصرف شود وشاه بخود اندیشید که مبادا بغرض جوئی خوانین درانی وهرانی بساط دیگر گسترده شود که باعث خرابی کار شاهزاده کامران باشد وهم بدل جایداد که جهانیان خواهند گفت که شاه شجاع ازستیزیدن باخصم عاجز آمده بخرابی خانهٔ خویش پرداخت باری باین اندیشه ها ترک رفتن مشهد وهرات کرده ازراه ریگستان طریق کیج وبلوچستان برگرفت که درآنجا مکنت واقتداری بدست آورده بعد قصد قندهار وعزم کارزار کند وازجاده بکوا قطع بیابان ومنازل کرده بعدازچهارده روز واردموضع منکوچرواقع قرب کلات نصیر تعلق محراب خان بلوچ شدوازانجا حرکت کرده تابش آفتاب چاشت را درمنتهای موضع مذکور گذرانیده تمام شب منزل زده چاشتگاه روز دیگر درنخلستان واقع فاصلهٔ یکمیل بکلات فرود آمدومحراب خان بلوچ خبریافته حاضر حضورش شدودرمنزل خویش دعوتش کرد وشاه بالتماس او درجائیکه تمنا کرد نزول فرمودوسرداران قندهار ازراه نوردی اوبجانب بلوچستان آگاهی یافته سردار رحمدل خان را باپانصد سوار بتعاقب گماشتند چنانچه مقارن وصول ونزول شاه شجاع درنزد محراب خان بلوچ وی در موضع کرك واقع شش کروهی کلات رسیده باعث اضطراب خاطر شاه ومحراب خان شد وشاه سواران همراهش را امر مهیاشدن بدفاع کرده بدل گفت که محراب خان چیزی دانسته که ازانجا مرا بخانه اش دعوت کرده است ومحراب خان سواران شاه را ازمقاتله بازداشته گفت که ازانجاهمچنان که آمده است اگرمراجعت کرد فهوالمطلوب والا اورا بنیروی بازو معاودت خواهم داد اینرا گفته راه شفاعت برگرفته نزد سردار رحمدل خان شد وازدر ضراعت سخن رانده اورا ازدست گیر کردن شاه شجاع باز داشت مشروط باینکه اورا درخانهٔ خویش دیگر درنك نداده بگذارد که آهنك دیگر ولایت کند وسردار رحمدل خان شش روز درانجا توقف ورزیده کمال آدمیت ومهمان نوازی ازمحراب خان دیده تحفه و هدیهٔ شایان گرفته مراجعت کرد ومحراب خان شاد خاطر بمنزلش معاودت نموده بازای این خدمت ازشاه التماس کرد که شهنواز خان وفتح خان در نزدم محبوس بودند وهردو تن اززندان گریخته داخل ایل والوس علاقهٔ کیج شده باتفاق واعانت سردار سمندرخان لوای شورش افراخته اندامیدآنکه بتوجه شاهانه اطفای این نائرهٔ فتنه شود وشاه عذر بیدستگاهی پیش آورده بتسلیات زبانی مطمئن خاطرش ساخت وبعد ازچند روز براه درهٔ موله رایت حرکت افراخته پس ازنه روز درموضع کوتروفرود آمدوسردار سمندرخان را که باشهنواز خان وفتح خان درشورش همدستان شده ومحراب خان دفع آنرا التماس کرده بود بذریعهٔ مکتوب نزدخود خواسته آن دوتن دیگررا که درجاك سرکرم مقاتله ومجادله بودند پیام داد که تاورود موکب شاهی دست ازمحاربه بازدارند وسردارسمندرخان حسب الخواهش شاه حاضر آمده آندوتن دست ازجنك بازنکشیده پیام شاه را وقعی نگذاشتند تا که شاه وارد جاك گشته بپاس خاطر محراب خان که اورازبانی تسلی داده بود آن دوتن را بادیگر بلوچان که داخل غمار (۱) فتنه بودند بتدابیر شاهانه مستمال ساخته خودبفراهم کردن لشکر پرداخت وسمندرخان نقیض عزم شاه شده گفت که درچنین حالت بی استعدادی جمع آوردن لشکر نزدخود متعسراست زیرا که قبائل واحشام (۲) ایخقام راداب آنست که امروزانبوهی پیش آمده فردا کروهی پس میروند و مبالغ کثیر بمصرف شان رسیده معاون وغم شریك کس نشوند وخصم آگاه گشته درپی ماافتدوما کوه نشین وبادیه گزین شویم وهم وقت آنقدر وفا نکند که افواج نظام شکست یافتهٔ قندهار خبریافته فراهم آیند پس بامردم الوسی درمقابل خصم چیره دست ایستادن جزازشکست یافتن چیزی دیگرحاصل نخواهد گشت وشاه ازدلائل اوفسخ عزم کرده سردار سمندرخان را که درحالت این گفتا رش تب عارض شده بود رخصت فرموده درسیوی نزد اهل وعیالش رفته قالب ازروح تهی کرد وشاه ملازمین رکابش را امر بدفن او کرده تاسف وحسرت بسیارنمود وعیالش راباقامهٔ بهاك امر کرده خود بادل پرآرزو ازانجاجانب لودهیانه رو نهاده وارد لار کانه شدوچند روز جهت رفع خستکی وحصول استراحت درانجا درنك کرده درایام توقفش میران خیرپور وبزرگان حیدرآباد حاضرحضورشاه شده هریکش دعوت منزل وخانهٔ خویش کرد وشاه بنابرزیارت

(۱) غمار بضم اول بمعنی انبوهی و بسیاری آب و بسیاری مردم

(۲) احشام خادمان ولشکریان

فوت سردار سمندر خان

معاونت ومعاضدت بدانسوی شود وجانبین بهم‌در آویخته فراوان خون یکدیگر بریختند وچنددفعه یك‌بدیگر حمله‌ور گشته درهر مرتبه سپاه سرداران را سستی روی داده پای‌پس می نهادند وبازهجوم آورده بجنك می گرائیدند تا که دراخیر چنان هزیمت یافتند که مغلوباً ازشهر ومنزل باغ درگذشته سردار دوست محمد خان لشکریان را هر قدر ترغیب بایستادن کرد کسی گوش بسخنان او نداده بپای‌فرار میدویدند وافواج شاهی‌ازراه غلبه بقرب حصارقندهار رسیده چهار ضرب توپ‌را متصرف شدند وچند مهار اشتر شهینك‌راباشهینك چیان‌زنده وسربریده بدست آورده باچند سردیگر که ازاعیان سپاه سرداران بریده بودند از حضورشاه گذرانیدند وبنظرهمهٔ حاضران فتح شاه را حاصل وکار برمراد دلشد چنانچه خودش‌می‌نویسد که سردار دوست محمد خان رشتهٔ آمالش‌را باریك وقندهاریان روز اقبال شان را تاریك دیده او از کنار قلعه دورشد وایشان عیال خودرا سوار اسب فرار کرده عزم گریز کردند ودرچنین حالت سرداران واعیانیکه مواضع مستعدهٔ واقعهٔ اطراف سپاه شاه را چنانچه گذشت گرفته بودند دست بشمشیر برلشکرشاه حمله کردند وازان میان سردار میرافضل خان برسرخود شاه شجاع که اینوقت از حربگاه برگشته درباغ عباس آباد ببار کاهش نشسته بود تاخته اورا مغلوباً ازباغ بیرون ساخت وشاه ازواهمهٔ اینکه مبادا دست‌گیرشود ازراه ادبارو در بادیهٔ فرار نهاد ولشکرش چون اورا روی بگریز مشاهده کردند لاجرم دست از ستیز کشیده پانجاده هزیمت نهادند وهر کدام جانب موطن ومسکن خود راه برگرفتند واز جملهٔ افسران نامیٔ افواج نظامی شاه جنرال کمبل نام انگلیس‌که خودرا حامی شاه میشمرد دستگیرواسیر سردار محمد افضل خان بن سردار دوست محمد خان گشت وتمام اسباب ومواشی ودواب وخیمه واتواب شاهی بتصرف سرداران قندهار وسردار دوست محمدخان در آمده شاه بیدستگاه باصدسوار بشبگیروابوارروی بسوی هرات نهاد که شاید ازانجا مکنتی حاصل کرده دوباره آهنك تسخیرقندهارکند وبدین امید ازرود هیرمند عبور کرده بکاریز اسحق زائیان عطف عنان نموده درسایهٔ درختان فرودآمد واستراحتی حاصل کرده روز دیگر وارد منزل دوسنك شد ودرقلعهٔ مددخان‌اسحق زائی روزرا بسربرده هنگام شام راه‌برگرفته جائی درنك نکرد تاکه بقلعهٔ واشیر رسید وازانجا علوفه وآذوقهٔ ضروریه برداشته داخل علاقهٔ متعلقه علیخان بلوچ واقع سرحد سیستان شده ازانجا بدستیاری کد خدایان بلوچیه تاقلعهٔ لاش رسیده پنجروز درنك کرد بعد ازانجا حرکت کرده درعرض‌راه منزل اول علیخان بلوچ والیٔ سیستان وغلام رسول‌خان بن صالو (۱)خان اسحق زائی حاکم لاش وجوین نزد شاه حاضر آمده تاموضع کده بملازمت رکابش‌راه درنوردیدند ودرآنجاخود علیخان حاضرگشته درك ملاقات کرد وپس‌ازسه چهارروزصالوخان نیزحاضرشده شاه‌راتکلیف رفتن‌بلاش‌وجوین کرد وشاه علیخان‌را بخامت گران‌بهانواخته رخصت مراجعت سیستان داده خودش بالتماس وتکلیفیکه صالوخان کرد وارد لاش وجوین شد وازانجا اللهداد خان پیشخدمت را با مکتوب مشتمل برروبداد واقعهٔ قندهار نزد شهزاده کامران درهرات فرستاد واوازماجرای گذشته اندوهگین گشته حاجی فیروزخواجه سرارا که ازدیگراعیان نظربمحرمیت درنزدش فوقیت داشت باتحف وهدایا همراه فرستادهٔ شاه گسیل کرده مکتوب نموده پیام داد که چون خط جدائی‌دربین متصور نیست وهمهٔ رعایافرمان براطاعتند میباید‌درداراالرفاه فراه شده اقامه گزینند واگرحضرآمدن‌خودم‌رامدنظر داشته باشند نیزمضائقه نخواهم کردوشاه دوماه درلاش وجوین روز بیکاه کرده درایام توقفش اکثر از بزرك زادکان درانی‌چون علیم‌خان بن میرعلم خان نور زائی باعم وبرادر زادکانش و محمد عظیم خان بن زر محمد خان فوفل زائی وسیف الدین خان بن یحیی خان بامیزائی و آقا جانخان بن میرآخور مهرعلیخان اسحق زائی وغلام نبی خان بن علم خان علیزائی وغیره بزرك وکوچك از راه اطاعت حاضر درگاه شاه شدند وپس از انکه مکتوبات متواليه ومتتابعهٔ شهزاده کامران در باب اقامه گزیدن شاه بفراه بعطف‌نامه اش پیوست از اصرار اولاش وجوین را ترك کرده وارد فراه شد ودرآنجا تصمیم عزم کرد که جمعیتی فراهم آورده بخلاف آنانیکه درنزع هرائش از تصرف شهزاده کامران ترغیب وتحریض میکردند قصد قندهار نماید ومقارن اینحال مکتوب خسرو میرزا والی خراسان نیز ازمشهد متتابعاً بصالو خان میرسید که شاه را باخود

(۱) صالح بلفظ افغانی صالو تصغیر صالح است

از قبیلهٔ بارك زائی ازخواب بیدار گردیده دست بکوزهٔ پرآبی که نزدیکش بودبرده سبك برسراوزده اززردیوار نکون سارش ساخت واودرحین غلطیدن بدیگریکه بفراز شدن بود خورده باخود سرازیر کرد وهمچنین یك بدیگری خورده همهٔ آنانیکه دریك نردبان پی هم باگذاشته بودندفرو ریختند بعد صدای شور وغوغا بالا شده جانبین بگلوله اندازی پرداختند ودران میان گلولهٔ از جانب لشکریان شاه بایشیك آقامی حاضر خان فوفلزائی که در اندرون شهر وروی دلش بسوی شاه بود رسیده ازپادرامد وسرداران قندهار ازنگون سار گشتن او شاد خاطر شده برزبان راندند که تیرقضادوستررا ازدشمن جدانمیسازد خلاصه اکثر ازبورشیان مقتول ومجروح گشته خائبانه (۱) مراجعت کردند ودرروز این شب سردار مهر دلخان بامر برادرش کهندلخان باندکی ازدلیران پاازتنگنای محاصره بیرون گذاشته سنگرهای افواج شاهرا که درحدود باغ سرداران افراشته بودند بر شکست وتابیگاه روز مذکور حمله‌های مردانه ودست برد های دلیرانه کرده شب هنگام بشهر در شد وچون سرداران از سبب محاصره علم بنزدیك رسیدن سردار دوست محمد خان نداشتند بمشورت پرداخته قرار دادند که همگنان ز شهر برامده برخصم حمله‌ور شوند تاهر که را خدا یار گردد اختر طالع مدد کار آید پس درروز پنجاه ویکم محاصره برای نیروآزمائی جمعی ازسوارانرا بیرون فرستاده درحینیکه سواری شاه ارکنار شهرجانب باغ عباس آباد میگذشت حمله کرده جنك درپیوست وزدوخوردی واقع گشته قندهاریان ازصدمهٔ گلولهٔ توپ بی ثبات گشته پس نشستند وباان سپاه شاهرا زبون پنداشته روز سه‌شنبه بیست ودوم صفرسال ۱۲۵۰ هزار ودوصد وپنجاه هجری که روز پنجاه ودوم محاصره بود سردار رحمدلخان باسواره وپیادهٔ متعلقهٔ خویش ازشهر بیرون شده راه کتل باباولی (ح) پیش گرفت وازکتل گذشته ازراه جلیران بمرغان وکندکان درعقب اردوی خصم رسیده بکمین کین نشست وهمچنین سردار مهر دلخان بامتابعانش ازدروازهٔ شکارپور برامده ببرج علی وباغ بالا جانب شرقی لشکرغنیم را گرفته استوار بایستاد وسردار میر افضل خان باملازمان خویش اسپ رانده جانب تل سرخ وپوزهٔ پیرپایمال را که طرف شمالی عسا کر شاهی بود اقامتگاه قرار داد وسردار محمد صدیق خان بن سردار کهندلخان بادستهٔ دوم ازفوج رکابی پدرش ازاثر سردار میر افضل خان راه برگرفت وسیدال خان پیارو خیل باخان جی خان ودیگر پیارو خیلان که اکثر افسر توپ خانه بودند باتوپها کوه سرخ را محل ایستادن قرار دادند وخدای نظر خان ماما بادو ضرب توپ بکوه نکار برشده مقام گزید وهمدر یحال سردار دوست محمدخان بقرار نوشتهٔ شاه‌شجاع که‌درج روزنامهٔ خویش نموده بالشکر شایان دررسیده باغ سردار رحمدل خان رافرودگاه ساخت وقبل ازانکه فرودشود باسردار کهندل خان که‌همراه تمامت‌سران قبائل‌درانی واحشام سیستانی ودوازده عراده‌توپ ازراه زیارت کاه کابلی شاه‌طریق ساقه‌روی سردار میرافضل خان‌را برگرفته‌بوددرین کاه برج دروازه توپخانه ملاقات وباهم مصافحه ومعانقه کردند وچون وقت تنك‌بود درنك نکرده بمجرد وصول وفرود امدن سردار دوست محمد خان درباغ مذکور ازهمهٔ مامورین مواضع مستعده مذکوره‌بالمره نائرهٔ جنك شعله‌ور گشت وسردار دوست‌محمد خان لشکر خویش را ترغیب جنك کرده بزدن توپ‌وتفنك کرائیدندودرعین کیرودارباانکه توپی از انواب شاه شجاع بصدمهٔ باروت ترقید افواج سردار دوست محمدخان‌عقب نشستند وشاه درسرا پردهٔ خویش شده اعیان سپاه ازدرانی وغلجائی وباوچی وسیستانی انجمن کشته شاه‌ایشان را خطاب‌نموده فرمود که درانجا که اعداد سپاه باندازهٔ‌یك فرسنك پراکنده ومنتشر اقامه گزیده اند باخصم‌جنگیدن اززاه حزم‌دوراست وایشان سکوت کرده چیزی بزبان نراندند پس شاه باندیشهٔ خویش شبیخون اختیار کرده‌امر نمود که‌تمامت‌سپاه شبانگاه برخصم بتازند وسردار سمندر خان باکثر ازسران سپاه یکجهت‌شده‌لب‌بپاسخ گشوده‌بعرض‌رسانیدند که از شبیخون زدن‌بروز حمله‌نمودن نیکوتراست چه‌لشکر ازخستگی‌وکشاکش روزدرشب‌استراحت‌حاصل‌مینمایند وبرای‌رفع خستگی شب‌فرصت‌نمییابند پس شاه‌عرض‌ایشان‌راپذیرفته عزم روزکرد ودرروزمذکورباوجودیکه تحرش می‌پنداشت وهم لشکرش ازشهر کهنه‌شاه حسین وچهل زینه‌تا کتل‌مورچه منتشراً اقامه‌داشت‌لوای محاربه برافراشته همت‌برمقاتله گماشت‌وازسبب‌پراکندگی‌سپاه خود دروسط‌اقامتگاه گزیدتابهرجانب‌فتوری‌روی‌دهدازراه

(۱) خائب ناامید و بی بهره

گردیده بودند همه را حکم یورش داد که روضهٔ حضرت جی و باغ سردار رحمدلخان را که بازشهریان هجوم آورده متصرف شده بودند بتصرف آرند و تمامت سپاه بامرشاه برهردو جاحمله کرده با آنکه کلولهٔ توپ و تفنك از بروج و بارهٔ حصار چون تگرگ مرگ برسرایشان میبارید رو برنتافته هردوموضع را متصرف کشتندوسواره و پیادهٔ که درهردومقام اقامه داشتند بعضی بادیگرانیکه ازشهر برای مدافعه برآمده بودند ازدر هزیمت بشهر در آمدند و برخی سلام کرده بارهٔ دستگیرشدند وسلامیان نوازش یافته رهسپر خدمت شدندو پس ازحصول این فتح سرداران قندهار رادست ازکارزار بازمانده باراه فرستادن رسل ورسائل نهادندوباب ارسال مکتوب را باملا محمدحسن خان خانعلوم که رابطهٔ سابقیت بااو داشتند کشادند

زدرین اثناهمهٔ لشکر شاه شجاع ازدرانی وغلجائی وروهیله و هندوستانی که خودرا چیره دست پنداشته بودند بعرض رسانیده التماس کردند که شب هنگام یورش برده شهررا مسخر نمایند وشاه ازفهم معانی حال واستقبال مسئول ایشانرا بگوش قبول جانداد چه باخود اندیشید که ضرب کلوله لشکرش بدیوار واز خصم بجان وتن مردان کار زار نشسته کاری ازپیش نخواهد رفت امادلیران سپاه ازعزم خود باز نگشته استوار شدندواصرار همی کردند تا که اجازت یورش حاصل نموده شبی بآهنك یورش پیش خزیده اطراف قلعه را فرا گرفتندوبعد ازتوپ اول ودوم مقررهٔ مستمره که هر کدام بمقامی مترقب وگوش بآواز هم بودند وصمت وسکوت بروی کار آمد و خاموشی رواج گرفت تمام سپاه خودرا بکنار حصار رسانیده پای همت بنرد بانها گذاشتند و شهریان که بواسطهٔ بعضی ازغمازان عسا گرشاهی ازین یورش آگاهی یافته خودرا بکمین کین آرام گرفته بودند بمجرد صعود دادن و برفراز حصار بر آمدن پیش تازان لشکر شاه شجاع بزدن توپ و تفنك پرداخته بضرب شمشیر امتناع همه را بزیر دیوار انداختند وبسیار کس را از مراتب نرد بانها که بمثابهٔ مور ازپی هم رو ببالا بودند بضرب گلوخ وسنك وریختن آب جوش داده نگونسار ساختند وباو جودآن که سپاه شاه هرگزراه پیش بردن نداشتندازغیرت آنکه خودخواستار یورش شده بودند تاروشنی صبح دست ازهجوم آوردن وبازپس نشستن نکشیده بامدادان خائب وخاسر بسنگرهای خویش مراجعت کردند وازجمله کشتگان بسیار ودلیران نامدار یکی محمد رضا خان برادرزادهٔ سردار سمندر خان بود که همه باعث آه وافسوس شاه شدند وچون زمان محاصره ومحاربه طول کشیده بچهل ونه روز کشید خوانین غلجائی بگوش هوش شاه رسانیدند که سردار دوست محمد خان ازمکتوب برادرانش که باو رسیده کلام مجید را ذریعهٔ مدد خویش ساخته باسران مردم قزلباش وکابلی سوگند وزمیان نهاده که بمال وجان معاون وی باشند چنانچه بالشکر آراسته ازهردو کروه ازکابل راه قندهار برگرفته وزود است که وارد قندهارشود بنابران لازم ومتحتم است که شاه یکی ازشهزادگان را باچیزی ازسپاه بانسداد راه او گمارد تا از آمدنش بقندهار باز دارد که باطمینان خاطر بقیهٔ فوج همت برتسخیر قندهار مصروف نماید وشاه که کیسهٔ آرزویش اززر نقدتهی بودقوت لشکر فرستادن را باوجودیکه پنجاه هزارتن سواره وپیاده درکابش حاضر بود درخود ندیده رضا بتقدیر داد

ذکر ورود سردار دوست محمدخان در قندهار

﴿ رسیدن سردار دوست محمد خان درقندهار ﴾

(وهزیمت یافتن شاه شجاع)

چون خبر آمد آمد سردار دوست محمدخان سمرکشته درافواه لشکریان شاه افتاد شاه از راه حزم (۱) واحتیاط لشکرش را ازچمن شیرسرخ واقع کنار نادر آباد کوچ داده نخست موضع قوشخانه و چشمهٔ سیدوزائی را عسکرگاه قرار داد واز انجا نیز باندیشه اینکه مبادا افواج سردار دوست محمد خان که رهسپار دیار قندهارند در رسیده ازقفا وقندهار یان ازپیش روحمله ورگشته از دو جانب کار را بروی دشوار سازند ورخنه در استواری حصار روز کارش اندازند برخاسته خود در باغ عباس آباد وسپاهش ازسه پوزهٔ دهموسس تاچهل دختران فرود گشته ازوسط بیکسو شدند وباز نردبانها ترتیب داده عزم یورش کرد ودرسحر شب پنجاهم محاصره دوباره برشهر حمله فرموده لشکریانش نردبانها بپروج وبارهٔ دیوار نهاده بالا شدن آغاز کردند واز همه پیشتر شخصی بر فرازشاه برج نورزائی برشده از جملهٔ پاسبانانیکه درانجا وبخواب بود یکی

(۱) استواری وهوشیاری

سلطنت وتقاضای وقت مدارا فرموده هیچ نمیگفت وا گر کسی علناً پاس ولحاظ حکم پادشاهی را نکرده جسارت وجنایتی می‌نمود بضرب چوب ادب میشد وازانجمله پاینده خان بن سردار مددخان اسحق‌زائی روزی بقرب بارگاه شاهی بایکی ازخوانین کفتکو کرده بلاتحاشی دست بقائمهٔ شمشیر بردوشاه آگاه‌شده نخست حکم قتلش دادبعد بشفاعت خوانین درانی ازخون اودر گذشته محبوسش فرمود وپس ازچندی اخراج البلدش نمود خلاصه‌شاه‌شجاع ازانجا که این ماجرا بوقوع پیوست اسپ عزم رانده در آخر ذی الحجهٔ سال ۱۲۴۹ هزار ودویست وچهل‌ونه‌هجری در بند ذا کرد واقع دو کروهی قندهار فرود آمد

﴿ ذکر محاربه شاه‌شجاع ﴾

(باسرداران قندهار ومحاصرهٔ حصار آن)

ذکر محاربهٔ شاه شجاع باسرداران قندهار

درظهرروزفرود آمدن‌شاه‌شجاع‌درموضع‌مذکورجمعی‌ازپیش‌تازان‌سرداران قندهار تا کنار لشکر گاه‌شاه اسپ رشادت رانده وسیاهی نشانداده افواج شاهی بعزم پیکار ودفاع ایشان برخاسته ایشان از جنبش سپاه شاه بدون ستیز و آویز راه مراجعت جانب شهر پر کرفتند وروز دیکر که غرهٔ محرم سال ۱۲۵۰ هزارودوصدوپنجاه‌هجری بود شاه شجاع ازبندذا کرد کوچیده متصل‌حصار نادر آباد فرود آمد تا ا کر سرداران قندهار عزم‌کارزار کنند لشکرشاهی باستظهاردیوار قلعهٔ مذکوراستواروپایدار باشد ولی‌قندهاریان عزم‌رزم نکردندوشاه‌بعداززوال آفتاب پارکاب نهاده تافاصلهٔ کلوله رس توپ نزدیك شهر شده باصفوف آراسته بایستاد وقدری درنك کرده لشکریانش آهنك یورش کردند وشاه نظر باینکه خصم نشت بر حصارند مبادا وهنی (۱) بروی کار آید سپاهش‌را ازیورش بازداشت وباجود آنهم اینطرف آنطرف دست‌بردی کرده ا کثرازاسپ وآدم‌قندهاریانراتلف‌نمودندتاکه‌سرداران قندهاررا غیرت کریبان کیر شده‌عزم پیکار کردند وهنکام عصر نائرهٔ کارزار شعله‌ور کشته سردارسمندرخان بمیسره وخان‌زادکان درانیه درمیمنهٔ سپاه‌جای کزیده‌بمحاربه کرائیدندوبسیارتن‌ازیکدیکررابخاك هلاك انداخته درهرحمله قندهاریانرا پس میساختند وبازهجوم آورده بجنك می‌پرداختند تا که روز بیکاه کشت وتاریکی شب حائل کردیده هر کدام بمقامش بر کشته سرداران قندهار پس از درامدن بشهر دیکر بر نیامده متحصن شدند وافواج شاه اطراف شهر را کرفته بمحاصره پرداخته خودش همه روزه بر اسپ نشسته تاچن نزدیك شهر کردش وسپاه‌را تاکیدی‌فرموده‌بعسکرکاه معاودت می‌نمود ولشکریانش سلامت‌کوچهاراسته خودرابنزدیك‌شهررسانیده سنکرهابرافراختند وچنان‌بقرب قلعه جای کرفتند که جانبین‌سخن همدیکرراشنیده‌باهم‌مبارزت ومناظرت‌مینمودند تا که راه امد ورفت قلعه‌کیان مسدودشده دواب‌ومواشی‌شان‌ازعدم‌علوفه کاه‌دیوارهاراخوردن کرفتندوازعسرت ساکنین بلد وحرفه وران را از شهر بیرون کشیدند ومال ومنال صاحب ثروتان راصرف نمودن اغاز کردند وبااینهمه مضایقت ومعاسرت کاه‌کاهی ازشهر بیرون شده وحملهٔ کرده بازمیکشتند چنانچه روزی‌بعداززوال آفتاب ازباب هرات خارج کشته چون تیر شهاب بسنکرمحمد شریف‌خان مهمند که خالی از ذهن وآسوده نشسته بودند باشمشیر های آخته بتاختند وشریف‌خان بدون انکه سراسیمه شود ودست‌ازباکم کند بمدافعه پرداخته چند تن ازایشانرا بخاك هلاك انداختند وشهریان ازباره وبروج سنکریانرا بزیر توپ وتفنك کرفته نکذاشتند که ازسنکر سربراورند وازین‌آوای توپ وتفنك وهیاهوی مردان جنك شاه نیزبر بار کی رزم‌نشسته تمامت‌سپاه‌رااسربتیاری وخود داری کرده چند دسته از سوارهٔ نظام‌را بمدد ویاری محمد شریف خان فرستاد وخود تاچن‌قرب‌سنکرها اسپ رانده دلیران سپاه را تاکیدخودداری‌وترغیب‌استواری‌همی‌نمودکه چشم‌شهریان‌بررایت‌هیبت آیت‌شاهی‌افتاده کسانیکه از شهربیرون شده سرکرم مقاتله بودند دست ازجنك‌برداشته لوای‌هزیمت‌جانب‌شهر افراشتند وبعضی ازایشان‌درعین کریختن قتیل وبرخی جریح کشته نبذی بشهر در آمدند وجمعی ازسواران ایشان طبل اطاعت نواخته علم انقیادجانب شاه‌افراختند وشاه ایشان‌را بادلیران سپاه‌خویش که بای‌شجاعت‌فشرده‌کاررشادت‌پیش‌برده بودند همه‌را ازعطای خلعت سرافراز وممتاز ساخت وکشتکان رزم کاه را امر دفن‌فرموده زخم‌یافتکان‌را بمراهم مراحم ملوکانه التیام دادن اغازنمود وبعد ازان ازسبب مقتولین‌ومجروحین‌سپاه که‌لشکریان‌شاه خشم‌ناك واندوه کین

(۱) سستی کردن وسست‌شدن

سمندر خان را نیز واسطهٔ بین ومصلح طرفین قرار دادند چنانچه اومربی حالشان کشته شاه را بفرستادن محمد شریف خان درنزد آنهاراضی ساخت ومشارالیه بامرشاه جانب لشکرکاه اوشان راه برکرفته صاحبزادکان سرهندی را باخود همراه بردوامرمکنون خاطر آنان رامعلوم کرده بانواب بهادرخان که معتمدمیران حیدرآبادومردم بلوچیه بود مراجعت کرد واوپس ازشرفیابیٔ حضور شاه تمهیدات نیك بکار برده آتش غضب شاه را فرونشانید چنانچه عذر پسران میرمراد علیخان را پذیرفته چهار صدهزار روپیه بعهدهٔ آنها وغیره میران سندکذاشته امرکردکه بخزانه شاهی برسانندتاسرزمین سند لکدکوب سپاه ودست خوش تاراج نشده رایات عالیات جانب قندهاردراهتزاز آید وازین امرشاه لشکریانش که بطمع غنیمت مال ومتاع سندیان کمر معاونت بسته بودند آزرده دل و رنجیده خاطر شده افواج روهیله وهندی شورش آغاز کردند ونزدیك بود که لشکر ازهم بپاشدولیکن شاه بتدابیرحسنه ومساعی جمیله اطفای آن نائره نموده بعدتاکید کرد که احدی ازمردم روهیله وهندی را درفوج نکذارند

﴿ ذکر توجه شاه شجاع ازسند جانب قندهار ﴾

ذکر توجه شاه شجاع جانب قندهار

چون ازلشکر فرستادن عباس میرزای نائب السلطنه درهرات چنانچه مذکورشد دولت انکلیس رادرخاطر ناگوار آمد که مبادا ازمسخر نمودن شاه ایران افغانستان را خللی درهندروی دهد پس مستر مکنیل ایلچی دولت شان که در طهران بود جان مکنیل نائب اول خودرا روانه مشهد نمود که نائب السلطنه را از قصدش بازدارد امااورا حجتی که مطابق عهد نامهٔ دولت ایران وانکلیس باشد دردست نبود لاجرم بی نیل مقصود مراجعت کرد و کار هرات از سبب فوت نائب السلطنه بقراریکه رقم گشت فیصله شد وکارگذاران انکلیس از جواب نائب السلطنهٔ مرحوم اندیشهٔ دیکر ورزیده شاه شجاع را که بعزم استرداد مملکت موروثی خود آهنك قندهار کرده ازلودهیانه تاسند آمده بودزیاده تر ترغیب وتحریض (۱) جانب قندهارش کردند واوباسی هزار مردپیکار دراوائل ماه ذیقعده سنه ۱۲۴۹ هزار ودوصدوچهل ونه هجری ازسند روبجانب قندهار نهاد ودرعلاقه متعلقهٔ محراب خان بلوچ رسیده وی بپذیره برخاسته خواستهٔ (۲) وافرپیش کشیده درعلوفه وآذوقهٔ لشکر تقاعدنورزید وازسمر شدن خبراین سفرشاه هواخوهانش شاد خاطر کشته فوج فوج و دسته دسته برکاب او حاضر میشدند چنانچه کثرت سپاهش بجائی رسید که خودش می نویسد که ازانبوهی لشکر بخاطرمیکذشت که آیا کدام صاحب تخت وتاج چنین بحر مواج درتحت رایت خود خواهد داشت واکر داشته باشد چکونه دیکری درمقابله اش علم مقابله خواهد افراشت وبااین چون همهٔ آن لشکر ایلجاری (۳) وازقواعد نظام عاری بودندافسوس دست میداد الغرض محراب خان بلوچ کسان وخویشان خودرا ازراهیکه پدرانش رفته بودند کسیل درکاه شاه نموده التماس کرد که بزرکان بلوچیه ازلجوجیت دست باز نکشیده سردرقید اطاعت من درنمیآورند اکر درینوقت نخست تنبیه وتهدید آنها فرموده شود نیکو خواهد بود که بعد باطمینان خاطر بملازمت رکاب حاضر آیم وشاه امرکرد که خود شما حاضر حضور شده رهسپر خدمت شوید تامردم بلوچیه قرابت ملازمت شمارا برکاب شاهی دیده از سطوت قهرمانهٔ خسروانه مطیع ومنقادریاستت شوند والا هرچه دردلداری بجزای آن کرفتارخواهی آمد و محراب خان بفریب دادمحمدخان غلیجائی مختارکار خود که باسرداران قندهارقرابت داشت ازآمدن سربازدوشاه درموضع شال ومستنك جهت استمالت محراب خان چندروزدرنك فرموده شهزاده محمدتیمور رابالشکرامرحرکت فرمود وانکاه که محراب خان راه اطاعت نه پیمودازقفای شهزاده راه برکرفته سرزنش اورامعطل بوقت فرصت کذاشت ودرعین راه نوردی ازرسیدن عرضهٔ شهزاده محمدتیمور مفهوم خاطرشاهی شد که مردم روهیله وهندوستانی که بااردورهسپارند باز طریق خلاف اختیار کرده نزدیك است که تیغ فتنه ازغلاف بر کشند وشاه بسرعت باد وشتاب سحاب بایوار وشبکیر راه درنوردیده باردوی شهزاده رسیدوآتش فساد آن دوجماعه اززبانه زدن باز ماند ومکشوف کشت که برانکیزندهٔ این نائرهٔ خلاف جهاندادخان بامیزائی بود که ازتقرب سردار سمندرخان بامیزائی بدربارشاهی حسد برده کج روی اختیار کرده خواست که فتنهٔ استوار نماید امااز سطوت وهیبت پادشاهی چیزی نتوانست وهمچنین دیکران که سلسله جنبان شوروفغان بودندجرأت نمی توانستندوشاه اکرچه ازحال همکنان آکاه بودبحوصلهٔ عظیمهٔ

(۱) تحریض بضاد معجمه بمعنی بر انکیزانیده

(۲) خواسته متاع واسباب

[۳] ایلجاری باصطلاح مردم افغانستان فوج ملکی یعنی لشکر غیرنظام وبی تنخواه را کویند ۱۲

وامیراسد الله خان وغیره بامرنائب السلطنه که هنوز خودش درراه بود ازمشهد روی بسوی هرات نهادند وشهزاده ملك قاسم بن حاجی فیروز الدین مرحوم وشاه پسند خان که باشهزاده کامران طریق مغایرت می پیمودند بااین اردو همراه شدند وپس ازحرکت شهزاده محمد میرزا نائب السلطنه وارد مشهد شده میرزا ابوالقاسم خانرا باسواره وپیادهٔ رکاب خویش ازعقب شهزاده محمد میرزا روانه داشت وشهزاده اول واردکهسان گردیده با آنکه وزیر یارمحمد خان درمشهد محبوس بود کسانش بحفاظت قلعهٔ کهسان پرداخته شهزاده را ممانعت نمودندوشهزاده بقهر وعنف قلعه را متصرف شده جمعی ازپیادهٔ خراسانی را بحراست آن گماشته راه هرات برگرفت وفتح قلعهٔ غوریان را متحمل نشده درپل نقره واقع سه فرسنگی هرات رسیده فروکش کرد وشهزاده کامران باپنج هزارسوار ازدلیران کارزارافغان ازراه مدافعه روی محاربه بسوی اردوی شهزاده نهاد وجانبین در کنارپل مذکور با هم درآویخته فراوان خون یکدیگر ریختند وروزرا بخرب وضرب بسر برده شب هنگام هرکدام بمقام خود شدند وروزدیگرشهزاده محمد میرزا ازپل نقره کوچیده درتیم فرسنگی شهرهرات لشکرگاه ساخت ومیرزا ابو القاسم خان که از قفای شهزاده راه برگرفته بود دوهزارپیاده وسوار بقلعهٔ غوریان بازداشته خود باقیهٔ لشکریکه همراه داشت بمعسکر شهزاده محمد میرزا پیوست وشهزاده کامران چون شیرژیان باوجود قلت قلیله حمله ورگشته ترددات مردانه نموده چون خصم قوی وبسیار بود کاری ازپیش نبرده پس داخل هرات شد ومتحصن گشته بقلعه داری پرداخت ودرین اثنا عباس میرزای نائب السلطنه را درمشهد ایام عمرسپری شده ازجهان درگذشت وسران سپاه ایران آگاه گشته باشهزاده کامران راه صلح پیش گرفته میرزا موسی خان ونجف علیخانرا درشهر نزد اوفرستادند وایشان رفته کارمحاربه رابمصالحه انجام داده میرزاموسی بلشکرگاه مراجعت کرد ونجف علیخان جهت اهتمام (۱) قیود مصالحه ومعاهده درشهر هرات توقف کرد بعد شهزاده محمد میرزا ازدور هرات برخاسته راه معاودت جانب مشهد برگرفت وامیر اسدالله خانرا امر کرد که دوصد خانه وار متوطن کهسان را کوچ داده باخودببرد وخودش دراواخر ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۴۸ هزار ودویست وچهل وهشت هجری واردمشهد مقدس شدوپس از وی نجف علیخان که در هرات درنك کرده بود بایك تنیکه از طرف شهزاده کامران مأمور سفارت گشت داخل مشهد گردیده پیام شهزاده کامران بگذرانیدند که ازهرقراریکه وزیریارمحمد خان شروط مصالحه وقیود معاهده را منعقد گرداند مقبول است وشهزاده محمد میرزا برطبق پیام اووزیر یارمحمدخانرا از زندان نزدخود طلبیده اولاً از حبسیکه شده بود عذر خواسته بعد بااوچنین قرارداد که شهزاده کامران خطبه وسکه را بنام شاه ایران کرده هفتادو پنجهزار روپیه باپنجاه طاقه شال نسج کشمیر برسم پیشکش بفرستد واوقبول کرده کس نزد شهزاده فرستاده ازقرار داد وقبولیت خویش آگهی داد واو بدون مساهلت نقد وجنس مذکوره راازهرات درمشهد فرستاد وکار مجادله ومنازعه فیصل یافته جانبین مطمئن خاطر شدند

(۱) اهتمام غمخواری کردن وهمت درکاری گماشتن وتوجه دنی کردن

(ذکر بغی پسران میرمراد علیخان مرحوم)

(وشورش لشکر شاه شجاع درسند)

ذکر بغی پسران میر مرادعلی خان وشورش لشکر شاه شجاع

درسال ۱۲۴۹ هزارودوصدوچهل ونه هجری چنانچه تمردنمودن پسران میرمرادعلی ازپیش اشارت رفت باوجود مراحم ملوکانه شاه شجاع بانائم حیدر آباد وغیره میران که سلسله جنبان فتنه وفساد بودند متفق وهمداستان شده بالشکر بسیار آهنك پیکار شاه شجاع کرده چون وارد منزل لارکانه شدند شاه ازعزم ایشان آگاه گشته درروز چهاردهم ماه رمضان سنه ۱۲۴۹ هزارودصدوچهل ونه بعزم مدافعه ازجائیکه بود بااردوروبجانب لارکانه نهاده بیك منزلی شکارپور فرودآمد ونورمحمد خان ومحمد نصیر خان ولدان میرمراد علیخان که ازراه ایلیت بامیر خیرپور وغیره معاون شده بودند ازراه عاقبت اندیشی صاحبزادگان سرهندیرا که مرجع ومآب وضیع وشریف بودند نزد شاه فرستاده عفو تقصیر وعذر گناه خواستند والتماس شان بمعرض قبول نیفتاده بار دیگر استدعا نمودند که محمدشریف خان ضبط بیکی را ازحضور نزدایشان گسیل دارد تابروفق مرام کاررا انجام دهد ودرین امر سردار

خراسان یافتح قلاع قرائیان نیست بلکه غایت مافی الباب آن فتح هرات و تسخیرافغانستان است اگر بتوانی لشکری ترتیب داده روانهٔ تربت داری تامحافظت قلاع قرائی نمایند ومن نیز جمعی را که باخود موافق ومتفق نمیدانم از خود رانده بحفظ وحراست هرات فرستم وحامل این مکتوبات وزیر یارمحمد خان بود که چون نزد نائب السلطنه رسید واز مطالعهٔ او گذرانید در حال محمد خان را که آگاه کشته عزم فرار کرده بود بابرادرانش محبوس کرد وحکومت تربت حیدریه را بسهراب خان نامی ازپیشخدمتان خود تفویض کرد و ابراهیم خان هزاره رابنیابت او گماشت ومحمد خان راباخود برداشته در مشهد برد ومحبوسش نگاه داشت ووزیر یارمحمدخان فرستادهٔ شهزاده کامران را نیز درتحت حفاظت پنجاه تن از پیادهٔ نظام گذاشت که تا یکسره شدن کار هرات مراجعت نکنند وهمدر ینوقت شاه پسندخان که بعداز قتل حاجی فیروزالدین از راه معاندت شهزاده کامران درنشا پور بعزم ملاقات نائب السلطنه رفته بود از آنجا نزد نائب السلطنه حاضر آمده درحبس وزیر یارمحمدخان جهت فتح هرات مبالغت نمود ومقارن ایحال شهزاده کامران برای استخلاص وزیر یارمحمدخان ازراه حیله کس بنزد نائب السلطنه فرستاده مکتوب کرد که مردم هرات نسبت بوزیر یار محمدخان اعتماد واعتبار کلی دارند چنانچه باستظهار او مرا ازعمل ودخل حکومت باز داشته اند هر گاه اورا محبوس دارند ممنون احسان خواهم شد وهمچنین وزیر یار محمد خان نیز ازدر کید وشید که ازراه خفاازنوشتهٔ شهزاده کامران برای نائب السلطنه آگاه بود عرضداشت نمود که شهزاده کامران بامن معاندت دارد اگر رخصتم دهید درهرات رفته شهر وحصار آن را بدون پیکاربکار گذاران دولت ایران سپارم ونائب السلطنه بفراست ازمکائدهٔ هردوتن در یافته وزیر یارمحمدخان را زیاده تر بحفاظت بداشت وفرستادهٔ شهزاده کامران را رخصت مراجعت داد بعد وزیر یار محمد خان راتزد خود طلبیده بوی گفت که مملکت افغانستان درزمان سابق ضمیمهٔ ممالک ایران بوده وپس ازقتل نادرشاه احمدشاه سدوزائی دران مملکت اساس سلطنت مستقل نهاده تا کنون هرات بتصرف شهزاده کامرانست وباقی مملکت بحیطهٔ ربط وضبط پسران سردار پاینده خان درآمده است پس میباید که شهزاده کامران هرات راتخلیه کرده خود نزد شاه ایران آید ویا اینکه خطبه وسکه را بنام شاه ایران اجرا دهد و مالیات را بعهده گیرد که برساند وپسرش را برسم گروکان روانه داشته آسوده حال شود والابقهر وغلبه هرات رابتصرف خواهیم اورد ویارمحمد خان بواسطهٔ یکتن ازملازمانش شهزاده کامران را ازین گفتار نائب السلطنه آگاه کرد واو دراو اخر سال هزارو دوصدو چهل و هفت هجری بازنامه ورسول نزد نائب السلطنه فرستاد که باوی چنان مدا را کنند که با اعمامش درایران مواساهی کرده ومیکنند نادر آینده هفتادو پنجهزار روپیه که معادل پانزده هزار تومان ایران باشد باسم پیشکش روانهٔ مشهد مقدس نمایم بشرط آنکه دست از تسخیرهرات بازدارد والا ساخته رزم شود ونائب السلطنهٔ ایران ازین پیام شهزاده کامران برآشفته تسخیر هرات را تصمیم عزم کرده حکم داد که افواج اذربایجان ومازندران واستراباد حاضرمشهد مقدس شوند تاراه هرات برگیرند امادرینوقت نائب السلطنه بفرمان طلب درطهران رفته شهزاده محمد میرزا باپانزده هزارپیاده وسوار مأمور باقامهٔ مشهدوتهیهٔ اسباب سفر هرات شده میرزا موسی خان رشتی بوزارت ونیابتش معین گشت ونائب السلطنه خوانین فتنه جوی خراسان را بامرشاه درطهران برده ازجمله محمد خان قرائی بادوتن فرزندان خورد سالش باقامهٔ اذربایجان مأمور گردیده دیگران درطهران مقیم وهریك باندازهٔ خطای خویش گرفتار عتاب الیم امد وبعضی معفوشده نائب السلطنه بعداز درك سعادت ملاقات شاه رخصت انصراف حاصل کرده روز نوزدهم ربیع الاول سال ۱۲۴۸ هزارو دویست وچهل وهشت هجری ازطهران راه مشهد برگرفت .

(ذکر وقائع سال هزارو دوصدو چهل وهشت هجری)

(ومأمورشدن لشکر ایران جانب هرات)

ذکرلشکر کشیدن محمد میرزا جانب هرات .

ونائب السلطنه ازعرض راه خبوشان شهزاده محمد میرزا را فرمان کرد که رایت تسخیر هرات برافرازد چنانچه شهزاده محمدمیرزا باشهزاده خسرومیرزا ولشکر آذربایجان ونجف علیجان شادلو وامیرعلی نقی خان عرب

ومیدید تغافل کرده هیچ نمیگفت وهم شمار سپاه شاه افزونی کرفته بحدی رسید که تنخواه ماهوار لشکرش بصد هزار روپیه انجامید وازعدم وجه ایفای تنخواه دلتنك کشته ناچار بتوسط سردار سمندر خان ومحمد شریف خان ضبط بیکی نود هزار روپیه از ساهو کاران شکارپور قرض کرفت ونود هزار روپیهٔ دیکر از وجه موعودهٔ رنجیت سنکهه نیز رسیده فی الجمله مطمئن خاطر کشت واین وجه را به تنخواه سپاه داده بعد تحریض وترغیب میران سند وخیرپور نفاق در لشکر شاه افتاده بادیك نام انکلیس عهد بستند که شاه را از میان بردارند واو خواست که کمبل نام انکلیس افسر حصهٔ دیکر افواج شاهی را که هنوز راه خلاف پیش نکرفته بودند باخود یار کند واو نظر بیکدل بودن افواج ماتحت خویش که جانبدار شاه بودند رای او را نه پسندیده بلکه ضرر دولت خود دانست زیرا که هنوز چنانچه میبایست حکومت دولت ایشان دران ولایات نفوذ نیافته وامور پایتکل ایشان سرایت نکرده بود وجوته نام انکلیس شریك اندیشهٔ دیك شده رأی کمبل را استوار نداشت ودر اثنای این ماجرا میر مراد علیخان که خیر خواه شاه بود بدرود جهان کرد وآنکاه که بعض فرنکیان که افسران افواج شاه بودند باخیرپوریان یکجهت وهمراه کردیدند جرأت وجسارت خیرپوریان مزیت کرفته طبل مغائرت بکوفتند وهر که را که ازراه ملازمت وطریق معاونت روی بسوی اردوی شاه مینهاد عریان وبجان میکردند وازین جسارت خیرپوریان شاه بر آشفته حکم کرد که مردم سندی را هر که باشد از عرض راه شکارپور ونواحی آن کرفته درسیاست کاه حاضر سازند ومامورین شاه کما کثربا ایشان چنانچه اشارت رفت متفق ودر خفیه متعهد شده بودند ایشان را بحضور نیاورده بلکه نظر بخشم شاه ازمواقع هلاك ومساکن خوفناك ایشان را دور کردند که ایمن باشند تا که الهدادخان پیشخدمت بادوصد سوار مامور حفاظت کوپرمی کردیده ازالتماس او حاجی هدایت الله خان لهو کردی پیشخدمت نیز باپنجصد سوار وکل محمد خان رساله دار باهزارتن پیادهٔ جرار بهمراه اومقرر کشتند ودر روز رسیدن ایشان فوج اول ودوم سندیان بمدافعه ومقاتله پرداخته اکثر ایشان کشته کشتند وبقیة السیف هزیمت یافته حاجی هدایت الله خان ازلشکر شاهی بقتل رسید وشاه پس ازشنیدن این ماجرا سردار سمندر خان بامیزائی را باهزارسوار کشادهٔ خودش وچندرساله وچندفوج پیاده بکوشمالی سندیان تعین کرد وسندیان حشروازدحام تمام فراهم کشته بقرب بکهر سنکرسدید استوار کردند وسردار مذکور کاری از پیش نبرده وهمچنان مدتی بیکاربیکار روز بسر برد تا که سید کاظم شاه بالشکرحیدر آباد ازراه امداد سندیان بکمك ایشان رسیده شاه بلشکرخویش امر بورش فرمودچنانچه حمله کرده جنك سخت درپیوست وبسیارکس را بخاك هلاك انداخته آخرالامر سید کاظم شاه مقتول وسندیان مغلوب کشته عدد کشتکان سندیان زیاده برهزارتن بشمار آمده ازلشکر شاه قلیلی قتیل شد وچهار ضرب توپ ازانتواب سابقهٔ پادشاهی که درسند وبتصرف آنها بود وکار میفرمودند باتمام احمال و اثقال سندیان بتصرف افواج شاهی درآمده مظفر ومنصور بعسکرکاه مراجعت کردند وهریك ازسران و دلیران سپاه که خدمتی بسزا کرده بود از عطای خلعت وانعام زرمفتخر کشت وازجمله سندیان پسران میرمراد علیخان مرحوم که اخلاص پدرایشان بشاه معلوم بود موردالطاف شاهانه کردیده اما ایشان خیانت ورزیدند چنانچه بیاید

فوت میر مراد علیخان

﴿ ذکر آهنك کردن عباس میرزای نائب السلطنه ﴾

دکر عزم نائب السلطنه به تسخیر هرات و افغانستان

(تسخیر هرات وافغانستان را)

درخلال وقائع مذکوره و احوال مزبورهٔ سند چنانچه ازپیش بشرح رفت که عباس میرزا نائب السلطنهٔ ایران بعزم تسخیر افغانستان و ترکستان وارد خراسان شده سرخس را غارتیده اسیران ایران را ازدست ترکمانان استخلاص نمود و درسرزمین ترکانیه شور وغوغا انداخت و شهزاده کامران حکمران هرات خواست که نائب السلطنه را بخود دوست کرداند مکتوبات محمد خان قرائی را که برایش فرستاده و نوشته بود که این شورش نائب السلطنه درولایت ترکانیه محض دفع فتنهٔ ترکمانان وخوانین

فیروزپور شد میان عبدالصمد خان فرستادهٔ رنجیت سنگهه که آنفاً اشارت رفت بارای کشن چند وعبدالشکور خان فرستاده شاه شجاع حاضر آمده درباب مبلغ موعوده رنجیت سنگهه بعرض رسانیدند که بعداز عبور ازنهر سندواصل خزانهٔ رکاب شاهی خواهد شد وهردوتن فرستادکان رنجیت سنگهه رخصت مراجعت یافته شاه جاده پیمای صحرای ممروت کشت ودران سرزمین نواب جمال الدینخان قصوری باپیر ابراهیم خان حاضر رکاب آمده مورد الطاف شاهانه شدند ودرینجا کپطان کلادمارتین دید پلتیکل اجنت لودهیانه و کپطان میکشن انکلیس نیز شرفیاب موکب شاهی کردیده شاه را تسلیٔ بسیار دادند ودرموضع را تادتوملاعبدالشکور شرف اندوز حضور کردیده جهت اهتمام بعض امور رخصت انصراف لودهیانه یافت ودرمنزل بهاولپور بهاول خان ازسبب خورد سالی خائف کردیده التماس ملاقات منفردانه کرد وشاه التماس اوراپذیرفته بفاصله دوسه کروه ازاردوکاه دوررفته باوی وهمراهانش ملاقات فرمود واو تحفه وهدیهٔ بسیار از قبیل اسپ واشتر وسیم وزرمسکوك وغیره اقمشهٔ نفیسه ویکضرب توپ پیش کشیده مخلع کشت وتاکه موکب شاهی رهسپار مضافات بهاولپور بود درعلوفه وآزوقه قصور نمود وانکاه که موضع کوت که محل مشترك میران سند وخیرپوراست فرودکاه لشکر شاه کشت میران سند از راه اطاعت پیش آمده مراسم پذیره بتقدیم رسانیده عرض پرداز شده التماس کردند که ازپرتو وصول کوکبهٔ شاهی درشکارپور ودرنك ورزیدن درانجا مبادا مردم بلوچیه وغیره نزدیك ودور خائف کشته سروشوری درمملکت اندازند پس احوط آنست که شاه اقامهٔ دائمی شکارپوررا مقرون بصواب وصلاح ندانسته در دیکرجا اقامتکاه قرار داده هرچه ازنقد وجنس که برعهدهٔ ما میکذارند درهمانجا رسیده انکارند

﴿ذکر اطاعت نمودن میران سندوسر باززدن یشان﴾

﴿از قبول اطاعت به تحریك انکلیسان﴾

ذکر اطاعت کردن وسر باززدن میران سند

وشاه که درین وقت مکنت واقتداری نداشت ناچار ملتمس سندیان راپذیرفته قبول اقامهٔ پانزده روز را درشکارپور نمود وایشان چهل وهشت هزار روپیه برذمه کرفته قرار دادند که بدو قسط واصل خزانهٔ رکاب شاهی نمایند ومقارن اینحال دیك نام انکلیس بانوکران واردوی کمیشنی که همراه داشت برطبق تسلی که کپطان کلادمارتین دید و کپطان میکشن نامان انکلیس درصحرای ممروت چنانچه آنفاً مرقوم کشت بشاه داده ونیز کفته بودند که اردوی اندکی ازدولت انکلیس ظاهراً باسم کمیشن اصلاح وباطناً بمعاونت شاه میرسد واردشده انکاه شاه با اووسپاه خویش ازآب عبور کرده درباغ شاه واقع شکارپور نزول فرمود وازانجا نیز برخاسته درباغ شهزاده سلیمان فروکش کرد ومدتی ازموعد قسط قرار داد اول سندیان کذشته پشیزی بخزانهٔ خالی از همه چیزشاهی نرسید تاکه شاه و کیلان ایشانرا درلشکرکاه طلبیده مطالبهٔ وجه موعوده را فرموده درجواب سخنان درشت ناصواب شنید واین درشت کوئی وسرباز زدن سندیان از اغوا و القای فرنکیان بود که میران سندرا بفریفتند چنانچه از مخالفت ظاهری دیك و کمبل نامان انکلیسی که یکی افسر فوج ونیك خواه شاه ودیکری بامیران سند معاون وهمراه کشتند و مذکور شده میآید بوضوح میپیوندد خلاصه میر مراد علی خان که مرد عاقبت اندیش وهنوز کرفتار دام حیلهٔ کسی نشده مستقل رأی خویش بود از راه اصلاح بزبان عجز والحاح پیش آمده بتوسط قاضی ملا محمد حسن خان عرض والتماس کرد که من طریق خدمت میسپارم و منحرف از راه اطاعت قدم نمیکذارم اما شاه را درین حرارت تابش آفتاب جانب افغانستان بسرعت و شتاب رفتن جائز نمیشمارم و هم این را صواب می پندارم که شاه از زشت خوئی ودرشت کوئی [illegible] چیزی [illegible] شنیده انکار [illegible] متعلقهٔ نیازمند فروکش کرده طرح اقامت [illegible] ترك توقف زمین متعلقهٔ میر خیرپور که رو از کفتهٔ خود برتافته است فرمایند وشاه عرض اورا بکوش قبول شنیده دیکر چیزی نکفت تااینکه موعد قسط دوم نیز بسر رسیده پشیزی واصل نکشت وبرعلاوهٔ آن عمال وضباط میر خیرپور طریق اعتساف (۱) برکرفته راه انصاف را بروی شاه ببستند چنانچه بار کیر بکرایه بوی نمیدادند وبهزار زحمت ومشقت ووسائط ووسائل وجه هردو قسط را بوصول رسانیده هرچه می شنید

(۱) اعتساف [illegible]

ذکر شورش یلنك توش خان

﴿ذکر شورش یلنك توش خان جمشیدی﴾

﴿وقتل حاجی فیروز الدین﴾

وهمدرین اوقات یلنك توش خان جمشیدی ومحمد خان قرائی که کاهی جانب ذار ایالت هرات میشدند چنانچه جابجا رقم کردیده است وهنکامی که حکومت خراسان را کردن اطاعت می نهادند درخفا بالله قلی توره حکمران خوارزم طوح اتفاق انداخته یلنك توشخان نزد وی شد وسردار سرحد ترکستان کشت بعد ترکمانان ساروق را بغارت وتاراج مضافات مشهد مقدس برانکیخت واحمدعلی میرزای والی مشهد بالشکرراه مدافعه برکرفته درپل خاتون واقع قرب سرخس باهم ملاقی کشته کروه ترکمانیه هزیمت یافت وجمعی ازایشان قتیل ودستکیرشده ازجمله اسیران یکتن فرستادهٔ خان خوارزم بود که ازجانب اوبسوی محمد خان قرائی طریق رسالت می پیمود وشهزاده احمدعلی میرزا اورا رخصت خوارزم داده الله قلی توره ازیمعنی شرمسار کشته بانشهزاده راه موالفت اختیار نمود وبزرکان ترکمان تکه وساروق را برسم سلام نزد شهزاده فرستاده ایشان وارد اردوی شهزاده کردیده اظهار اطاعت کردند وشهزاده امرای شانرا رها داده یلنك توشخان ومحمدخان قرائی نیز جبین اطاعت بزمین ضراعت سوده فرمان پذیرشدند ودرخلال این احوال حاجی فیروز الدین که ازدیر بازدرتربت حیدریه اقامه داشت درین وقت که شاه پسند خان چنانچه آنفاً اشارت رفت روانهٔ مشهد شده بود درآنجا که رسیدخبرفوت شاه محمودرا شنیده بدون آنکه باوالی خراسان اظهاری کنند بعد ازچندی زاه تربت حیدریه برکرفته نزد حاجی فیروزالدین شد واورا ازانجا باخود برداشته درترشیزبرد تاازنائب السلطنه عباس میرزا که باهنك تسخیر ممالك ترکستان وافغانستان وارد مشهد شده بود معاونت جسته شهزاده کامران را از هرات بیرون کنند بعد رهسپارخدمت نائب السلطنه کشته حکومت هرات را ازنزد اوبرای حاجی فیروزالدین حاصل نماید ودرین ایام خسرو میرزا نیز بامرنائب السلطنه بالشکر راه ترشیز برکرفته بود که محمد تقی خان عرب میش مست حاکم ترشیز را که از رفتن درنزد نائب السلطنه تقاعد ورزیده بودکوشمالی بسزا دهد قضارادرشبیکه خسرو میرزا داخل قلعهٔ سلطان آباد شد بتاریکی شب یکتن ازنوکران حاجی فیروزالدین بطلب آب ازمنزل برآمده چون بیوقت بودکرفتار قراولان سپاه خسرومیرزا شد وحاجی فیروزالدین خبریافته ازشجاعت افغانی باشمشیر آخته برقراولان تاخته ایشانش نشناخته مقتولش ساختند واین واقعه درماه رمضان سنه ۱۲٤٦ هزارودوصدوچهل وشش بوقوع پیوست

فصل حاجی فیروز الدین

ذکر توجه شاه شجاع جانب افغانستان

﴿وقائع سال هزار ودویست وچهل وهفت هجری﴾

درین سال شاه شجاع را که ازدیرکاه درلودهیانه اقامه داشت داعیهٔ تسخیرافغانستان درسرافتاده مکتوبی بمیر مرادعلی خان والی سند فرستاد وازوی معاونت خواسته اوبمعاضدتش برخاسته پیام قبولیت یاری کردن داد وشاه شجاع درروزششم رمضان سنه ۱۲٤۷ هزارودوصدوچهل وهفت هجری از لودهیانه بیرون شده موضع موسوم بجودی را اقامت کاه ساخته باوجود تهی دستی بفراهم نمودن سپاه پرداخت وازین عزم او رنجیت سنکهه والی پنجاب آکاه کشته ازراه تلافی مافات قاضی ملا محمد حسن خان خانعلوم را نزد شاه شجاع فرستاده پیام داد که درینوقت که تسخیرمملکت موروثی پیشنهاد خاطر شاهیست اکراز طریق الفت کردار کذشته اورا قسم نسیان درکشند ووثیقهٔ دوستی مرقوم فرمایند هرآینه یك لك وبیست هزارروپیه نقدبرسم مدد نثارقدم شاهی خواهد کرد وشاه پیام اورا پذیرفته بعد میان عبد الصمد جوی کشمیری ومحمد شریف خان ضبط بیکی که ازجانب شاه شجاع درلاهورواصرت سرجهت انجام دادن بعض امورمأمور بودندازطرف رنجیت سنکهه راه درکاه شاه شجاع برکرفتند وپس ازانکه تجدید عهد درمیان آمده رشتهٔ میثاق انعقاد یافت هر دو تن رخصت شده از جانب شاه عبدالشکورخان اسحق زائی باایشان همعنان وهمراه کشته نزد رنجیت سنکهه رفت وهمچنین دیکررایان وراجکان نیزباشاه شجاع طریق موالات پیش کرفته رایت معاونت برافراختند آنکاه شاه ازانجاراه برکرفته واردمالیرکوتله شد ومردم آنسر زمین که همه افغانند ازطریق ایلی وقومی ملازمت رکاب شاهی اختیار کردند وچون وارد

نامی‌را در پشاور و بنیابت خویش کماشته خود درجبال مهابن رفته اقامه کزید ومالیات کوهات را نیز وصول نموده در موضع تنول همی برد تا که مردم پشاور وهند که درانجا بودند ازجور وستم اوبجان رسیده بشوریدند وبسر کردکی سردار سلطان محمد خان که درعلاقهٔ دوآبه اقامه داشت بقهروغلبه شهرپشاور را متصرف کردیده ملا مظهر علی را بادیکر منسوبان سیداحمد بقتل رسانیده سردار سلطان محمد خان را بحکومت برداشتند واز شنیدن این خبرسید احمد را دوباره هوای شور وشر بسر افتاده لوای محاربه برافراشت ومدتی درموضع بالا کوت هزاره‌چچ درقتل وقتال روز بسر بردتا که درسال ۱۸۴۹ هزاروهشتصدوچهل ونه‌عیسوی لشکربسیارفراهم آورده درموضع آستانه واقع دامن کوه مهابن اقامه کزید وکنار غربی دریای سندرا محل کار زار قرار داده باعساکر رنجیت‌سنکهه وسردارسلطان محمدخان جنکها کرده آخرالامردرموضع بالا کوت‌ضلع هزارهٔ‌چچ‌ازدست کروه‌سکهه بقتل رسید وپس از کشته شدن اوحصهٔ مشرقی افغانستان بغیر از پشاور همه در تصرف غاصبانهٔ سکهه در آمد وآخرالامر باسردار سلطان محمد خان نیز راه مخالفت پیش کرفته موضع هشت نکرودوآبه‌را ازمضافات پشاور اخذوقبض کرده کوهات را بمصالحه عوض آن دوموضع بسردار مذکور واکذار شدندوهمه جالشکراقامه‌دادند وسردار سلطان محمدخان سردار دوست محمدخان رااز کابل دعوت‌جهاد کرد که انشاءالله‌درموقعش‌ذکرمیشود

(ذکر فوت شاه محمود و سردار پردل خان)

(ومراجعت فرستادهٔ قزلباشیه کابل از ایران)

ذکر فوت شاه محمود

دراثناء وقائع مذکوره شاه پسندخان که ازمشاهیر بزرکان افغان ودولت شاه‌محمود رانیك خواه‌وپاسبان‌بود ازهرات درمشهد رفت که باحکمران خراسان قرار دادی کرده شهزاده کامران را بمعاونت‌اوازایالت‌هرات‌خلع وشاه‌محمود را نصب نماید وپس ازرفتن او درمشهد شاه محمود که ازجور پسرش شهزاده کامران ایام عمرش را درزاویهٔ خمول‌میکاست‌ومرك‌راباورادووظائف خویش‌ازخدامیخواست‌درسال ۱۲۴۴ هزارودویست‌وچهل‌وچهار هجری بمرض هیضه پدرود جهان کردودرهرات مدفون شد وهم چنین عطامحمدخان‌الکوزائی‌بمرض‌مذکورفوت شده شهزاده کامران یارمحمدخان پسرعبدالله‌خان سابقه حاکم کشمیر برادرعطامحمدخان راعوض‌عمش وزیر خویش قرار داده مطمئن خاطر بحکومت هرات پرداخت و سردار پردلخان را نیز از مرض ربو وضیق النفس اجل موعود دررسیده روزشنبه سلخ‌ذیقعدةالحرام سال ۱۲۴۵ هزارودوصدوچهل‌وپنج‌هجری‌ازجهان‌در کذشته در مزار حضرت جی واقع قندهار مدفون کردید وپس ازوی حکومت قندهار بسردار کهندل خان و سردار رحمدل خان وسردار مهر دل خان قرار کرفت وهم درین هنکام عبدالصمد خان تبریزی که از نوکران خاص محمدعلی میرزاابن‌اعلیحضرت‌فتحعلی‌شاه‌قاجار بودبعدازفوت‌شهزاده مذکورازایران‌انتقال کرده‌درهندوستان وازانجا درلاهور نزدرنجیت سنکهه شده خدمت وملازمت‌بائسته نیافت وازانجا درکابل نزدسردار دوست محمد خان آمده مرحمت وملازمت شائسته یافت وفوج نظام را اودرافغانستان بنانهاده رواج داد زیرا که یك‌فوج پیاده هزاری ترتیب داده بقواعد نظام تعلیم حرب نمود وتااینوقت سپاه فرمان فرمایان وحکم روایان افغانستان سوارهٔ کشاده وپیادهٔ ساخلو بوده کویا که عساکر نظامیه را سردار دوست محمدخان آغاز نهاد وهمدرین‌احیان‌حسین‌قلی‌خان جوانشیر چنانچه ازپیش رقم کشت که بانامهٔ فتحعلی شاه قاجارراه سندبر کرفت ودرنزد میرمراد علیخان‌سندی خودرا سفیر دولت ایران قرار داده اظهار کرد که کار پردازان پایهٔ سریر سلطنت ایران تصمیم عزم تسخیر افغانستان کرده زوداست که جانب مملکت افغانستان یورش آرند وازین حمله مملکت سند نیز مصون ومأمون نخواهد ماندومیرمرادعلیخان ازبیان‌اوخوفناك کشته میرزامیرمحمدعلی‌نام‌شیرازی را باچندتن‌دیکرازاعیان‌بسفارت ایران کماشت و ایشان نزد شاه ایران رفته مکشوف داشتند که حسین‌قلی خان بکذب سخن رانده است و خود حسین‌قلی خان ازراه بندربمبئی دوباره وارد طهران شده بی‌نیل مرام درسال ۱۲۴۶ هزار و دو صد و چهل وشش هجری بکابل برکشت وبخانه اش رسید

بنیاد فوج نظام در افغانستان

مراجعت فرستاده قزلباشیهٔ کابل از ایران

نقل نامهٔ سید احمد اخباری

دوست محمدخان رابالشکر بمدافعهٔ اوفرستادو اونیز بقتل رسیده سپاهش ازراه هزیمت وفرار داخل پشاور شد واز حصول این فتوح مکنت سید احمد قوی گشته جمعیتش انبوه گردیده ومظفر انه درعلاقهٔ تنول درآمد وسردار سلطان محمد خان دوباره باسپاه کینه خواه وسردار حبیب‌الله خان‌ین سردار محمد عظیم خان مغفور آهنك جنك او کرده شکست یافتند وسید احمدمنصورانه ازانجا حرکت کرده داخل علاقهٔ هشت نگرشده نامهٔ ذیل‌را بانشاء واملاءوخط مولوی اسمعیل درروز بیست وچهارم‌ماه شوال‌سال۱۲۴۴هزاروودوصدوچهل‌وچهار هجری برای سردار سلطان محمد خان مرقوم ومرسول‌داشت که نقل آن اینست بخدمت سرا پا عظمت سردار سلطان محمد خان بعد ازسلام مسنونه واضح آنکه چون پاسداری خاطر سردار یار محمد خان‌باعث تبکدر خاطر عاطر گردیده بناءً علیه راه‌رسل ورسائل مسدود شده بمجرد دعای غائبانه اکتفا کرده میشود امّاالحال که بمنصب سرداری پشاور رسیده برمسند ریاست نشست‌لابد بحکم آیه کریمه(کنتم خیرامة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن‌المنکر)وکریمه(المؤمنون و لمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف وینهون عن‌المنکر) تجدیددعوت دیرینه لازم آمد که ای برادرعزیز این نصیحت بگوش هوش بشنو وبغور تمام دریاب که‌دنیاو کاردنیاهمه گذشتنی وگذاشتنیست واین جاه وجلال وعزو اقبال‌همه برباد شدنی هوشیار تجربه کارهمان‌است که‌خیال خود پرستی باامتاع قلیل الانتفاع دردلش ننشست وجان خودرا باین زندگانی فانی نبست

مجودرستی عهد ازجهان سست نهاد که این عجوزه عروس هزارداماداست

دیدید که‌سردار یارمحمد خان‌راچه‌قدر غروروتخوت برسر وخیال‌عزت وعظمت دردل نشسته هوای خود پرستی کاخ دماغ شانراکرفت که باچندین شورش بکمال‌جدوتعب بمخالفت رب العالمین محض پاسداری خاطر کافرلعین کمرفتنه وفساد وعداوت وعنادبربسته بسر چندروز فقرای‌مهاجرین وغربای مجاهدین که تارك دنیاوطالب‌دین وتابع‌حکم‌رب‌العلمین وسنت سیدالمرسلین‌اند چه لشکرکشیهانمودندوراه عداوت وبدخواهی پیمودند ایشان بشمشیر وتوپخانه وشاهین خود مغرور بودند ومابتائید مالك خود مسرور تاکه قهر سبحانی بجوش آمد وتائید یزدانی درخروش بچشم‌انصاف ببین که‌چه سان‌درلحهٔ شعبدهٔ تقدیرآسمانی بظهوررسید وروزاقبال او درطرفةالعینی بشب ادبار بدل‌گردیده آخرالامر تنهابحضورمالك علی‌الاطلاق راه درنور دید وآنجا نه‌آن کافرلعین یار بود ونه‌کسی ازمنسوبان خودش غمخوار پس شمارا لازم که فی‌الحال هوشیارشوید وازخواب غفلت بیدار که آخرروز پیك اجل بشمامم خواهد رسید ودرمحکمه حساب بحضور رب لارباب حاضرخواهید گردید درانجا دوستی کافرلعین وخوشامدمنافقین بیدین وسخن سازی اشرار بدراه وتوجیهات ملایان گمراه منفعتی بشمانخواهد بخشید وهرچند اکثر عمرخودرا درمخالفت رب‌العالمین وتملق منافقین بیدین ودوستیٔ کافرلعین صرف نمودید وعهد ومیثاقیکه بارگاه اطاعت مالك علی‌الاطلاق ربستید اکنون بپاس خاطر برادر خود بشکستید اما منکه نائب حضرت رسولم وبدعوت بندگان آلهی بسوی راه راست شب وروز مشغول بزبان حال وقال این آیهٔ کریمه میخوانم (قل یاعبادی‌الذین اسرفوااعلی انفسهم لاتقنطوا من رحمةالله ازالله یغفر الذنوب جمیعاً انه هوالغفور الرحیم و اتبعوا احسن ماانزل الیکم من ربکم من قبل ان یاتیکم العذاب بغتةً و انتم لا تشعرون ﴾

بایدبخلاف برادرخویش دربندگی خداوند باامن همدست‌وهمداستان شده راه جهادپیش گیرید وبسلام من‌فائزشوید که‌گناه شمارا خداعفوکند زیرا که درگاه‌اوتعالی درگاه ناامیدی نیست (صدبارا گرتوبه شکستی بازآ) انتهی‌وپس ازارسال‌این نامه ازمحال هشت نگرکوچیده داخل علاقهٔ میچنی شدوازورودداو درآنجاووصول نامه‌اش سردار سلطان محمد خان را دل از دست رفته ازکثرت خوف ورعب پشاور را فروگذاشت وسید احمد داخل پشاور گردیده شهرواطراف‌فش‌را متصرف شد ودو آبه وهشت نگررا باسم جایگیر بسردارسلطان محمدخان سپرده بنظم ونسق شهرومضافات‌پشاور پرداخت‌ورحل اقامت وطرح حکومت انداخت وبعد از اندك زمانی ملا مظهرعلی

ذکر نامه و رسول فرستادن قزلباشیه کابل در ایران

(ذکر رسول و نامه فرستادن قزلباشیه کابل)

(نزد فتحعلی شاه وشورش سید احمد)

ازروداد اغتشاشات وانقلابات داخلهٔ مملکت افغانستان که مذکور شده آمد که اینقدر ارسال هزار و دویست وسی وچهار هجری ازسبب مکحول ومقتول شدن وزیر فتح خان اجرا یافته تا اینوقت وبعد ازین نیز برقرار بود چنانچه مرقوم شده میآید انشاءالله مردم قزلباشیهٔ کابل نیز پسران سردار پاینده خان را در حکومت هر بلدی جدا گانه باهم متحد ودر امر سلطنت استبداد مختلف دیده واقامه شهزاده ارغون میرزا را درهرات شنیده عرضهٔ مرقوم ودر سال هزار ودوصد وچهل وسه هجری همدست حسین قلیخان جوانشیر نزد اعلیحضرت فتحعلی شاه قاجار ارسال داشتند که هر کامیکدام از شهزادگان را بالشکر مأمور افغانستان نماید هرآینه تا کراه بدینمقام نزدیک کنند ایشان دامن خدمت برمیان زده پسران سردار پاینده خانرا دستگیر کرده سپرد او مینما یندوشاه موصوف از جهت آنکه بادولت انگلیس پیشتر طریق موالات برگرفته بنابشورش هندوستان ازلشکر کشیدنش جانب افغانستان ممنوع گشته بود در اسعاف حاجت قزلباشیه کابل تقاعد ورزیده بالتماس حسینقلی خان مذکور نامهٔ بمیران سند مسطور نموده رخصت مراجعت ازراه سند داد که شرح ورود او درانجا ومعاودتش بکابل رقم شده میآید انشاءالله تعالی وهم درانثنای واقعات مذکوره رنجیت سنگهه لوای استیلا را اعتلا داده ولایات پنجاب و کشمیر را بالتمام متصرف شد وسید احمد که گریختنش از پیش رقم گشت بعد از هزیمت یافتن داخل علاقهٔ بنیر شده مردم آنجارا برانگیخت که بقوت بازوی ایشان قلعهٔ اتك را از تصرف رنجیت سنگهه باز کشد وشادیخان مهمند که دربنوقت ازطرف رنجیت سنگهه قلعه دار آنجا بود بدفع سید احمد برخاست واو باتفاق میرباچو وغیره باشادیخان در آویخته کاری از پیش نبرد تا که شادیخان را بواسطهٔ ملا عبدالغفور نام بهانه صلح خواسته هلاکش ساخت بعد ازینبر راه جیال خدوخیل پیش گرفته بصوابدید فتح خان پنجتار بحکومت قوم یوسف زائی قرار یافت ولیکن مردم آنجا ازصمیم قلب بحکومت او رضا نبودند زیرا که دختران مردم یوسف زائی را زجبرا و کرهاً بتجدید الاسلامان اهل هنود ومردم مسلمان هندی که باوی همراه بود بزناشوئی همیداد وازین کردار سید احمد سردار یار محمد خان برآشفته باسه هزار تن مرد پیکار وشش عراده توپهای آتشبار بعزم رزم سید احمد از پشاور جانب علاقهٔ یوسف زائی راهی شد و ازانسو مولوی اسمعیل که مشیر و مرید سید احمد بود باششصد تن از مردم هندوستانی آهنك مدافعه کرده چون اعداد لشکرش کمتر ازسپاه سردار یار محمد خان بود توان مقاتله را درخود ندیده حیلت انگیخته شب هنگام عزم مقام دلیران خون آشام سپاه سردار یار محمد خان فرمود وریسمان درازی را قطعه قطعه کرده باندك اندك فاصله قرار داده امر نمود که سر آن رشتهارا آتش زده جانب لشکر گاه سردار رهسپار شوند وهمراهان او همچنانکه مأمور شدند فتیله های آتش زده بدست گرفته روی بسوی اردوی سردار یار محمد خان نهادند وانواج او ازمشاهدهٔ شعلهٔ فتیلهها راستاك کشته سراسیمه سان دست بآلات جنك بردند ودران ظلمت شب که راه از چاه مفهوم نمیشد بکشاد دادن توپ وتفنك پرداخته ازخود وبیگانه را بزیر زدن گرفتند ودرعین گیرودار سردار یار محمد خان بگلولهٔ جان ستان مرگ دوچار شده ترك زندگی کرد ولشکریانش ازدیدن او هزیمت یافته جسدش را برداشته بکمال بی نظامی راه فرار جانب پشاور برگرفتند واکثر کشته کشته اند کی جان بسلامت بردند واینواقعه در اوائل سال ۱۲۴۴ هزار ودوصد وچهل وچهار هجری بوقوع پیوسته سردار موصوف بعمر سی ونه سالگی دست از جان شسته درمزار شیخ حبیب بجنب مضجع سردار عطا محمد خان برادرش مدفون گردید

ذکر حکومت سردار سلطان محمد خان در پشاور

(ذکر حکومت سردار سلطان محمد خان)

(در پشاور ونامه فرستادن سید احمد نزد او)

وپس از کشته شدن سردار یار محمد خان مرحوم سردار سلطان محمد خان برادرش که از کابل چنانچه مذکور شد در پشاور رفته بود بمسند حکومت آنجا نشسته حکم روا کشت و کمر کین بخون خواهی برادرش بربسته با سید احمد طریق مقاتله پیش گرفت وعبدالرسول خان بن عبدالواحد خان بن سردار رحیمداد خان شوهر همشیرهٔ سردار

که هردو لشکر بدفن مردگان خویشتن نمیرسیدند وپنج پنج وده ده میت را دریك حفره انداخته خاك براجساد ایشان میریختند تا که شدت مرض وباوحمایت اخوت کار محاربه را بمصالحه ومدارا انجام داده هردو برادر ازدرصلح سخن رانده وثیقهٔ عهد برنگاشتند وشروط وقیود ذیل را درج عهدنامه ساختند که سردار یردلخان باایالت قندهار قناعت کرده چشم طمع بغزنین وکابل بازنماید وهمچنین سردار دوست محمدخان بحکومت کابل و غزنین اکتفا نموده ازقلات توخی فراتردست تصرف درازنکنند وهم صدمردهٔ میدان کابل را جایگیر سیدالخان پیار وخیل وبیك سمندرا باخورد کابل جایداد مواجب خدای نظرخان ومولادادخان ماما وکوده را عوض تنخواه ملامؤمن وتره خیل را سیورغال ایشیك آقاسی خانکل خان وقریهٔ ثانی غزنین را عوض مستمری حاجی زلا خان شناسد که مالیات قرای مذکوره را اسامی مزبوره که هرکدام ازهمان مقام ونوکران سردار یردلخانند صرف مؤنت ومعیشت نمایند وهمچنین چندقریه ازمضافات قندهاررا جایگیر نوکران سرداردوست محمدخان که ازان دیاربودند قرار ونگار دادند وجانبین خاتم برنهاده یك بدیگری سپردند که قلات توخی نقطهٔ فاصله بین جانبین بوده هریك ازان تجاوز نکنند بعد هرکدام بمقام خویش مراجعت کرده کار ایالت پیش گرفتند

﴿ ذکر مخالفت شهزاده کامران باشاه محمود ﴾

(پدرش و لشکر کشیدن والی مشهد بمعاونت شهزاده)

ذکر مخالفت شهزاده کامران باشاه محمود پدرش

درخلال واقعات مذکوره شاه محمود ازناصیهٔ حال شهزاده کامران پسرش انار مخالفت ومخاصمت مشاهده کرده از خوف اینکه مبادا محبوسش کنند ازشهر هرات بیرون شد وازمردم محال ونواحی فراه واسفزار جمعیتی فراهم آورده آهنك قلع پسر کرد وشهزاده کامران که ازپدر روی فرزندی برنافته بود ازشجاع السلطنه حسنعلی میرزا والی مشهد جهت دفع پدر کمك خواست واو محمدامین خان بازوکی را باپنجصد سوار از مشهد بمعاونت شهزاده روانه هرات کرد وکامران ازورود او کامروا گشته شاه محمود باحشریکه همراه داشت روی بسوی ولایات میمنه ومرغاب وبادغیس وغرجستان نهاد وازمتوطنین محالات مذکوره چهار هزار سوار بدست آورده عازم هرات شد وشهزاده کامران شهزاده جهانگیر پسر خودرا بمدافعه گماشت ومحمدامین خان بازوکی را که ازمشهد بمددش راه برگرفته بود درباغ شاه اقامتگاه داد وشاه محمود ازمنزل سرچشمهٔ بادغیس راه برداشته ازدامنهٔ معروف بکمرکلاغ روبنشیب اسپ رانده بکنار هرات رسید واز کردراه جمعی رابدفع محمدامین خان امرنا ختن کرد واو باپنجصدسوار خراسانی که همراه داشت لوای محاربه افراشته باهم در آویختند وهنوز منصور ازمغلوب معلوم نگشته بود که شاه محمود برشهزاده جهانگیر فرزندزادهٔ خود حمله کرده اورا از پیش برداشت اینوقت محمد امین خان بازوکی نیز پشت بجنك داده بهمعنانی شهزاده داخل هرات شد وشاه محمود ایشانرا تعاقب کرده هرات را بمحاصره انداخت وشهزاده کامران ازبیم اینکه مبادا شهریان بروی شوریده بدرش را بشهر درآرند صورت کاررا بذریعهٔ مکتوب بشجاع السلطنه حسنعلی میرزا آگهی داده اورا بمعاونت خویش دعوت کرد واو که درینوقت بنشابور بوددراوائل ماه ذی الحجه سنه ۱۲۴۱ هزار ودوصد وچهل ویك مطابق ایام شورش سندیان وآهنك سرداز شیر دلخان بتدمیر ایشان چنانچه گذشت ازنشابور روبهرات نهاده بکنار غوریان فرودآمدوشهزاده کامران ازورود اودرانجا قوی دل گشته ازهرات بیرون شده ازراه قتال بابدرش مقابل گردیدوپس ازکشش وکوشش بسیارشاه محمود هزیمت یافته راه فرار برگرفت وشجاع السلطنه درچن سنك بست فرود گشته لشکرگاه ساخت وشهزاده کامران بااعیان واشراف شهروارکان دربار خویش درچن مذکور حاضرمحفل شجاع السلطنه گردیده نیك نوازش یافت واورا بازای یاری و نوازشش ازراه مهمانی بشهر درآورده کلیدهای شهر وخزینه رابنزدش گذاشت واوازهمه انکشترعقیق را برداشته ارغون میرزا فرزند خودرا باپنجهزار سوار درهرات گذاشته درده اول محرم سال ۱۲۴۲ هزاروده ویست وچهل ودوی هجری که درده اخیر اینماه چنانچه بشرح رفت سردار شیردلخان فوت شد ازهرات جانب مشهد مقدس مراجعت نمود

قزلباشیهٔ کابل را باخود یار ساخته بعد بمعاونت آنان ومردم کوهستانی که همراه داشت بمقاتله پرداخت وبقهر وغلبه داخل کابل شد وباوجود مخالفت سردار سلطان محمد خان بعد از متصرف شدن کابل ازراه برادری اورا پیش خوانده نوازش نمود وگفت باهم کار حکومت کابل را نظم ونسق داده بوضع برادرانه زیست میکنیم واو چون خود را گرفتار میدید این وقت سخن سردار دوست محمد خان را بگوش قبول شنیده وقتیکه فرصت یافت فراراً در پشاور نزد سردار یار محمد خان شتافت چنانچه بیاید

ذکر فتنهٔ سید احمد ومولوی اسماعیل

﴿ ذکر فتنهٔ سید احمد ومولوی اسمعیل هندی ﴾

مقارن این حال سید احمد نامی که در کشور هند بسلك سوارهٔ نظام دولت انکلیس ملازمت داشت وچندی پیشتر ازین هنکام موی اسمعیل نامی باچند تن دیکر از علمای دهلی او را مهدی موعود خوانده حشر و ازدحام تامی فراهم کردند وکار کذاران دولت انکلیس ازبیم آنکه جم غفیری جمع شده مبادا شورشی در مملکت حادث کشته تشویشی بدولت روی دهد هردوتن را اخراج المملکت نمودند وایشان از راه بحر جانب مکهٔ معظمه رهسپر کردیدند وبعد از ادای مناسك حج از راه مسقط (۱) وبلوچستان وارد قندهار شدند وازانجا درین اوقات اشارت که رفت بکابل آمده در باغ سردار سلطان احمد خان بن سردار محمد عظیم خان از جانب ایالت مسکن برای ایشان معین کشت وسردار دوست محمد خان باسردار سلطان محمد خان بواسطهٔ نام سیادت وفضیلت علم مقدم هردوتن را کرامی داشته بغایت احترام کردند وایشان درایام توقف هردو سردار را بجهاد سکهان که پنجاب وکشمیر را متصرف شده بودند تحریض وترغیب زیاد نموده برمرام فائز نکشتند باعث آن بود که هردو سرداران قوت مقابله سپاه سکهان را نداشتند چرا که نودولت بودند هرکاه این خیال را میکردند البته ضرورةً غیر از شکست وبکشتن دادن مسلمانها دیگر ثمرهٔ حاصل نمیکردند پس ناچار ازکابل بی نیل مقصود در پشاور رفته سردار یار محمد خان را ترغیب جهاد کرده ومردم صوات وقبایل یوسف زائی وختك ومهمند ومتوطنین کوهات ودیرجات را بامر سردار مذکور بنام غزا وجهاد سکهان کرد آوردند وباهری سنکهه سپهسالار رنجیت سنکهه طرح مقاتله انداخته دروقت تسویهٔ صفوف سید احمد برپشت پیلی نشسته هرچهارپای آنرا بزنجیر محکم بست وهرکه ازپای بستن پیلش سوال میکرد میکفت که چون پشت بجهاد دادن حرام است پایهای پیل را می بندم تا اکر انکساری بلشکر اسلام روی دهد از هواجس نفسانی ووساوس شیطانی که تادم مرك دامنکیر ضمیر انسانی اند روبکریز نهم وازین کفتار اوزیاده تردل بجنك دادند تا که بازار قتال رواج کرفته متاع جدال بکار افتاد وهنوز غالب ازمغلوب امتیاز نیافته بود که سید مذکور خود را اززیر پیل برزمین انداخته برمادیانیکه ازیکی ازهمراهانش بود سوار وروبفرار شده در کوهات رفت وازین کار او هزیمت بلشکر اسلام روی داده بسیار تن ازضرب تیغ مخالف بخاك هلاك افتادند وپس ازمشاهدهٔ این حالت هرکه شعور داشت قدم به پیرامون او نکذاشت وسردار یار محمد خان نیز روی دل ازوی برتافته آخرالامر ازدست وی کشته شد چنانچه بیاید وهمدرین هنکام سردار سلطان محمد خان که ازتصرف نمودن سردار دوست محمد خان کابل را خاطر کران کشته بود ازکابل فرار کرده در پشاور نزد سردار یار محمد خان رفت

(۱) مسکت بکاف وقاف هردو صحیح ودار الملك عمان واز بلاد بزرك آن مکان است

ذکر لشکر کشیدن سردار پردل خان

﴿ ذکر لشکر کشیدن سردار پردل خان ﴾

(بکین خواهی سردار سلطان محمد خان)

چون سردار پردلخان ازتصرف نمودن سردار دوست محمد خان کابل را وفرار کردن سردار سلطان محمد خان آکاه کشت بنابرمعاهدهٔ که سردار شیردلخان دربین همهٔ برادران انعقاد داده بود ازقندهار باآهنك جنك سردار دوست محمد خان جیش جانب کابل در جنبش آورد وسردار دوست محمد خان نیز از توجه او خبر یافته ازکابل بالشکر راه مدافعه برکرفت ومقارن کوچ کردن او مرض وبادر کابل حادث شده اندك اندك تامنزل سرچشمهٔ مقر همعنانی ورکاب داری اردوی اورا کرده درانجا اشتداد یافت وسردار پردلخان نیز درمنزل مذکور رسیده مقابل هم فرود آمدند وبعوض آنکه بایکدیگر دراویزند وخونها بریزند سموم مهلکهٔ وبا جنان وزیدن کرفت

از قصدی که داشت بازداشت و نظر بازدحام مردم کابل وقلت ادوات حرب معطل بوقت فرصت و حصول قوت وقدرت گذاشت وباستصواب آرای همهٔ برادران سردار دوست محمدخان در کوهستان کابل وسردار امیر محمدخان بغزنین ونواب عبدالجبار خان درلمقان ونواب محمد زمان درجلال آباد وسردار عطا محمد خان ونواب اسد خان وسردار رحمدل خان همچنان که بودند درپشاور ودیر جات وسند مأمورایالت وحکومت گشتند وهرکدام راه مقام حکومت خویش برگرفته رفتند

ذکر مراجعت سردار شیردل خان وفوت سردار عطا محمد خان

﴿ ذکر مراجعت سردار شیردل خان ﴾

(جانب قندهار وفوت سردار عطا محمد خان)

پس ازمأمورشدن سرداران مذکور بحکومت ولایات مزبوره سردار شیردل خان خبر مراجعت خود را جانب قندهار سمر ساخته مردم کابل ازین سخن شادخاطر گشتند وخود را پس ازمعاودت اومأمون تصور کرده ازعزمیکه داشتند بازماندند وسردار شیردل خان دراوائل سال ۱۲۳۹ هزار ودوصدو سی ونه هجری سردار یار محمدخان را که ازدیگر برادران نسبت بوی میل خاطر داشت بحکومت کابل گماشت ولوای باز گشت جانب قندهار افراشته از کابل برفت وپس ازوی سردار یار محمدخان ازمکتوب سردار عطا محمدخان که ازپشاور فرستاده ونوشته بود که ازعود چراحتیکه درمحاربهٔ موضع بده بیراز لشکریان شاه شجاع یافته بود موادش باعضاء رئیسه ریخته احوال او ذکر کونست راه پشاور برگرفته سردار سلطان محمد خان را بجای خویش بحکومت کابل گذاشت وانگاه که وارد پشاور شده هرچند بمعالجه ومداوا کوشش نمود چون اجل موعود او بسر رسیده بود بهتری در ناصیهٔ حال وی مشاهده نکرد تا که درعمرسی ونه سالگی بسال ۱۲۳۹ هزارو دویست وسی ونه هجری پدرود جهان فانی کرده درمزار حضرت شیخ حبیب واقع جنب شهر پشاور مدفون شده سردار یار محمدخان بمسند حکومت پشاور نشست

ذکر شورش سندیان وفوت سردار شیر دلخان

(ذکر شورش مردم سند وفوت سردار شیردل خان)

دراواخر سال ۱۲۴۱ هزار ودویست وچهل ویک هجری میران سند سرازجیب تمرد کشیده رایت خلاف برافراشتند ولشکر انبوهی ازهر گروه فراهم آمده بسردار رحمدلخان حاکم انجا بشوریدند وسردار شیردل خان خبر یافته بآهنگ تنبیه وتهدید آنها از قندهار بالشکر بسیار روی بدان دیار نهاد وسردار رحمدلخان از ازدحام سندیان هراسناک گردیده نائب سلطان خان بن الهداد خان انکی زائی (۱) را بنیابت خویش گماشته راه قندهار پیش گرفت که از سردار شیردل خان لشکری بمعاونت بر گیرد و درعرض راه منزل ذا کرد بشرف ملاقات او که رهسپر مملکت سند شده بود رسیده مورد عتاب گشت که چرا ولایت را گذاشته اقامت وثبات نورزیدی واو معذرت نموده چون کار ازدست وتیر ازشست رفته بود سردار شیردل خان خشم خود را فروخورده باهم وارد منزل مذکور شدند وازقضای مبرم الهی درین منزل تب شدیدی بسردار شیردل خان عارض گشته اورا باتن تب دار درقندهار مراجعت داده در روز جمعه بیست وپنجم محرم سنه هزار ودوصد وچهل ودوی هجری بسن چهل ویک سالگی ایام عمرش سپری شده درمزار حضرت جی صاحب واقع قرب شاه برج دروازهٔ بردرانی شهر احمد شاهی مدفون گردید وازفوت او کشتی مراد سندیان بساحل نجات رسیده نائب سلطان خان را نیزازمملک سند بیرون کشیدند

انکی زائی یک شعبه ازشعب بارکزائی میباشد

ذکر متصرف شدن سردار دوست محمد خان کابل را

﴿ ذکر متصرف شدن سردار دوست محمد خان کابل را ﴾

پس ازفوت سردار محمد عظیم خان ورفتن سردار یار محمد خان درپشاور چنانچه رقم گشت سردار دوست محمد خان که بحکومت کوهستان کابل اقامه داشت وازستم بخدای نظرخان ورنجیده کی خاطر مردم کابل آگاه بود باندیشهٔ آنکه مردم مذکور مبادا ازشنیدن خبرفوت سردار شیردل خان فتنه برانگیزند وازدردیکه بدل دارند باسردار سلطان محمدخان بستیزند از کوهستان روی بسوی کابل نهاد وسردار سلطان محمدخان از آمدن او جانب کابل رشك برده بالشکر بمدافعه وممانعت وی برخاست وسردار دوست محمد خان ازین راه خلاف پیمودن او برآشفته اول مردم

ازمردم قزلباش وکابلی پشت بعمارات شهر استحکام داد وسردار شیردل خان از استواری اعداد دلیران جنك تصرف شهررا دشوار دیده از موضع پوستین دوزها بر خاسته رو بجانب بالاحصار نهاد ولشکر خویش را اززیر دیوار بالاحصار وکنارچمن قلعهٔ هوشمند خان دور داده از دروازهٔ خونی داخل بالاحصار شد وبتوسط مردم بالاحصاری که در را بروی او کشودند سردار حبیب الله خان را گرفته محبوس گردد وسردار دوست محمد خان باتفاق دیگر برادران کوی وبرزن شهر وکوه شیر دروازه را بابرج عقابین معروف ببرج یك لاغو استحکام داده مدتی شب وروز را بجنك خانکی بسر بردند تاکه کار مقاتله بطول انجامیده علوفه وانباشتهٔ جانبین که بکی ازدست دیگری متحصن ودرمحاصره بودند تمام گشت آنگاه تیهٔ مرنجانرا حربگاه قرار داده طرفین ازشهر وبالاحصار باآهنك جنك بر زیرتل مذکور برشدند تاهرکه غالب آید دیگران اطاعت اونماید چنانچه باهم در آویخته خونهاریخته کشت ولعل محمد خان میرآخور ازنوکران معتمد سردار شیردل خان بضرب شمشیر سردارسلطان محمدخان ازپادر آمد واسپ سواری سردار مهردل خان زخمدار کشته را کبش زمین پیاده مانده دستگیر شد وروز راهردو جانب بقتال وجدال بسر رسانیده شب هنگام هریك بمقام خویش در آمدند وسحرگاه این شب سردار شیردل خان بایکسوار ازراه دور بینی وعاقبت اندیشی بعزم صلح درخانهٔ نواب عبدالجبار خان که بسن وسال بزرك ازدیگر برادران بود در آمد واورا واسطهٔ مصالحه ساخته دیگر برادران را نیزدرخانهٔ اوفراهم کرد وانجمن صلح آراسته شده هنوز شکوه ازیکدیگر درمیان وسخن گله برزبان بود که سردار شیردل خان این دوبیت را برخوانده اظهار برتری کرد

ماپنج برادران که از یك پشتیم ... دردست زمانه همچو پنج انگشتیم
چون فرد شویم درنظرها علمیم ... چون جمع شویم پرده‌ها مشتیم

واین دوبیت را بنابران برخواندکه اوبا کهندل خان وپردل خان وزحمدل خان ومهردل خان پسران سردار پاینده خان مرحوم ازیکمادر بودند اقتدارش را بدیگر برادران بازداشت خلاصه ازاقبالیکه همرکاب همهٔ ایشان بود کارمقاتله را بمصالحه انجام وقرار دادند که سردار شیردل خان را بزرك خودها دانسته بمشاوره وصوابدید همدیگر همهٔ اموررا فیصله نمایند واز درنفاق باهم نکرایند ومتفق بوده خلاف رأی هریك که اصوب باشدطریقه پیمایند وبنابرانکه سردار دوست محمد خان چنانچه رقم گشت باسردار حبیب الله خان دوسه مرتبه محاربه کرده کابل‌را بغلبه متصرف شده بود خواهراورا بسردار محمد اکبر خان بن سردار دوست محمد خان وخواهر محمد اکبر خانرا بسردار سلطان احمد خان بن سردارمحمد عظیم خان مرحوم برای رفع کدورت برسم زناشوئی عقد مناکحت بستند ورشتهٔ عهد را انعقاد داده ازدراتفاق بامور مهمه پرداختند .

ذکر جور وستم خدای نظرخان و غیاث الدین خان برمردم کابل

﴿ ذکر جور وستم خدای نظر خان ﴾

(وغیاث الدین خان برمردم کابل)

پس از توثیق رشتهٔ مصالحه وتطفیهٔ نائرهٔ مقاتله سردار شیر دل خان خدای نظر خان قوم سهاك غلجائی خالوی خود را باغیاث الدینخان آخوند زادهٔ الکوزائی باسم نیابت خویش بدر یفت وتحصیل نقد وجنس تلف شدهٔ سردار محمد عظیم خان مغفور مأمور نموده تاکید فرمود که بدون سند وثبوت چیزی وپشیزی ازکسی نستانند اما آن دونن که ثمرهٔ شجرهٔ جور وستم بودند ابواب بحسابی را بروی مردم کابل بازه دست تعدی بگرفتن مال ومنالدا یشان دراز کردند ومتاع هرکه را فی‌الجمله هستی داشت بمصادره اخذ وقبض کردند وازغمهای مردم کابل از سردار شیردل خان آزرده دل ورنجیده خاطرشده درمجالس ومحافل ازحیف ومیل او باهم سخنان رانده ستمکارش میخواندند تا که رفته‌رفته آهنك شورش وبلوا درافواه انداختند سردار شیردل خان امامجرا اکه [illegible] دل رده شده از کشتن [illegible] کابل پس نموده وبلاوه را آسوده می‌بایست مرهم گذارجراحات قلوب ستم دیدگان شده خزینه زجر وتوبیخ نمود امامردم بارخود را سبك نموده

ذکر فوت سردار محمد عظیم خان

ذکر فوت سردار محمد عظیم خان

ووقایعیکه بعد ازوی بصدور پیوست

در سال ۱۲۳۸ هزار و دویست وسی وهشت هجری بعد ازانکه سردار شیر دلخان لشکر جانب هرات کشیده شاه محمود را بمحاصره انداخته آخرالامر ازسبب واقعهٔ هایله که ذکر میشود بی نیل مرام مراجعت کرد سردار محمد عظیم خان را درعمر سی وهشت سالگی ایام حکومت وملك کیری سپری شده درجنب غربی مزار عاشقان وعارفان کابل مدفون کردیده درزیر پردهٔ تیرهٔ تراب متواری کشت واین بیت تاریخ وفات او درلوح مزارش منقراست

چو پرسند ازسال فوتش بکو ... بخلد برین ایزدش جا دهاد ۱۲۳۸

وپس ازوی سردار حبیب الله خان پسرش بجای پدر برمسند حکومت کابل قرار یافت وسردار دوست محمد خان که بعد از مراجعت قندهار باسردار محمد عظیم خان چنانچه از پیش رقم کشت ازنزد سردار مرحوم مذکور بحکومت کوهستان کابل مامور شده درانجا بود که تب مرك عائد حال سردار محمد عظیم خان کردیده اوازکوهستان بعزم عیادت راه کابل برکرفت ودرمزار سید مهدی رسیده ازفوت برادرش آکاه کشته ازراه فشار تانك چی بغزنین نزد سردار امیر محمد خان که بعوض وی حکومت آنجاداشت رفت واز آنجا ترتیب لشکر کرده بقصد تصرف کابل راه برداشت وسردار حبیب الله خان بمدافعه برخاسته درموضع سید آباد باهم دوچار شده غالب آمدوسردار دوست محمد خان هزیمت یافته بغزنین بازکشت ودوباره سامان تسخیر کابل سازکرده روی بسوی منزل مقصود نهاد ودرموضع قریهٔ آغه معروف بقرغه تلاقی فئتین رخ داده سردار حبیب الله خان مغلوب کشت وشهر کابل بتصرف سردار دوست محمد خان درامد ومقارن انحال سردار شیردلخان که هرات را درمحاصره داشت ازشنیدن حوادث مذکوره دست ازتسخیر ومحاصرهٔ هرات بازداشت وباندیشهٔ اینکه نه صد هزار روپیه نقد درخزانهٔ کابل موجود بود وهم سردار حبیب الله خان خبط دماغ داشت ازهرات راه کابل برداشت که مبادا مبالغ مذکوره بهدر رود وسردار مهردل خان را از راه سرعت وشتاب پیشتر ازخود روانهٔ کابل کرد که تارسیدن وی مواظب ومحافظ احوال سردار حبیب الله خان بوده نکذارد که وجوه خزانه را رایکان تلف کنند وخود ازراه قندهار درحرکت شد ووارد آن دیار کشته پس ازسامان اسباب سفر وتهیهٔ لشکر راه منزل مقصود برکرفت ودیکر برادرانش ازتوجه او بجانب کابل خبر یافته بروی رشك برده باهم کفتند که این عزم او برای آنست که سردار حبیب الله خان را عزل کرده خودش مستقر مسند ایالت شود وچون کابل را بقراریکه مرقوم شد سردار دوست محمد خان متصرف کردیده بود دیکرانیکه در اطراف مشغول حکومت بودند روی بکابل نهادند وازجمله سردار عطا محمد خان ازپشاور سردار یار محمد خان وسردار سلطان محمد خان رابالشکر روانهٔ کابل کردو همکنان ظاهراً بمعاونت سردار حبیب الله خان وباطناً بطمع زر اندوختهٔ سردار محمد عظیم خان مرحوم در کابل انجمن شدند وباسردار دوست محمد خان که قبل ازهمه کابل را متصرف شده بود همدست وهمداستان کشته درباب توجه سردار شیردلخان سخن رانده دایلهامی آوردند تا که سردار یار محمد خان وسردار سلطان محمد خان باسردار حبیب الله خان معاضد وهمعنان کردیده نیز امرزا موکول برأی صواب نمای سردار دوست محمد خان کردند آنکاه قرار دادند که باسردار شیر دلخان از در ممانعت بستیزند چنانچه سردار دوست محمد خان وهمهٔ برادرانش که درکابل بودند بامردم قزلباشیه وکابلی ازشهر بیرون شده درحدود چهار دهی سرراه بر سردار شیردلخان تنك کرفتند وسردار شیردلخان که ازقندهار روی بسوی کابل نهاده بود واردقلعهٔ قاضی شده راه عبور را مسدود دیده جانب قلعهٔ فاضلبیك عطف عنان کرد که ازراه قریهٔ افشار تانك چی داخل کابل شود وسردار دوست محمد خان نیز بعزم راه کیری روی بدانسوی نهاده دردشت مابین قلعهٔ قاضی وقلعهٔ فاضلبیك باهم ملاقی کشته جنك درپیوست وپس ازکشش وکوشش بسیار سردار دوست محمد خان ودیکر برادرانش کهاو همراه بودند مغلوب کشته بکابل درامدند وسردار شیردلخان مظفر ومنصور بقلعهٔ فاضل بیك فرود آمده روز دیکر ازراه قریهٔ افشار کوچ داده درحدود قریهٔ تانك چی بازنائرهٔ حرب شعله ور شده سردار شیردل خان غالب آمدواسپ رانده درقریهٔ پوستین دوزها لشکرکاه ساخت وسردار دوست محمد خان جانب شرقی شهر کابل را که طرف عسکر کاه خصم بود ازمرادخان تادروازهٔ لاهوری

سندیان آگاه بود فرستاده ایشان را بدون جواب رخصت مراجعت داد وروزدیگرباز فرستادهٔ مذکور حاضر حضور شاه شده اززبان سندیان بعرض رسانید که از ننك بلوچی که بگردن ما افتاده است ملتمس آنیم که شاه چندی در موضع درازه واقع کنار دریای سند توقف فرما شوند تا سردار محمد عظیم خان راعذرخواسته جانب افغانستان مراجعت دهیم بشریعت عقل پسندیده خواهد بود که بعدازان شاه وارد شکارپورشده استراحت گزین گردند وباجرای امور مکنونهٔ ضمیر بوجه خاطر خواه پردازند وشاه بپیام ایشان التفات نکرده نظر بحیله وری آن مردم راه نجات خویش پیش گرفته روی بسوی لودهیانه آورد و آنگاه که از آب سند عبور کردمیران سند از مراجعتش آگاه شده چند هزار روپیه همدست شخصی نزدشاه فرستاده پیام دادند که کوت سبزل را که محصولش یك لك روپیهٔ میشود برسم پیش بشاه سپردیم که درانجا فرود آمده اقامه گزینند ودروقت فرصت سخن ازتصرف کردن شکارپور رانده حسب المرام آن مقام را از ما بخواهند وشاه پیام ایشان رااز راه کذب وتدلیس دانسته بگوش قبول جای نداد واز انجا بعزم لودهیانه راه بر گرفته چون وارد جشیلیمر شدراجهٔ آنجا مقدم شاهی را گرامی داشته در اعزاز واکرام وپیش کش مضائقه روانداشته مورد عطای خلعت وانعام یك زنجیرپیل گشت وازانجا حرکت کرده انگاه که وارد پوکران شد دوروز برای وصول عقب ماندکان درنك فرمودراجهٔ آنجا اعتنا بشاه نکرده بلکه درشب دزد گماشته دوسراسپ ازاسپان شاهی بدزدید وبعد ازچندی ازراه عاقبت اندیشی پس فرستاد ودر منزل جود پور راجهٔ آنجا شیوهٔ آدمیت بتقدیم رسانیده ازانجا راه مزار فیض آثارخواجه معین الدین چشتی رح برگرفته وارد اجمیر شریف گشت وفیضیاب زیارت آن مضجع سعادت مآب گردیده هزار روپیه برسم خیرات بخادمان آن عتبهٔ علیا عنایت کرد وازانجا براه جاینگر اسپ رانده ازراجهٔ آنجا اعزاز واکرام دیده چون بفاصلهٔ شش کروهی شاهجهان آباد رسید چندی مکث کرده اکبر بادشاه دهلی ورودش را گرامی داشته نیك اعزاز واحترام کرد وازانجا یك عنان طی طریق نموده بلودهیانه رسیده رحل اقامت چند ساله انداخت وسردار محمد عظیم خان مملکت سند را متصرف شده سردار رحمدل خان برادرش را بحکومت آنجا گماشته رایت مراجعت بر افراخت وسردار شیردل خانرا همچنان که بود بایالت قندهار گذاشته بامیردار دوست محمد خان راه کابل برداشت وداخل کابل شده بحکومت مستقل پرداخت ولشکرانکلیس که بهانهٔ دفع دزدان داخل سند شده بود باز گشت وهمدرین اوان شهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه که از مشهد مقدس بعزم گوشمالی خوانین خراسان که از راه تمرد سر برداشته بودندبیرون شدوهمه جا کار را راست کرده چون وارد تربت حیدریه شد میرزاعبد الوهاب خان معتمد الدوله بالتماس خودش ازنزد شجاع السلطنه مأمور گشت که بنیاد خان هزاره را که بمحاصرهٔ قلعهٔ نو اشتغال داشت ازراه اطاعت نزد او آردوبنیادخان از رسیدن معتمد الدوله بنزدش دست از محاصرهٔ قلعهٔ نو برداشت اما نزد شهزاده نرفته بقلعهٔ کاریز باخرز درآمد وشهزاده باسه هزار مردنبرد بعزم استیصال اوجانب کاریزراه برگرفته روزجمعه بیست وچهارم ماه رمضان سال ۱۲۳۶ هزارو دوصدو سی وشش بابنیاد خان هزاره کهاسواره وپیادهٔ جمشیدی وهزاره وفیروز کوهی از راه محاربه پیش رفت از بامداد تانصف روز باهم نبرد کرده بنیاد خان هزیمت یافت وشهزاده ازعقب اوتا کوهسان تاخته وی درانجا نیز درنك نتوانسته درمیان مردم جمشیدی درآمد وشهزاده مال ومنال او را متصرف شده اسیران مردم ایران را که بدست او درکوهسان بودند رهانیده ابراهیم خان هزاره را بحکومت قلعهٔ نوباخرز تعیین کرده راه هرات پیش گرفت وچون درمنزل پرنی فرود آمد شاه محمود کس فرستاده ازمداخلت هراتش ممانعت کرد وشهزاده میرزا موسی گیلانی را برسالت نزد شاه محمود فرستاده حجت پنجاه هزار روپیه از درك مالیات هرات که حاجی فیروز الدین برذمه گرفته بود باصد طاقه شال کشمیری برسم هدیه ازشاه محمود که هنوز نام سلطنت داشت برگرفته نزد شهزاده برد وشهزاده بهمین قدر اکتفا کرده از منزل پرنی جانب مشهد مراجعت کرد

ذکر توجه شهزاده حسنعلی میرزا جانب هرات ومراجعتش بی نیل مراد

انفستین فرستاده پیام دادند که مراجعت نموده بهانهٔ دفع دزدمداخلت درولایت نکندونیز ورود انکلیس ازسو مظنه نسبت به شاه شجاع کرده داستانها راندند وآخرالامر رأی ایشان بدان قرار گرفته گفتند که شاه سالیانه یك لك وسی هزار روپیه ازمالیات سند گرفته صرف مؤنهٔ خودمینماید وبدان قناعت نورزیده محتمل که بادولت انکلیس درساخته قرار داده باشد که متفقانه مملکت سندرا متملك ومتصرف شوندوماراذلیل وزبون سازندپس باین اندیشها نقض عهد کرده قاصد ونامه چنانچه اشارت رفت نزد سردار محمد عظیم خان فرستاده بسندش دعوت کردند که اگر بسرعت بادوشتاب سحاب مرحله پمای دیار سند نشوید هرآئینه بواسطهٔ شاه شجاع همهٔ مملکت بتصرف دولت انکلیس خواهد رفت واوباسردار دوست محمد خان ولشکر شایان از کابل براه قندهار عزم رفتن سند کرد وسردار امیر محمد خان برادر اعیانی سردار دوست محمد خان را بجای او قائم مقام حکومت غزنین ساخته واردقندهار شد وسه ماه در آنجادرنك کرده بعد درسال ۱۲۳٦ هزارو دوصدو سی و شش هجری باسردارشیردلخان برادر دیگر خویش ازطریق درهٔ بولان راه سند پیش گرفت واز بین راه سردار شیردلخان را براه درهٔ مستنك جهت استمالت مردم بلوچیه که سر ازجیب تمرد کشیده بودند کسیل کرد ومردم بلوچ درهٔ مذکوره را ازجوب وخاك وسنك مسدودنموده یاجوج صفت درعقب آن سد سدید جای گزیده بودند که سردار شیردلخان از گردراه در رسیده لشکر را از دوطرف دره امر بالاشدن کرد وخود بادستهٔ ازنوکران خاصش بر قلهٔ جبل فرازوجنك را آغاز کرد وبه یك حمله مردم بلوچ منهزم گشته سنگر را ازدست دادند وسردار شیردلخان بسیارتن ازایشان را کشته وگوشمالی بسزاداده راه شکارپور برگرفته برکاب سردار محمد عظیم خان پیوست ومیران سند از وصول لشکرسردار محمد عظیم خان خبر یافته در بلوچستان باافواج خودها از حیدر آباد بعزم استقبال بیرون شدندواز نهرسندعبور کرده درقصبهٔ لارکانه درنك کردند ومیر سهراب خان نیزباجمعیتش بدیشان ملحق گشت وهمگنان درظاهر باشاه شجاع همعنان ودر باطن باسردار محمد عظیم خان همداستان بوده قاصد ونامه یك بدیگر میفرستادند تا که سردار محمد عظیم خان داخل محال کچی شد شاه شجاع نیز از شکارپور بقصد مدافعه خیمه بیرون زد وازحرکت موکب شاهی مردم اطراف ونواحی آگاهی یافته همه روزه ده ده وبیست بیست نفرازسپاه سردارمحمدعظیم خان روبرتافته جانب شاه میشتافتند وازینمعنی سردار محمد عظیم خان راه شکارپور را فروگذاشته روی بسوی لارکانه که محل اجتماع سندیان بود نهاد که مبادا لشکرش ازهم بپاشد ویاجانب شاه شجاع شتابد وشاه نیز ازتوجه سردار محمد عظیم خان بجانب لارکانه خبر یافته بدانسو حرکت کرده بفاصلهٔ بیست کروه ازلارکانه فرود آمد ودرینجا نیز دسته دسته ازسواران سردار محمد عظیم خان باردوی شاهی ملحق میشدند وهم میران سند از استغنا وعدم اعتنای سردار که جانب ایشان نگاه نمیکرد ازوی سرگران ودل گران شده مهرهای خودرا هدست شخص امینی نزد شاه شجاع فرستاده پیام دادند که راه آمدن مابسوی شاه مسدود است وبدینمعنی شاهد مدعا ازچشم تمنا مفقود بنابران میباید که فردا خودرا بلشکرگاه سردار محمد عظیم خان رسانیده ماجاگران را درخدمت خویش همعنان دانندوشاه این پیام سندیان را مفتاح فتح غیبی دانسته بایوار وشب گیر راه نوردیده بامداد بلشکرگاه مردم بلوچیه رسید وسردار محمد عظیم خان ازخلاف کاری سندیان هراسناك شده عجالةً حبیب الله خان پسر ونواب عبد الجبارخان برادر خودرا ازراه معذرت نزد میران سند فرستاده پیام داد که هر امریکه پسند خاطر شما است مرا نیز همان مدعا است چه بالتماس شما زربسیار صرف کرده واردین دیارشدم ورنه ازخود چیزی درخاطر نداشتم بدون اینکه نواب راه خدا حاصل نمایم ودست تصرف انکلیس را ازملك مسلمانان کوتاه سازم دیگرامری پیشنهادضمیر نداشته ونداریم حالا که دودل ودوزبان شده اید اختیار دارید که رعایت عهد خود هارا نموده حمایتم مینمائید ویادست بسته بشاهم میسپارید وسندیان ازین پیام سردارمحمدعظیم خان ولی محمدخان نامی را نزد شاه شجاع فرستاده آگهی دادند که اکنون که پسر وبرادر سردار محمد عظیم خان نزدما آمده وچنین پیام آورده اند جوابش را باستصواب رای والا گذاشته استشاره میجوئیم که بچه طریق بااومواضعه نهیم وشاه که ازمناقضت عهدومنافقت

حضور شاهی شده مبلغ پنجصد دانه اشرفی و بیست هزار روپیه نقد از حضور گذرانیده خلعت عزت یافتند و ابراز مطلب و بیان راز را بملاقات دوم وعده گذاشته مرخص گردیدند وانگاه که فیضیاب ملاقات دوم شدند التماس انکشاف امر مکنونهٔ خاطر شاهی نموده شاه نظر بگفتار صداقت آثار ایشان نوازش و رخصت فرموده وعده فرداداد و روز دیگر همه امیران سند شرف باریافته مخاطب شدند که موکب همایونی باوجود طغیان آب و شدت تابش آفتاب وارد اینمملکت گردیده محض آنست که شما در اطاعت وانقیاد امر پادشاهی متحد شده باتفاق از راه وفق عهدنامهٔ نگار داده بکار کنان ما سپارید که طریق خدمت وراستی بر گرفته از شاه محمود و سردار محمد عظیم خان و غیره پسران سردار پاینده خان مرحوم استبعاد جوئید وایشان جواب شاه را معطل بسلاح وصوابدید خوانین بلوچیه گذاشته معاودت کردند و آنانرا دیده متفق الکلم شده حاضر بار آمدند وبعرض رسانیدند که از دل وجان عهد درمیان نهاده طریق خدمت واطاعت می پوئیم وجز از امر ونهی پادشاهی چیزی نمیجوئیم ومطابق این اظهار عهدنامهٔ بحاشیهٔ قرآن مجید نوشته مؤکد (بحضرات انبیاء واولیا وعلی مرتضی وغیره ائمهٔ اثنا عشر وحضرت عباس) داشته خاتم برنهاده بشاه دادند که اگر شاه محمود و سردار محمد عظیم خان وبرادرانش عزم تسخیر سند و شکار پور کنند ایشان ومردم بلوچ بمدافعه برخاسته ازمال وجان مضائقه نکنند وهم اگر شاه بعزم تسخیر واسترداد قندهار راه برگیرد از دادن زر وفرستادن لشکر دریغ ننمایند وسه دیگر دیرهٔ غازی خانرا بدست آورده سپرد کارکنان پادشاهی کنند وهم در وقت تشریف فرما شدن سرادقات حرم محترم شاهی بقدر استعداد تحفه و هدیه پیش کشند ودر ازای شروط مذکوره التماس کردند که هروقت اریکهٔ سلطنت موروثی بتصرف بندگان شاهی درآید مالیات محالات سند وشکارپور ازان ایشان بوده از جانب کارکنان دولت مرفوع القلم باشند وشاه این مسؤل ایشانرا بسمع قبول اصغا فرموده رقمی عنایت نمود وپس از انقطاع مکالمه وانعقاد معاهده طلا ونقرهٔ مسکوکهٔ بسیار واقمشهٔ نفیسهٔ ابریشمین وپشمین وزرین ودوربین وساعت وظروف بلورین وامتعهٔ چین واسلحه آلات مرصع ومصاحف ووظائف مذهب ودو زنجیر پیل وخیمه ها وفروش ودو ضرب توپ جلوی یعنی اسپی وغیره اشیاء پیش کشیده مورد تفقد (۱) شاهانه شدند بعد صاحب کاران ایشان را بامیر اسمعیل خان به ملازمت رکاب شاهی تعیین کرده رخصت مساکن خویش شدند که تا شکارپور رهسپر خدمت شاه باشند وشاه بعد از معاودت میران بامیر اسمعیل خان مرحله پیمای شکارپور گردیده درعرض راه میر سهراب خان نیز بفیض رکاب بوس رسیده برعهدنامهٔ دیگران مهر اعتراف نهاده متعهد گشت وشاه وارد شکارپور شده رحل اقامت انداخت

(۱) تفقد مجازا بمعنی دلجوئی و مهربانی وغم خواری

﴿ ذکر توجه سردار محمد عظیم خان ﴾

(جانب سند بالتماس میران عهد نشناس آنجا)

ذکر توجه سردار محمد عظیم خان جانب سند

چون تمام مملکت افغانستان بدون از هرات در تصرف برادران وزیر فتح خان درآمد سردار محمد عظیم خان که پس از وزیر رکن اشد دیگران بود حکومت کشمیر وپشاور را بدوتن از برادرانش مفوض داشته شهزاده ایوب را که بپادشاهی برداشته بود باخود درکابل آورده محبوس کرده شهزاده محمد اسمعیل پسرش را بقتل رسانید و سردار دوست محمد خان را بپاداشیکه شاه محمود را هزیمت داده کابل را متصرف شده بود بحکومت غزنین وعطای توپ زبر زنگ امتیاز داد ومقارن اینحال مکتوبات میران سند بسردار محمد عظیم خان رسیده دعوت سندش نمودند بباعث اینکه شاه شجاع بعد از معاهده کردن بامیران آنجا سال ۱۲۳۵ هزار و دویست وسی وپنج هجری را تمام درشکارپور بسر برده درهنگام توقفش پنجهزار سوار واندکی از پیاده درتحت رایت خود قرار داده بادو ضرب توپ ارادهٔ استرداد افغانستان نمود وهنوز براه نیفتاده مشغول سامان سفر بود که انقلاب واضطرابی از دزدان درمحال سند رخ نمود ومستر انفستین انگلیس از جائیکه اقامه داشت بنام دفع شورش دزدان بالشکر داخل ولایت سند شد ودرینوقت میران سند نیز جمعی از مردم بلوچ را بدفع دزدان لجوج گماشته بودند که لشکر انگلیس بانهاد ملک ایشان گردیده ازینمعنی دراضطراب افتادند ومیر اسمعیل خان را بسبیل وکالت نزد مستر

ازقندهار بیرون کشته روی التجا جانب ایران نهاد و درمشهد مقدس رسیده ازشهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه والی آنجا کمال اعزازوا کرام واحترام یافت

ذکرتسخیر نمودن سردار دوست محمد خان قندهار را

﴿ ذکر متصرف شدن سردار شیردل خان ﴾

(و کهندل خان و پر دلخان قندهار را)

مفصل این مجمل اینکه سرداران مذکوره که بعداز کور ونابینا شدن وزیر درقلعهٔ نادعلی اقامت ورزیده بودند وانتقام چشم برادر نامور را پیشنهاد خاطر داشتند ومترصدانه روزبسر می بردند تا که شاه محمود نائب کل محمد خان فوفل زایی را بحکومت وحراست قندهار گماشته خود باشهزاده کامران چنانچه آنفاً ذکرشد براه کابل برگرفت ازعقب اوسردار شیردلخان وسردار کهندل خان وسردار پردلخان بامردم طائفهٔ بارك زایی وغیره روی تسخیر بسوی قندهار نهادند ونائب کل محمد خان نخست متحصن شده بقلعه داری پرداخت وآخر الامر ثبات درپای اقامه خودندیده ازدر ضراعت بممانعت پرداخته پیام داد که نامعلوم شدن فتح وشکست سردار دوست محمد خان دست ازتصرف شهر قندهار بازدارید تا اگر شاه محمود مغلوب گردد همانا شهر را بشما خواهم سپرد والا درمقابل پادشاهی تاب مقاومت نخواهید آورد وشهر را که بخون ریختن بسیار متصرف شوید همم انتزاع خواهد فرمود پس صواب آنست که درنك را برجنك ترجیح داده آهنك ستیز ننمائید وایشان ظاهراً پیام اورا ازراه قبول جواب فرستاده باطناً بمضمون (الحرب خدعة) درپئ کار قلعه کشائی افتاده اورا بهمان پیام خودش غافل ساخته نردبانها ترتیب دادند وشبی غفلةً یورش برده نردبانهارا بباره وبروج حصار نهاده دلیران را امرفراز شدن کردند واول کسیکه بزبرحصار صعود کرده پای تصرف دراندرون شهر گذاشت میردادخان بن ملابازاربارك زائی بود بزشاه برج نورزائی عروج کرده درمیان شهر فرودشد ودیگران ازقفای اوداخل شهرشده دست بتاراج مال وتلف جان کسانیکه هوا خواه شاه محمود بودند گشودند ونائب کل محمد خان گریخته درعرض راه بمنزل خورزانه بشاه محمود وشهزاده کامران رسیده ماجرا باز داشت وایشان چنانچه گذشت از راه درهٔ بوری ودهله وتیرین ودهراود و کتل کهندلان وغوررات داخل هرات شدند وسردار شیر دلخان پس ازنهب وغارت قندهار وتصرف آن دیار هرکه را بتسخیر قلعه جلادتی کرده بود بعطای خلعت وزر نقد ممتاز گردانیده میردادخان را بمنصب ایشیك آقاسی گری سرافرازی دادو پشاورودیرجات وکابل وقندهار بدون ازهرات همه در تصرف برادران وزیر فتح خان درامده هریك حاکم بلدی شد

ذکرمعاهده شاه شجاع بامیران سند

ذکر معاهده شاه شجاع بامیران سند

وشاه شجاع که ازپشاور هزیمت یافته چنانچه مذکورشد درشکارپور رفت دراحیان وقائع مزبوره طرح معاهده بامیران سند انداخته نخست پانجاه تن از نوکران خاص خویش از آب سند عبور کرده درخیرپور میرسهراب خان را بدیدواو مقدمش را گرامی داشته مراسم اعزاز واحترام بجای آورد وتحفه وهدیهٔ شایان ازنقدوجنس پیش کشید وشاه شجاع اورا تکلیف اطاعت ومعاونت نموده وی اعتراف کرده قرارداد که هرامری را که میران حیدر آباد بپذیرندوبعهده گیرند اونیز برطبق آنها طریق اخلاص سپاردوشاه اورا باپسران ومنسوبانش بعطای خلاع شاهانه واسپها وتفنگها وشمشیرهای ایرانی نوازش فرموده بعزم حیدر آباداز دریا گذشته فرودآمدومیران حیدر آباد که پیش ازورود شاه ازقصدش آگاه نبودند متحیر گشته ازراه مهمانی علوفه وآذوقه همدست پسرمیر غلام علی خان فرستاده پیام دادند که میر کرمعلی خان ومیرمراد علیخان التماس شرفیابی حضور را دارندومترصداجازتندوشاه فرستادهٔ ایشانرانیك نواخته فردای آنروز را وعدهٔ ملاقات گذاشت چنانچه ایشان برطبق واجازهٔ شاه سعادت اندوز

پی تحریر تاریخ شهادت ز قول هاتفم این گشت مشتق
سراز مهر خموشی گیر و میگو بسید آباد شد کشته بناحق

وهم مطابق این تاریخ در لوح مزارش در جنب مضجع علی لالا رضی الدین واقع غزنین منقراست

سال فوتش هاتف غیبی بمن آه گفت شد بسان اب شهید اکبر آن والا مقام
آن امیر ونادرو این نادره تاریخ او کس ندیدو کس نگوید در جهان از خاص وعام

ذکر مقابل شدن سردار دوست محمد خان

(بالشکر شاه محمود وگریختن شاه محمود)

ذکر مقابله سردار دوست محمد خان و گریختن شاه محمود

پس از قتل وزیر کشور کشای ملك کبیر سردار دوست محمد خان برادرش بادو هزار مرد تنخواه خوار وسه هزار پیاده وسوار الوسی وچهار ضرب توپ از کابل بعزم مدافعه بیرون شده درقلعه قاضی سر راه برگرفته استوار نشست وسنگری در گذرگاه بندر ارغنده بر افراخته بدلیران جنك مستحکم ساخت وشاه محمود باشهزاده کامران وسی هزار سواریکه همراه داشت در منزل میدان فرود آمده عبور را از گذرگاه مذکور دشوار دانسته روی برتافت واز راه آب بازك جانب قریهٔ چهار آسیاب شتافته درآنجا عسکر گاه ساخته قرار یافت وسردار دوست محمدخان ازمشاهدهٔ احوال باابطال رجال بعزم راه گیری از قلعهٔ قاضی وسنگر ارغنده روی استعجال جانب قریهٔ هندکی آورده سد راه شد وروز دیگر در تلال واقعهٔ بین هندکی وچهارآسیاب جانبین صف آرا گشته آئین جنك بیاراستند ودرانثنای تکاپوی دلیران هردو سپاه وجای محاربه گزیدن مردان رزم خواه ایشیك آقاسی دلاور خان الکوزائی بواسطهٔ نقار خاطریکه ازسوء سلوك شهزاده کامران داشت روی اخلاص بسوی اردوی سردار دوست محمد خان نهاده برکاب وی ملحق شد وهردولشکر بدون محاربه روز را بسر برده شبانگاه هریك بعسکرگاه خویش مقرجست ودرین شب سردار دوست محمد خان تدبیری اندیشیده عطا محمد خان را که شاه محمود ازقندهار باشهزاده جهانگیر مأمور کابل نموده وسردار دوست محمدخانش کور کرده بود واینوقت باخود داشت نزدخویش خواسته گفت که یابقتل خویشتن راضی شو ویاهرچه من میگویم بگوش دل بشنو وی از متاع گران بهای زندگی نگذشته اعتراف کرد که هر امریکه خداوند کار بفرماید صواب است پس علائم واموریکه دربین اووشاه محمود بود یکیك را ازوی پرسیده بخط غلام احمد خان برادر خودش نگار فرمود که باین رازهائیکه درمیان است ازدر راستی خبرداده میشود که قواد (۱) سپاه گه باشاه همراهند بسردار دوست محمدخان یکدل ویکجهت گشته بارسال رسائل ووساطه ووسائل باهم قرار داده اند که شاه وشهزاده را در وقت اشتعال نائرهٔ قتال گرفته بادست وپای بسته بسردار دوست محمدخان سپارند ونامه را بمهر عطا محمد خان مختوم وبرای شهزاده کامران مرسول داشت وقاصد درتاریکی شب راه برگرفته وقتی درنزد شهزاده رسید که برخوان نشسته ودست برای صرف طعام شسته بود نامه را بشهزاده داد واو کشوده سراسر مطالعه کرده از خوف دست از طعام باز کشید وپدرش را نیز خبر داده سراسیمه سان بیرون ازاینکه کسی را آگاه کنند راه فرار جانب قندهار پیش گرفتند واردوی ایشان بامدادان آگاه گشته بکمال بی نظامی از عقب ایشان عزیمت هزیمت کرده در منزل شش کاوره بدیشان نزدیك گردند وشهزاده بایدرش خیال سوارهٔ تعاقبی سردار دوست محمد خان کرده بگریخت وتاقلات توخی عنان از رفتن بازنکشیده درانجا فرود آمدند وشنیدند که سردار شیردل خان وپردل خان برادران سردار دوست محمد خان پس از توجه شاه وشهزاده جانب کابل قندهار را متصرف گشته اند پس ناچار از قلات راه دهراود برگرفته درانجا اقامت گزیدند تا که سردار کهندل خان باشهزاده ملك قاسم که باحاجی فیروز الدین پدرش چنانچه از پیش ذکر شد وعیال واطفال ازهرات بامر شاه محمود درکابل فرستاده شده وازآنجا درقندهار جا داده شده بود بعزم استیصال ایشان ازقندهار روی بسوی دهراود نهادند وشاه محمود باشهزاده کامران از توجه ایشان بدهراود نیز وا گذاشته ازراه فرار داخل هرات شده اقامه گزیدند وپای تردد بدامن حکومت آنجا پیچیدند وحاجی فیروز الدین که درقید شاه محمود بود فرصت یافته باپسر وعیال وتعلقاتش

(۱) مجازا افسران

بانقلابات مذکورهٔ پشاور و براه انتظام افتادن برادران وزیر فتح خان شهزاده جهانگیررا باعطامحمد خان سابقه حاکم کشمیر که صندوچهٔ مملواز آبگینه را که ازپیش بشرح رفت بوزیر فتح خان داده راه قندهار بر گرفته نزد شاه محمود بواسطهٔ شهزاده کامران علی الرغم وزیر مذکور اعتبار یافته بود روانهٔ کابل نمود که باستحکام شهرکابل پرداخته دست تسلط پسران سردار پاینده خان مرحوم را ازکابل بازدارند چنانچه سردار دوست محمد خان بایار محمد خان و پیرمحمد خان برادرانش چون وارد جلال آبادشد ازورود شهزادهٔ مذکور وعطامحمد خان درکابل خبر گردیده درتک کرد تا که عط محمد خان که بسبب عزلش ازحکومت کشمیر ازشاه محمود رنجیده خاطرودل گیر بود این هنگام را بمقام انتقام دانسته ازراه خفا کس نزد سردار دوست محمد خان فرستاده پیام داد که بسرعت بادوشتاب سحاب جانب کابل رهسپرشود تاشهزاده جهانگیررا غل وزنجیر کرده بدست اوسپارد وباطمینان خاطر کابل راتصرف آید وبجهت استوار داشتن پیامش قرآن شریف را مهرنهاده نزد اوروانه ساخت بعد سردار دوست محمد خان ازجلال آباد جانب کابل راه برگرفت وعطامحمد خان که باطناً روی دو جانب سردار دوست محمد خان داشت ظاهرالوای مدافعه افراخته ده خدایدادرا عسکر کاه ساخت تا که سردار دوست محمد خان بقرب کابل رسید اوبدون مقابله ومحاربه بشهر معاودت نمود وشهزاده جهانگیرهراسناك شده باباقرخان کرد معروف بقرت وجمعی از قزلباشیه دربالاحصار جای گزیده متحصن گشت وصورت حالرا بشاه محمود وشهزاده کامران نوشته درقندهار فرستاد وسردار دوست محمد خان بیمانعی داخل کابل شده بالاحصاررا بمحاصره انداخت ودراثنای ایام محاصره عطامحمد خان را بمهمانی درجای خویش دعوت کرده پس از آمدنش چون اورا محرك کور کردن وزیر فتح خان میدانست سردار پیرمحمد خان را امر کرد که بانتقام چشم او کورش ساخت وغل وزنجیرش نموده درزندان انداخت بعد کاررا بمردم بالاحصار سخت گرفته بتوسط بلند نام نقب زن کوهستانی زیر شاه برج ضلع شرقی حصار را نقب زده از صدمهٔ آتش باروت رخنه درپرج گشود وچون تمام پست نشده بود در یورش آنروز فتح روی نمود تا که شهزاده جهانگیر خودرا اسیر ودستگیر قیاس کرده شب هنگام باباقرخان قزلباش ازبالا حصار مخفیاً بیرون شده درقریهٔ هندکی رفته ازانجاروی بسوی قندهار آورده بشاه محمود وشهزاده کامران ملحق شد وبعد ازمدت چهل روز محاصره بالاحصار مفتوح شده بتصرف سردار دوست محمد خان در آمد

﴿ ذکر لشکر کشیدن شاه محمود وشهزاده کامران ﴾

ذکر لشکر کشیدن شاه محمود و مغلوب شدنش

(از قندهار جانب کابل ومغلوب شدن ایشان)

چون شهزاده جهانگیر نزد شاه محمود شده ماجرا باز داشت او باپسرش شهزاده کامران آهنك دفع سردار دوست محمد خان کرده نائب کل محمد خان فوفل زائی رابحکومت قندهار گماشته باسی هزار مرد پیکار درسال ۱۲۳٤ هزار و دوصدو سی و چهار هجری وزیر فتح خان تا بیتاثرا که درسرای مددخان اسحق زائی ماوی داده بود با خود برداشته راه کابل پیش گرفتند ودر بلدهٔ غزنین وزیرفتح خان بسیاحت (۱) قاضی ملامحمدسعید خان درحمامیکی ازخیمه مرتب ساخت غبار سرتن شسته تبدیل لباس کرده از حال قتلش درعرض راه یکیك را بملای مذکور بازداشت که گویا ازملهم غیبی شنیده بود بر زبان راند چنانچه در اخیر مطابق پیشین گوئیش بصدور پیوست الغرض شاه محمود وشهزاده کامران ازغزنین براه افتاده درمنزل لوره سیدی ازسادات درهٔ پیچ کنر ازشهزاده کامران رهائی وزیر فتح خان مکحول البصررا التماس کرده بعرض قبول نیفتاده بلکه مورد عتاب وسرشنام شد ودر منزل سیدآباد شهزاده کامران تمام سران وسرهنگان طوائف درانی را نزدخود خواسته امربقتل وزیر فتح خان کردنادامن ودست همهٔ مردم درانی بخون آلوده شده پاپسران سردار پاینده خان متحد وهم داستان نشوندوهمهٔ سرداران اگرچه اکثررضا نبودند لیکن بامر شهزاده درقتلش اقدام کرده هریك ضربتی زده هلاکش ساختند واین واقعه درسال ۱۲۳٤ هزارو دو بیست وسی وچهار هجری بوقوع پیوسته در مزار علی لالارضی الدین علیه الرحمه مدفون گشت چنانچه شاعری تاریخ قتل اورا بگفتن عدد میم مهر که چهل است ازعدد ومصرع اخیرابن دوبیت نشان داده است

(۱) سیاحت جوانمردی

معلوم نبود شهزاده ایوب‌را بپادشاهی برداشته در پشاور باریکهٔ سلطنت برنشانیدند وخود جانب کابل راه بر گرفتند وسردار محمدعظیم خان که ازعقب ایشان راه پشاور برگرفته واسپ رانده وارد چچ وپکلی گردیده‌بود که شاه شجاع وارد دیرهٔ اسمعیل خان شد ودرانجا فرستادهٔ حافظ احمد خان سدو زائی حاکم لهیه باتحف بسیار و هدایای شاه وار ازقبیل اسپان ترکی واشتران مهاری بلوچی و غیره اجناس پشمین و ابریشمین شرفیاب حضورش شده همه را پیش کشیده مطبوع طبع شاهی گشت وشاه فرستادهٔ موصوف رابخلعت فاخره تن پیراست ورخصت انصراف داد وهم خلعتی برای حاکم لهیه فرستاد بعداز دیرهٔ اسمعیل خان رو بجانب پشاور نهاد وشاه ایوب که نیروی مدافعه درباز ونداشت شهر را گذاشته لوای فرار جانب الکای مردم یوسف زائی افراشت و شاه شجاع بیامی داخل پشاور شده رحل اقامت انداخت و شاه ایوب از آنجا درچچ وپکلی نزد سردار محمدعظیم خان رفته اظهار حال والتماس امر مکنونهٔ بال (۱) خویش کرد که بواسطهٔ برادرانت نام پادشاهی بر خود نهادم وا کنون که شاه شجاع در پشاور طرح اقامت انداخته ولوای حکومت برافراخته‌است امید آن دارم که بنیروی بازوی شما ازهمان نام نمانده بهمین‌قدر اکتفا کرده‌قتاع ورزم وسردار محمدعظیم خان اورا تسلی ودلجوئی داده باخود برداشته آهنگ پشاور کرد وچون درمنزل شاه آباد واقع پنج کروهی پشاور فرود آمد سه تن از معتمدین خویش را پیش شاه شجاع فرستاده پیام داد که ملازمان خاص‌را ازحضور دور نموده محفلش را خلوت کنند تاملاقات آمده شرف‌دیدار حاصل نمایم زیرا که از بودن آنها بجان ایمن نمیباشم وشاه شجاع را ازین پیام او خطرات چند در خاطر خطور کرده در همان شب لشکر از شهر پشاور بیرون فرستاده موضع نهکال را عسکر گاه قرار داد که نقد وجود سردار محمد عظیم خان را بمحک امتحان رساند تا اگر صادق العهد والوعد باشد راه اطاعت خواهد گرفت والاپیش نیامد وبمخالفت خواهد گرائید آنوقت کار به پیکار قرار خواهدیافت وبدستخط خویش بسردار محمدعظیم خان نوشت که مادر هیچ هنگام اغراض نفسانی را ملحوظ نداشته همیشه اصلاح امور را برفق خیرومرام خواص وعوام انجام میدهیم هرگاه ازصمیم قلب‌قصد ملاقات‌دارید بدون واهمه‌وهراس‌راه ملاقات برگیرید زیرا که خود میدانید که مارا خلاف عادت موجب ملالت‌است‌که خدام را ازحضور برانم ودرخلوت باشماسخن رانم وسردار محمد عظیم خان جواب نگفته میرآخور ولی را باچند بیرق پیادهٔ ساخلو وسوار پیش فرستاد وشاه شجاع خود نیز بعد از فرستادن نامهٔ مذکور از پشاور رهسپر نهکال شده درباغ علی مردان باگماشتگان سردار محمد عظیم خان دوچار گشته بدون آنکه چیزی گفته وشنفته شود جنگ در پیوست ومیر آخور ولی از ضرب گلولهٔ توپ هلاک گشت و درعین اشتعال نائرهٔ قتال و جدال آتش بقورخانه (۲) شاه شجاع افتاده دوصدتن از پیاده کانش را بجان ساخت وازوقوع انحادثه تابعان سردار محمد عظیم خان قوی دل‌گشته لشکر شاه شجاع هزیمت یافت چنانچه سواران محمد عظیم خانی یورش آورده اسباب وآلات‌اردوی شاهی را متصرف شدند وشاه بجنگ وگریز خودرا تادامنهٔ کوه خیبررسانیده ازدست عقب تازان‌جان بسلامت‌برده داخل درهٔ خیبرشدوسردار محمد عظیم خان بشهر پشاور درآمده متصرف گشت وتادوماه که شاه شجاع دردرهٔ مذکوره اقامه داشت‌هرچند رسل ورسائل فرستاده شاه‌را دعوت پشاورورفتن جانب دیرجات کرد بگفتار او اعتماد نکرده آخرالامرباستصواب رأی خویش ازراه کوهات وبنو بدیرهٔ اسمعیل خان رفت ودرآنجا تحف‌وافره ازحافظ احمد خان حاکم لهیه بحضورش رسیده بعد حرکت کرده واردواجل شدودرانجا ازسبب عدم‌توشه چنددست زین ویراق طلا که همراه داشت فروخته وجه قیمت آنهارا صرف مخارج راه‌کرده درشکار پور رفته طرح اقامت انداخت

(ذکرمسخر نمودن سردار دوست محمد خان کابل‌را)

چنانچه ازپیش مذکور گشت‌که سردار دوست محمدخان بایارمحمدخان برادرش بعداز برداشتن شهزاده ایوب‌را بپاد شاهی از پشاورعزم تسخیر کابل کرده تاایندوقت درجلال‌آباد توقف ورزید زیرا که درخلال‌وقایع مذکوره شاه محمود و شهزاده کامران که ازهرات براه قندهار جانب کابل رهسپر شده بودند بعد ازرسیدن بقندهار نظر

(۱) بمعنی دل

(۲) سلاح و اداوات حرب که مراد گلوله وبارود باشد

ذکرمسخر نمودن سردار دوست محمد خان کابل‌را

بتهیهٔ ساز و برگ سفر پرداخت وبخط خویشتن برای سردار محمد عظیم خان نوشت که رایات عالیات ازراه بهاول پور ودیره جات جانب پشاور پرچم کشا میشود شمانیز از کشمیر راه پشاور بر گیرید وبعد از فرستادن این نامه مبلغ چند هزار روپیه از ساهو کاران لودهیانه قرض گرفته روبراه نهاد وچون بنهاد حدود بهاول پور شد محمد صادق خان عباسی مقدم شاهرا کرامی داشته مراسم پذیره (۱) بجای آورد ودو ازده کیسه سیم سفید مسکوك ویکصدو یکدانه اشرفی مایك زنجیر پیل وچهار سر اسپ زین وبراق طلا ونقره ونجاه نفر اشتر مهاری وچند بهله باز شکاری وچند توپ کمخواب کجراتی وغیر اقمشهٔ نفیسه پیش کشیده شاهش نیز خلعت ویکراس اسپ بازین و براق طلا عطا کرده دو هزار سوار از وی خواست و او دو هزار سوار مسلح بسالاری محمد یعقوب خان بملازمت رکاب شاه کاشت ودرین اثنا حکم مجدد از حضور شاه محمود بنام سمندرخان بامیزائی که پس از عزل نواب محمد زمان خان بحکومت دیرجات مأمور شده بود صدور یافته بوی رسید که نواب مذکور را محبوس نماید واو امر شاه را معمول داشته سر کرم حکومت خویش بود که شاه شجاع از دریا عبور کرده قدم بسر زمین دیرجات نهاد و سمندر خان راه مدافعه پیش گرفته هنوز همراهان شاه بنصب خیام خویش اقدام داشتند که دررسیده آتش حرب شعله ور گشت وشاه بارکاب نهاده بسرعت وشتاب آهنك جنك کرد وهمراهانش پای شجاعت فشرده چند نیزه سر از مردم سمندر خان بریده بپای شاه انداختند وبر توپخانه یورش برده توپچیانرا نیز ازدم تیغ گذرانیده اتواپرا متصرف شدند وبای ثبات سمندر خان ازمشاهدهٔ اینحالات لغزیده از راه هزیمت در نزد حافظ محمد خان حاکم لهیه رفته پناه گزید و شاه شجاع دا خل دیره شده بعد از درنك چند یوم همهٔ سواران محمد صادق خان بهاول پوری را که همرکابش آمده بودند خلعت مرحمت کرده خلعت گرانبهای مصحوب آنها که رخصت مراجعت یافتند برای محمد صادق خان فرستاد ومدت چهل روز که شاه دردیره مکث داشت چهار عراده توپ مهیا کرده بود که باز سمندرخان ازراه مجاربه پیش آمده بفاصلهٔ یکمنزلی دیره تلاقی فئتین رخداده اکثر از همراهان سمندرخان مقتول وخودش مغلوب کشته ازطریق هزیمت روی بسوی واجل آورد وشاه تعاقب اورا از دست نداده داخل واجل شده سمندرخان درانجانیز ثبات نورزیده بامعدودی جانب قندهار گریخت وسواره وپیادهٔ لشکر بیصاحبش ازراه معذرت برکاب شاه پیوسته جبهه سای زمین ادب گردیده شرف ملازمت یافتند واینوقت که آوازهٔ مکنت و اقتدار شاه شجاع سمر کشته درافواه مردم اطراف واکناف افتاد اکثر هواخواهانش که در گوشه‌های ناامیدی منزوی بودند ازقندهار وغیره ولایات جانب شاه راهسپر شدند وازانجمله سردار مددخان و سردار پردل خان وسردار سربلند خان بن وزیر فتح خان پیشتر ازدیگران بانهصد سوار ازقندهار دررسیده سعادت الحاق رکاب شاهی یافتند و از جانب دیگر شهزاده محمد هاشم و شهزاده سلطان احمد روی دل از شاه محمود برتافته بسردار شیر دلخان و کهندلخان که در ناد علی بودند پیوستند وهردو تن سردار درانجا حشر واز دحامی ازعالم وعامی گرد آورده روی تسخیر بسوی قندهار نهادند و شاه شجاع نواب محمد زمان خان را بحکومت دیرجات گماشته خودراه پشاور برگرفت وشهزاده محمد تیمور را از التماس میران سند باپنجصد سوار بحکومت سند سر افرازی داده از حضور روانه شکار پور نموده وی درانجا رفته بکار ایالت پرداخت

(۱) استقبال کردن وپیش کسی رفتن وقبول کردن

﴿ ذکر لشکرفرستادن سردار محمد عظیم خان ﴾

ذکر لشکر فرستادن سردار محمد عظیم خان جانب پشاور

(از کشمیر جانب پشاور و حرکت خودش)

واز کشمیر سردار محمد عظیم خان که بذریعهٔ مکتوب شاهرا ازلودهیانه دعوت بر تسخیر پشاور کرده بود درهنگام ساز سفر نمودن شاه در لودهیانه چنانچه مذکور گشت سردار دوست محمد خان را که تااینوقت در کوه ماران محبوس بود رهاداده باسردار یار محمد خان ولشکر شایان که بچهار هزار مرد پیکار میرسید جانب پشاور و کابل کسیل فرمود وایشان پشاور را متصرف شده چون از شاه شجاع تا کنون اثری

ذکر کور کردن شهزاده کامران وزیر فتح خانرا

(ذکر مکفوف البصر (۱) ساختن شهزاده کامران وزیر فتح خان را)

از پیش اشارت رفت که شاه محمود با پسرش شهزاده کامران خبر فتح هرات را شنیده از کابل جانب اولایت راه بر گرفتند وانگاه که از قندهار بیرون شدند شهزاده کامران بامر پدرش مامور پیش رفتن شده خود شاه محمود از سبب نظم ونسق سیستان وقاین چندی در فراه درنگ کرده بعد وارد هرات گشت وشهزاده قبل ازورود پدرش منصور خان را از راه معذرت نزد شاه زاده حسنعلی میرزا فرستاده پیام داد که لشکر کشیدن وزیر فتح خان بامر دولت نبوده خود سر جبش بدانسو درجنبش آورده است وفرستادهٔ مذکور با خواتین مزبوریکه اجرای امور استقبالیهٔ ایشان چنانچه آنفاً ذکر شد شرفیاب حضور فتحعلیشاه که بنزدیکی وارد مشهد شده بود گشتند وهمکنان بخلاع فاخره نوازش یافته از جمله منصور خان فرستادهٔ شهزاده کامران موزد احسان زیاد شده مصحوب او بشهزاده کامران مکتوب کرد که اگر سخن از در صدق گفته وپیام داده وزیر فتح خانرا روانهٔ مشهد کن ویا از حلیهٔ بصرش عاری ساز وچون وزیر موصوف بقرار ذکر شاه شجاع میخواست که بحیلهٔ شاه محمود را بر پسرش شهزاده کامران بد گمان ساخته درزندانش اندازد واو از مکنون ضمیر وزیر آگاه گشته پیام شاه ایرانرا تمسک کینهٔ دیرینه‌اش که از حسد باوزیر داشت ساخته در کمین کار واضرار وزیر فتح خان افتاد ووزیر بی نظیر ازروزورود شهزاده در هرات تاسه ماه از راه صداقت مؤدی خدمت بوده گاه وبیگاه بسلام شهزاده حاضر میشدودرین حال هرچند دوستان ستوده امال وزیر سنجیده مآل را از بدبینی وکج خیالی شهزاده تخویف وتحذیر مینمودند او احتیاط واحتراز را از رهگذر خدمت گذاری وصداقت شعاری لازم نشمرده اظهار واصرار اخلاص‌مندان خویش را در ضمیر جای نمیداد وحوالهٔ تقدیر مینمود تا که روزی درمحفل سلام شهزاده ناسنجیده فرجام(۲) باغوا والقای امرای غرض جوی نکوهیده خوی وزیر بی‌نظیررا گرفته فورا ازحلیه بصر عاریش ساخت وبغل وزنجیرش انداخته بزندان فرستاد وازین معنی سردار شیر دلخان وسردار کهندل خان برادران وزیر که این وقت در حمام بودند خبر کشته‌شتاب زده ازگرما به بیرون شده طریق فرار بر گرفتند ودوراس اسپ ازمتردد ین شهر وبازار بدست آورده روی بسوی قندهار نهادند ودر قلعهٔ نادعلی نزد مادر خجسته سیر وزیرمکحول رسیده درپئ قصاص چشم برادر افتادند وپس از صدور اینوقعه شاه محمود وشهزاده کامران نیز نظم ونسق درامور هرات نهاده ویکی ازخدامش را بحکومت آنجا گماشته ازراه قندهار مراجعت کردند وهنوز درراه بودند که آتش فتنه افروخته گشت .

(۱) مکفوف البصر یعنی بینائی گرفته شده

(۲) آخر کار وانجام آن

ذکر کمر انتقام بستن سردار محمد عظیم خان

(ذکر کمر بستن سردار محمد عظیم خان)

وبرادرانش بانتقام چشم وزیر

وانگاه که خبر کور کردن وزیر بسردار محمد عظیم خان در کشمیر رسید ازدرد بخود پیچیده کمر انتقام بربست ومکتوبی مشتمل بر اطاعت وانقیاد وموکد بسوگندهای غلاظ وشداد در لودهیانه نزد شاه شجاع که درانجا مسکن گزیده بوده فرستاده پیام داد که بعد ازین از صمیم دل راه اخلاص برگرفته باهمه برادران وطائفهٔ بارکزائی سردر کنند اطاعت شاهی نهاده کمر خدمت می بندم بشرط آنکه شاه کردار سابقه‌ام را که ازروی دولتخواهی شاه محمود نموده‌ام عفو کرده چیزی بدل راه ندهد وروی تسخیر جانب پشاور وکشمیر آرد البته طریق خدمت وصداقت خواهم پوئید وشاه شجاع پیام اورا از سبب کور کردیدن وزیر راست دانسته در ضمیر جایداد که پسران سردار پاینده خان بجان بازی وملازمت رکاب شاهی از صدق دل خواهند کوشید وچشم از حقوق نمک نخواهند پوشید پس مکتوب سردار محمد عظیم خانرا نزد مری نامودیگر افسران انگلیسیه که در دهلی بودند فرستاده صلاح کار جست وازا نجمله مری نزد شاه شجاع حاضر آمده گفت که گفتار این مردم سراسر دروغ وچراغ عهد ایشان بیفروغ است از در صداقت خدمت نخواهند کرد واگر شاه اعتماد بسخن او کرده روی بجانب مملکت موروثی آرند مختارند وشاه رأی خودرا صائب ندیده

تا کار به تیغ وسنان نکشد والازمین ایرانرا پایمال دلیران افغان بداند وشهزاده فرستادهٔ وزیررا رخصت معاودت داده پیام فرستاد که اگر ایمنی خواهی چندتن قرائی وهزاره را که ازدولت ایران روبرتافته جانب شما شتافته‌اند بادست بسته روانه دارورنه ساخته جنك باش وازرسیدن این پیام کارازمکالمه بمقابله کشید چنانچه وزیرفتح خان صفوف صنوف سپاه خویش رابیاراست وسردار شیردلخان برادر خودرا باسواره وپیادهٔ سیستانی ودلیران فیروز کوهی وجمشیدی بمیمنه قرار داد وکهندل خان برادر دیگرش را بالشکرهراتی وتایمنی ودرزی بمیسره گماشت وبنیاد خان هزاره را باسوارانش در جناح میسره جای ایستادن فرمود ومحمد خان قرائی را بامردمش ومردم اسفزاری درپیش روی میمنه بداشت وخود باخیل افغانان قندهار وابراهیم خان هزاره وتوپخانه بقلبگاه جای گزید وازدیگر جانب شهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه میرزاعبدالوهاب خان معتمد الدوله وفضعلی خان قوانلوی قاجار را باسواران خواجه وندو عبدالملکی مقرر میمنه فرمود وپیاده استرابادی‌را بایك ضرب توپ مقدم میمنه گماشت وحسین قلیخان بیات نشاپوری‌را باپیادگان خراسانی بجناح میمنه تعیین کرد وذوالفقار خان حاکم سمنانرا باافواج پیادهٔ سمنانی وسوارهٔ قراچور لوجانب میسره بداشت ومطلب خان حاکم دامغان وعلی اصغر خان عجم بسطام وپیادگان دامغانی‌را پیش روی میسره مقرر کردوخود باسواران مانی(۱)وغلامان رکابی بقلبگاه اقامه نمود آنگاه نائره حرب شعله‌ور گشته جانبین بهم درآویختند دران میان سردار شیردلخان باجمعی ازدلیران افغان اسپ جلادت برانگیخته خودرا بقلبگاه که‌در قلبگاه سپاه جای داشت رسانیده سوارانیکه بدور شهزاده بودند ازحربگاه روی برتافتند وشجاع السلطنه بواسطهٔ که‌سردار ذوالفقار خان پایداری کرددران گیرودار استوار ایستاده پای پس نکشید تا که سواران سردار شیردلخان پلنك آساداخل پیادگان اوشده سلطان محمدخان کاکری بشهزاده رسیده‌تیغ حوالهٔ نار کش نمودوشهزاده‌سردزدیده‌دم شمشیر بدهن اسپش رسیدوبکی ازخدمه‌اش تیزدستی نموده کار سلطان محمد خانرا تمام ساخته بروی خاکش انداخت وخود سردار شیردلخان بتوپ ایرانیان رسیده اززبان تیغ نشان نیك نامی بدهن توپ گذاشت وچهارزخم بشکاورش خورده شجاع السلطنه نیز گمان‌استقامت بپای‌برده پنج نفر را ازضرب شمشیر هلاك ساخت وبقیه لشکر ایران از مشاهدهٔ حملهای دلیرانه ودست‌بردهای مردانه سپاه وزیرفتح خان پشت بجنك داده هزیمت یافت وازهمگنان ذوالفقارخان راه فرارجانب گذاررودهرات اختیارکرد ودرچنین وقت ازقضای مبرم الهی کلولهٔ تفنك برلب ودهان وزیرفتح خان رسیده مجروحش ساخت وبزرگان افغانرا نیز از صدور ایخادنه مرغ دل از صندوق تن وروح ازبدن رمیده باوجود فتح طریق هزیمت پیش گرفتند وازاعیان اردوی‌شهزادمیرزاعبدالوهاب خان معتمدالدوله شتاب زده روی فرار جانب کهسان آورده دست کیر بنیادخان هزاره که عنان از گریزباز کشیده درآنجا قرار گرفته بودشد وشهزاده شب‌را در کافرقلعه بسربرد ومحمدخان قرائی که بابنیادخان همعنان‌بود اورا ترغیب وتحریض (۲) بسیارنمود که میرزاعبدالوهاب خانرا درهرات بفرستد اما اواز عاقبت کاراندیشیده بواسطهٔ اسیرمذکور رویدل بسوی‌شهزاده حسن‌علی‌میرزا آورده باستشفاع (۳) وی‌ازتقصیراتیکه‌نسبت‌بدولت‌ایران کرده‌بود معفو گشت وحکومت‌غوریان وباخرزوکهسان‌یافت‌وبنیاد خان بازای‌این ملاطفت میرزاعبدالوهابخانرا بادیگر اسرائیکه دردستش‌بودند رهاداد وبواسطهٔ رهادادن‌اوخودرا خادم دولت‌ایران ظاهر داشته‌همهٔ آنانیرا که باوزیرفتح خان‌همداستان شده‌بودند چون محمدخان قرائی وقلیچ خان تیموری وندرمحمدخان برادربنیادخان‌هزاره ویلنگتوش خان برادرسعیدمحمدخان جمشیدی وغیره بگواهی‌وتصدیق میرزای مذکور نزد شاهزاده برده اعزاز واکرام یافتند واو علاوه برالطاف خویش رجوع باقی امرایشان‌را موقوف ومعطل بحضور شاه ایران‌داشت ومحمد رحیم خان حکمران خارزم که ازراه یاری ومدد کاری وزیر فتح خان تاسرخس اسپ‌معاونت تاخته آن محال را متصرف شده بود ازورود اعلیحضرت فتحعلی شاه درمشهد خبر گشته جانب‌خارزم مراجعت کرد وهم وزیرفتح خان بادهن خسته وارد هرات شده دوباره بترتیب سامان‌سفر وفراهم کردن‌لشکر پرداخت که بوجه‌اتم واکمل راه تسخیرایران برگرفته آن‌مملکت رابتصرف آرد ولی‌از کج بازی ونیرنك فلك حقه ساز کارش دگرگون شد .

(۱) بروزن دانی بمعنی نادرباشد که از ندرتست که بهمستا وبیمثل ویکه وتنها باشد ونام نقاشی بوده‌مشهور درزمان‌اردشیربرهان قاطع

(۲) بضاد معجمه تیز کردن وبرانگیزانیدن

(۳) استشفاع طلب‌شفاعت کردن

وروز سوم نیروی مقاتله دربازوی خود ندیده بکشتوازمراجعت نمود وسه ماه در آنجابسر برده بعدازراه تبت‌ها عازم لود هیانه گردیده در آنجا اقامه کزید

ذکر مراجعت شاه شجاع از کشتوار بلودهیانه

﴿ ذکر مراجعت شاه شجاع ﴾

(از کشتوار بلود هیانه واقامه گزیدنش در آنجا)

چون شاه‌شجاع ازعزمیکه دردل داشت مایوس گشت ناچار ازراه تبتها روی بسوی لود هیانه نهاد ویکتن از خدام بزرك راجه تیغ‌سنگهه را باصد سوار همراه گرفته براه افتاد وبعداز قطع شش منزل خادم مذکوررا خلعت عطا کرده رخصت معاودت داد واز جبال دشوار مسالك عبور نموده واردتبتها گشت ودرموضع بلادل چون سواران وهمراهان شاه‌همه سرخ پوش بودند مردم آنجا قیاس (۱) فوج کور که کرده بجنك پیش آمدند وازین سبب شاه چندروز ازپیمودن راه‌باز ماندتا که اساجه آلات همراهانش را سپرده‌عوض آذوقه‌وعلوفه خریدن گرفت رئیس آن‌مردم نزدشاه حاضر آمده‌بشناخت‌ومردمش رامورد‌عتاب گرده بجرمانه گردارایشان بزربار آذوقه‌انداخت که رایگان بدوش خودها برداشته بموضع کلو برسانندوپس‌ازوصول‌شاه‌در آنجاراجهٔ کلوپنج‌رأس‌اسپ‌وپنجهزارروپیهٔ نقد وصددانه طلای اشرفی وچند عدد نافهٔ مشك وچند جلدچرم باغاری بادیگر اقمشهٔ نفیسهٔ آنجائی برسم هدیه پیش کشید ومراسم اعزاز وا کرام بجای آورده خودش بخطاب راجگی وپسرش بعطای دوطاقه شال کشمیری ویك قبضه شمشیر ایرانی سرافراز گشته رقمی بخاتم خاص مزین وبدیشان مفوض شد بعداز انجا اسپ رانده واردلود هیانه گردیده باهل وعیال خویش دمساز گشت ومقارن ایحال جنرال لوئی اختر انگلیس ازطریق ملاقات بحضور شاه‌رسیده رسوم ملاقات ملوکانه بتقدیم رسیده معاودت کرد و همچنین پس از چندی مری نام انگلیس راه ملاقات پیموده پس‌ازدرك صحبتی برگشت وشاه دوسال دیگر در آنجا مکث کرد

(۱) برابر کردن در فکر یك را با دیگری

ذکر لشکر کشیدن وزیرفتح خان بجانب مشهد

﴿ ذکر لشکر کشیدن وزیرفتح خان ﴾

(جانب مشهد بعزم تسخیر ایران)

تصمیم عزم وزیر فتح‌خان درباب تسخیر ایران وفرستادن سردار کهندل خانرا درغوریان ازپیش اشارت رفت واین خبر سمرکشته باعلیحضرت فتحعلی شاه‌رسید واوتهیه لشکر کرده‌شهزاده حسن علی میرزای شجاع‌السلطنه والی خراسانرا امرحفاظت وحراست سرحد صادر فرمود واومحمدامین‌خان یازوکی کرد وقلیج خان تیموری را پیشتر ازهمه بنگاهداری قلعهٔ غوریان ومحمود آباد مأمور نموده فوجی بتاخت وتاز محال‌باخرزو تربت نامزد کرد وازین سوی وزیر فتح خان بالشکر بزرکی ازمردم افغان وقزلباش کابل وقندهار و مردم هرات و بلوچستان وسیستان وقبائل جمشیدی وهزاره وفیروز کوهی ترتیب دادن گرفت تا که شهزاده حسنعلی میرزا درروز هشتم ماه رجب سنه ۱۲۳۳ هزار ودوصد وسی وسه هجری ازمشهد جانب هرات روی نهاده در منزل کال یاقوتی میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله باذوالفقار خان ومطلب خان برکابش پیوستند وازدیکر طرف محمدرحیم خان حکمران خوارزم بهوا خواهی وزیر فتح‌خان برخاسته ازطریق موافقت وی اسپ رانده تامحال‌سرخس‌بتاخت ومحمد خان قرائی وابراهیم خان هزاره درهرات آمده بلشکر وزیر فتح خان پیوستند وازین شور و آشوب رضا قلیخان زعفران لوونجف علیخان شاد لوو بیکلر خان جابشلو وسعادت قلیخان بغایرلو درقلاع خویش درآمده رهین خوف ورجانشستند تا که شهزاده اطراف وجوانب را نظم ونسق داده وارد منزل کافر قامه شد لشکر وزیرفتح خان آراسته گشته درروز بیست وهشتم ذی حجهٔ سال ۱۲۳۳ هزارو دوصدوسی وسه هجری بامنی هزار مرد پیکار از هرات بیرون شده در کهسان رسیده هنگامه آرا شد وشهزادهٔ ایران نیز باده هزار پیاده وسوار آهنك کار زار کرده بقرب کهسان فرود آمد ووزیر فتح خان کس نزد اوفرستاده پیام داد که غوریانرا بشاه محمود واکذار شده محال تربت وباخرزرا بمحمد خان قرائی وابراهیم خان هزاره سپارد

ورنجیت سنگهه را نظر بتاکید خودش که در حفاظت ایشان کرده بود سخن شهزاده باور نیامده چندتن زنرا درمبارک حویلی فرستاده سخن شهزاده بصدق انجامید آنگاه رنجیت سنگهه برآشفته در تشدید محافظهٔ شاه پرداخت وچهار هزار تن‌را بابواب شهر و اطراف بلدوجوانب نشیمن گاه او بحراست گماشت حتی خوابگاهش‌را بدون پاسبان نگذاشت چنانچه بیست و هشت تن از عوانان (۱) بخانهٔ خواب‌وی بداشت که ساعت بساعت خبر بگیرند وبدان‌هم اکتفا نکرده چهار تن مشعل دار باچهارتن پیادهٔ مسلح ازنظام دربالای سروزیر پای جامهٔ خوابش بامشعلهای افروخته تعیین کرد که تابامداد حفاظت و نگهداریش کنند وچند ماه شب را بدینمنوال بروز رسانیده روزانه برسبیل استمرار روغن را در پیش رویش بآتش داغ کرده میگفتند که جواهر نفیسهٔ که داری بده ورنه باینروغن تافته پشت وپهلو وسر وروی ترا تمام خواهیم سوخت وهم قفسی ازآهن ترتیب داد که شاه را دران انداخته بسفر وحضر باخود حمل دهد وشاه تن‌بمرگ داده چارهٔ کارش را حوالهٔ لطف پروردگار نموده بختم (رب نجنی من القوم الظالمین) پرداخت‌ودرعین‌ناامیدی خدایش لطف فرموده از آنورطهٔ مهلکه‌اش خلاص ساخت چنانچه سقف زیربستر خوابش‌را خادمش شکافته‌وازخانهٔ زیرین هفت‌دیوار توبرتوی دیگررا جانب‌بیرون بتدریج‌سوراخ کرد بعدشبی شاه حاجی رجب‌کاکری پیشخدمت خودرا درجای خویش خوابانیده دونفرپیشخدمت دیگررا امرکرد که‌بروش مستمرهٔ‌معتاده آب‌نزد حاجی‌حاضر ساخته وخوان وطعام‌را برسم معمول‌شاه نزداو بگسترانند تامحافظین امتیازشاه وغیراورا نتوانند نمایند آخرالامر بدنش‌را که ازبرگ‌گل رنج کلفت کشیدی بخاکستر آلوده تغییرلباس کردورسن‌موئینی بسربربسته تسبیحی‌ازمهرهای سفید وسیاه درویشانه بگردن آویخته وعصائی بدست گرفته بامیر ابوالحسن خان ومیر ابوطالب خان مشرف راه فرار برداشت وازسوراخ آب رو قلعه بیرون شده در کنار آب راوی که رسید بکشتیٔ که مأمور کرده بود ازدریا عبور کرده براه سیالکوت وارد جموشد وتابش آفتاب چاشت را که در غایت حرارت بود درانجا بخانه رنگ‌ریزی گذرانیده دروقت‌توقف طبیبیکه‌بلاهورملازم شاه‌بود ازراه‌اتفاق واقعه‌نزداووارد گردیده ازدرنگش در آنجا بترسانید و گفت که اینجا از ولایات مقبوضهٔ رنجیت سنگهه است مبادا آسیبی بشاه برسد وشاه بعدازادای نمازظهر ازآنجا روبراه نهاده‌در کنار آب‌بیا رسیده تاساعت سه‌بعداززوال‌مکث‌نمود ودروقت توقف تاخدایان آنجا را زرعطا کرده جالهٔ ترتیب‌داد وهنگام عصرازآب عبور کرده بفاصلهٔ فرسنگی قلعهٔ‌دید که رنجیت سنگهه از تصرف راجه بنیر کشیده مالک شده بود واینوقت مردم مسلمان تابع راجهٔ مذکور آنقلعه را درمحاصره داشتند خلاصه بگذرگاه چکه رسیده ازآب عبور کرده وارد کشتوارشدوراجه تیغ‌سنگهه حاکم آنجا مقدم شاه‌را گرامی‌داشته نیک‌اعزاز کردوتعارف شاهانه ازهرچیز پیش‌کشید ومدت‌سه‌ماه نزد راجهٔ مذکور اقامه گزیده انواع ملاطفت وشفقت دید ودر اثنای توقت آنجا باراجهٔ مزبور درباب‌تسخیر کشمیر رأی زده تدبیر ایشان موافق گشت وشاه کس درلاهور فرستاده مبلغ یک‌لک‌وپنجاه هزار روپیه که‌نزد ساهو کاران شهربعاریت نهاده بود طلب نمود و رنجیت سنگهه بعد ازحمل ونقل وجه مذکور خبر یافته ازبین راه بر گردانیده تحویل خزانهٔ خویش کرد وشاه‌باوجود ازدست رفتن وجه مزبور باراجهٔ‌مذکور قصد تسخیر کشمیر کرد وسردار محمد عظیم خان آگاه شده سنگرهای محکم در مواضع مستعده (۲) برافراشته بادلیران جنگ مستحکم کرد وشاه شجاع بالشکر راجه تیغ‌سنگهه که بمعاونتش برخاسته‌بود وهمراهان‌خویش راه سنگر افواج سردار محمدعظیم‌خان نزدیک کرده بسنگر اول یورش آورده بیک‌حمله متصرف‌شد وهمچنین سنگر دوم‌را مسخر کرده‌اکثرازسنگریان‌را عرضهٔ‌تیغ ساخت و بقیهٔ سنگریها حالت سنگر اول ودوم را مشاهده کرده فرار کردند وسردار محمدعظیم خان ازوقوع این امر هراسناک‌شده باسپاه‌کینه خواه ازشهر کشمیر خودراه مدافعه برگرفت ودرموضع [illegible] بفاصلهٔ شش کروه از لشکرگاه شاه شجاع فرود آمده قرارگاه‌ساخت وشاه بفراز کوه برشده دوشبانه روزرا از کثرت باریدن‌برف وشدت سرما بتوقف صرف کرد

(۱) سخت گیرنده‌وستمکاروسرهنگ دیوان

(۲) ساختگی و آمادگی چیزی

برادران خودرا بشهر فرستاد که خزائن واندوختهٔ حاجی فیروزالدین را بدست آرند چنانچه ایشان غفلةً بعضی ازنوکران خودرا درارك روانه کرده امرکردند که درمنزل شهزاده ملك قاسم ریخته ازخون یکتناهان خاك ولعل باهم آمیختند وازانجمله میرزینل خان وحسن خان که ازامرای بانام ونشان بودند کشته شدندوشهزاده دل ازمال کنده بگریخت وپس ازانکه همهٔ اندوخته حاجی فیروزالدین وپسرش ضبط کشت شهزاده که بیرون گریخته بود بجنك پیش آمده چند جراحت یافته دست گیرشد وحاجی آقاخان وعبد الرشید خان بقتل رسیده بعد وزیرفتح خان بشهردر آمده حاجی فیروز الدین را بازنان وفرزندانش روانهٔ قندهارکرد وخود درهرات اقامه گزیده سردار کهندل خان را بتسخیر غوریان گماشت ومحمد خان قرائی‌را بابراهیم خان وبنیادخان هزاره وغیره رؤسای جمشیدی وخراسانی بذریعهٔ مکاتیب باخود متحد ومتفق ساخت وبامحمدرحیم خان حکمران خوارزم نیزهمداستان شده آوازهٔ تسخیر ایران را درافواه انداخت وازین سوی شاه محمود وشهزاده کامران خبرفتح هرات را شنیده از کابل راه هرات برگرفتند وسردار دوست محمد خان از سبب افراط تسلط واقتدار وزیر فتح خان برادرش که درسلطنت شاه محمود یافته بود بخود اندیشیده در آئینهٔ ضمیر جایداد که از این ارتفاع پایهٔ اعتبار او شهزاده کامران حسد برده پدرش رابدان سرخواهد آوردکه رتبهٔ وزیررا کاسته بل درغل وزنجیرش خواهدکشید پس صواب آنست که درکشمیرنزد سردار محمد عظیم خان برادرخود رفته باراستراحت درظل حمایت اوکشایم ویاازسبب اینکه دروقت داخل شدن درحرم سرای حاجی‌فیروزالدین وشهزاده ملك قاسم جهت ضبط مال ومنال ایشان زیورات سرادقات حرم ایشانرا غارت کرده بود ازخوف وزیرفتح خان که مبادا اورا عتاب وعقاب نماید ویا شاه محمود وشهزاده کامرانش بپاس هتك حرمت بانوان حرم برادر وداماداش درشکنجهٔ عذاب اندازدازهرات راه کشمیر برگرفته درعرض راه شاه محمود وشهزاده کامران را ملاقات کرد وقصهٔ فتح هرات‌را نزدایشان بیان نموده درکشمیر رفت وسردارمحمد عظیم خانش ازجهت نامه وپیام وزیر باخود نداشتن‌اوبفراست دانست‌که مصدرامری‌شده‌خود برروی بسوی کشمیر آورده است پس درکوه ماران محبوسش ساخت

ذکر گریختن شاه‌شجاع از لاهور

﴿ ذکر کشیدن شاه‌شجاع ﴾

(زوجات خودرا ازلاهور جانب لودهیانه وزحمات شاقه دیدن و گریختنش)

در خلال وقائع مذکوره ومطابق آوان سوانح مزبوره شاه شجاع که منزل گزیدنش در مبارك حویلی لاهورازپیش رقم گشت مدت پنجماه درآنجا برنج وتعب جانکاه بسربرده تا که خیر خویش رادر فرار اندیشیده چند عمادهٔ سواری بتوسط چند تن اززنان اهل هنود که ازراه آشنائی وبردن وآوردن‌جنس‌فروشی که دأب خانهای بزرگانست در حرم شاه شجاع رفت وآمد داشتند در خفا خریده خواست که با توان حرمش را ازلاهوردر لودهیانه که از دیگر بلاد نزدیکتراست وهم درآنجا خیلی ازهوا خواهان نیز میباشند روانه دارد وازین اندیشهٔ شاه رنجیت سنگهه بواسطه ملا جعفر آگاه گشته منعش نمود وهمچنین چند دفعه ملای مذکور سد راه فرار شاه بیدستگاه شد تا که آن ملارانزد خودخواسته بمژدهٔدادن‌زرزبانش‌به‌بست که دیگر برنجیت سنگهه خبر ندهد وهم میر ابو الحسن خان را که ازساده لوحی نظربعمامه وردای او مسلم موحد وباخود متحدش میدانست ازرازشاه در مظان (۱) خلوت ازواخفا نکرده ابرازمیداد نزدخودخواسته ازانکشاف راز بامعلای مذکورمنعش فرمود بعد خدام خویش را پیش خوانده امرکردکه چهاربارده تن ازاهل حرم را بتغییرلباس که ازالبسهٔ اناثیهٔ اهل‌هنود دربرداشته باشند دفعهٔ بهانهٔ آب‌بازی‌در دریاکه‌شیوهٔ‌زنان آن طائفه است‌ودفعهٔ بنام سیردشت ومحرا ازشهر بیرون کرده جانب لودهیانه رهسپر کنند وایشان برطبق امرشاه در چهار باراهالی حرم‌را بلودهیانه رسانیده نوبت پنجم‌شهزاده محمدتیمور راباچندتن از کنیزان بیرون کشیده خواستند که راه لودهیانه برگیرند رنجیت سنگهه خبر یافته شهزاده رانزدخود طلبیده او با وجود کوچکی حقیقت را ازدرصدق پوی باز داشته گفت بجزازسه چهارتن جاریه که بازمانده دیگران همه‌رفته‌اند

(۱) یعنی جاهای کمین نمودن

شهزاده حسنعلی میرزا فرستاد واو که فتح شهر هرات را دشوار میدانست بهمین قدر اکتفا کرده وسکه و خطبه را نیز بنام شاه ایران اجرا داشته ازراه قلعهٔ نوو بادغیس مراجعت کرد وازطرق صعب المسالک عبور کرده چنان کار برشهزاده دشوار افتاد که خودش باامراء واعیان لشکر طناب توپ را بکردن ودوش گرفته میکشید وده روز بزحمات شاقه وتکلیفات فوق الطاقه راه سپرده روز یازدهم بقلعهٔ نورسید وازدست بنیادخان هزاره ونصیر خان برادر اودرین راه بسیاری ازلشکرش تلف گشت وتا که واردمنزل شکیبان شد شب وروز ازمقاتله و محاربه نیار امیدودرین منزل مدد خان درانی که ازحاجی فیروزالدین رنجیده خاطرشده بود بشهزاده حسنعلی میرزا پیوسته اودرقریهٔ پشنك جای نشستنش فرموده بخلعت ثمین وخنجر مرصع دلش بجای آورده باخود نگاهداشت ودرمنزل چمن برنی عطا محمد خان که حاجی فیروزالدینش پس ازمعاودت شهزاده ازدور هرات باتحفه فرستاده بود رسیده خلعت وانعام از شهزاده یافته مراجعت کرد وشهزاده روز شنبه دهم رمضان سنه ۱۲۳۲ هزار ودصدوسی ودو وارد مشهد شد

ذکر توجه وزیرفتح خان جانب کشمیر

(ذکر توجه وزیرفتح خان از کابل جانب کشمیر)

چون سردار محمد عظیم خان بقراریکه از پیش رقم گشت بررنجیت سنگهه غالب آمده هزیمتش داد بخود مغرور شده مالیات کشمیر را از وصول بخزانهٔ پادشاهی باز داشت ووزیر فتح خان بعزم هدایت و رهنمونی او که برادرش بود بالشکر ازکابل راه کشمیر بر گرفت وسردار محمدعظیم خان نیز طریق مدافعه پیش گرفته سد راه شد و معابر وشوارع را استحکام داده وزیر فتح خانرا از درآمدن بکشمیر مانع گشت ومدتی هردو برادر بمقابل هم روز بسر بردند آخر الامر که لشکر وزیر فتح خان از میسر نشدن علوفه بعسرت افتاد ناچار تنها درمحفه(۱) نشسته بخبر راه سنگر برادر بر گرفت وچون بقرب سنگر رسید سردار محمد عظیم خان شنیده سراسیمه سان جانب محفه دوید وزمین ادب بوسیده پیاده در جلو محفه راه پیمود تا که باهم داخل سنگر شدند وپس ازادای مراسم ملاقات برادرانه وزیر فتح خان لشکر خودرا نیز طلبیده هردو برادر باهردو لشکر داخل کشمیر شدند وحکومت آنجا را چنانچه در سابق بود بسردار محمد عظیم خان بر قرار گذاشته وزیر باوجوه مالیات کشمیر مراجعت کرد

(۱) محفه یعنی هودجیکه کهاران بدوش بردارند

﴿ذکر لشکر کشیدن شاه محمود﴾

ذکر لشکر بردن وزیر جانب هرات

(بسالاری وزیر فتح خان جانب هرات)

چون شهزاده حسنعلی میرزا ازدور هرات باز گشت حاجی فیروزالدین شهزاده ملك حسین پسرخودرا باناظر حسن خان از هرات نزد شاه محمود در کابل فرستاده معاونت خواست که بیاری او نیروی در بازوی خود حاصل آورده غوریانرا ازتصرف کارکنان دولت ایران باز کشد وهم قوت ومکنتی بدست آورده مالیات هرات را دیگر بشاه ایران ندهد وشاه محمود که همیشه تسخیر هرات مرکوز خاطرش بود این امررا از طلوع اختراقبال خویش دانسته دراواخر سال ۱۲۳۲ هزار ودویست وسی ودوی هجری وزیر فتح خان را با چندی از برادرانش که مامور خدمتی نبودند وسی هزار سوار جانب هرات گسیل فرمود ودرین سفر و زیرفتح خان چنان دست بجود واحسان کشود که درمدت ششماه وجوه عطایایش نودو شش لك روپیه بحساب آمد الغرض چون وزیر فتح خان بفراه رسید حاجی آقاخان وزیرحاجی فیروزالدین ورود اورا درشهرهرات صواب ندانسته از راه استقبال بیرون شده درنواحی هرات بااوملاقات کرد وتسخیر غوریان را ازورود درهرات مقدم داشته در خارج شهر فرودش آورد ووزیر فتح خان پس از چند روز که مردم را بدادن زر از خود کرد حاجی فیروز الدین را بهانه مشورت در بیرون شهر نزد خود طلبید باهم قدری ملاقات کرده بعداز مجلس بیرون شده امر کرد تااورا بابزرگانیکه همراهش بودند گرفته محبوس کردند وسردار دوست محمد خان وسردار کهندل خان

باما مرحله پیماشود چنانچه از راولپندی براه افتاده هنوز درمنزل پشندور نرسیده بود که هزار سوار بابلغار در رسیده محافظ آسا اطراف همراهان شاه را گرفته چپ وراست جولان دادن آغاز کردند تا که شاه وارد منزل گاه مذکور شد وسواران مزبور احمال واسباب واثقالش را دربین راه تاراج کردند ودروقت شام که بقیهٔ خدام از عقب در رسیده حال باز داشتند شاه شجاع واله وحیران گشته همه راباتن عریان که البسه ایشانرا برده بودند نزد رام سنگهه وکرك سنگهه فرستاد وایشان انکار کرده پس ازدیری صندوقها ومفرشهای خالی را که همه پراز مروارید وتفنگهای رومی وسندی بند وبارطلا وخنجرها وشمشیرهای مرصع ایرانی ویراقهای مرصع واجناس زری وپشمی وابریشمی بودند همه را غارت کرده بودند نزدشاه آورده گفتند که اینك مال ومتاع شمارا ازدست دزدان کشیده آوردیم ملاحظه ومشاهده شود که چیزی تلف گشته یاهمه برجاست وشاه ازمنزل مذکور براه افتاده در منزل دیگر رام سنگهه نزدش آمده منت گذاشت که رنجیت سنگهه مارا بایذاء وآزار شما سفارشها کرده است ولی مابمواسا ومروت رفتار کرده مطابق اصرار اوباضرار نپرداختیم واکنون نیز ازدر خیر خواهی پیش آمده آنچه دراندیشهٔ اوست بازدارم که هرچه ازنقد وجنس داشته باشی پس ازورود در لاهور نیمه اش را برنجیت سنگهه سپرده نیمهٔ دیگرش را صرف مؤنهٔ خویش نمائی واگر حبه ودیناری را اخفا کنی در محل خطر خواهی بود وشاه ازسبب آنکه حرمش درلاهور بود مجبور گشته برای اهالیٔ زوجاتش مکتوب کرده مهر برنهاد که آنچه داشته باشند نصف آن رابکار کنان رنجیت سنگهه بسپارند واین نوشته را برام سنگهه سپرده ازانجا راه بر گرفت واواینقدر پاس ناموس اورا کرد که قبل ازرسیدن شاه درلاهور مکتوب مذکور را نفرستاده نزدخود نگاه داشت ودور وزپس از رسیدنش بلاهوررام سنگهه مکتوب موصوف را حاضر کرده بانوان حرم شاهی رابایك مقنعه ومعجرتهی دست کشیده بخانهٔ دیگر جای داد آنگاه تمام مال واسباب حرم شاهی را با آنچه خاصهٔ شاه بود بعرادها انداخته نزد رنجیت سنگهه بردواو باسردار انش آنچه را که قیمتی داشت تمام برداشت ومابقی که بکاری نمی آمد پس درعرادها انداخته نزدشاه فرستاد وشاه ازاین وآن رفتار های ناسزا وارش که ذکریافت بسی دلتنك شده کس نزد رنجیت سنگهه فرستاده اجازت خواست که یامطلق العنانش سازد ویادر شهر لاهورش مسکن معین دارد واومبارك حویلی را درآندرون شهر منزل شاه قرار داده بعد باعیال واطفالش ازباغ شعله ماه درآنجا رفته جای گزید وتامدت پنجماه قرین هم وغم درآنجا بسر برده ازلاونعم برنجیت سنگهه اظهاری نکرد .

ذکر لشکر کشیدن شهزاده حسن علی میرزا

﴿ذکر لشکر کشیدن شهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه جانب هرات﴾

ازمداخلت حاجی فیروزالدین درمحال غوریان وجام که مذکور گشت شهزاده حسنعلی میرزای والی مشهد را غیرت ایالت گریبان گیرشده در روزسه شنبه بیست وششم جمادی الآخرسال ۱۲۳۲ هزار ودویست وسی ودوهجری بالشکر آراسته ازمشهد روی بسوی هرات نهاد وسر کشان قرائی وهزاره را که درتحت حکومت کردن اطاعت نمی نهادند تنبیه کرده آنگاه که وارد تربت شیخ جام شد عطامحمد خان فرستادهٔ حاجی فیروزالدین نزدشهزاده رفته پیام بگذارید که حاجی فیروزالدین دست ازتصرف غوریان بازمیدارد بشرط انکه شهزاده ازمنزل جام پیشتر گام نگذارد وطمع درهرات نکند واوشروط مذکوره را نپذیرفته فرستادهٔ حاجی فیروزالدین رارخصت مراجعت داد بعد ازآنجا حرکت کرده بکوهسان فرودآمد ودرآنجا امیرحسن خان حاکم طون وطبس باجمعیت خویش بدو پیوست وازآنجا کوچ داده در کنار پل نقره فرود گشته عسکرگاه ساخت وازین سوی حاجی فیروزالدین جمعی ازدلیران را ازدرمدافعه درمصلی وتل بنگیان گماشته خود بقلعه داری پرداخت وروز دیگر افواج قاجاریه تا کنار آب انجیل رسیده تل بنگیان را نیزازتصرف هرویان کشیدند واکثر ازاقامه گزینان تل مذکور بقتل رسیده اندکی بشهر خزیدند روز دیگرشهر را بمحاصره انداخته شهریانرا درتنگنای عسرت گرفتار کردند وپس از مدتی حاجی فیروزالدین ازراه دوربینی صلح اختیار کرده رقیمهٔ واگذاری غوریان را [illegible] هزار روپیه نزد

کشت وازین فتح قرائیان را قوت ومکنتی حاصل کشته کس نزد حاجی فیروز الدین فرستاده بتسخیر مشهد دعوتش کردند واو باستدعای آنها مدد خان نائب هرات را باحاجی آقاخان وزیر خود ودوست محمد خان درانی بالشکری بفرستاد وباندك زمانی مضافات غوریان وجام وباخرزرا بتصرف آورد واعیان وبزرگان آن محالرا کوچ داده درهرات نشیمن داد ومیرزا عبدالکریم مستوفی فرستادهٔ شهزاده محمد ولی میرزارا بی نیل مقصود رخصت مراجعت مشهد فرمود ومیرزا صادق وقایع نگار فرستادهٔ شاه‌قاجاررا بزندان مقید ساخته مرسلش راباضطراب انداخت چنانچه شهزاده محمد ولی میرزارا ازحکومت مشهد عزل کرده شهزاده حسن‌علی‌میرزارامأمورحکومت آنجانمودواو درروز هفدهم‌محرم سنه ۱۲۳۲ هزار ودویست وسی ودوی هجری وارد مشهد شده کار خراسانرا نظم ونسق داده راست کرد وحاجی فیروز الدین نیز طریق آشتی پیش گرفته شهزاده ملك قاسم پسر خود را از غوریان بهرات خواسته عبدالرشید خانرا که قبل ازین چنانچه مذکور شد نزد شاه ایران فرستاده‌بودازراه تهنیت درمشهد فرستاد ومیرزا محمد صادق وقایع نگار را بعد از حبس نه‌ماه رها داده وخلعت نیز عطا کرده بافرستادهٔ مذکور خویش همراه روانه ساخت

ذکر توجه اعلیحضرت شاه‌محمود باوزیر فتح‌خان جانب لاهور

ذکر توجه شاه محمود جانب‌لاهور

بعزم تنبیه رنجیت سنکهه

چون وزیر فتح خان بقراریکه مذکور کشت ازلشکر رنجیت سنکهه هزیمت یافته وارد کابل شد شاه‌محمود ترتیب عسکروتهیه اسباب سفرکرده‌درسال ۱۲۳۲ هزارودوصدوسی‌ودوی هجری باوزیرفتح‌خان‌ازکابل‌جانب‌لاهور رهسپرکشت‌ورنجیت‌سنکهه نیزافواج خویش‌را آراسته‌بارام سنکهه‌وشاه‌شجاع که‌هردوتن‌بامراو بارادهٔ تسخیر پشاور درراولپندی‌چنانچه‌رقم کشت‌اقامه‌داشتندازراه مدافعه‌اسپ رانده‌بکنارنهرانك لشکرگاه ساخت‌وسنگرسدیدی (۱) بپرداخت وشاه محمود باوزیر فتح خان چندی درمقابل‌او اقامه‌گزیده آخرالامربسبب‌ناتوانی‌عبورازنهرانك‌فسخ‌عزم کرد واز راه جبال روی بسوی دیرجات نهاده مالیات سند وملتانرا از حکام آنجا وصول نمود ودر هریکی‌از ولایات یکی ازبرادران وزیرفتح خان‌مأمورحکومت شده بعدشاه ووزیر بکابل مراجعت کردند ورنجیت‌سنکهه‌نیز جانب لاهورمعاودت کرده رام سنکهه را باشاه شجاع بقرار سابق درراولپندی گذاشت وشبی‌رامسنکهه‌دزدانرا بقتل شاه شجاع گماشته سی یا چهل تن دزد بامشعلهای افروخته داخل خوابگاه او شدند وشاه سراسیمه ازخواب برجسته دزدیرا که چراغ بکف داشت سبك برداشته بزمین زد وآواز داد که ایشان را بگیرند چنانچه اللهداد خان پیشخدمت ازدیگر پاسبانان سبقت کرده یکنفر دیگر ازدزدان را چست برزمین زد ودیگر دزدان بروی حمله کرده هرقدر به پشت‌وپهلوی اوزخم زدند دزدیرا که گرفته بوداز چنك‌رهانداد تا که‌دیگرخدمه‌دررسیده آن دزد گرفتار شده رادست درعقب بسته نزد شاه آوردند وپس از پرسش حال مکشوف افتاد که دزدان را رام سنکهه بقتل شاه وغارت کردن مالش برانگیخته است بنابران شاه آن دزدرا با اللهداد خان پیشخدمت نزد رام سنکهه فرستاده صورت واقعه بازداشت واو دوبامداد آن شب چیزی وجه نقد باسم انعام باللهداد خان‌داده واضافه تر از وجه انعام او برسم خیرات نزد شاه شجاع روانه کرد وهم خودش حاضر شده عذر خواست وانکار نمود که ازین معامله آگاهی ندارم وسوگندهای غلیظ وشدید یادکرد وشاه بجزازسکوت‌چیزی نفرمود وبعد ازنجاتهٔ شاه باآهنك آنکه حرم‌محترمش راروانه لاهورنماید چون‌بارکش وراحله نداشت چیزی ازاسباب فراشخانه را دررراولپندی گذاشته خیمه‌هارا جهت ملاحظه امربرپا کردن نمود که بقدر ضرورت واندازهٔ بارکیریکه موجود بود گزیده بردارد درینوقت کرك سنکهه ازراه ملاقات نزد شاه آمده خیمهٔ اقتاس کردوشاه زسخاوتیکه داشت خیمهٔ موسوم بکلاباتونی‌دونیمهٔ مرصع کاررا بااسباب وفروش‌ایرانی وکارچوبی‌وظروف وغیره مایتعلق بها بوی بخشود وپس ازانکه سرادقات حرم‌محترمش روانهٔ لاهورشدند روزی‌رام‌سنکهه وکرك‌سنکهه باهم نزد شاه شده تکلیف برفتن لاهورش کرده گفتند که ما بامر رنجیت سنکهه عازم لاهوریم شاه نیز باید

(۱) شدید بمعنی راست ومحکم‌واستوار

نامه‌ورسول فرستادن حاجی‌فیروز الدین در ایران

ذکر نامه ورسول فرستادن حاجی فیروزالدین

نزد اعلیحضرت فتحعلی‌شاه

چون حاجی فیروزالدین ازحسن کرداریکه نسبت بکار گذاران دولت‌ایران بجای آورد ازراه‌انجاح مقاصد حاجی آقاخان وزیر ومشیر خودرادراواخر سال ۱۲۲۹ هزار ودویست وبیست ونه‌نزد اعلیحضرت فتحعلی‌شاه فرستاد ومومی الیه درروز بیست وششم محرم سنه ۱۲۳۰ هزار ودوصدوسی وارد طهران گشته باریاب‌حضور پادشاه شد واز تعدی شاه محمود حکایت و شکایتی بپای برده خواهش دفع ورفع وی کرد و شاه ایران خلعتی بانامه بصحابت میرزا محمد صادق وقایع نگار برسم رسالت برای حاجی‌فیروزالدین فرستاده رسول خودش رانیز بااورخصت بازگشت‌داد وحاجی فیروزالدین ازوصول خلعت ونامه ورسول اعلیحضرت‌شاه‌ایران قوی‌دل و شگفته خاطر گشته قلع وقمع شاه محمود را نظر بنامهٔاو که‌مشتمل برمضامین نصرت وامداد بود سهل‌شمرده فرستادهٔ شاه ایران‌را جهت اسعاف (۱) حاجات خویش درهرات نگاهداشته ازکثرت خورمی عبدالرشید خان درانی‌را باتحف وهدایای شایان بازنزدشاه‌ایران فرستاده وی‌درماه ذیقعده سنه ۱۲۳۰ هزارودوصدوسی بطهران رسیده سرای میرزا محمدشفیع صدراعظم برای‌مسکنش معین گشت ومقارن ایحال شهزاده محمدولی‌میرزا حکمران مشهد که اسحق‌خان قرائی را باحسین علیخان پسرش از سبب فتنه جوئی ایشان کشته بود بیمناك شد که مبادا کسان اسحق خان مذکور حاجی فیروزالدین را بفتنه برانگیزانند میرزا عبدالکریم خان مستوفی خود را ازمشهد نزدحاجی فیروزالدین بسفارت فرستاد و او فرستادهٔ محمد ولی میرزا را اعتنا نکرده در تسخیر غوریان مصمم گشت وفتحعلی‌خان مروزی ساکن قریهٔ شکیبان هرات‌را باسه‌صد سوار بتسخیر غوریان مامور گردواو رفته قلعهٔ غوریان را متصرف شد وازین قضیه محمد ولی میرزا آگاه گردیده اسکندر خان حاکم وپیکلر بیکی هزاره‌را مأمور تاخت وتازغوریان فرمود واوغوریان را غارت کرده بعد از دولت ایران روبرتافته بابنیاد خان هزاره راه اتفاق برگرفت وبنیاد خان که خواهان اینگونه قضایابود ازقبائل‌هزارهٔ جمشیدی ومردم‌فیروزکوهی لشکری فراهم آورده نصیرخان برادر خودرا ازقندهار خواسته باحاجی فیروزالدین نیزطرح معاهده ومراوده انداخت واورا باوجود ارسال‌ورسول نامه ورسول‌که‌عنقریب مذکور گشت ازشاه ایران روی گردان ساخت ودرغوریان آماده پیکارشده استوار نشست ومحمدخان نائب خراسان ازین ماجرا آگاه‌شده باوجودیکه دردولت آباد گرفتارکارزاربود روی بسوی غوربن نهاد وحاجی فیروز الدین حیلت اندیشیده بمیرزا محمد صادق وقایع نگار سفیرشاه ایران که درهرات بوداظهارکرد که لشکری از هرات بشیخون عسکرگاه محمد خان نائب خراسان میکمارم تادمار ازروزگارش برارد واو این حیله اورا ازدرصدق دانسته‌بهانه ملاقات‌محمدخان‌رخصت‌حاصل‌کرد که رفته اورا دیدارکرده کاررا از پیکارباصلاح پیوند دهد چنانچه داخل‌اردوی اوشده ازشبیخون‌زدن‌هرویان اورا حسیر داده بشهر مراجعت کرد ومحمد خان که اعتماد قوی بحاجی فیروز الدین داشت از شنیدن این خبر هراسان گشته بمشهد مراجعت کرد و حاجی فیروز الدین بخاطر آسوده شهزاده ملك قاسم پسر خودرا بیمانی بغوریان فرستاد وبنیاد خان هزاره ار ورود شهزاده در غوریان قوی دل ومستظهر گشته دست بغارت مال ومنال مردم محال خواف برگشود وشهزاده محمد ولی میرزا دوباره محمد خان نائب خراسان را بادو هزار پیاده وسوار افشار از راه مدافعه ارسال نمود واو در اطراف غوریان‌تاخت‌وتاز آغاز کرده دقیقهٔ از غارت وتاراج فروگذاشت نکرد وغنائم بسیار باخود برداشته درحین مراجعت‌بقریت شیخ احمد جام اموال منهوبه(۲)را قسمت کردوهرکدام ازپیاده وسوار علی‌التفریق راه مشهد ومسکن خویش پیش گرفت دریحال محمدخان‌قرائی واسکندر خان حاکم هزاره وبنیادخان ونصیر خان از کاهی‌حال آگاهی یافتند که باحمد خان نائب از همراهانش جز اندکی نیست ازعقب او راه برگرفته بدورش صف کشیدند ومحمد خان یارهٔ بمحاربه کوشیده آخرالامر هزیمت یافته جانب مشهد گریخت‌واز همراهانش مصطفی خان استرابادی‌دستگیر

(۱) اسعاف روا کردن حاجت

(۲) منهوبه غارت کرده شده

از حربگاه بیرون کشید وبقیهٔ لشکر نیز پشت بجنك داده اکثر از عطش تلف واقل کلولهٔ توپ وتفنك راهدف شدند وازراه شکست واردپشاور شده ازانجا همرکاب وزیر فتح خان بکابل مراجعت کردندورنجیت سنگهه فتحیاب گردیده براولپندی معادت نمود و شاه شجاع ورام سنگهه را بالشکر در راولپندی گذاشته امرکردکه جانب پشاور راه برگیرند وخود بلاهور مراجعت کرده بخاطر آسوده بکارخویش پرداخت (۱)

شکرکشیدن اسمعیل خان جانب هرات

(ذکر لشکرکشیدن اسمعیل خان دامغانی جانب هرات)

درخلال احوال مذکوره اعیان خراسان باسحمد ولی میرزا والی مشهد در منازعه افتاده ابراهیم خان هزاره از مخالفت بزرگان خراسان باشهزادهٔ مذکور شاد خاطر گشته درقریهٔ — ابدال آباد جام اقامه گزید وباحاجی فیروزالدین حکمران هرات طرح موافقت وموالات انداخته بتسخیر غوریانش ترغیب کرد چنانچه اوشهزاده ملك قاسم پسر خودرا باحاجی آقاخان هراتی ولشکر آراسته جانب غوریان کسیل کرد وشهزاده رفته محمدخان قلعه دار غوریان بن اسحق خان قرائی را بمحاصره انداخت وقلعه دار مذکور نیز ازراه مخالفت دولت ایران بااسحق خان پدر خویش عرض پرداز حضور شهزاده کامران حاکم قندهار شده برای صدق گفتار خود مهر بقرآن مجید نهاده فرستادند که باسپاه کینه خواه از قندهار جانب مشهد راه برگیرد تا در چنین وقت که مردم خراسان بادولت ایران در نزاعند آنولایت را بدون زحمت متصرف آید وشهزاده دعوت آن فرزند و پدر را پذیرفته بالشکر راه برگرفته ازین معامله حاجی فیروزالدین حکمران هرات خبریافته عبور شهزاده کامران را ازهرات جانب خراسان ناگوار دانسته شهزاده ملك قاسم را بالشکریکه همراه داشت ازغوریان پس بهرات طلبید وهم سردار اسمعیل خان دامغانی را بذریعهٔ مکتوب دعوت هرات کرد که شهزاده کامران را ازورود هرات ورفتنش جانب خراسان باز دارد وبازای آن دولك ونجاه هزار زر مسکوك از مالیات هرات گرفته بخزانهٔ دولت ایران نقل وتحویل نماید ونیز مرقوم داشته بود که بقرار قرارداد سابق مالیات هرات رابدولت مزبور رسانیده نامپادشاه ایران را رونق افزای سکه زر وخطبهٔ سرمنبرنماید وسردار اسمعیل خان برطبق دعوت او ذوالفقار خان ومطلب خان برادران خود را بالشکریکه حاضر داشت در سالی ۱۲۲۹ هزار ودویست وبیست ونه جانب هرات گماشت وایشان وارد پل نقره شده بنه و گران بار خودرا درانجا گذاشته بالشکر وارد پل مالان شدندو آنجا لشکرگاه قرار داده بامید وعدهٔ حاجی فیروز الدین آسوده حال نشستند وشهزاده کامران که اینوقت در موضع روضه باغ واقع سه منزلی هرات فرو کش کرده بود از وصول اسمعیل خان در جلگای هرات مخاصمهٔ دولت ایران را بتصویب رأی رزین جائز نشمرده نامهٔ معذرت همدست نصیر خان هزاره نزد اسمعیل خان فرستاده ازانجاجانب قندهار مراجعت کرد وحاجی فیروز الدین از باز گشتن شهزاده کامران شاد کام گشته سردار اسمعیل خان را بابرادرانش بهرات درآورده آنچه را که وعده داده بود ادا واجرا نموده ایشان درنیمهٔ ماه رجب سنه ۱۲۲۹ هزار ودوصد وبیست ونه جانب مشهد مراجعت کردند

---

(۱) توضیح مقال از نگارش قلم اعلیحضرت سبب اصل فتح مهاراجه رنجیت سنگهه وشکست وزیر فتح خان آن بود که مهاراجه رنجیت سنگهه سپاه خود را بقرار قاعدهٔ نظام آراسته کرده بود وسپاه وزیر فتح خان همه سواره وغیر نظام بودند لهذا معلوم است که جنك سپاه نظام منظم تاغیر نظام چقدر فرق دارد مهاراجه مذکور سپاه خودرا بصاحب منصبی دونفر ازمردم فرانس داخل قاعدهٔ نظام کرده بود که اسامی صاحب منصبهای مذکور (ون توره) و (کرد) بود و کیفیت آن دونفر صاحب منصب آن بود که بعد از خلع وحبس اعلیحضرت ناپلیون بوناپارت سه نفر از نوکران او که دونفر فوق الذکر و (ابوتبیله) بودند ازفرانس فرار کرده وارد هندستان گردیده ملازم حضور مهاراجه رنجیت سنگهه شدند (ابوتبیله) بکار وخدمتهائی که مهارت داشت مقرار گردید ودونفر دیگر بکار نظام وغیره مقرر شدند چنانچه رونق خوبی ازفوج نظام مهاراجه رنجیت سنگهه ازسعی اوشان حاصل گردید وچون وزیر فتح خان کار دیده وجنك آزموده را شکست دادند این همه از برکت سررشتهٔ فوج نظام بود .

وسیر میکرد ملازمان شادیخان مأمور بحفاظت ونگهبانی شاه بودند که دور دور دوروی راداشته پاسداری می نمودند که مبادا بجانبی رود ومقارن این احوال از عرایض کاشتکا نیکه بربط وضبط مداخل علاقه جاتیکه رنجیت سنگهه دروقت انعقاد معاهده بشاه سپرده بود خاطر نشان شاه شد که حکام وعمال رنجیت سنگهه مواضع موعوده معهوده را بدیشان نسپردند وشاه این عطای اورا بلقایش واداشته استفسار عدم اجرای حکم آنرا کرد وجواب شنید که حاصلات امسالهٔ آنهارا کار پردازان شاه واگذار شده بعدازین را مستمراً متصرف شوند وعلاوه برهمه چون نقض عهد پیشنهاد خاطر رنجیت سنگهه بود وبهانه می طلبید قاضی ملا شیر محمد را کدامام نماز شاه بود متهم بدان ساخت که چند مکتوب بسردار محمد عظیم خان حکمران کشمیر نگاشته اورا درلاهور طلبداشته است وبرطبق اظهار خویش چند قطعه خط نزدشاه ابراز کرد وچون ملای مذکور عاری ازین غداری بود مرچندسو گندیاد کرد رنجیت سنگهه نپذیرفته بغل وزنجیرش انداخت ودرواقع ونفس الامر خطوط مذکوره راخود رنجیت سنگهه بواسطهٔ سه نفر ازمردم اقاغنهٔ لاهور به تعلیم ملاجعفر نامیکه خزانهٔ شاهی را قبل ازین چنانچه مذکور گشت از اتک باخود برده نزد رنجیت سنگهه نوکر شده بود ساخته ومصحوب آنسه تن روانهٔ کشمیر نموده ازعرض راه محبوساً رجعت داده ملاشیر محمد رابقرار مذکور محبوس ساخت وزیر چوب انداخته بشکنجهٔ گونه گونه عذابش گرفتار وتعلیم همی کرد که بگوید شاه شجاع آن خطهارا ازطرف ملاشیر محمد مرقوم ومرسول داشته است وآن بیگناه که هیچ آگاه نبود هرقدر زهر عذاب چشید ولطمهٔ چوب عتاب دید اعتراف نکرد تا که شاه شجاع بیست هزار روپیه کفارهٔ خطای ناکردهٔ اورا داده اززندان بیرونش کشید وشاه مدتی بدینمنوال بسر برده آخرالامر از رنجیت سنگهه رخصت رفتن بمملکت دیگر خواست واو التماسش را نپذیرفته مگر برفتن تا باغ شعله ماه اجازت داده محافظین از ملازمین شادیخان باطراف باغ گماشت که راه بیرون شدن بدیگر جانب ندهند

ذکر درآویختن رنجیب سنگهه

باسردار محمد عظیم خان حاکم کشمیر ومغلوب شدنش

ذکر محاربه رنجیت سنگهه باسردار محمد عظیم خان وهزیمت او

چون وزیر فتح محمد خان بقراریکه ذکرشد ثلث مالیات کشمیررا برنجیب سنگهه وعده داده بود وتا این وقت ایفای وعده ازادای سه یک مالیهٔ آنجا پدید نگشت رنجیت سنگهه برآشفته جانب کشمیر لشکر کشید وباسردار محمد عظیم خان بمحاربه گرائید وششهزار تن از سپاه رنجیت عرضهٔ شمشیر گشته هزیمت یافته خائب وخاسر مراجعت کرد والات وادواتش بتصرف سردار محمد عظیم خان درآمد وچون رنجیت سنگهه هزیمت یافته خسارت دید ازدردیکه بواسطهٔ این هزیمت درضمیرش جایگیر گشت سامان تسخیر پشاور ساز کردن گرفت واخبر سمرکشته بشاه محمود رسید واو وزیرفتح خانرا بالشکر شایان ازکابل گسیل پشاور نمود وآنگاه که مشارالیه وارد پشاور شد رنجیت سنگهه ازلاهور بعزم پشاور کوچ کرده راه راولپندی برگرفت وازمنزل رهتاس بواهمهٔ اینکه مبادا شاه شجاع درغیاب وی فتنه برانگیزد کس نزد اوفرستاده پیام داد که درین سفر همعنان وی رهسپار باشد وشاه شجاع با انکه بدردکلو گرفتار بود پرده نشینان حرم الم توام خویش را درباغ شعله ماه گذاشته درمنزل مذکور نزد رنجیت سنگهه رفت وازانجا همرکاب اوبراه افتاده واردراولپندی شد وازین سوی وزیر فتح خان از پشاور حرکت کرده درکنار نهرانک فرودآمد وجانبین باهم درآویخته خونهاریختند ودرعین کیر ودار از حرارت آفتاب وکشاکش پیکار لشکر اسلام از عطش دراضطراب افتاده بخودانه روبآب نهادندوازینمعنی سپاه رنجیت سنگهه چیره دست گشته افواج وزیر فتح خان را شکست دادند وازان میان خود وزیر فتح خان که فرارا نسبت بخود تنک وعار میدانست باسه هزار سوار ثبات ورزیده درمقابل چهل هزار سوارخصم استوارایستاده رزم همی داد تا که ازعطش غشی کرده اززین برزمین افتاد ویکی ازخدامش ازخاك برداشته درپیش روی خود برزین گذاشته

کوچ کرده در علاقهٔ پنوچ نزول فرمود راجه روح‌الله خان حاکم آنجا مراسم اعزاز و اکرام بجای آورده مقدمش را گرامی داشت وتحفه وتعارف شایان پیش کشید وازانجا منزل بمنزل طی طریق کرده واردشاه‌درهٔ لاهور شد رنجیت سنگهه حاکم آنجا که دست نشانیدهٔ شاهزمان ونعمت یافتهٔ این خاندان بود کزك سنگهه پسر ار شد ورام سنگهه رکن‌اشد خودرا باغیره اعیان لاهور باستقبال شاه فرستاده‌باعزاز واحترام تام ازشاه‌دره‌بشهرلاهور در آورده خودش را درسرای ساده سنگهه واهالی حرم محترمش را درسرای علیحده جای نشستن داد .

(ذکر جوروستم رنجیت سنگهه که)

(باشاه شجاع مهمان خود نمود)

ذکر جور وستم رنجیت سنگهه باشاه

چون شاه شجاع باعیالش در مقام جدا گانه جای گزیدند رنجیت سنگهه رعایت مهمان بودن اورا نکرده راه آمد شد او و حرمش را ببسته ازرفتن یکی درنزد دیگری‌بازداشت وروزدیگر رام‌سنگهه را نزد شاه شجاع فرستاده کوه (۱) نوررا خواستکار شد و شاه از دادن آن دانهٔ گران بها اباور زیده گفت آنوقت داده خواهد شد که رشتهٔ مودت وموالات دربین انعقاد یافته عهد موثق قرار گیرد ورنجیت سنگهه دست از طلب باز نداشته متوالیاً خواهش کوه نورمی نمود وشاه همان جواب اول را میفرمود تا که خدمتکاران وی را ازتردد وپی کاری رفتن منع کرده گاهی برای امرضروری میگذاشت‌وگاهی بدان‌هم نگذاشته ازرفتن وآمدن بازمیداشت وکار را تایکماه بهمین قرار بشاه ونعلقاتش دشوار کرده مطالبش حاصل نگشت وآخرالامرراه تزویرپیش گرفته چندتن ازاعیان دربار خویش را نزد شاه بیدستگاه روانه داشته پیام داد که هرقدروجه نقد ومحال بطریق انعام وسیورغال بکارداشته باشد ازطلب مضایقه رواندارد تانسلیم خدام‌شاهی‌شود وشاه بجزازهمان سخن اول دیگر لاونعمی بزبان نراند بعدازان که افسون‌وفسانهٔ رنجیت سنگهه کار گرنیفتاد طرح دیگر انداخته بارسال زر پرداخت وبدفعات چهل هزار روپیه نزد شاه فرستاده بعداز وصول وجه نقد بازاعیان محفل بارش را روانه کرده الماس مذکور را التماس نمود وهمان‌جوابیکه‌شنیده بودشنود ودوروز پس از جواب اخیره ناچار خود رنجیت سنگهه از راه طلب قدم نزد شاه شجاع نهاده بر طبق خواهش او که در جواب گفته ودادن کوه نور را مشروط بعهد نامه داشته بودوثیقهٔ مشتمل برقیود دوستی‌واتحاد ابدی مرقوم نموده باخود برده از ملاحظهٔ شاه گذرانید ونجهٔ خودرا بزعفران آلوده بجای مهر درخاتمهٔ وثیقه نامه نهاده بسوگند های غلاظ وشدادیکه درکیش خودش بود ازقبیل نانك وگرنت عهد را مؤکدنموده دست‌بشمشیرخود برده اعتراف کرد واقرار نمود که علاقه‌جات کوت‌کالیه وجنك‌سیال‌وکلانور ازانگاه‌ازمضافات سندانند مالاً ومنالاً ازان شاه‌باشدتاباج وخراج آنهارا صرف مؤنتش نمایدوهم‌قرارداد که دروقت‌عزم‌وتوجه‌شاه جانب افغانستان هرقدر لشکر بمعاونت‌طلبد باخراج سفر بترکاب شاهی‌مقرر داردوهم نوشتهٔ ازشاه شجاع بگرفت که بعداز تصرف نمودن مملکت‌ارثی ازراه دوستی منحرف نگردد وطمع درحکومت رنجیت‌سنگهه ننماید آنگاه که سخن بدینجا رسید دستار خودرا بسر شاه بست وکلاه اورا گرفته برسرخود نهاد وشاه کوه نوررا بدستور هیه بدوسپرد وچون مدعایش حاصل گشت حارس ونگهبانیکه بدور شاه وحرم وخدمش گذاشته بود برداشت وشاه را راه سیرونفرج بگشاد چنانچه هرروزه بمزارات و مقابر اولیاء چون حضرت شیخ‌علی بن عثمان هجویری ثم الغزنوی‌صاحب‌کتاب کشف‌المحجوب وغیره رفته استمداد میجست‌وگردشی کرده‌بمنزل بازمیگشت تاکه‌روزی رنجیت سنگش ازراه مهمان درباغ شعلامار دعوت کرده مراسم مهمان‌نوازی بتقدیم‌رسانیدروزدیگر کس‌نزدشاه فرستاده ازباغ مزبور درشهر لاهور بضیافت طلبید وهم‌پیام‌داد که درخصوص امری باوی‌مشورت کرده صواب میجوید وشاه روز دیگر برطبق دعوت او بشهر درآمده ملاقات کردودرحین ملاقات آثار نقض‌عهد ازجبین‌وی مشاهده کرده دانست که اورا درشهر لاهور مقید گردانید چنانچه پس از مجلس‌ملاقات که شاه قصدکردش

(۱) کوه‌نور قطعهٔ الماسیکه کدازنادرشاه بابشان‌رسیده بود

ذکر توجه وزیر فتح خان جانب کشمیر

(ذکر توجه وزیر فتح خان جانب کشمیر

(وواقعاتیکه بصدور پیوست)

چون وزیر بی نظیر بامر شاه محمود راه کشمیر بر گرفته بنا بطغیان ووفور آب دریای مظفر آباد از جادهٔ پنجاب وارد گجرات شد رنجیت سنگهه را ملاقات کرده باوی قرار داد که شاه شجاع را بعد از خلاص کردن از قید عطا محمد خان در لاهور آورده باعیال وتعلقاتش که درآنجا اقامه دارند دمسازو واورا نیز در ادای این خدمت وحصول نام نیك انباز نماید چنانچه رنجیت سنگهه کمر خدمت واتفاق بربسته در تسخیر کشمیر باوزیر همدست وهمداستان گشت ووزیر فتح خان بر عهده گرفت که بعد از فتح کشمیر ورها دادن شاه شجاع ثلث مالیات آنجا را جایزهٔ خدمت بمهاراجه رنجیت سنگهه دهد واو محکم چند نام سالار لشکر خودرا باسپاه کینه خواه برکاب وزیرفتح خان گماشته هردو تن باعم روی بسوی کشمیر نهادند وچون وارد موضع شپیان واقع سرحد کشمیر شدند لشکر عطا محمد خان از راه مدافعه پیش آمده بجنك کرائیدن وتاب دست دلیران فتح خان را نیاورده عقب نشستند وعطا محمدخان دیگر نیروی مقاتله درخود ندیده پا بدامن هول (۱) پیچید وپس ازان هرروزه دو صدسه‌صدسوارازوروی برتافته‌ازراه‌اطاعت بسوی اردوی وزیر فتح خان می آمدند اعزاز واکرام می یافتند وازینمعنی زیاده‌تر عطا محمد خان‌را خوف ورعب مستولی شده ازانجا مراجعت کرده‌درزیر قلعهٔ شیر کربیدان بته مالو سنگر آراسته خوفناك نشست وآخر الامرنیروی جنك در بازوی خود ندیده بصوابدید خوانین طائفهٔ بامیزائی قرآن مجید را شفیع ساخته‌وتیغ وکفن بگردن خویش انداخته در کوه ماران پیش شاه شجاع رفت واو بپاس کلام حمید از جرم وی در گذشته دل بجای آورد ووزیر فتح خان کشمیر را متصرف گشته بنظم ونسق آن پرداخت وعطا محمد خان‌باماواشارهٔ شاه‌شجاع بقلعهٔ شیرگر درآمده متحصن شدوبعد از چندی باز قوت قلعه داری را از خود دور ملاحظه کرده‌بپای ضراعت (۲) نزد وزیر فتح خان شد والتماس عفو تقصیر کرده خواستارامان آمد که کشمیر را بوزیر گذاشته بامال وعیالش هرجا که خواهد برود واین مسؤل اوبمعرض قبول افتاده صندوقی پر از جواهر درخفابوزیرداد وبازای این هدیه وزیرش مطلق العنان ساخته باعیال واحمال وانقال از کشمیر بیرون رفت وجانب تنگنای گمنامی راه بر گرفت وبعد ازان بوزیر فتح خان مکشوف گشت که صندوق مذکور پر از نگین‌های آبگینه بوده نه جواهر ثمینه چون عطا محمد خان از دست رفته بود بجز تأسف دیگر حاصلی نکرد ووزیر بامحکم چند گماشته رنجیت سنگهه بملاقات شاه شجاع رفته از قرار دادیکه درباب تمکن اودر لاهور با رنجیت سنگهه کرده بود محکم چنداز جانب ولینعمتش التماس رفتن لاهور نمود ووزیر فتح خان تکلیف آن کرد که در ملتان اقامه جسته درجات را از متملکات خویش شمارد واز شاه محمود هیچ در خاطر نیارد اما شاه شجاع از سببیکه عیال وتعلقاتش در لاهور بودند آنجارابرگزیده از کوه ماران باحکم چندراه لاهور برگرفت ووزیر فتح خان نظم ونسق درکار کشمیرنهاده حکومتش رابسردار محمد عظیم خان برادر خود داده ازراه بارهٔ مولهٔ جانب کابل مراجعت کرد وشاه شجاع که باحکم چند رهسپار لاهورشده بودنددرمنزل بارهٔ مولهٔ راجه غلام علیخان بمه وراجه زبردست خان وراجه سر بلند خان وغیره راجگان ککه ومتعمدان روح الله خان راجهٔ پنوچ ودیوان نند رام صاحب‌کار عطا محمد خان حاکم سابقهٔ کشمیر نزد شاه شجاع حاضر آمده التماس نمودند که‌درموضع ککهٔ هامه همایشان دوباره حاضرآمده‌درك سعادت دست‌بوس بوجه اتم حاصل نمایندوشاه عرض‌ایشان‌رابکوش قبول اصغاف‌فرموده روزسوم ازبارهٔ مولهٔ حرکت کرده در موضع مذکور فرود آمده راجگان مزبوره تحف وهدایا پیش کشیده مراسم خدمت وصداقت بتقدیم رسانیده التماس آن نمودند که عزم تسخیر کشمیر فرمایند تا ایشان بقدم خدمت راه معاونت پیمایند وشاه شجاع که خودرا خلاص کردهٔ شاه محمود و وزیر فتح خان از قید عطا محمد خان میدانست این خواهش آنان را نپذیرفته لیکن در ظاهر باایشان قرار داده گفت که پس از ملاقات سرادقات حرم محترم و ملاقات مکرم معظم بحسب وقت راه کشمیر پیش خواهد گرفت وچون ازانجا

(۱) هول بیم وخوف

(۲) ضراعت زاری کردن

رسانیده اند کی جان بسلامت بردند وپیروان شاه رؤس کشتکان رابریده مظفرومنصور برگشتندوسرهارا بپای شاه بریختندوازوقوع اینواقعه سردار محمد عظیم‌خانرا پای ثبات بر شکسته از راه کوهات جانب‌کابل گریخت‌وشاه شجاع شهر پشاور را متصرف شده بتهیه سامان خویشتن پرداخت

ذکر مامورشدن شهزاده حیدر بدرجات

(ذکر مامورشدن شهزاده‌حیدر)

(ازحضور شاه شجاع بقلم‌نواب عبد الجبارخان)

چون شاه داخل پشاورشد پس‌از یکماه‌که فی الجمله کاروی رونق یافت‌شهزاده‌حیدررا باعطامحمد خان وهزار سوار روانهٔ‌درجات‌نمودکه نواب عبدالجبار خان‌را ازدرهٔ‌غازی خان قهراً بیرون‌کشیده‌ولایت‌را متصرف شوند چون راه بدرهٔ غازیخان نزدیك کردند نواب عبد الجبار خان با لشکر سواره وپیاده وتوپخانه بمدافعه برخاسته میدان جنك بیاراست وباهم در آویخته نواب پس نشست ودوباره بجنك کرائیده درائنای کارزارچندصدسوار از شهزاده روبرتافته در تحت رایت عبد الجبار خان قرار گرفتند وازیمنی‌شهزاده‌راهزیمت‌دست‌داده‌صورت‌حال را بشاه مکتوب‌کرد وشاهش طلب حضور فرموده خائب وخاسرمراجعت نمود وبشرف دست‌بوس‌مشرف‌گشت

ذکر مقید شدن شاه شجاع

﴿ ذکر آهنگ شاه‌شجاع جانب کابل ﴾

(ومقید شدنش قبل از حرکت کردن)

ازانجا که شاه شجاع را سفر کابل دامنگیر ضمیر بود از هزیمت ومراجعت شهزاده هیچ در خاطر راه نداده اسپان سپاه راکه لاغر وزبون بودند در محال طوایف خلیل ومهمند ومیان دوآبه‌قسمت فرمود که بعد از فربه وتوانا شدن حاضر آورده راه کابل برگیرد وهم اکثر از خوانین را که شرفیاب حضور بودند جهت ساز کردن سامان سفر رخصت رفتن بمنازل ایشان داد ومقارن این حال که بلدهٔ پشاورخالی‌ازابطال‌رجال‌گشت عطا محمد خان ناظم کشمیر مدار روزکار رابر مراد خویش استوار دیده بواسطهٔ‌جهانداد‌برادرش‌ونندرام‌هندو وسمندر خان بامیزائی ونور محمد خان وغیره هنکامه جویان نکوهیده خویان بسیاری از سپاه‌ورعیت‌را بوعده وتویدعطای‌زربفریفت وباایشان قرارداد که بهرحیله ووسیله‌که‌بتوانند شاه شجاع را دستگیر کرده درقلعهٔ اتك برسانند چنانچه ایشان درکمین این امر افتاده بنگارش عرایض منافقانه پرداختند وپی هم‌عریضه‌فرستاده‌التماس کردند که شاه عرض سوار آنهارا دیده برای سفرکابل بگزینند وشاه که از کید ایشان آگاه‌نبودمسؤل‌ایشان را بکوش قبول شنیده همه روزه بتوسط جهانداد خان وسمندر خان سواران یك یك از خوانین‌را مشاهده وملاحظه کرده‌بانجام‌رسانید دراخیرکار خواستار گردیدند که تمام سپاه را درحالتیکه‌صفوف‌صنوف‌لشکر آراسته وپیراسته باشد از ملاحظهٔ حضور گذارش یافته هر یك از افسران بر طبق آراستگی اسپ وسلاح‌نوازش‌تحسین وآفرین یابند نیکواست وهنوز جواب لا ونعم این التماس ایشان صادر نشده بودکه بهانهٔ سازدادن تماماًبدولت سرای بالاحصار در آمده شاه را در میان گرفته دستگیرش ساختند وبدست جهانداد خانش‌سپرده درقلعهٔ‌اتك فرستادند وازانجا نقل داده در کشمیر بعطا محمد خان سپردند واو در قلعهٔ که واقع کوه ماران‌است‌محبوسش‌کرد وباوجودیکه شاه رادرقید کاه بداشت‌کاهی بنزدش رفته عذر خیانت خویش میخواست وتسلیات کاذبانه داده التماس کوه نور را که بعد از میل کشیده شدن شاه زمان از نهر آب یاشق دیوار بتصرف شاه‌شجاع در آمده بود مطالبه مینمود وازنحال شاه محمود آگاه گشته از راه ترحم برادری هزار سوار از کابل مأمور دهله که مسکن وموطن اصلی عطا محمد خان بودنموده فرمود که اقوام واقارب اورا قتل عام وغارت نمایند چنانچه ایشان از راه ایلغار وارد آن دیار شده از قتل صغیروکبیر دست‌بازنداشتند وبقیة السیف‌رابانقایای‌مال ومنالیکه از میل وحیف باز مانده بود بحضور شاه محمود آوردند وشاه محمود پس از استیصال اقوام‌عطا محمد خان وزیر فتح خان را باسی هزار سوار بعزم رهانی دادن شاه شجاع مأمور کشمیر نمودکه اورااز‌قیدعطامحمد خان رها نماید

ذکر آهنك حاجی فیروز الدین باسترداد غوریان

﴿ ذکر آهنك حاجی فیروز الدین ﴾

(باسترداد غوریان وبرمرام فایق نشدن وی)

در خلال قتال وجدال مذکوره حاجی فیروز الدین برسلطنت شاه محمود برادرش قوی پشت گشته عزم استرداد غوریان جزم کرد وهم از دادن خراج هرات بدولت ایران که درزمان قتل صوفی اسلام چنانچه گذشت بعهده گرفته بود سرباز زد وشهزاده محمدولی میرزا حکمران مشهد بالشکر جانب هرات راه برگرفت چنانچه اسب رانده درکنار پل نقره واقع سه فرسنگی هرات رسیده لشکرگاه ساخت وحاجی فیروزالدین را درتنگنای عسرت انداخت تا که ناچار گردیده خراج هرات را باشهزاده ملك حسین پسر خویش که درمرحلهٔ اول نیز اورا نزد اعلیحضرت فتحعلی شاه فرستاده وازانجا مراجعت کرده بود نزدشهزاده محمدولی میرزا فرستاد وشهزاده بهمین قدر اکتفا کرده صورت حال را معروض پیشگاه شاه ایران داشته لوای مراجعت جانب مشهد مقدس افراشت .

ذکر متصرف شدن شاه شجاع پشاور را

﴿ ذکر هنگامه آرا شدن شاه شجاع ﴾

(و تصرف نمودن پشاور را)

چون شاه شجاع بقراریکه آنفاً ذکر شد در راولپندی رفته اقامه گزید ازاباان وغلام خانهٔ پشاور بامردم سکنهٔ شهر واطراف مانند ملکان قوم خلیل و مهمند وغیره از تعدی و جور برا دران وزیر فتح خان وبداد نرسیدن عرض چیان بجان رسیده نا چار عرایض نگار حضور شاه شجاع شده اورا دعوت تسخیر پشاور کردند و مقارن اینحال جهانداد خان برادر عطا محمد خان والی کشمیر وسمندرخان بامیزائی و نور محمد خان فوفلزائی و موسی خان الکوزائی باجمعیتی از راه یاری ومدد کاری بوی پیوستند وشاه شجاع از رسیدن عرایض مردم مذکور و وصول سرداران مزبور قوی دل شده رایت تسخیر پشاور افراشته وارد حسن ابدال شد وخواست که نخست بفراهم نمودن سپاه پرداخته بعد بآئین درست راه رزمگاه برگیرد لیکن جهانداد خان عرض پرداز گشته التماس نمود که اینك سههزار سوار حاضر رکاب و آمادهٔ پیکارند مبادا ازدرنك کردن کارد گرگون شود صواب آنست که بتعجیل وشتاب راه مقصود پیش گرفته آید و شاه شجاع سخنان اورا پسندیده کوچ برکوچ وارد بده بیرکشت وسردار محمد عظیم خان باعطا محمدخان برادرش وسپاه آراسته ازشهر پشاور راه مدافعه برگرفته بمقابل عسکر گاه شاه فرود آمد وباآنکه وادی عمیق دربین جابین حایل بود آتش حرب ملتهب گشته جنك صعب درپیوست ودر عین گیرودار کاله (۱) تفنك بردهن سردار عطا محمد خان رسیده جراحت یافت واز اردوی شاه شجاع موسی خانرا کاولهٔ تفنك بسینه رسیده هلاك گردید وازطلوع آفتاب تاعصر هنگامهٔ کارزار استوارمانده ازطرفین بسیار تن مجروح ومقتول شدند سردار محمدعظیم خان باعث مجروح شدن سردار عطا محمد خان برادرش جانب پشاور مراجعت کرد و شاه شجاع نیز اجساد کشتگان وافراد زخمیافتگانرا برداشته معاودت نمود و نصف شب درمزار فیض آثار شیخ رحمکاه رحمه‌الله واصل شده درتنك فرمود و بامداد ازانجا حرکت کرده بقلعهٔ اتك درآمد وبعد ازچند روز از انجا نیز حرکت کرده در راولپندی بار اقامت کشود وعرصهٔ یکسال درآنجا توقف ورزیده درایام درنگش بعضی ازخوانین دورنك که ازشاه محمود دلتنك بودند ازراه نفاق باشاه شجاع پیوسته هزار سوار فراهم شد وهم عطا محمدخان حاکم کشمیرلشکری بسالاری نندرام مشیرش ازطریق معاونت نزدوی فرستاد تاکه دوهزار وپنجصد تن سواره وپیاده در رکاب شاه انجمن شده بازچشم تصرف بتسخیر پشاور باز کرد وباغلام احمدخان برادرعطا محمد خان راه برگرفته میدان نجهرا لشکرگاه ساخت وسردار محمد عظیم خان نیز بمدافعه پرخاسته مصطفی خان خادم خود را باچهار صد سوار مقرر فراولی نموده خود ازعقب راه برگرفت وهمراهان شاه بامصطفی خان دوچار گشته همگنان رابقتل

(۱) مخفف کاوله

بن شیرمحمد خان مختارالدوله که ازعطا محمد خان حاکم کشمیر برادر خود رنجیده خاطرشده درمیان مردم یوسف زائی روز بسر میبرد نزد شاه شجاع حاضر آمده جبین ضراعت بارض ادب سود وازسبب بغاوت عطامحمد خان حکمران کشمیر برادرخود که ازحکم شاه شجاع چنانچه ازپیش رقم شد التماس عفوتقصیرخویش نمود وشاه کناه برادرش را بروی ننهاده تسلی داده نوازش فرمود وار وصول او بحضور فسخ عزم درجات کرده قصد تسخیر پشاور نمود وغلام احمد خان بپاس برادری اگرچه اعطا محمد خان آزرده وگرفتار دربدری بود مکتوب کرده هزارسوارازوی خواست که باینواسطه شاه شجاع را ازوی خورسند سازد کدورتیکه ازبغوت تو در آئینهٔ ضمیرشاه جایگیربودبزدایدواوهزار سوار ازکشمیر فرستاده باغلام احمد خان ملتزم رکاب شاهی شدند آنگاه شاه جانب پشاورراه برگرفت

عزم محاربهٔ سردار محمد عظیم خان وشاه شجاع

﴿ عزم محاربهٔ شاه شجاع ﴾

(با سردارمحمد عظیم خان وهزیمت یافتن سردار)

شاه شجاع که لوای تسخیر پشاور بر افراشته قصد عبور از معبرانك داشت از کذر بانان کذرکاه بازارك سهولت عبور را ازین معبر شنیده وچند دانه طلا بآنها داده از کذرکاه بازارك کذشت ودرعلاقهٔ قوم حتك فرود آمده لشکر کاه ساخت وسردار محمد عظیم خان حاکم پشاور باپردل خان برادر خویش ولشکر بسیار راه مدافعه پیش کرفته در حدود چکنی فروکش کرد وشاه شجاع روز دیکر وارد نو شهره شده سردار محمد عظیم خان حرکت کرده در قریهٔ پیربای فرود کشت وهر دو لشکربفاصلهٔ سه کروه ازهم دور وچندروز از جنك قصور ورزیدند ودر هنکام توقف بعضی ازدونان بامیدیك نان ازسردارمحمد عظیم خان رو کردان شده روز مره بشاه شجاع می پیوستند وچون هر کدام از زر وخلعت انعام میبافتند اکثربل تمام لشکر او جانب شاه رو آور شدند وازین معنی نیروی ثبات در بازوی سردار محمد عظیم خان نمانده راه فرار جانب کابل اختیار کرد وشاه شجاع داخل پشاور شده شهر را متصرف کشت وباهتمام سامان لشکر وانتظام مهام آن بوم وبرپرداخته طرح حکومت ورحل اقامت انداخت تا که چهار ماه ازاقامهٔ او در پشاور سپری کشته زمان تابستان و کرمای آن بکذشت شاه محمود سردار محمد عظیم خان را باوجود هزیمت یافتن و کریختنش که رقم کشت پیش خوانده بنواخت وبسالاری جمعی ازخوانین وغلام خانهٔ کابل وسپاه رزم خواه کماشته مأمور پشاور ساخت

ذکرمحاربهٔ سردار محمد عظیم خان باشاه شجاع

ذکر محاربه سردار محمد عظیم خان

باشاه شجاع در پشاور وغالب شدنش

چون سردار محمد عظیم خان راه برکرفته وارد منزل جمرود کشت شاه شجاع بعزم دفاع از شهر پشاور بیرون شده موضع تهکال را اردو کاه قرار داد وروز دیکر آتش حرب شعله ورکشته پیادکان شاه شجاع که بامر او کمین کزین بودند در حین حمله نمودن لشکر سردار محمد عظیم خان از کمین کاه برخاسته بشلك تفنك کار را برایشان تنك ساختند وقریب سه صد سوار ازایشان بخاك هلاك انداختند وبا حدوث انحادثه دلیران محمد عظیم خانی پای ثبات فشرده بهادر خان هشت نکریرا از هوا خواهان شاه شجاع بضرب شمشیر از پادر آورده مردم او را ازپیش برداشتند وشاه شجاع ازدیدن انحالت جانکاه روبهزیمت نهاده باشکستیان سپاهش راه فرار جانب قلعهٔ اتك اختیار کرد ودرانجانیز درنك نتوانسته بر اولپندی رفت وسردار محمد عظیم خان بافتح وفیروزی داخل پشاور شده رحل اقامت کشوده بحکومت پرداخت

شاه شجاع شدند واز رویداد این معامله شهزاده ایوب واسد خان را نیروی اقامت برشکسته راه هزیمت جانب کابل پیش گرفتند وشاه شجاع بقندهار درآمده بتهیه لشکر پرداخت ونقد وجنس از تاجران مسلمان وهنود قندهار باسم قرض گرفته تجهیز سامان سه هزار سوار نموده مشغول فراهم آوردن سپاه بسیار بود که شاه محمود باشهزاده کامران پسرش باسردار یردل خان ووزیر فتح خان وششهزار سوار راه قندهار پر گرفته وارد منزل جکان شدند وشاه شجاع بمدافعه برخاسته باهم بمحاربه گرائیده دودفعه لشکر شاه محمود رابرشکست وچندتن از سران سپاهش را بکشت وگلستان خان اچکزائی ازجانب دارن شاه شجاع نیزبقتل رسید ودراثنای کارزار صالوخان اسحق زائی کهاز سبب قتل میر علم خان از شاه محمود رو برتافته نزد شاه شجاع رفته بمنصب هفتصد سواری وطبل وعلم سرافراز گشته بود بازباسواره اش داخل سپاه شاه محمود شد واز مشاهدهٔ اینحال شاه شجاع اختراقبالش را در حضیض وبال دیده راه هزیمت جانب ارغستان پیش گرفت وقندهار بتصرف شاه محمود در آمده شهزاده کامران مأمور حکومت آندیار شده خود شاه محمود بکابل مراجعت فرمود وشاه شجاع شب رادر ارغستان بسر برده از راه غویسری ووزیری وارد دیرجات شد واز آب اتك عبور کرده بکجی شمالی ولیه ازعلاقهٔ متعلقهٔ محمد خان سدوزائی رسید وازوعزت واحترام بسیاردید چنانچه یك زنجیر پیل سواری وخیمه ها وظروف وفروش بسیاروزرسرخ وسیم سفید مسکوك واجناس زری وابریشمی وغیره برسم پیشکش حاصل نمود وهم ازشاه التماس نمود که بانوان سرادق حرم محترم را که ازاتك درراولپندی رفته اقامه گزیده بودند ازانجا بدیرهٔ غازیخان نقل داده اقامت فرمایند وشاه شجاع این خواهش اورا موقوف بوقت گذاشته روی بسوی راولپندی اورد ویازده روزدر آنجا درنگ کرده بعد آهنك آن فرمود که باحرم عصمت توام در ملتان رفته منزل گزیند وهنوز براه نیفتاده بود که مکتوب رنجیت سنکهه ازعلاقهٔ سائی وال بمطالعه اش رسید بدینمنوال که در حین مرور ازحدود علاقهٔ مذکور ازملاقات خویش مسرورش سازد وشاه شجاع بنابخواهش اواز راولپندی جانب علاقهٔ سائی وال راه برگرفت ورنجیت سنکهه مقدمش را گرامی داشته تعارف شایان پیش کشید وشاه بازای آن چند قطعه جواهر گران بها بوی عطافرمود واز آنجا که عزم ملتانرا درخاطرداشت رنجیت سنکهه عرض والتماس نمود که بملازمت رکاب تا آنجا رفته اگر حاکم آن ازدخول ووصول شاه اباورزدوی بتنبیه وتهدیدش پرداخته ولایت را برای شاه مسخرسازد وشاه ازاندیشهٔ اینکه مبادابواسطه وبهانهٔ اوداخل ملتان شده ملك را بتصرف خود آرد پس عذر خواسته ترك رفتن ملتان کرد وبارنجیت سنکهه وداع نموده براولپندی مراجعت فرموده اقامه گزید

ذکر سلطنت ثانویهٔ اعلیحضرت شاه محمود

﴿ ذکر سلطنت ثانویهٔ اعلیحضرت شاه محمود ﴾

﴿ وبحکومت ولایت کاشتن وزیرفتح خان برادران خود را ﴾

چون شاه محمود باز برارایکهٔ سلطنت جلوس نموده باعروس مملکت داری دمساز گشت وزیر فتح خان که ازفرط سخاوتش حاتم طی را دفتر نیکنامی طی شده بود مردم درانی وقزلباش را ازکثرت جودوعطارهین احسان وثناخوان خویش ساخت وازانجا بامه و بزرك پرداخته طرح نیکو نامی انداخت وهم شاه محمودش کافل هر کار و قابل نظم ونسق هر دیار دیده زمام بست و کشود مهام مملکت را بکف کفایتش گذاشت ومختار کل امورش نمود و او کار وزارت را از فهم و کیاست خویش و استراحت جوئی و بیخبریٔ شاه محمود بپایهٔ امارت رسانید چنانچه هریك ازبرادران خودرا بحکومت شهرودیاری مأمور نمود چنانچه سردار محمدعظیم خانرا ازتغییر سردارعطا محمد خان درپشاور وعبدالجبار خانرا بخطاب نوابی وایالت دیرجات وهمچنین درغزنین وقندهار وجلال آباد ولمقان و کوهستان کابل یك یك را بحکومت گماشت وبعضی خوانین که ازشاه محمود ووزیر فتح خان خاطر گران بودند چون بلوچ خان اچکزائی ویحیی خان بامیزائی و دلاساخان اسحاق زائی وغیره که جمعیت ایشان بهزار سوار میرسید ازراه فرار براولپندی نزدشاه شجاع رفتند وشاه شجاع ازپیوستن آنها نیروئی دربازوی خود دیده عزم دیرجات کرد که آن محال را بتصرف آرد امامقارن اینحال غلام احمدخان

بهانه مدافعه از نمله برخاسته باشاه محمود عهد خدمت بربسته بقسم جنك وگریز تفنك جانب اردوی شاه محمود کشاد داده وراه گریز نیز پیموده وارد نمله شد وبشاه شجاع پیام داد که در منزل کندمك محاربهٔ قراولی رخ داده بجنك وگریز در نمله عقب نشسته مترصد ورود کوکبهٔ شاهیست وشاه شجاع ایلچیر را در عرض راه علی بغان وچهار باغ استماع نموده با آنکه از کید مدد خان آگاه بود ازتنگی هنگامه فوراً محمد اکرم خان امین الملك وعبدالغفور خان را باسواران تحت‌رایت ایشان بمعاونت مددخان فرستاد وگفت که خود نیز بالشکر ازعقب در رسد اما مدد خان قبل از رسیدن ایشان باچهار هزار سوار فرار کرده در تحت رایت شاه محمود قرار گرفت ومحمد اکرم خان وعبدالغفور خان که راه معاونت می‌پیمودند در رسیده محمد اکرم خان باپنجصد سواریکه همراه داشت ازعقب مدد خان تاخته بمقاتله پرداخت و بافتح خان دوچار گشته گلوله تفنك بوی حواله کرد وازوزیر رد شده بیکی از ملازمانش رسیده هلاك ساخت ووزیر فتح خان از مشاهدهٔ ملازمش برآشفته بضرب شمشیر سر محمد اکرم خان را برزمین انداخته بنوك سنان بهوا برافراخت وهمچنین عبدالغفور خان نیز دستگیر وکشته شد وپس ازقتل هردو سردار شکست در همراهان ایشان افتاده راه هزیمت می پیمودند که شاه شجاع نیز در رسیده بخفتش را واژون وکار راد گرگون دیده راه فرار جانب دامنهٔ سفید کوه برداشت وبکمال بدحالی داخل پشاور شد وشاه محمود اتواب واسلحه آلات اردوی اورا تمام متصرف گشته بفتح‌وفیروزی وارد جلال آباد گردید وشهزاده کامران پسرش راباجمعی‌ازسپاه‌مأمور پشاورساخت وازسمرکشتن ایلچی ابوالحسن خان خزانه‌دار وملاجعفر که باحرم محترم شاهی مقیم قلعهٔ اتك بودند وجوه نقد وجواهر ثمینهٔ نفیسه را از راه خیانت برداشته وبانوان حرم عفت توام شاهی را گذاشته درلاهور نزد رنجیت سنگهه‌که دست نشانیدهٔ اعلیحضرت شاهزمن بود رفتند و طریق ملازمت وی بر گرفتند وشاه شجاع که در پشاور درآمده بود از توجه شهزاده کامران بدانسوی اقامت را در نیروی خود ندیده در روزجمعه بعداز ادای نماز جمعه بر اسپ گریز برنشست وجانب قوم ختك راه برگرفته از کثرت باران سیل بسیار جریان یافته درنهریکه مابین بده‌بیر وتیزی واقع است ازوفور وطغیان آب که عبور ازان ناصواب مینمود اسپ باآب زده درحالتیکه آب ازقربوس (۱) زین میگذشت تنها عبور کرده پیروان وهمراهانش را ازعبور منع فرموده تن تنها شبرا درتیزی بروز آورد وروز دیگر بقیهٔ تبعه‌اش از آب گذشته چندتن غرق شدند بعدازانجا براه افتاده‌داخل‌علاقه کوهات گشت وازانجا براه بنگش‌وهزار درخت اسپ ناکامی رانده در علاقهٔ مقر رسیده از انجا روی ادبار بسوی قندهار آورد ودر عرض راه منزل موسوم بتازی نور محمد خان که باامحمد اعظم خان عداوت باطنی‌داشت بتاز یکی شب بقسم سر بکوشی خودرا بوی نزدیك کرده خنجر دربین هر دو کتف اوفرو برده‌هلاکش ساخت وخود فرار کرده بکهسار واقع از سر زمین بر آمد وبامداد آن شب شاه شجاع نعشش اورا روانهٔ غزنین نموده چهار هزار روپیه جهت تجهیز کفن ودفنش از خزانه رکاب عنایت فرمود وخود راه قندهار بر گرفت وشهزاده کامران که مأمور پشاور شده بود در بلدهٔ مذکوره رسیده سردار عطامحمد خان بن سردار پاینده خانرا بحکومت آنجا گماشته راه مراجعت برداشت وبشرف دست بوس شاه محمود پدرش نائل گردید. بعد شاه محمود بکابل معاودت فرمود ونواب محمدزمان خان را بحکومت جلال آباد نامزد کرد

(۱) قربوس قاش زین

﴿ ذکر تصرف نمودن شاه قندهار را وباز از دست رفتن آن ﴾

ذکر تصرف نمودن شاه شجاع قندهار را

چون شاه شجاع راه بقندهار نزدیك کرد شهزاده ایوب ابن اعلیحضرت تیمور شاه که از طرف شاه محمود حکومت آن دیار داشت بانواب اسد خان نائبش وشهزاده محمد یونس‌بن شاهزمان‌بالشکرازشهربیرون شده باشاه شجاع در آویخته در عین کیر و دار واشتعال نائره قتال شهزاده محمد یونس از شهزاده ایوب رو برتافته برکاب شاه شجاع پیوست وهمچنین شاه پسند خان اسحق زائی و گلستان خان و بوستان خان اچکزائی‌از امراء کبار که بواسطهٔ قید وقتل میرعلم خان از شاه محمود سر گران بودند داخل اردوی

محمد سعید تنها راه اطاعت برگرفته نزد شاه محمود شدواورا مطمئن خاطرساخته اردوی خودرا از عقب طلبیده طریق خدمت شاه محمود گزید وشهزاده محمد یوسف باعظم خان ازینمعنی آگاه گشته راه فرار جانب پشاور برگرفته اینك شرفیاب حضور شاه شدند وماجرا باز داشتند وشاه ازشنیدن قصهٔ مذکوره بخود پیچیده به تجهیز وترتیب لشکر پرداخت وازانسوی شاه محمود پس ازملحق شدن میرعلم خان باردویش وگرمتر شهزاده محمد یوسف قندهاررا متصرف شد وبقرار سابق فتح خانرا وزیر وملا محمد سعید را قاضی القضاة خواند ووزیر فتح خان خوامرعلائی خودرا که بامردارشیردل خان اخوت اعیانی داشت میرعلم خان داده رشتهٔ مواصلت وعقد مناکحت بریست وباوجود قرابت وصلت از راه حب ریاست که میرعلم خان ازسبب آوردن شاه محمود درقندهارخواهان آمر وزارت بود وشاه محمود بخلاف پندار او منصب وزارت را بفتح خان عنایت فرمود نفاق دربین هردوتن واقع گشت وشاه محمود که وزیر فتح خانرا نظر بخدماتش دوست میداشت میرعلم خانرا محبوس کردوشهزاده ایوب را بحکومت قندهارگاشته اسد خان برادرفتح خانرا به نیابتش بداشت وخود باوزیرفتح خان میرعلم خان را مجبوساً برداشته راه تسخیر کابل برگرفت وکابل را متصرف شده آهنك پشاور کرد وشاه شجاع نیز با لشکر آراسته بعزم مدافعه از پشاور خیمه بیرون زد ودر باغ علیمردان فرود آمده سفیران انگلیس را رخصت مراجعت داد وحرم محترمش را باخزائن پادشاهی وابوالحسن خان خزینه دارحمل ونقل فرموده امرباقامهٔ قلعهٔ اتك نمود وازینطرف شاه محمود درمنزل جگدلك فروکش کرده شاه شجاع ازباغ علیمردان براه افتاده با سپاه کینه خواه لوای مدافعه ومقابله برافراشت

ذکر محاربهٔ نمله وهزیمت یافتن شاه شجاع

﴿ ذکر محاربه منزل نمله وهزیمت یافتن شاه شجاع ﴾

وشاه محمود ازمنزل جگدلك کوچیده درعرض راه منزل سرخ پل میر علم خانرا که در اردو محبوس بود باشاره وصوابدید وزیر فتح خان که مردم قزلباشیهٔ کابل کمربستهٔ احسان ودرین لشکر همعنان او بودند در موضعیکه حال میر علم کشته معروفست بقتل رسانید ووزیرفتح خان ازتدبیریکه درضمیر داشت راه مراوده با امرای رکاب شاه شجاع کشوده اکثر را بعطای زر از راه خدمت منحرف گردانید وازانجمله پیشخانه چی را از کثرت عطا اغوا کرده تعلیم داد که بیخبر از شاه شجاع واشکرش سه منزل یکی کرده پیشخانه را فرود آرد تا سپاهش خسته کشته بی نظام شود چنانچه شاه شجاع که بتدبیر وزیر فتح خان آگاه نبود از منزل جرود سردار مدد خان ومحمد اعظم خانرا باچهارهزارسوار مأمور قراولی نموده امرکرد که تاچهارروزواردمنزل نمله شوند وایشان راه برگرفته چون بمنزل علی بغان فرود آمدند ازعرض محمد اعظم خان نساقچی باشی شاه شجاع آگاهی یافت که مدد خان از خیانتی که در کشمیر کرده از رکاب شهزاده منصور گریخته بود خائف وهراسناك است زیرا که میگوید که شاه پس ازفیصلهٔ امر شاه محمود اورا عقوبت خواهد نمود وبنابران بامخالفان متحد وهمداستان شده که اینمعنی از زبان نوکرانش به بیان رسیده است که بی درپی بشاه محمود وهوا خواهانش می نویسد که بکمال استعجال بامعدودی ازرجال راه نزدیك کنند تا بواسطهٔ او برمرام فائق آیند پس شاه شجاع محمد اعظم خانرا ازکید مدد خان آگاهی داده مرقوم فرمود که ازجائیکه رسیده اند پیش نرفته توقف ورزند تا بعد ازوصول کوکبهٔ شاهی همرکاب راه برگیرند ومدد خان از زود رسیدن موکب شاهی آگاهی یافته قبل ازانکه حکم مذکور بوصول پیوندد درهمانروز ازمنزل علی بغان اردو را کوچ داده ازسبب خوفیکه دردل داشت ویااز جهتی که باوزیر فتح خان یکدل گشته بود از جلال آباد درگذشته مسافت بیست وچهارکروه راه طی کرده درمنزل نمله فرود آورد وکس نزد شاه محمود ووزیر فتح خان فرستاده پیام داد که بایلغار وارد نمله شوند وخوف دردل راه ندهند زیرا که شاه شجاع باشکریکه همراه دارد روزسوم وارد نمله خواهد شد وشاه محمود بعد از قتل میرعلم خان که منزل سرخ پل فرودکاهش بود ازشنیدن اینخبر ظفر را باخود رهسپر دیده درمنزل کندمك فرود آمد ومدد خان

گردید (۱) اولاً آنکه چون طایفهٔ فراسیسیه وقاجاریه باهم درمخالفت دولت درانیه متفق شده اند هرگاه خواسته باشند که در ممالک سلطانی عبور نمایند چاکران درگاه آسمان جاه پادشاه ممدوح سد راه آنها شده حتی المقدور در مجادله وممانعهٔ آنها کوشیده نگذارند که عابر وقاصد هند متعلقهٔ انگلیس شوند (۲) ثانیاً آنکه اگر فراسیسیان وقاجاریه بمعاهدهٔ خودها عازم ملک پادشاهی شده لشکر کشی نمایند کارکنان دولت انگلیسیه بجهت تدافع آنها قصوری نورزیده از اخراجات جهت مهم مزبور خودرا معاف ندارند وهرگاه قرارداد معاهدهٔ فراسیس وقاجار برقرار هم نباشد این دو مطلب که مرقوم خامهٔ مشکین شمامه گردید برقرار بوده از طرفین بوقوع رسد (۳) ثالثاً آنکه فیمابین این دو دولت دوستی ویگانگی همیشه برقرار بوده حجاب بیگانگی از میان مرتفع باشد وبملک یکدیگر بهیچ گونه مداخلت ننمایند وپادشاه ممدوح از فراسیسیان احدیرا در ملک خود راه ندهد فقط وچون خیرخواهان دولتین عهدنامه رابینوجه نگار نمودند واز طرفین رسوخ ثبات بعمل آمد مراقهٔ هذا بمهر ودستخط نواب صاحب ممدوح ودستخط دیگر امرای شریک امور انتظام این ریاست در تاریخ هفدهم ماه جون سنهٔ ۱۸۰۹ عیسوی مطابق دوم شهر جمادی الاول سنه ۱۲۲۲ هجری سمت تحریر یافت ودرین اثنا شهزاده منصور ومحمد اکرم خان امین الملک وغیره که بالشکر مامور کشمیر شده بودند از آب مظفر آباد عبور کرده جبال کشمیر راتاحدود کتائی وبلباسه متصرف شدند وگروه مخالف زبرکوهی را که محل عبور افواج پادشاهی بود سنگر بسته استوار نشسته بودند که اردوی شهزاده رو بجنگ نهاده ایشانرا هزیمت دادند وبسیار رابخاک هلاک افکنده سنگر رامتصرف شدند ودرچنین حال که نسیم فتح بر پرچم علم ابطال رجال سپاه شهزاده بوزید ازسبب امری نقار خاطر دربین محمد اکرم خان وسردار مددخان واقع گردیده سردار مددخان در نصف شب از لشکرگاه بیرون شده درنزد شاه آمد وازعقب او محمد اکرم خان نیز باآنانیکه حاضر رکاب شهزاده بودند بامداد شب مذکور روی جانب پشاور نهادو بزحمات شاقه ازمظفر آباد گذشته بحالت شکستهٔ نابسته که اسلحه وسامان واسپان همراهانش همه تلف کشت وارد پشاور شد وشهزاده که لشکر را پراکنده دیدناچار از نفاق هردو سردارکار از پیش برده را پس پشت نهاده داخل پشاور شد .

﴿ ذکر مغایرت میرعلم خان ومحمد اعظم خان وبقندهار ﴾

(درآمدن شاه محمود از نفاق ایشان)

ذکر مغایرت میرعلم خان ومحمد اعظم خان

در خلال احوال مذکوره میر علم خان رابا محمد اعظم خان مخالفت رویداده میرعلم خان باهواخواهان شاه محمود راه سازش پیش گرفته اورا باوزیر فتح خان در قندهار درآورده شهزاده محمد یوسف والی قندهار ومحمد اعظم خان از ظهور این حادثه فرار اختیار کرده از راه دیرجات وارد پشاور شدند ووقوع واقعه را مفصل بعرض شاه رسانیدند که روزی محمد اعظم خان جهت اجرای امری در خانهٔ خویش خلوت گزیده درب خلوتگاه را بربسته قابوچی برنشانیده تاکید کرد که کسی را نزدش نگذارد تاازکاریکه پیش دارد باز نماندودرینحال میرعلم خان جهت امری بنزدوی رفته قابوچی از دخولش مانع آمده وی برآشفته مشتی بدهن قابوچی زده ثنایای اورا برانداخت وسر زده داخل خلوتگاه شده ظاهراً محمد اعظم خان چیزی نگفته باطناً رنجیده خاطر گشت چنانچه پس از وی بایرانش زبان شکوه باز کرده بدگوئی آغاز نهاد ومیر علم خان ازغیبت کردن او آگاه گشته درکمین اضمحلالش افتاد وملا محمد سعید را که باوزیر فتح خان قرابت قومی واخلاص صمیمی داشت ازراه خفا نزد خود خواسته از رازیکه در دل داشت اورا آگاه ساخته نزد وزیر فتح خانش فرستاده پیام داد که شاه محمود راازفراه برداشته درقندهار آیندوشاه محمود ووزیر فتح خان که چنین امر را همیشه خواهان بودند ازشنیدن پیام میرعلم خان شادمان شده ملا درنك بامردم بارکزائی آهنك قندهار کردند ومیر علم خان که باایشان راز در میان داشت بهانهٔ مدافعه باششهزار سوار از شهر قندهار بیرون گردیده در موضع سنجری فرود آمد وشاه محمود بتصور آنکه مبادا میر علم خانش بفریب دعوت کرده باشد ملا محمد سعید پیام گذار اورانزدش فرستاده تنها بنزدخود طلبید تاصدق وکذب اورا از آمدن ونیامدنش بخود معلوم نمایدوچون سخن میرعلم خان از در صدق بود بمجرد رسیدن ملا

ثنایا دو دندان پیش

امین‌الملك را فرمان کرد که نخست رسولان دولت‌بهیهٔ انکلیس‌را پذیره کرده بعد بلشکرمأمورهٔ کشمیرملحق‌شود چنانچه مشارالیه ازاردوجدا گشته بامستقبلین مراسم پذیرهٔ (۱)انکلیسان‌راانجای آورده تابحضورشاه باایشان‌همراه مشرف شده بعدازعقب‌لشکر راه‌کشمیر بر گرفت وفرستادگان دولت مزبوره شرف بارحاصل کرده انواع تحف وهدایا ازقبیل تفنگها وتفنگچه های دولوله وشش‌لوله وساعات ودوربین ها وآینه های قدنما وظروف بلور و صندوق های ساز خودنوازکه تا اینوقت کسی درین مملکت ندیده‌بود بادو زنجیر پیل‌عماری اززرسرخ وسیم‌سفید وبالا پوش زر دوزی که ازطرف بادشاه انکلستان آورده بودند پیش گشیده همه مطبوع طبع جهان آرا شدند وفرنگیان نیز بخلاع فاخره نوازش یافته خدام پاکیزه روزکار نیك کردار بمهمانداری ایشان معین گشته تاکید رفت که بوجه اکمل واتم بخدمت پرداخته خلاف طبیعت ایشان رفتار نکنند که رنجیده خاطر نشوند

(۱) پذیره یعنی پیش‌بازرفتن

ذکرمعاهدهٔ دولتین

﴿ ذکر معاهدهٔ دولتین ونقل عهد نامهٔ ایشان ﴾

آنکاه که فرستادگان دولت‌بهیهٔ انکلیس‌را خستگیٔ جاده پیمائی رفع گردیده راحت حاصل شد سخن‌ازاتحاد دولتین دربین‌ایشان وشاموالاجاه بنیاد گردیده رشتهٔ دوستی‌واتحاد دولتین‌بواسطهٔ مستراتفستین ومسترجی وکیلین دولت‌انکلیس‌چنین انعقادپذیرفته وثیقهٔ عهدمرقوم گشت ازآنجا که بسبب‌ظهورتمهیدات عنوان‌موافقت‌ومرافقت ازطرف قوم پرسیش بابادشاه ایران بارادهٔ یورش آوردن برممالك سرکارعظمت مدار بادشاه دردران وبعدازان درممالك‌سرکاردولت‌انکلیس‌متعلقهٔ کشورهند جناب‌شهامت وبسالت مرتبت نبالت وایالت‌منزلت امیرالامراءالعظام فراست‌و کیاست ارتسام مستراتفستین بهادربجهت اینمعنی مأمور آمده که باتفاق واستصواب کارگذاران‌حضور بامرالنور اعلیحضرت فلك رفعت قمرطلعت ناهیدبهجت عطارد فطنت خورشیدمرتبت‌بهرام صولت‌برجیس‌سعادت کیوان منزلت سکندرحشم جمشید خدم قا آن‌دربان قیصر پاسبان ظل ظلیل‌کرد کارجلیل حمی مراسم معدلت ومحی آثاربدعت التوفیق بتائیدات الله‌بادشاه سپهر بارگاه کابل طرح انداز‌سررشتهٔ حفظ وحراست ممالك هردو سرکارعالم‌مدارازآسیب یورش‌متخیلهٔ‌قوم‌فراسیس وفاجارشوند چنانچه‌ازطرف‌جناب‌عظمت وجلالت واقبال‌مآب حشمت وفخامت واجلال نصاب‌اریکه آرای قوت‌واقتدار ووساده پیرای‌قدرت واعتبارمحرم‌حقایق‌ملت مسیحیه مشیرخاص دولت انکلیسیه رموزدان احکام‌سلطانی مقرب‌بارگاه جهانبانی‌اشرف‌الامراء لاردمنتور کورنرجنرال بهادرممالك ومختار جمیع‌امور مالی وملکی وعسکری متعلقهٔ ممالك فسیح المسالك سرکارانکلیس بهادر واقعهٔ دیار هند بدر بارفیض آثاربادشاه ممدوح متعین‌ومامور وبسعادت تشریم(۲) عتبهٔ‌علیه فایض‌ومستسعد شده ومقصود دوستانهٔ افادت‌انتمای‌تعینات خودرابمعرض‌عرض واظهارحضور بامرالنوربادشاه‌ممدوح درآوردند وبادشاه‌ممدوح نیز فوائد و منافع سررشتهٔ موافقت‌ومرافقت هردودولت‌دوران عدت را درین‌باب بنظر حق بین دیده بوجه احسن وروش مستحسن فهمیده بکار پردازان سرکار خود حسکم فرمودند کهباسفیر موصوف سوال وجواب نمایند ولحاظ سود و بهبود هردوسرکار جهان مدار داشته عهدنامهٔ دوستی‌شیمهٔ یکجهتی خاتمه‌فیمابین‌دولتین قوی شوکتین علیتین موثق گردانند ودرین صورت بفضل وعنایت لم‌یزلی قطعهٔ عهدنامه مشتمل برچندشرط درمیان کارگذاران‌موصوف‌وسفیر دولت انکلیس بهادرحسن اتساق وبمهرخاص میمنت اختصاص بادشاه‌ممدوح درجهٔ منظوری یافت چنانچه سفیر موصوف نقل عهدنامهٔ‌مزبور را بعالیخدمت فیض‌موهبت کورنر جنرال‌بهادر معزی الیه جهت مهرودستخط ارسال داشته بودند وشرایط مندرجهٔ آن‌پیش نواب صاحب معزی‌الیه بلاتغییر وتبدیل مقصد ومعنی منظور شده‌بالفعل نقل‌دفعات عهدنامهٔ مزبور بموجب تفصیل ذیل بمهر ودستخط نواب معزی الیه ونیزدستخط امراتیکه درانتظام امور این‌ریاست شریکند مرسل گشت ومستلزماتیکه ایفای آن جه درحال وچه‌درمآل ابدالدهر برذمت همت اولیای‌هردو دولت ابد مدت واجب ولازم خواهد بود محض از روی مضامین‌وفحوای کلام موانست آئین دفعات مزبوره که درذیل تحریریافت مشخص ومستنبط خواهد

(۲) تلثیم بوسیدن

استوارانه قیام ورزیده مقارن ایحال نور محمد خان بادو زائی باعلم وپروانش از شاه محمود رو برتافته برکاب شاه پیوست واز خصمی نیروی بازوی شاه محمود ووزیر فتح خان ضعف پذیر گشته راه فرار برگرفته در فراه اعنان باز کشیده اقامه جستند و اعلیحضرت شاه شجاع داخل قندهار شده پس از رفع خستگی راه پیمائی عزم آن کرد که چون همیشه از جانب فراه و هرات آتش فتنه شعله ور میگردد لازم ومتحتم است که سد این رخنه‌شده آیدپس بدانسوی روی نهاده حاجی فیروز الدین ازتوجه کوکبهٔ شاهی بجانب فراه وهرات آگاهی یافته قرآن مجیدرا شفیع ساخته‌بانحایف طرایف (۱) وعریضه مشتمل برعجز وانکسار بحضور شاه فرستاد مضمون اینکه اگر اعلیحضرت والا تصرف نمودن هرات ودربدر نمودن اورا مد نظر فیض منظر داشته باشند بدون آنکه زحمت سفر کشند هرات سپرد کار گذاران دولت شده خود نیزازراه انقیاد بعزبساط بوس نائل گردد واگر نظر بکردار شاه محمود که برادر اعیانی اوست از مرحمت محروم دارد خود آوارهٔ دشت ادبار گشته روز خواهد گذرانید وهم اگر هرات بتصرف اولیای دولت باشد یکی از خدام مأمور بحکومتش خواهد شد پس اورا از خدمهٔ حضور شمرده بدستور برقرار دارد وهر قدر که از خوان احسان پادشاهی رطبق الطاف پدرانهٔ تیمور شاهی جهت مؤنت ومعیشتش در دیوان سلطنت معین ومشخص گردد ازطریقه‌ذره نوازی وصلهٔ ارحام بعید نخواهد بود وبپاس این عطا یا شاه محمود برادرش را نیز ضامن و کفیل خواهد بود که مصدر فتنه وفساد نشود وشاه مسئول اورا قبول فرموده حکومت هرات را بایك لك روپیه ازمالیات آن بوی تفویض فرموده بقندهارمراجعت کرد وشهزاده محمد یوسف‌را بایالت انجا سرافراز نموده چون انتزاع کشمیر ازتصرف عطامحمد خان مکنون خاطر وپیشنهاد ضمیرش بودمحمداعظم‌خان لساقچی‌باشی ومیرعلم خانرا به پیشکاری شهزاده محمدیوسف سرافرازفرموده بکابل مراجعت نمود وچندروز درآنك گذرده عزم پیشاور کرد

(۱) طرائف چیزهای لطیف وخوش ومالهای نو وتازه

ذکر توجه کوکبه شاهی جانب پشاور

(ذکر توجه کوکبه شاهی جانب پشاور بعزم انتزاع کشمیر)

چون شاه قصد رفتن پشاور کرد بذریعهٔ مناشیر (۲) رؤساء طوایف مهمند وخلیل وباجور و حتك وغیره اعلام وارشاد فرمودکه باسواره‌وپیادهٔ خودها درجلال آباد حاضرر کاب شاهی آیند تادر آنجاعرض‌سپاه‌را دیده بعد اراه پشاور طریق کشمیر پیمایند چنانچه موکب شاهی از کابل حرکت کرده درچهار باغ جلال آباد چند روز توقف فرموده بعداز فراهم شدن حوانین و سوار وپیادهٔ طوایف مذکوره واز ملاحظهٔ حضور گذشتن ایشان وارد پشاور شد مقارن ورود مسعود شاهی‌که مطابق بود بایام محاصرهٔ هرات ومقابلهٔ ایرانیان از عرائض عباس خان بهاول پوری ، مظفر خان ملتانی وغیره مفهوم خاطر اقدس‌شد که انفستین واسترجی‌وغیره چندتن فرستادگان دولت انکلیس بحدود ولایات مذکوره رسیده وبرسم سفارت هوای شرفیابی حضور والارا درسر دارند اگر منظور وصول ایشان بحضور باشد ومنع صادر نگردد البتهٔ برطبق امراعلی معمول‌خواهد شد والا اگر آمدن ایشان را ازسبب محاصرهٔ هرات ملتوی برکید و حیله دانسته ممنوع فرمایند نخواهند گذاشت که قدم پیش گذارند وشاه که ارکنه مکنون خاطرانکلیسان آگاه بود اجازت آمدن ایشانرا به پیشگاه حضور داده‌امرکرد که هرکدام ازمقام خویش انهارا باعزاروا کرام راه عبور ومرورداده درپشاور برسانند که آسیب نبینند

(۲) مناشیر جمع منشور بمعنی فرمان

ذکر رسیدن رسولان انکلیس

(ذکر رسیدن فرستادگان دولت انکلیس)

(ومأمور شدن شهزاده منصور بکشمیر)

چون شاه وارد پشاور شده سامان سپاه ساز گشت درقریهٔ چکنی لشکر را امر فراهم شدن نموده خود نیز تشریف برد وافواج قاهره را درانجا ازملاحظه گذرانیده شهزاده منصور را باحمدا کرم خان امین الملك وسردارمحمدخان اسحق زائی وغیره خوانین درانی وقزلباش دوازده هزار سوار مأمور کشمیر فرموده درشهر پشاور مراجعت کرد وداخل دولت خانهٔ بالاحصار شده احوال وصول فرستادگان دولت انکلیس در علاقهٔ کوهات بگوش هوش رسیده چندتن از خدام سابقه فهم را باستقبال فرستاد وهم محمد اکرم خان

لشکر قرار داد وبعدد ایام سال سه صد وشصت وشش نفر از دلیران رزم جوی بدور هودجش محافظ گماشت واز هرات باعبد الواحد خان بارکزائی وابدال خان مستوفی فوفلزائی وجبار خان نورزائی وملا احمد خان واعیان هزاره وتایمنی وجمشیدی وملاحکیم کاکری روی بسوی مشهد نهاد ودر قریهٔ شکیبان واقع شش فرسنگی هرات فرود آمد واز آنسوی محمد خان قاجاربامراعلیحضرت فتحعلی شاه واجازهٔ محمد ولی میرزا بالشکر آراسته بقلعهٔ شاه ده رسیده منزل گزید ودر روز پنجشنبه بیست ودوم ربیع الثانی ۱۲۲۲ هزارودویست وبیست ودوی هجری فئتین باهم مقابل گشته جنك درپیوست وبسیارتن از طرفین بقتل رسیده آخر الامر ایرانیان هجوم آورده هودج حضرت صوفی را در میان گرفتند ونایکتن از محافظین هودجش زنده بود دست نیافتند تا که همه جانسپر ببالین شهادت نهادند آنگاه حضرت صوفی صافی را بدرجه رفیعهٔ شهادت رسانیده جسدش را پاره پاره ساختند وبآن نیز اکتفا نکرده آتش زده بسوختند وششهزار تن ازافراداهل جهاد راه مینو (۱) برگرفته یك صدو پنجاه تن از ناموران غازیان چون ابدال خان فوفلزائی وکدا خان ومحمود خان وبرادر یلنك توشخان وغیره بسوی بهشت جاودان روی نهادند وسه هزار تن از احاد ودویست تن ازسران سپاه وایلات زنده بدست ایرانیان افتادند که ازانجمله عبد الغیاث خان فوفلزائی وبرخوردار خان اسحق زائی وبرادر دیگر یلنگتوشخان جمشیدی بودند خلاصه هزیمت بغزاة افتاده تمام احمال وانقال واثواب ایشان بتصرف ایرانیان در آمد ومحمد خان قاجار چیره دست شده در بیرون شهر هرات لشکرگاه ساخته شهر را بمحاصره انداخت وحاجی فیروزالدین از دفاع وجهاد بصلح رضا داده دوساله خراج هرات را نزد محمد خان فرستاد اسیران رانیز بزر نقد از قید رها داد وبقول صاحب تاریخ سلطانی مدت محاصره بچهل روز کشیده بزرگان هرات چون برادر اسحق خان قائینی ومحمد خان بیگلربیگی هزاره وقلیچ خان تیموری ومیر علم خان قائینی ومیر حسن خان طبسی رأی زده باهم قرار دادند که دست تصرف قاجاریه را ازهرات بهر واسطه که باشد بازدارند چنانچه باستصواب رأی همدیگر حاجی فیروزالدین را بدان راضی ساختند که یك زنجیر پیل وصد طاقه شال کشمیر وصدهزار روپیهٔ نقد داده وشهزاده ملك حسین پسر خود را برسم گروگان فرستاده از تنگنای محاصره خلاصی یافت بهرحال محمد خان جانب مشهد مراجعت کرده درماه جمادی الاول وارد ارض اقدس شد وپنجصد نیزه سروخراج هرات راباتعارف وتحایفیکه حاجی فیروز الدین ادا کرده وفرستاده بود باشهزاده ملك حسین کسیل درگاه اعلیحضرت فتحعلی شاه نمود ودر چمن سلطانیه بازدوی اورسیده شرف گذارش یافته شهزاده را اعزاز واکرام شاهانه فرموده رخصت مراجعت داد .

(۱) مینو بهشت

ذکر شورش شاه محمود

—(ذکر شورش شاه محمود وهزیمت یافتنش)—

واقعات گریختن شاه محمود از زندان بالا حصار واقامه جستنش بفراه وفرار کردن فتح خان از دیرهٔ غازیخسان وقرار گرفتنش در قندهار بنزد میر علم خان نائب شهزاده محمد یونس که سابقاً ذکر شده موجب فتنه گشت زیرا که چون وزیر فتح خان چنانچه گذشت در قندهار اقامه گزید شهزاده محمد یونس را بخود راغب گردانیده از میرعلم خان روگردان ساخت وچنان در طبیعت شهزاده جای گرفت که اورا در خانهٔ خود برده شاه محمود را از فراه بقندهار دعوت کرد ومیر علم خان ازین راز نهان آگاه گشته از راه عدم چاره بپیاده وسوارهٔ خویش روی بسوی کابل آورد وشرف بساط بوس حاصل نمود وفتح خان قندهار را از وجود اغیار خالی دیده شاه محمود را که ازمدت یکسال مقیم فراه بود بشهر در آورد واز مردم تجار سکنهٔ قندهار طوعاً وکرهاً وجه نقد بنام قرض گرفته سامان حرب ساز کرد واز قندهار رو بکابل نهاد وازینطرف اعلیحضرت شاه شجاع باسپاه کینه خواه از کابل بعزم مدافعه بیرون شده کنار ده مزنك را منزلگاه اول قرار داده وازانجا روزسوم براه افتاده یك روز درغزنین جهت زیارت مزارات اولیای کرام درنك کرده راه برگرفت وآنگاه که پل سنگی فرود گاه سپاه شاه شد شاه محمود وارد باغ بیرو گردیده بفاصلهٔ یك کروه از اردوی شاه لشکرگاه ساخت وشاه از پیام خوانین هوا خواه خویش که باشاه محمود همراه بودند

نهادند ودرمنزل شب قدر واقع دو آبه که شهزاده آهنك عبور از انجا داشت بر کابش پیوستند واحوال مکنت و جلال شاه را نزد شهزاده و مختنا رالدو له بیان نمودند و در شب این منزلگاه صحبت خان فوفلزائی با غلام خانهٔ پشاور ورؤسای قوم خلیل ومهمند وغیره ازلشکر شهزاده جداشده داخل اردوی‌شاهی گردیدند و شرح حال شهزاده را نزد شاه کذا ریدند وهمکنان از الطاف پیکران ملو کانه بعطای خلعت سر بلند گشته بعد موکب همایونی از قریهٔ تینی در حرکت آمده وارد نواحی قریهٔ پشاورشد وازشهرگذشته‌در گذر گاه شاه عالم واقع چهار کروهی شهر فرود آمد و از سبب و فور آب عبور را دور از صواب دانسته درنك فرمود وشیر محمد خان مختارالدوله را بذریعهٔ منشور دعوت اطاعت نمود واوازناساز کاری طالع واژون با بشاه‌راه انقیاد ننهاده درروزجمعه سوم ورود کوکبهٔ شاهی از آب گذشته درحدود قوم‌خلیل منزل گزید و شاه نیز از کنار آب و گذر گاه شاه عالم کوچ داده بقرب کوت جعفر خان نزول اجلال نمود و روز دیگر هردو لشکر بهم در آویخته خونها ریخته گشت و ازدست برد خواجه محمد خان وحمله های مردانهٔ دیگر همراهان شهزاده عساکر پادشاهی کهازطوایف خلیل‌ومهمند وغلامخانهٔ پشاور بودند پشت‌بخنك داده روبهزیمت نهادند ودرچنین حالت سرداران درانی چون مدد خان اسحق زائی ومحمد اعظم خان نساقچی باشی ومحمدا کرم خان امین الملك و عبد الغفور خان فوفلزائی که باطبل و علم در اطراف شاه استوار ایستاده بودند وخود شاه باچندی ازپیشخد متان پای ثبات فشرده از انجمله شاه شمشیر حوالهٔ خواجه محمد خان کرده چون زره در برداشت کاریکر نیفتاده اما از ضرب کاولهٔ تفنك پیشخدمتان راه‌آخرت پیمود ونیکوخان خواجه سرای قللر آقاسی اسپ وسلاح (۱) وسلب (۲) اورا سلب (۳) نموده سرش را بریده بپای‌ستور شاه انداخت وهمچنین شیر محمد خان مختار الدوله که با برادران واقوامش بسردار مدد خان ومحمد اعظم خان دوچار وسر کرم پیکار بودند کشته گشتند وحاجی میر احمد خان برادر مختارالدوله اول دستگیر ودرثانی طعمهٔ شمشیر شده شهزاده قیصر از دیدار این گیرودار رهسپار هزیمت گردیده گسسته عنان داخل کابل شد وشاه بافتح وفیروزی درپشاور نزول فرموده باآنکه عزم‌نظم ونسق کشمیر درضمیرش‌بود ازسبب‌شهزاده‌قیصر که شکست یافته بکابل درآمد فسخ عزم کرده راه کابل بر گرفت وقبل ازورودش شهزاده قیصر یك‌شب‌در کابل درنك کرده بصلاح وصوابدید میر واعظ آهنك کوهستان نموده در آنجا پناه جست و شاه پس از از وصول بدارالسلطنهٔ کابل بعضی از خوانین را عقب او فرستاده بتسلی و دلجوئی بحضورش آوردند چنانچه قلم عفو بر ناصیهٔ حال شهزاده کشیده حکم مبرم کرد که دیگر از اقامت حضور وملازمت رکاب دورنبوده بحکومت مأمور نشود

(۱) سلاح آلهٔ حرب وساز جنگ
(۲) سلب زره و جوشن و خفتان جنك وجامه
(۳) سلب ربودن ونیست کردن

ذکر لشکر کشیدن محمد ولی میرزا جانب هرات

باعث لشکر کشیدن مشار الیه اینکه قبل ازین بنابرانقلابیکه درخاندان سلطنت چنانکه ذکرشده آمدروی داده نزاع افتاد قلعهٔ غوریان‌را که درهشت فرسنکی هرات واقست حسین‌خان قجار بامروالی‌مشهد متصرف‌شد ومحمد ولی میرزا آنرا باسحق خان قرائی سپرده اویوسف‌علی خان برادرزادهٔ خودرا بحکومت آن گماشت ووی درخفا باحاجی فیروزالدین سازش کرده بتسخیر خراسانش ترغیب همی نمود تا که درخلال احوال مذکوره‌سال ۱۲۲۲ هزار ودویست وبیست ودوی هجری حضرت صوفی اسلام کهسه‌سال‌پیشتر ازین ازخوف بیکجان‌اوزبك گریخته در کرخ اقامه گزیده بود وخواص وعوام آن مقام ونواحی هرات دست ارادت بدامن اطاعتش زده طریق انقیادش می پیمودند درینوقت حاجی فیروزالدین که از مریدان سعادت قرین او بود پنجاه هزار کس‌از مردم ایلات‌والوسات‌هرات ومضافات آن‌بنام‌جهادجمع آورده‌حضرت‌صوفی رادرهودج زرین برنشانیده‌قایه(٤)

نسخه بیکی جان

(٤) قایمه پایهٔ لشکر

وخیاتی خواهند کرد مسئول آن عفیفهٔ صالحه را قبول فرموده از دایم بودن حضورش عفو نموده بحکومت کابل سرافرازش فرمود وهمدرین حال محمد اکرم خان فوفل زائی وغیره خوانینیکه شرف بارداشتندموقع یافته التماس عفو وزیر فتح خان را نمودند وهم عریضهٔ اورا که مشتمل برعفوخواستن تقصیر بحضور رسیده بود ازشرف مطالعهٔ شاهی گذرانیده پذیرفته آمد ومحمد اکرم خان مأمور باوردنش شده ازکرشك اورا آورده شرفیاب حضور کرد وشاه دوباره نوازشش فرموده بمنصب پدرش کرامی ساخت وشهزاده محمد یونس بایالت قندهار افتخارحاصل کرده میر علم خان بنیابت شهزاده سرافراز گشت وخود شاه عزم آن جزم کرد که جانب شکارپور وسندره نورد شود وهنوز پا در رکاب نه نهاده بود که ازعرایض خوانین کابل بگوش دادنیوش شاه رسید که شاه محمود ودیگر شاهزادگان که در بالا حصار بالا زندانی بودند جانفشانخان حارس بالا حصار را بتعلیم میر واعظ به بهانهٔ امری نزد خودها خواسته بقتلش رسانیدند بعد دروازه بالاحصاررا کشوده هریك ازراه فرار بجانبی خزیدند وازجمله شاه محمود سه شبانروز در کابل مخفیانه بسر برده بعد از راه هزار جات جانب فراه شتافت ودیگر شهزادگان دستگیر کشته دوباره زندانی شدند وبقول صاحب تاریخ سلطانی شاه محمود وشهزادگان بواسطه علی محمد نام خیاط که در نزد شاه محمود رفت وآمد داشت شبی شاه وشهزادگان را از محابس کشیده هریك رهسپار دیاری شده دیگران بدست افتاده وشاه محمود باآن خیاط راه فرارجانب فراه در پیمود بهرحال اعلیحضرت شاه شجاع ازشنیدن این خبرمحمد اعظم خان پیشخدمت را ازحضور بحراست بالاحصار وحفاظت شهزادگان مأمورکابل نموده خود جانب شکارپوروسند طبل کوچ بکوفت ودرحین ورود بلوچستان محمود خان ومصطفی خان پسران نصیرخان باما درخودها ولشکر مستمرهٔ مقرره بشرف تقبیل رکاب فیض انتساب شاهی مشرف شده تحایف وهدایای شایان پیشکشیدند وازالطاف شاهانه افتخار حاصل نموده بعد کوکبهٔ شاهی از بلوچستان مرحله پیما شده وارد شکارپور گشت وبوصول مال دیوانی وپذیرفتن هدایا وتعارفات مستمره پرداخت ودرنظم ونسق امورات مهمهٔ آنجا صرف توجه نمود

ذکرشورش شهزاده قیصر ومختارالدوله

﴿ ذکر شورش شهزاده قیصر وشیرمحمد خان مختار الدوله ﴾

چنانچه اما ورزیدن مختارالدوله ازشرفیابی حضوروماموریت شهزاده قیصربحکومت کابل هریك درمحلش مذکور شده آمد دربنوقت که شاه درشکارپور بارگاه نظم ونسق آراسته بود مختارالدوله فرصت دیده عطا محمد خان پسر خودرا بایالت کشمیر گماشته راه کابل درنوردیدوازهوائی که دوسروحسدیکه بسبب تقرب بار یافتن محمداکرم خان امین الملك دردل داشت شهزاده قیصر را اغوا کرده بمخالفت اعلیحضرت شاه شجاع برداشت وخواجه محمدخان فوفل زائی را بابعضی ازدیگرخوانین وعساکربادشاهی که مقیم کابل بودند باتفاق شهزاده بتسخیر پشاورمأمور نمودندوکلستان خان حاکم پشاور ازتوجه لشکرشهزاده ومختارالدوله خبر یافته بانوان حرم محترم شاهی را که درپشاور اقامه داشتند بکوهستان خیبرفرستادکه ازشعلهٔ آتش قتال برکنارواسوده حال باشندوهم صورت واقعه رابادیکرهوا خواهان معروض پیشگاه حضورشاه نموده وی درحینیکه ازامور مهمهٔ سند وشکارپور فارغ شده جاده پیمای دیرهٔ غازیخان بود از وصول عرض کلستان خان وغیره برمخالفت شهزاده ومختارالدوله آگاه گردیدوازافواه شدن این خبر وزیر فتح خان که همرکاب شاه ودرین سفر سه لك روپیه ازخزانه باو انعام واحسان شده بود روی اخلاص برتافته فرارکرد وباسوارهٔ طایفهٔ بارکزائی که بااردوی شاهی راه می پیمودند قندهاررفت ومیرعلم خان نائب شهزاده محمد یونس والی قندهار اورا بتسلی مطمئن خاطر ساخته نزد خویش نگاه داشت وشاه از گریختن اوهیچ اکراه دردل راه نداده دومنزل بکی کوچ داده واردکوت وازانجادرقریهٔ نیلی واقع فاصلهٔ ده کروهی شهر پشاور رسیده فرودآمد وخواجه محمد خان ویحیی خان نامیزائی وفیض محمد خان که ازطریق خدمت شهزاده داخل محال پشاور شده بودند ازورود کوکبهٔ شاهی درموضع مذکور واقف گردیده روی فرار بسوی اردوی شهزاده

دریای مظفر آباد لشکر استقامت انداخته باعداد پیادهٔ تفنك دست‌راه عبور لشکر پادشاهی راحکم‌بست تا که مختار الدوله ازین سوی در رسیده‌از موج آب فوج خصم اضطراب نکرده کشتی آسا باآب‌درشدوبعضی‌ازلشکریانش ازصدمهٔ آب‌وبرخی‌ازضرب‌کاولهٔ تفنك هلاك‌شده ازآب‌عبور کرده ودست بشمشیر زده برسنگر مخالف حمله‌نمود وکشمیریان سنگر را فروگذاشته روی‌فرار بکوهسار نهاده اکثر ازضرب‌تیغ آبدارد‌لیران‌پیکارجان‌سپار شدند ومختار الدوله پس ازحصول‌فتح‌مژدهٔ آنرا معروض‌پیشگاه حضور شاه نموده‌خودباوجود کثرت‌برف‌وشدت‌سرما ازانجا کوچیده داخل برکنهٔ‌سوپوره شد ودوروز درنك نموده در حین توقفش عبدالله خان بالشکر آراسته‌در رسیده جنك‌درپیوست‌وبعداز کشش وکوشش بسیار عبدالله خان هزیمت یافته درقلعهٔ معقلی (۱) که‌دربرکنهٔ‌دیگر برای چنین روز خویش ساخته‌بود در آمدوشیر محمد خان تعاقبش نموده بمحاصره‌اش‌انداخت وکاررابقلعه‌کیان سخت‌ودشوارساخته آخرالامرعبدالله خان‌ازدردکلوپدرودجهان کرده‌فتح‌قلعه‌میسرشدواعلیحضرت‌شاه‌رقم‌حکومت کشمیر رابنام عطامحمدخان بن شیرمحمد خان مذکور که ازکابل بحکومت کشمیرش مأمورفرموده بوداصدارنموده خودش راهازای خدمتی که‌بپای پرداز راه نوازش‌بحضور طلبید واو ازسیب‌شورش شهزاده کامران که‌درینوقت بقندهار کرده بود ازآمدن بحضور ابا نمود

(۱) معقلی یعنی محکم

﴿ ذکر فتنه شهزاده کامران ﴾

﴿ ابن شاه محمود محبوس ﴾

ذکر فتنهٔ شهزاده کامران

توضیح‌این‌مقال اینکه شهزاده کامران‌که بحمایت وعنایت حاجی فیروز الدین حکمران هرات چنانچه ازپیش مذکورشد بحکومت قراه مأمور گردیده در آنجااقامه داشت درین اوقات که‌اعلیحضرت شاه‌شجاع در پشاور بود مصدر فتنه شده قصد تسخیر قندهار کرد وباوزیر فتح خان ومردم بارك زائی ودیگر طوایف درانی راه برگرفته باشهزاده قیصر که بمدافعه ازشهر بیرون شده بود در اویخته مغلوبش ساخت وقندهار را متصرف گشته رحل اقامت انداخت واینخبر سمر (۱) گردیده در پشاور باعلیحضرت شاه شجاع‌رسید وازانجا بعزم‌دفع فتنهٔ شهزاده راه‌کابل برگرفته از منزل اول موسوم بتوت که چند روز درآنجا درنك نمود فرامین عدیده بمختارالدوله صادر فرموده از کشمیرش بحضور طلبید وی‌همچنانکه سرکشی اختیار کرده وچشم براه‌استیلای شهزاده کامران‌بود نیامد واعلیحضرت شاه‌اورا بحالش گذاشته ازمنزل توت حرکت‌کرد وانگاه که‌بکابل‌رسید بشهر فرود نیامده ده‌منزلك را اردو گاه ساخت وچندروز درنك‌کرده سامان حرب‌سازنمود ولشکرفراهم‌کرده سردار احمد خان نورزائی را بجماعت گران بها نواخته باسوار بسیار امر پیش رفتن نمود وباوی قرار داد که دو منزل پیش ازموکب شاهی راه پیما بوده پیشتر نرود وخود دوروز پس ازمشار الیه رایات عالیات را شقه کشا فرموده چون بغزنین نزول نموده روز جهت زیارت مزارات اولیای مدفونهٔ آنجا مکث کرده محمد اکرم خان امین‌الملك وسردار عبد الغفور خان فوفل زائی را بانجهزار سوار بمعاونت ومعاضدت سرداراحمد خان که متوقف منزل قراباغ بود فرستاد که‌با او همعنان باشند وشهزاده ازخبر آمد آمد عساکرشاهی دل‌ازدست داده از قندهار فرار کرد ومژدهٔ این امر از عرایض سردار احمد خان ومحمد اکرم خان وعبدالغفورخان بسمع فیض مجمع شاهی رسیده بعد ازصرف خیرات وادای فاتحه وطواف مزارات ازغزنین حرکت نمودودر منزل شهر صفا ازعرض شهزاده قیصر که مغلوب شهزاده کامران شده درمزار میان نور محمد پناهیده بود از حال‌او واقف گشته سردار احمد خان را نزدوی فرستاد که‌بحضورش آرد چنانچه موسی الیه رفته اورا باعزاز واکرام حاضر آورده مورد اشفاق شاهانه گشت وبه همیشه بودن حضور مأمور گردیده هرچند نواب عالیه والدهٔ ماجدهٔ اعلیحضرت شاهزمان بزبان عذر والحاح التماس نمود که اورا بدستوریکه بود بحکومت قندهار برقرار دارد واعلیحضرت شاه‌نظر بخطرات وملاحظات اینکه مردم صاحب غرض اورا اغوا کرده مصدرخطا

(۱) سمر افسانه

رسید وسردار احمدخان نورزائی باعبدالغفور خان فوفل زائی ونه هزار سوار بقلع موادفتنهٔ آن گروه اشرار از حضور مامور شده ایما واشارت رفت که پس ازاستیصال آن جمعیت ضاله از همان راه وارد قلعهٔ اتك شوند وخودش ازانجا کوچیده چون وارد دیرهٔ غازیخان شد از عرض بهاول خان خاطر نشان گشت که الکای میان دو آبهٔ متعلقهٔ وی از ورود سپاه پادشاهی روی درخرابی وتباهی نهاده وسارقین از خوف واندیشهٔ جان فرار بادیهٔ گمنامی گردیده اند وهم درعریضه اش مرقوم داشته والتماس کرده دفع گروه گمراهان وادی حرمان را مشروط بمراجعت لشکر برعهدهٔ خودگرفته بود مسئولش بمحل قبول افتاده سرداراحمد خان وعبدالغفور خان را منشور معاودت صدور یافت که بعز رکاب بوس واصل آیند وپس ازصدور ایحکم هشت روز در دیرهٔ غازیخان درنك فرموده ونمازواضحیهٔ عید قربان سال ۱۲۲۱ هزاروودویست وبیست ویك هجری را بجای آورده ازانجاحرکت کردوهردوتن سردار مذکوران درعرض راه برکاب سعادت نصاب شاهی پیوسته همعنان وارد دیرهٔ اسمعیل خان شدندودرانجا فرستاد کان محمد خان سدو زائی حاکم وسردار کیجی ولیه با مالیات آن دو ولایت ودیگر تحفه وهدیه بشرف بساط بوس مشرف گشته هدایا ووجه مالیات را پیش کشیده باخلعت رخصت مراجعت حاصل کردند وکوکبهٔ شاهی ازانجا حرکت کرده کوچ بر کوچ وارد کرك ولاچی شده سید عطای قاضی کابل که ملازم رکاب بود درخصت دیدن معدن نمك حاصل نموده درنمکسار ازدست دزدان بقتل رسید واعلیحضرت شاه درهمانروز آگاه گشته محمد شریف خان ضبط بیکی را باهزار سوار بگرفتار نمودن دزدان مامور ووی راه انتقام ما آن دسته لئام (۱) نزدیك گردیده ازدیدار کرد وسیاهی سوارمردم وزیری به تنك افغانی دزدان را مدد کار شدندو با هنك جنك پیش آمدند ومحمد شریف خان باایشان درآویخته چون اکثر ازدزدان ووزیریان را بخاك هلاك بریخت وسرهای کشتگانرا بریده باخود نزداعلیحضرت شاه آورد ودزدان میان سرشیر محمد خان وزیری که اعلیحضرت شاهرا چنانچه از پیش رقم گشت خدمت راه بلدی بجای اورده بود بنظر اعلیحضرت شاه افتاده تأسف دست داد وان سررادرشال پیچیده بامبلغی از طلا بخانه اش فرستاد وپسرش را طلب حضور فرموده بخلعت وجایگیر مستمره سرافرازی داد بعدازانجا راه برگرفته داخل پشاور شد وازعرایض دادخواهی مردم شهر واطراف کشمیراحوال جور وستم عبدالله خان حاکم آنجارا که مالیات دوسه ساله نیز برذمه اش باقیمانده بود شنیده محصل مأمور فرمود که اورا ازظلم وستم منع کرده و مالیات دیوانی را ازنزدش گرفته بخزانه حمل ونقل نماید واو ازحکم اعلیحضرت شاه ابا کرده سرازجیب تمرد بدر آورد واز رسیدن اینخبرشیر محمد خان مختار الدوله عرض برداشته التماس تنبیه وتهدیدوی نمود که بالشکرآراسته بتدمیر (۲) اومأمور کشمیر گردد واعلیحضرت شاه عرض اورا بگوش قبول شنیده چون یکماه ازنوروز گذشته وهوای پشاور گرم شده بود وعده بفصل خریف گذاشته لوای مراجعت جانب کابل افراشت وپس ازوصول درکابل افواجیکه ملازم رکاب وازایلات وطوایف درانی وغلجائی وهزاره وقزلباش وازعرصهٔ یکسال طریق خدمت پیموده بودند سه ماهه رخصت مساکن ومواطن خودها شدند که بعداز میعاد مذکور حاضر حضور آیند وخود باعمله وفعلهٔ خاص ازجهت آنکه اندك تغیری بمزاجش روی داده بود درشکردره تشریف برده ییلاق گزید وپس ازحصول صحت وگذشتن تابستان بشهر مراجعت فرمود وسپاهیکه رخصت خانهای خود شده بود نیز حاضر آمده فراهم گردیدند ومردم پشاور وترکلانی وختك وباجوری را نیز حکم صادرشد که سامان سفر کشمیر ساز کرده تارسیدن افواج قاهره آن بسلاح بیارایند

ذکر مامور شدن شیر محمد خان مختار الدوله

(بکشمیر جهت گوشمالی عبد الله خان)

درسال ۱۲۲۲ هزار ودویست وبیست ودو هجری بقرار وعدهٔ که درپشاور داده بود شیر محمد خان مختار الدوله را پیش خوانده بخلعت وحکومت کشمیر سربلندش ساخت وباهشت هزارسوار روانهٔ کشمیر نمود وخود نیز ازراه دوربنی واحتیاط اینکه اگرفتوری بشیر محمد خان روی دهد نزدیکش بوده معاونت فرماید پس ازوی راه پشاور بر گرفته درآنجا طرح قشلاق انداخت وازین امر عبدالله خان خبرشده بمدافعه پرداخت ودر کنار

(۱) لئام جمع لئیم

(۲) تدمیر هلاك کردن

ذکر مامور شدن مختار الدوله خانب کشمیر

(ذکر توجه اعلیحضرت شاه جانب سند)

ذکر توجه شاه جانب سند

(ودیرجات برای وصول مالیات)

چون مالیات چندساله محال سند ازسبب اغتشاشیکه مذکور شده آمد بکارکنان دیوان سلطنت نرسیده بودبدون اینکه حاکمی مأمور شود خود اعلیحضرت شاه‌الویه ظفر همراه را ازقندهار جانب سند شقه کشافرمود ومصطفی خان بن نصیرخان بلوچ ازداعیهٔ اعلیحضرت شاه آگاه گشته باملافتح محمدنامی راه تقبیل عتبهٔ علیا بر گرفته قبل ازانکه لوای نصرت التوا دراهتزاز آید وارد قندهار گردیده شرف رکاب بوس حاصل کرده بعرض رسانید که بشیوه مستمره باششهزار سوار مقرره وششهزار دیگر از مواجب خواران خود که مجموع دوازده هزار سوار شود درتحت رایت سعادت آیت قرار یافته همرکاب شاهی طریق خدمت پیماید وهم التماس نمود که دختر محمود خان برادر مهترش ازازدواج شهزاده محمدتیموردرك افتخار کرده شرف قبول حاصل نماید واعلیحضرت شاه ملتمسات اورامنظور نظرعاطفت گسترفرموده بعدازوقوع ایجاب وقبول توکیلی ایشان را ازعطای خلعت وزرنیك بنواخته رخصت مراجعت داده امرکردکه باسوارانش درعرض راه حاضررکاب آیند وخود راه سند برگرفته در منزل واقع شیرسرخ فرستادکان میران سند فیضیاب رکاب شاهی شده عرض والتماس نمودند که اعلیحضرت شاه فسخ عزم فرموده زمین سند رالکدکوب سپاه ننمایند ومبلغ ۸۰۰۰۰۰ هشت صدهزار روپیه بدون زحمت سفرعاید خزانه شمارند واعلیحضرت شاه‌شجاع نظر بکثرت مالیات سند که باقی مانده بودعرض ایشان رانشنوده رخصت معاودت داد وهمچنین درشالکوت نیز وکلای میران سند بشرف رکاب بوس رسیده ۱۲۰۰۰۰۰ دوازده لك روپیه بذمه گرفتند که بشرط معاودت اعلیحضرت شاه ادا نمایند ایضاً سخن ایشان پذیرفته نیامدواعلیحضرت شاه اسب رانده چون واردموضع کند آمدند محمودخان پسرنصیرخان بلوچ بادوازده هزارسوار وپیادهٔ بسیار ملحق اردوی شاهی شده هدایای شایان ازقبیل اسپان باساز وبرنشیم وزرواشتران مهاروروهودج زرنگاروانجاس زرینه وپشمینه بسیار بروش آبا واجدادخویش پیش کشیدوسه چهارروزه رخصت درتك حاصل کرده بخلاع فاخره ویك زنجیرپیل باعماری سربلند گردید که ساز سفرساز کرده بعدحاضررکاب آید چنانچه درمنزل قریب بدشت بیت که اینده شت تخمیناً بیست وپنج کروه آبادانی ندارد باسواره وپیاده اش بشرف رکاب بوس واصل کشت واعلیحضرت شاه کوچ کوچ اسپ رانده واردشکارپورشد ودرنجا وکلاء میران سند وخوانین تالپور باسادات کرام وعلمای عظام وپیرزادکان ذی احترام کلام حضرت ملك علام را بدست شفاعت گرفته پیای ضراعت دربارگاه سلطنت حاضرآمدند وزمین ادب بوسیده التماس تخفیف بقایای وجوه دیوان که برذمهٔ ایشان مانده بودنمودند واعلیحضرت شاه برعایت قرآن حمیدوسادات وعلماءوپیرزادکان صاحب تمجید که بشفاعت آورده بودند ده لك روپیه را بخشوده بیست لك را وصول فرمود وعلاوه برمبلغ مذکورتحف وهدایای مرغوبهٔ دیگرنیز ازقبیل اسپان زین وبراق طلاونقره وتفنگهای بست طلاوشمشیرهای قبضهٔ مرصع وغیره قماشهای نفیسه برسم پیشکش واصل و داخل دیوان اعلی کشت و باندازهٔ شش لك روپیهٔ دیگر تعارف منشیان وکاربردازان حضور که سندیان دادند بحساب آمد وسندیان نیز بخلاع فاخره سرافراز گردیدند ومقارن ایحال فرستادکان راجکان مرهته باعرایض عجز وانکسار وهدیهٔ بسیار وسه زنجیر پیل واسپان عربی زین واسباب زرین وسیمین وعقدهای مرواریدوتوبهای کمخواب وبادله ویکتاره زری ودوپته های (۱) دکنی وغیره اسباب واجناس ابریشمینه شرفیاب حضورشاهی شده موردالطاف پادشاهانه گردیده رخصت مراجعت یافتند بعداز شکار پورراددیرجات پیش گرفته واردکوت وملتهن شد ودرانجا بهاول خان عباسی یك زنجیر پیل وچند راس اسپ باساز وبرك طلا ونقره ومبلغی از زروسیم وچند دست بازشکاری واشتران مهاری وغیره اجناس زری وابریشمی از راه هدایای مستمرهٔ مقرره فرستاده شرف منظوری یافت وفرستادکانش خلعت ورخصت مراجعت یافته بخرمی وشادکامی معاودت کردند ودر خلال ایحال خبر سرقت دزدان وقطاع الطریقان حدود میان دوآبهٔ بهاول خان وکیجی ولیه در افواه افتاده بگوش اعلیحضرت شاه

(۱) دوپته قطیفه را گویند

اغوا کرده بمخالفت اعلیحضرت شاه شجاع برانگیخت وتهیهٔ لشکر نموده هردوتن باهم روی تسخیر بسوی کابل نهادندو ازخبر سمرکشته بگوش اعلیحضرت شاه رسیده در آغاز بهار عزم مدافعه وپیکار نمود ونخست مناشیر استمالت انگیز بدرا نیانیکه هوا خواه او ودرتحت لوای شهزاده بودند صدور فرموده بعداز پشاور راه کابل برگرفت وچون اردوی شهزاده ووزیرفتح خان راه نزدیك کرده بود اعلیحضرت شاه همچنان ازکردراه ترك فرود آمدن شهر کرده درده مزنك نزول فرمودوازانجا حرکت نموده قلعه قاضی را عسکرگاه ساخت وازانسوی شهزاده باوزیر فتح خان درمیدان رسیده فروکش کرد وشب هنگام فیض الله خان فوفل زائی باهمراهانش وغیره کسانیکه اعلیحضرت شاه ازپشاور بذریعهٔ منشور ملاطفت دستور ایشان را بخود مایل وراغب نموده وایشان وعده بفرصت گذاشته بودند ازاردوی شهزاده جدا گشته برکاب اعلیحضرت شاه پیوستند وشهزاده باوزیر فتح خان ازمشاهدهٔ این حال اختر اقبال خودرا درحضیض وبال دیده راه فرار جانب قندهار پیش گرفتندوشاه بهمین قدر اکتفا کرده ازقلعهٔ قاضی بشهر مراجعت فرموده بار استراحت ورحل اقامت کشود .

ذکر وصول رسول اعلیحضرت پادشاه بخارا

﴿ ذکر وصول نامه ورسول اعلیحضرت امیرحیدر پادشاه بخارا ﴾

(وقلیج خان حکمران خلم بپایهٔ سریر سلطنت اعلیحضرت شاه شجاع)

درسال ۱۲۲۰ هزار ودویست وبیست هجری نامه و فرستادهٔ اعلیحضرت حیدر شاه امیر بخارا وقلیج خان حکمران تاشقرغان بپایهٔ سریر سلطنت رسیده شرف بار حاصل کردندوهفت قطار ازاشتران بزرگ کوهه سرخ مو وبیست سراسپ بازین وبراق طلا ونقره وچند دست بازسفید وغیره اقمشهٔ چینی وروسی و تاتاری واسپان خوش رفتار یار کندی وپوستهای سمور ونامهٔ مواحدت ومواصلت دستور پیش کشیدند و هدایای مذکوره مقبول ومطبوع طبع شاهانه شده نامه اش که مشعر برالتماس ازدواج صبیهٔ دوشیزهٔ اعلیحضرت حیدر شاه بود نیز درجهٔ قبول پذیرفت وفرستادگان ایشان بانواع انعام ومواهب رخصت انصراف یافته چندتن ازمعتمدان حضور جهت انجام امرعروسی باآنان مأمور بخارا شدند ودرانجا رفته آن بانوی حرم محترم را برسم ملوکانه آورده از وصل اعلیحضرت شاه کامیاب شد

ذکر توجه اعلیحضرت شاه جانب قندهار برای دفع شهزاده قیصر

﴿ ذکر تنبیه وتهدید شهزاده قیصرو وزیرفتح خان ﴾

پس ازانجام امر مذکور اعلیحضرت شاه راداعیهٔ سرزنش شهزاده قیصر ووزیرفتح خان که ازمنزل میدان گریخته درقندهار سلسله جنبان کینه وعناد شده بودند درسر افتاده ازکابل باحشمت ومکنت شاهانه روبقندهار نهاد وانگاه که درمنزل توپ (۱) نزول اجلال فرمود شهزاده قیصر خبر گشته از راه بی ثباتی قندهار را گذاشته فرار وادی ادبار شد وکسانیکه تااینوقت بالودم معاضدت زده طریق معاونت می پیمودند ازراه اطاعت پیش آمده سرانقیاد درخط فرمان اعلیحضرت شاه نهادند بعدکوکبهٔ شاهی درشهر قندهار پرتو وصول افکنده بنظم ونسق شهر وولایاتش پرداخت وپس ازچندی که امور مهمهٔ آنجا مرتب ومنظم گشت اعلیحضرت شاه زمان مکفوف البصر که دراین سفر همرکاب اعلیحضرت شاه رهسپر بود و شاهش گرامی میداشت بشفاعت شهزاده قیصر پسر خود برخاسته از اعلیحضرت شاه عفو تقصیرش خواسته معفو گشت چنانچه شیرمحمد خان مختار الدوله از حضور اعلیحضرت شاه مامور شده آن بادیه پیمای صحرای حیرانی را بنوید عفو جرایم حاضر پیشگاه خسروانی نموده مبذول عواطف خاقانی گردید وبدستور سابق ازبقاولوتش بحکومت قندهار مامور گردیده اعلیحضرت شاهزمان پدرش باچشم نابینا بقامهٔ قندهار اختصاص یافت تابیدش را ازاغوا والقای غرض جویان باز داشته مؤدبش باشد که پا ازجاده اطاعت بیرون نگذارد

(۱) توپ شانزده کروهی از کابل منزل است طرف غزنین

جکان واقع دو منزلی قندهار شدند شهزاده کامران بن اعلیحضرت شاه‌محمود که حکمران آنجا بود تاب مقاومت در خود ندیده باوزیر فتح خان که از راه هزیمت بدو پیوسته بود طریق فرار جانب فراه اختیار کرد ودرانجا بار اقامت کشوده وزیر فتح خان نیز ازوی کناره گزیده بمحال معروف خزید وبقول صاحب تاریخ سلطانی درمنزل جکان باشهزاده حیدر وهمراهانش جنگیده ومغلوباً ازراه فراه در هرات نزد حاجی فیروزالدین رفتند واو بالتماس مادرخویش ویرا بحکومت فراه مأمور کرد وفتح خان نخست حاجی فیروزالدین را بمخالفت اعلیحضرت شاه شجاع ترغیب کرده چون سخنش را نشنید بعد بابرادرانش که همراه بود در فراه نزد شهزاده کامران آمده ازوی نیزالتفاتی ندیده بعلاقهٔ معروف رفته جای گزید وازین سوی شهزاده حیدر پس از حصول فتح از منزل جکان رهسپر شده بقندهار درامد وبمسند حکومت نشست وشهزاده قیصر که از موضع مینه چنانچه ازپیش رقم گشت جانب قندهار رو آورده و کاری ازپیش نبرده بود واینوقت خانه بدوش درنواحی قندهار میگشت ازورود شهزاده حیدر درقندهار آگاه گشته عرض پردازپایهٔ سریر سلطنت شده التماس حکومت قندهار نمود واعلیحضرت شاه مسئول اورابکوش قبول نشنیده شهزاده حیدررا بکابل طلبیده منشور حکومت قندهار را بنام شهزاده قیصر صادر فرمود وعم چندتن دیگر ازخوانین عظام را برای اهتمام مهام آنجا ازحضور گماشت ومقارن ایحال شیرمحمدخان مختارالدوله وعیره خوانینیکه شرف رخصت بارودر نزداعلیحضرت شاه رتبهٔ اعتبارداشتند بعرض رسانیده ملتمس عفو خطایای وزیر فتح خان شدند ومطابق عرض آنان عریضهٔ ازحود وزیر فتح خان نیز بملاحظهٔ اقدس شاهی رسیده کل محمدخان نظام الملك از حضور بتسلی دادن وآوردن اومأمور گشت چنانچه مشارالیه ازمحال معروف باتفاق فرستادهٔ اعلیحضرت شاه حاضر بارگاه گردیده بمنصب سرداریابنده خان پدرخود سرافراز گشت وبعد ازعفو تقصیر وزیرمذکور دستهٔ ازسواران حضور مأمور شنوارشد که کیفر کارعاشق شنواری رابااقوامش که نسبت باعلیحضرت شاهزمان که رقم شده آمد کرده بودند بکنار ایشان بنهند چنانچه سواران مامور درانجا رفته مال ومنال اوواقربا وتابعانش را که درگرفتار ساختن اعلیحضرت شاهزمان شریك وهمداستان بودند تاراج کرده خودایشان را باعیال واطفال حاضر درگاه اعلیحضرت شاه نمودند وشاه‌عاشق راازضرب خیاره پاره پاره فرموده باقی را بزندان انداخت وقید سخت نمود

ذکر توجه اعلیحضرت شاه شجاع جانب پشاور

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاه شجاع ﴾

[جانب پشاور وگریختن وزیر فتح خان]

چون اعلیحضرت شاه شجاع از امور مهمهٔ کابل وقندهار فراغت یافت بعزم نظم ونسق کشمیر ودیره جات از کابل آهنك پشاور کرد ودرمنزل بکرامی وزیر فتح خان ببهانهٔ ساز نمودن سامان سفررخصت معاودت شهر وتوقف چند روزحاصل کرده مراجعت کرد ودو روز تهیهٔ اسباب سفرنموده راه‌فرار جانب قندهار پیش گرفت واعلیحضرت شاه در منزل جکدلك از گریختن او آگاه گشته بدستخط خویشتن حکام وحفاظ وعمال عرض راه‌را منشور فرمود که اورادرهرجا بیابند بادست بسته بحضورآرند وخود اسپ رانده وارد پشاور شدوازانجایکی از خدام بارگاه را نزدعبدالله خان حاکم کشمیرکه ازطرف اعلیحضرت شاه‌محمودحکومت آنجا داشت فرستادکه مالیات آنجارا امتحاناً واختیاراً(۱) ازوی بطلبدتا اگرادانماید کار بروفق مرام آید والابتنبیه وتهدیدش لشکرکسیل دارد امالوازحکم پادشاهی ابانکرده مالیات آنولایت را بانحف وهدایای شایان بعریضهٔ عجزوانکسارفرستاد واعلیحضرت شاه بعطای خلعت ومنشورحکومت کشمیر وخطاب سرداری ممتازش فرموده بدستورسابق بحکومت آنجا مأمور گردید وهمچنین حکام وبزرك زادگان دیرجات ازدادن مالیات مریت بخلعت حکومت وسرداری قوم خویش سرافرازی یافته مشمول عواطف خسروی شده بخدمات مرجوعه مأمور آمد

(۱) اختیار ازمایش

ذکرفتنهٔ فتح خان واغوای شهزاده قیصر

﴿ ذکرفتنهٔ وزیر فتح خان ﴾

(واغوا کردن او شهزاده قیصر را)

چون وزیرفتح خان بقراریکه آنفاً ذکریافت از کابل گریخته در قندهارشتافت شهزاده‌قیصرحکمران آنجا را

سلطنتش بود جهت وصول مالیات دیوانی مأمور هزاره وبامیان نمود وچون اودرانجا رفت مردم کابل که منتظر فرصت بودند لوای بلوا برافراشته اعلیحضرت شاه محمود را ازتخت سلطنت برداشته دربالاحصار محصور ساختند وشهزاده شجاع الملك که در زرمت رسیده مترصدانه عنان کشیده بود ازین واقعه خبر کشته راه کابل برگرفت ودر موضع التمور وارد شده حاجی رحمت الله خان فوفل زائی وازعقب آن کل محمد خان وعطا محمد خان بامیزائی که از اعلیحضرت شاه محمود رخ برتافته بودند برکاب شهزاده شجاع الملك پیوستند وهمچنین شیر محمد خان مختار الدوله پدر عطا محمد خان مذکور وغیره خوانین که از اعلیحضرت شاه محمود خاطر حزین کردیده بودند متعاقباً نزد شهزاده شدند بعد ازالتمور حرکت کرده بنواحی قریهٔ لهو کرد فرود آمد ودرانجا سه هزار سوار باوی همراه شده بودند واعلیحضرت شاه محمود که در بالا حصار حصاری بود از ورود شهزاده بقرب جلکای لهو کرد واقف کشته زیاده تر متزلزل شد وچون هنوز مکنت سلطنت داشت خودرا از دست نداده بدستیاری طائفهٔ عرب بالا حصار ازبروج وبارهٔ حصار شهر کابل را هدف کاولهٔ انواب آتشبار ساخته شهریان رادرشدید حیرت وتنك نای عسرت انداخت چنانچه ایشان عرض پرداز حضور شهزاده شجاع الملك شده باستعجال طلب کابلش نمودند وشهزاده وارد لهو کرد شده شب را درانجا بسر برده بامدادان راه برگرفته درمزار اعلیحضرت بابرشاه فروکش کرد ودرانجا ۱۵۰۰۰۰ یکصد وپنجاه هزار پیاده وسوار در تحت رایتش فراهم آمده قرار داشتند چنانچه ازانبوهی لشکر که درانجا نمیکنجید همروره حرکت فرموده درباغ سردار مدد خان فرود آمد ومردم کوهستان کابل را امر کرد که دراطراف بالا حصار جای گزیده نگذارند که کسی ازعسرتکاه انحصار بیرون شده فرار شوند وخود هرروز سوار کشته بدور بالا حصار کردش نموده کاشتکان خویش را تاکید برحفاظت اطراف حصار کرده بعسکر کاه معاودت می‌فرمود تا که نقوب (۱) نقوب (۲) در بنکاه شاه پرج رسید آنکاه قصد آتش زدن ورخنه انداختن کرد وهنوز بکار نپرداخته بود که خبر ورود وزیر فتح خان بالشکر بسیار از مردم هزاره وبامیان در منزل میدان بکوش شهزاده رسیده عزم مدافعهٔ وی کرد واز باغ سردار مدد خان با برکاب نهاده در قلعهٔ قاضی فرود آمد واز انسوی لشکر وزیر فتح خان پیش آمده جنك در پیوست وتاعصر هنکامهٔ کار زاراستوارمانده جمی ازطرفین مقتول ومجروح کشت وآخر الامر وزیرفتح خان شکست یافته روی فرار جانب قندهار آورده نزد شهزاده کامران والی آندیار رفت وشهزاده شجاع الملك مظفر ومنصور بکابل مراجعت نمود واز حصول این فتح اعلیحضرت شاه محمود که حصاری وچشم براه یاری ومددکاری وزیرفتح خان بود آفتاب اقبالش را روبزوال دیده بکلام بادشاه علام توسل جسته ازدر معذرت باعریضهٔ مشتمل برعفو جرایم خویش نزد شهزاده شجاع الملك فرستاد واو بپاس احترام قرآن مجید عفوش فرموده از خونش در کذشت وکار پردازان رکاب ظفر انتساب خویش را امر کرد که درواز های بالا حصار را کشوده اعلیحضرت شاه محمود رابدون احقاف وتحقیر در بالا حصار بالا برده محبوس وبازمجیرش نمایند وبقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی بقصاص چشم اعلیحضرت شاهزمان امر کور کردنش نز کردولیکن بشفاعت شیرمحمدخان مختار الدوله میل کشیده نشده مقید کشت وروز دیکر شهزاده با خاطر از غم آزاده داخل بالا حصارشد

(۱) نقوب جمع نقبه بمعنی سوراخ
(۲) نقوب جمع نقب

ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه شجاع

﴿ ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه شجاع الملك ﴾

چون شهزاده داخل بالاحصار شد باریکه سلطنت جلوس فرموده بعد از ادای مراسم جلوس ابوالحسن خان را که در درهٔ خیبر مخدمتش رسیده بود بخزانه داری جواهر ونقد وجنس سر افرازی داد وشهزاده حیدر پسر والا کهر خود را بحکومت قندهار که هنوز شهزاده کامران با یالت آن قایم واستوار بود نامزد فرمود وسردار احمد خان نور زائی را باعطا محمد خان بن شیر محمد خان مختار الدوله وسیدال خان نخاعت پیش کاری شهزاده مفتخر ساخته از جهت بودن شهزاده قیصر در قندهار پنجهزار سوار نیزازمردم درانی وغلاخانه باشهزاده همراه کرده مبلغی از خزانه برای انعام اعیان انام (۳) آنمقام بایشان سپرده روانهٔ قندهار نمود وچون ما دمغول

(۳) انام بمعنی مخلوقات

تن ازمردم غلجائی بقتل رسید وسرهای کشتگان را بریده روانهٔ کابل نموده مناری برای عبرت روزگار استوار کردند وخود ایشان نیز پس ازحصول فتح ونظم ونسق مواطن و مساکن متمردین غلجائی بکابل معاودت کردند ومتصل قمع این فتنه سانحهٔ عجیب وغریب دیگر بوقوع پیوست کهباعث زوال سلطنت اعلیحضرت شاه محمود شد چنانچه رقم کشته میآید ،

ذکر بلوای عام مردم کابل ونواحی آن

ذکر بلوای عام کابل

در سال ۱۲۱۹ هزار و دویست و نوزدهٔ هجری شخصی ازاوباش فرقهٔ قزلباش پسر امردی ازمردم سکنهٔ کابل را کهمذهب حقهٔ حنفیه داشت فریفته بخانهٔ خویش دراورد وچندی دیگر از الواط را نیز صلای فاحشه کاری در داده عملهای زشت ناشایست نسبت بآن بیچاره کرده بعد از چند روزش مسکر مایع از قبیل بنك وشراب بوی چشانیدند وبسکر آورده از خانه بیرون کشیدند و وی بحالت مستی درخانهٔ خویش رفته ماجرا ببدر گفت وبدرش نزداعلیحضرت شاه محمود فریاد زده دادطلبید واعلیحضرت شاه که جانب مردم قزلباش بچشم نیك نگاه میکرد رجوع امرش را بشرع شریف فرمود وملا محمد سعید خان بارکزائی قاضی القضاة ازانکار مدعی علیهم طلب بینه نمود ومدعی که ازاقامهٔ گواه عاجز بود ناچار در روز جمعه کسان پسر مزبور بامر وبای برهنه و جیوب دریده در مسجد جامع پل خشتی جمع آمده پسررا بزیر منبر رسانیده ازمیرواعظ داد طلبیدند ووی حکم قتل عام وغارت مال تمام قزلباشیه داده ومردم شهر وبازار حکم اورا از فرایض دین و مذهب دانسته بازدحام تمام روی هجوم بسوی چنداول نهادند ودست بقتل وتاراج کشوده هر که را دیدند کشتند و هر چه رسیدند بردند وخانهائیکه از مردم قزلباش وبیرون چنداول بودند آتش زده تمام بسوختند ومردم قزلباشیهٔ چندا ول نیز دست از جان شسته بمدافعه ومقاتله پرداختند و ابواب قلعهٔ چنداول را از خاك وسنك بر بسته خودرامستحکم نمودند وچندی بتحصوریت روز بسر بردند تا که این خبر سوز کشته بمردم اطراف شهررسیده همگنان راه ستیز بر گرفتند وبیست هزار تن ازمردم کوهستان ولهوگرد وغیره بدورچنداول فراهم گردیده بر جبل شیر دروازه که مشرف بخانهای قزلباشیه است صعود نمودند و کاررا بدیشان صعب و دشوار کردند واعلیحضرت شاه محمود هرچند پای سعی دراطفای آن نایره فشرده آب جبین تدبیر ریخت سودی نبخشودتا که ناچار کشته شیر محمد خان مختا رالدوله را با سردار احمد خان نورزائی بدفع آن فتنه گماشت و ایشان نیزبسبب اتحاد مذهب وملت ترك خیر دولت کرده زیاده تر بتحریك وترغیب قتل قزلباشیه کوشیدند واز تحریض آندوتن کار بجائی رسید که روز مره نفری زیاد از طرفین کشته میشدند و آخر الامر که حال قزلباشیه قرین اضمحلال گردید وزیر فتح خان با برادرانش بپاس حفاظت ناموس سلطنت که ازین معبر که اختلال نپذیرد کمر برفع غایلهٔ فساد چست بسته تیغ ممانعت بروی مردم هر دوجماعت کشیدند وطوعاً وکرهاً آتش فتنه را فرونشانیده مردم قزلباشیه را ازمهلکه رهانیدند وشهزاده شجاع الملك در خلال احوال مذکوره خودرا بزرمت رسانیده مترصد مآل کار اقامت ورزیده گوش بآواز نشسته بود تا که اعیان وبزرگان اهل سنت وجماعت ازین حمایت وزیر فتح خان آزرده خاطر شدند

(ذکر اتفاق بزرگان اهل سنت و جماعت)

ذکر شورش مردم کابل

(بزوال سلطنت اعلیحضرت شاه محمود)

چون مردم اهل سنت و جماعت از حمایت فتح خان بر عایت دولت اعلیحضر شاه محمود رنجیده شدند بزرگان ایشان چون میر واعظ وشیر محمد خان مختارالدوله وسردار احمد خان وغیره انجمن گردیده ازدر مشاورت باهم قرار دادند که اعلیحضرت شاه محمود ووزیر فتح خان را از میان بردارند ودرین عزم خودها را سخت دم ونابت قدم شده کاررا معطل بوقت گذاشتند تا که اعلیحضرت شاه محمود وزیر فتح خان را که رکن رکین

ذکر محاربه شهزاده در منزل کوژك

﴿ ذکر محاربهٔ شهزاده شجاع الملك درمنزل کوژك باصالح محمد خان غلجائی ﴾

چون شهزاده ازوجه قرض اسبابی را که درشریعت عقل برای سفر فرض بود آماده ساخت ازشال کوت لوای عزم جانب کوژك افراخت وازین سوی اعلیحضرت شاه محمود صالح محمدخانرا باهزار سوار بدفع او گماشته تلاقی جانبین درکوژك اتفاق افتاده جنك درپیوست وشهزاده باهمراهانش که دویست سوار بودند پای شجاعت فشرده دربین کیرودار شهزاده ازضرب شمشیر دست سواری راقطع کرده دیگران ازحملهٔ شهزاده مضطرب شده باوجود کثرت سوار رواز کار زار برتافتند وعنان هزیمت بازنکشیده درقندهار نزدشهزاده کامران که حکمران آن دیار بود شتافتند وشهزاده شجاع الملك فتحیاب گردیده وارد ارغستان که محل سکنای قبایل فوفل زائیست شد وشهزاده کامران والی قندهار که قبل ازهزیمت یافتن صالح محمدخان غلجائی بذریعه مکتوب ازحاجی فیروزالدین حاکم هرات طلب معاونت کرده بود واوشهزاده ملك قاسم پسرش را بادوهزار سوار از هرات در قندهار کسیل داشته اینوقت که هزیمتیان داخل قندهار شدند ایشان نیز در رسیده بار منزل کشودند بعد شهزاده کامران باشهزاده ملك قاسم وسوار هرات وقندهار که مجموع پنجهزار مردپیکار بودند عزم رزم نموده بفاصلهٔ دوفرسخی ارغستان رسیده فرودآمد ودرنخال باوجودیکه روزمره ازمردم ایلات متوالیاً دو دو وده ده برکاب شهزاده شجاع الملك میپیوستند زیاده برپنجصد سوار همراه نداشت بناران بعضی ازهوا خواهانش که ظاهراً با شهزاده کامران بودند وباطناً طریق خدمت شجاع الملك میپیمودند برایش پیام دادند که خودرا عبث درمهلکه نیانداخته ازمقابل لشکر شهزاده کامران که درحدت وعدت یك پرده افزونند کنار ساخته روی بدیگر سوی آرد چنانچه ازپیام آنان ارغستانرا فروگذاشته راه علاقهٔ مردم غلجائی برداشت وبایوار (۱) وشبگیراسپ رانده بحدود طوایف غلجائی رسیده ازحملهٔ دشمن بعید گشت والبسهٔ خودهارا که ازباران ترشده بود خشك کرده بعد داخل علاقهٔ عبد الرحیم خان هوتك گردیده سه روزه مایحتاج سفر از آنجا برداشته واردمینه ازعلاقه کاکر شد وچندروز درانجا درنك کرده شهزاده قیصر بن اعلیحضرت شاهزمان ومدد خان که مجمل بیرون شدنش از هرات دروقت مکحول شدن پدرش اشارت رفت برکاب شهزاده شجاع الملك پیوست و مفصلش بقرار بیان شهزاده شجاع الملك که درروزنامه اش رقم کرده است اینکه میرافضل خان اسحق زائی نائب شهزاده قیصر چشم از حق نمك اعلیحضرت شاهزمان پوشیده بطمع مجرائی خدمت اعلیحضرت شاه محمود شهزاده فیروزالدین برادر اعیانی اورا که دریزدبود بهرات طلبیده شهزاده قیصررا بحالت ابتراز هرات بیرون کرد وفیروزالدین را بمسند ایالت نصب کرده خود بنیابتش پرداخت وشهزاده روبطریق غربت نهاده درمملکت ایران رفت وازانجا آوازهٔ هنکامه آرائی شهزاده شجاع الملك را شنیده روی امید بسوی افغانستان آورده چنانچه آنفاً ذکر شد برکاب شجاع الملك ملحق شد بعد باهم ازموضع مینه حرکت کرده بصوابدید یکدیگر شهزاده قیصر ومددخان میرآخورباشی وشادیخان اچکزائی وغیره خوانین جانب قندهار رهسپر شد وشهزاده شجاع الملك طرف کابل راه برگرفت که ازدوجانب بکار پردازند وشجاع الملك جواهر ثمینهٔ که باخود داشت مصحوب معتمدانش بدیرهٔ غازیخان فرستاد که درانجا فروخته وجه آنرا برای تجهیز اسباب سفر حاضر آورند وهم چنددانه را بملکان کاکر عنایت نمود که بفروش رسانیده مسامان سفر ساز کنند وهم مکتوبی بهریك از خوانین درانی وغلا نحانه وقزلباش وکوهستان وکابل فرستاده باغوای سلطنت اعلیحضرت شاه محمودالقا کرد وخود بعد از رسیدن زروتهیهٔ اسباب سفر جانب منزل مقصود رهسپر شد ومقارن ایخال طوایف غلجائی از دولت محمودی روبرتافته لوای بغاوت افراشتند واعلیحضرت شاه محمود وزیر فتح خان وسردار احمد خان نور زائی را بادههزار کس درسال ۱۲۱۸ سنه هزار دویست هجده هجری مامور سرکوبش بغاة غلجائی نمود وایشان بسروقت باغیان رسیده چندبار باهم جنك وپیکار نمودند ودرهرمرتبه جمعی ازغلجائیان راه آخرت میپیمودند تا که اخیرکاررزم درموضع شیبار جانب غربی رودترنك پایدار کشته ششهزار

(۱) ایوار وقت عصر قریب بغروب سفر وحرکت کردن وشب گیر صبح وسحر راه پیمودن را گویند ۱۲

وشهزاده از آهنك او بفراست دانست بتدبیر دفعش باخود می اندیشید که محمد امیر خان خیبری ویار محمد خان نساقچی باشی باجماعهٔ خودها بشهزاده رسیده از عزم مخالفانهٔ سید محمد رضا بیارمیدوازانجا باطمینان خاطر رهسپر شده در درهٔ خیبر بقلعهٔ محمد امیر خان مذکور فرود کشته رجل اقامت انداخت وباعانت مردم خیبر که سرکردکان ایشان در حربگاه اشپان حاضر رکاب شهزاده بودند وبدینمعنی امید احسان از اعلیحضرت شاه محمود نداشتند مدتی درانجا بسر برد ودر هنگام اقامهٔ آنجا ملاجعفر نامی باابو الحسن خان نزد شهزاده حاضر آمده مستخدم رکاب وی شدند وشهزاده کامران بعد ازحصول فتح در موضع اشپان وقبل ازورود شهزاده شجاع الملك دردرهٔ خیبردر اوقاتیکه بکرم وتیراه روزبسر میبرد وارد پشاور شده چندی درانجا درنك کرد بعدعبدالواحد خان بارکزائی را بحکومت پشاور وخواجه محمدخان فوفل زائی را بسالاری لشکر آنجا مأمور فرموده خود بکابل مراجعت کرد وبشرف دست بوس پدر والا گهرش مشرف گشته پس از حصول استراحت ورفع خستکی راه پشاور بحکومت قندهار مأمور شد .

کر محاربهٔ سنگو خیل

﴿ ذکر محاربه شهزاده شجاع الملك درموضع سنگو خیل

(با عبد الواحد خان وخواجه محمد خان)

تبیین ایخصال اینکه عبد الواحد خان حاکم وخواجه محمدخان سردار عسکر پشاوراز اقامهٔ شهزاده شجاع الملك بدرهٔ خیبر وقوف یافته باسوار بسیار عزم رزم وپیکار شهزاده کردند وپس ازقتال وجدال بسیار همراهان شهزاده که در موضع سنگوخیل سرگرم کارزار بودند ازجنك رو برتافته پس بدرهٔ خیبر در آمدندوا کثرایشان ازشدت حرارت وکثرت عطش هلاك شدند وپس ازین هزیمت نظر بمروت وحمایت مردم خیبر مدت یکسال درانجا روز گذرانید ودر خلال اینمدت عرایض خوانین درانی وقزلباش متوالیاً بشهزاده رسیده دعوت میکردندوبکابلش خواسته ازیاری ومعاونت خودها دلش را بآمدن در دارالسلطنه قوی میگردانیدندوشهزاده که ازمکنت شهی دست کشته بود جرئت نمی توانست که جانب کابل حرکت نمایدتا که بخود اندیشیده دردل قرار داد که هرچند مردم درانی وقزلباش بواسطهٔ اعیان ایشان که عرایض هواخواهی میفرستند یکدل ویکجهت در معاونتش خواهند کوشید باز هم میباید در قندهار رفته سامان کارساز کرده بعد روی بپیکار بسوی کابل آورد چنانچه بادویست سوار وچند تن پیاده از درهٔ خیبر با رکاب بعزم نهاده داخل علاقهٔ وزیری شد ومردم وزیری که در بین خود عداوت ودشمنی داشته ودارند هر کدام خصم خود پنداشته از راه قتال پیش آمدند وچون بنزدیك شهزاده رسیدند اورا شناخته از جسارتیکه کرده بودند عذر وعفو تقصیر خواستند وخودرا بسلاح خدمت بیاراستند وازانجاشیر محمد خان سر خیلوزیران را باچندی دیکر از ملکان برای راه نمائی باخود گرفته تا علاقهٔ مردم کاکر برد واز محال کاکر ایشان را خلعت ورخصت مراجعت داده خوددوماه دربین مردم کاکر درنك نموده بهرطرف جاسوسی فرستاد وطرق وشوارع را علم آورده از راه غویسری راه محال طوایف غلجائی برگرفت وپس از رسیدنش در حدود غلجائی شکر الله خان نوادهٔ اخلاص قلیخان هوتك وفتح خان با بکرزائی وشهاب الدین خان توخی نزد او حاضر آمده اظهار نمودند که ازسبب محاربات عدیدهٔ که باعلیحضرت شاه محمود کرده چشم امیدازوی پوشیده ایم آرزو داریم که دو شیزهٔ عفیفهٔ فتح خان بخدمت ازدواج شهزاده پذیرفته آید تااز انعقاد رشتهٔ وصلت خودرا رهین عاطفت دانسته طریق صداقت پوئیم وشهزاده مسئول ایشان رابکوش قبول شنیده دخترمشارالیه را بحبالهٔ نکاح خویش درآورده بدویست سواریکه همراه داشت عزم رفتن شالکوت کردوپس ازورود زمستان رادرانجا بسر برده قبلی ازانجاریکه از شکارپوربار قندهار بسته واز شال کوت عبور مینمودند قرض گرفته وعده ادای آنرا بمکنت وحصول سلطنت قرار داد وچنانچه خودش در روزنامهٔ خود رقم کرده است دراواخر که اقتدار یافت دینش رابازیادت احسان ادا نمود .

دست تطاول کشود که بدینواسطه حسن خدمت باعلیحضرت شاه محمود آشکار سازد اما شهزاده شجاع الملك بدفع فتنهٔ وی برخاسته کل محمد خان وفیض طاب خان بامیزائی ویار محمد خان نساقچی باشی راباجمعی مامور فرمود وایشان بادویست سوار وچندصد پیاده راه کارزار پیش گرفتندوانگاه که وارد آنسرزمین شدندزردادخان دربازوی خود نیروی مقابله ومقاتله ندیده فرار اختیار کرد بعد شهزاده شجاع الملك عزم رزم اعلیحضرت شاه محمود جزم نموده نخست مردم درانی قندهار وقزلباش کابل را که باشاه رهسپار بودند بعطایای سیم وزر وخلاع اوفر مرهون احسان خود ساخت چنانچه مهرعلیخان میرآخور باشی که از رکاب اعلیحضرت شاهزمان گریخته در جلال آباد توقف داشت باشصت سوار وارد پشاور شده بشهزاده پیوست وهمچنین محمد اکرم خان بامیزائی امین الملك که درنزداعلیحضرت شاه محمود طریق خدمت می پیمود باشصت سوار ومحمد خان نساقچی باشی فرار کرده ملازمت شهزاده شجاع الملك اختیار کردند وبر همین قیاس مردم درانی یومیه باسواره وپیاده نزد شهزاده میشدند تا که کارش رونق گرفته اسباب حرب آماده گشت بعد حرم محترم خود دختر رحمت الله خان وزیر مقتول را با برادرش محمد صدیق خان از راه ملك یوسف زائی بهزاول پندی فرستاد که از معرکهٔ کارزار برکنارباشد ووالدهٔ ماجدهٔ خودراباحرم محترم اعلیحضرت شاه زمان درپشاور گذاشته بالشکر روی جانب کابل آورد ومهر علیخان میرآخور باشی راباپنجصدسوار پیش رو سپاه قرار داده خود از عقب برهنوردی درآمده وارد منزل باسماول شد واعلیحضرت شاه محمود نیز عبد الواحد خان بارکزائی وعطاؤ الله خان علیزائی وبلوچ خان اچکزائی راباجمعی مأمور قراولی نموده ایشان وارد جلال آباد گردیدند وقراولی جانبین باهم ملاقی گشته نایرهٔ حرب شعله ورشد وقراول اعلیحضرت شاه محمود هزیمت یافته بعضی راه فرار جانب کابل برگرفته برخی برکاب شهزاده ملحق شدومژدهٔ این فتح را مهرعلیخان معروض داشته ضمناً اجازه تعاقب وبانوقف التماس کرد وجواب درنك کردن صدوریافته درهمانجا مکث نمود وخود شهزاده نیز دررسیده داخل جلال آباد وازانجا واردموضع اشپان شد ودرنجا هنوز اردویش نیاسوده بعضی باستوار نمودن خیمه وتبدی بتحصیل علوفه وآزوقهٔ مشغول بودند که ناگهان لشکر اعلیحضرت شاه محمود وشهزاده کامران وفتح خان از کرد راه برسید وسپاه شهزاده باوجود پراکندگی واشغال بکمال چستی وچالاکی صف آرا شده عزم کارزار کردند وازدوسوی آوای توپ وتفنك ونوای مخالف شاهین جنك بلند گشت ودربین الشهاب آتش قتال خوانین غلام خانه ودرانی که ازعطای خلعت وزر چنانچه ازپیش مرقوم شددل بمعاونت شهزاده شجاع الملك بسته بودند روی از اعلیحضرت شاه محمود برتافته نزد شهزاده شتافتند وهمچنین صالح محمد خان اسحق زائی، میرآخور باشی از جنك گاه برآمده از آب سرخ رود گذشته منهزماً داخل کابل شد ودران میان شهزاده کامران ووزیر فتح خان وخواجه محمدخان برپیادگان قوم خلیل ومهمندان لشکر شهزاده شجاع الملك حمله ورگشتند وشهزاده ازجهت آنکه باغ اشپان حایل وسد راه امدادش بود نتوانست که معاونت پیادگان مذکورهٔ خویشتن نماید چنانچه محمد خان هشت نگری (۱) واللهیار خان باجوری رئیسان پیادگان قوم خلیل ومهمندان دست بردیورشیان بقتل رسیده مابقی هزیمت یافتند وازین انهزام اساس تمام صفوف لشکر شجاع الملك روبانهدام نهاده پشت بجنك دادند وسپاه اعلیحضرت شاه محمود هجوم آورده شهزاده را دایره سان چون مرکز درمیان گرفتند وازانجا که اجل موعود شهزاده بسر نرسیده بوده کسان اعلیحضرت شاه محمود بتاراج جواهرخانه وخزانهٔ که همرکاب شهزاده بود مشغول گردیده شهزادهٔ امان جان یافت وباتجاه سوار طریق فرار جانب سفید کوه برگرفت واز جبال شاخه واحجار باذخه (۲) هبوط وصعود داده روز سوم داخل علاقهٔ کرم شدومردم آنجا باس شهزادگی احترامش نموده درعلاقهٔ تیراه رسانیدند ولیکن سراز اسپان شهزاده وهمراهانش ازصعوبت راه ونیافتن جووکاه سقط شده بزحمت وعسرت درخانهٔ سید محمدرضا نامی از سادات تیراه رسیده فرود آمدواو مراسم مهمانداری وشیوهٔ خدمتگذاری را کابینی بتقدیم رسانیده شهزاده نیز یکدست زین طلاء باسازویراق مرصع بجایزهٔ خدمتش بدوتمرحمت فرمود ویاوجود این عطایه پس ازچند روز باغوا والقای بعضی از بدگوهیده خویان فتنه جویان سید مزبور قصد مخالفت وی کرده عزم گرفتنش نمود که خدمتی باعلیحضرت شاه محمود اجرا داده عوانی حاصل نماید

(۱) یا اشنغر

(۲) باذخه اند

بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی درحین گرفتار شدنش بقلعهٔ عاشق مذکور دونگین نمین که یکی فخراج ودیگری کوه‌نور بود وباخود داشت کوه‌نور را درشق دیواری نهفته فخراج را بنهرآب انداخت خلاصه چون بنزدشهزاده محمود رسید چشمش را بمکافات شهزاده‌هایون میل کشیده دربالاحصار حبسش فرمود ورحمت‌الله‌خان وزیر را که دروقت کشتن سرداران چنانچه گذشت لقب وفادار خانی یافته بود بابرادرش محمد خان وزمان خان با میزائی بقصاص خون‌سردار پاینده خان وحاضرخان برادرمحمدا کرم‌خان که یکی‌درقندهارودیگری درهرات‌بایام حکومت زمانخان کشته شده‌بود بکشت واینواقعه بقولی درسال۱۲۱۶هزارودویست وشانزده وبقولی۱۲۱۷هزار ودویست‌وهفده‌بوقوع رسیده‌ایام سلطنت اعلیحضرت‌شاهزمان‌منقضی کشت وشهزاده‌محمود براریکهٔ سلطنت‌نشست

﴿ ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه محمود ﴾

ذکرسلطنت اعلیحضرت شاه محمود

(ابن اعلیحضرت تیمور شاه)

بقرار بیان‌صاحب‌تاریخ‌سلطانی‌شهزاده‌محمود درروزپنجشنبه ۱۳سیزدهم‌ماه‌ربیع الاول سال۱۲۱۶هزار ودویست وشانزده هجری وبروفق ذکر صاحب ناسخ التواریخ درسنه ۱۲۱۷ برتخت سلطنت جلوس فرموده مهر فرامین واحکام را بدین بیت مسجع ومزین گردانید

علم شد ازعنایات الهی بعالم دولت محمود شاهی

و هریك ازخدام اخلاص کیش خویش را پیش خوانده بنواخت و بمنصبی ازمناصب سرافراز ساخت وازجمله فتح خان را که علت فاعلی سلطنتش بود بخطاب وزارت ولقب شاه دوست ممتاز ساخته برفص خاتمش این بیت منقر(۱) کرد

(۱) منقر بمعنی کافته وکنده‌شده

دولت محمود را نازم که زوست سرفرازملك ودولت شاه‌دوست

واصح اقوال درباب وزارت او آنست که‌درجلوس دفعهٔ دوم اعلیحضرت شاه‌محمود که‌باورنیك جهانبانی نمود منصب مذکور یافت چنانچه درمو قعش بیاید الغرض شیرمحمد خان بن وزیر شاه ولیخان بامیزائی بلقب مختار الدوله امتیاز یافت وعبدالله خان الکوزائی که اعلیحضرت شاهزمانش ازحکومت کشمیر معزول ودر بالاحصار محبوس کرده بود بتشریفات شاهانه اش برومند فرموده بحکومت کشمیر مأمور نمود وملا محمد سعید خان بارك زائی بمنصب‌قاضی القضاتی مفتخر گردیده مهرقضاوتش بدین بیت محکك کشت

محمد سعید ازفضل حق مشهودشد قاضی القضاة شاه محمود شد

وشهزاده قیصر والی ازقضیه مکفوف‌البصر (۲) شدن پدرش واقف گشته هرات را بعمش شهزاده فیروز الدین گذاشته روی آرزوبدرگاه اعلیحضرت فتح‌علی‌شاه‌نهادودرشهرسمنان برکاب او که ازسفرخراسان‌مراجعت کرده بداانجا خیمه زده‌بود پیوست ویك زنجیر پیل با بعضی اشیاء دیگر پیش کشیده مورد تفقدات ملوکانه گشت وبخلعت گران‌بها وشمشیرمرصع که شاهش عنایت کرد دلش بجای آمد وبزرگان خراسان مأمور شدند که‌دست اعانت ازوبازندارند وازانجا شهزاده محمد ولی میرزا بحکومت خراسان سرافرازی یافته درباب شهزاده قیصربوی نیز سفارش رفت

(۲) مکفوف البصر یعنی ممنوع البصر یعنی اعمی

ذکرهنگامه آرائی شجاع الملك

(ذکرهنگامه آرائی شهزاده شجاع الملك بتمنای سلطنت)

چون شهزاده شجاع الملك از کورکردن اعلیحضرت شاهزمان برادرش آگهی یافت باغم‌والم همدم‌شده کمرانتقام‌ربست وبخیال سلطنت بترتیب‌لشکر پرداخته سرکرمنهیهٔ کاربود که‌زردادخان فوفل‌زائی که ازعهد اعلیحضرت شاهزمان فراری ودر بین‌مردم‌یوسف زائی متواری بود ازاستماع خبرسلطنت اعلیحضرت شاه محمود خورسند وخوشنود گشته بالفاغنهٔ یوسف‌زائی بقلعهٔ اتك در آمده ازانجاباچهارصدسواره وپیاده‌ازمردم‌ختك‌راه هواخواهی‌اعلیحضرت شاه‌محمود بر گرفته وارد قریهٔ بده‌بیر واقع پنج کروهی شهرپشاور گردیده آمدهٔ جنك شهزاده شجاع‌الملك شنده

رخصت انصراف یافته وارد قندهارشده شرف دست بوس حاصل کرد ودرینوقت ازعریضهٔ شهزاده شجاع‌الملک حاکم پشاور خاطرنشان اعلیحضرت شاه زمان گردید که مردم سکهه سازفتنه ساز ودرفساد باز کرده‌اند پس شاه ازشنیدن خبر بعزم سرزنش سکهان رایت سفر پشاور برافراخت ومهر علیخان ملقب بشاه پسند خان معروف بمیراخور اسحق زائی را بحکومت قندهار گماشته خود وارد کابل‌شد که درنجاب مهابت سنگهه‌را بشکنجهٔ عتاب گرفتار سازد ولیکن تقدیر بخلاف تدبیرش زهر بکام مرام ریخت

(ذکر توجه شهزاده محمود وفتح خان ازایران جانب افغانستان)

ذکر توجه شهزاده محمود وفتح‌خان از ایران جانب افغانستان

آنگاه که فتح خان ازقتل پدرش هراسان گشته درایران نزدشهزاده محمود رفت شهزاده را به‌تسخیر قندهار دلالت وراه نمونی کرده درینوقت که شاه‌زمان عازم‌نجاب گشته وارد کابل‌شد وی‌ازماجرا آگاه گردیده توقف خود را در ایران بعید ازطریقهٔ خون خواهی پدرش شمرده باشهزاده محمود ازراه سیستان عازم قندهار شدند چون راه به قندهار نزدیك کردند مهرعلیخان حاکم قندهار بانجهزارسوار ازدر مدافعه بیرون پرامده موضع باغ مریز را فرود گاه ساخت وعاقبت الامر ازشهزاده وفتح‌خان شکست یافته داخل‌شهرقندهارشد وازحصول این‌فتح مردم درانی ظفررا همرکاب شهزاده وفتح‌خان دیده بدور ایشان‌فراهم گشته ازرود هیرمند گذشتند وقندهاررا بمحاصره انداخته پس‌ازچهل ودو روز ایام محاصره یورش برده بجانب‌داری ویاری قزلباشیهٔ اندرون شهرفتح حاصل کرده شهر را متصرف شدند ومهرعلیخان حاکم امام بخش‌خان وحسن خان را که باعث تسخیر حصار قندهار میدانست بقتل رسانیده ازشهر بیرون‌شد ونزد شه زمان شتافته سرگذشت خویش قصه کرد واوکه هوای سفر پنجاب وسرزنش سکهان درسرداشت ازرویداد این واقعه ترك رفتن آنجارا کرده لوای مدافعهٔ شهزاده بجانب قندهار افراشت وبعد از ورود درغزنین سردار احمد خان نورزائی را باده هزار سوار مقدمةالجیش قرار داده‌خود دوروز پس‌ازحرکت وی راه برگرفت وشهزاده‌محمود نیزمبلغی ازتجار قرض گرفته سامان‌حرب ساز کرده روی مقاتله بسوی اردوی شاهی نهاد ودربین مقروقلات غلجائی بااحمد خان مقابل گشته وی که از گردار ناسزاوار رحمت‌الله‌خان‌سرگران‌بود ازاعلیحضرت‌شاه زمان‌روی برتافته به‌لشکرشهزاده‌محمودپیوست وازینمعنی اعلیحضرت‌شاه زمانزادل‌ازجای‌رفته‌ازمنزل‌مقرروی هزیمت‌بسوی‌کابل آورد وازکابل‌نیزبناءبرعدم استعدادوصوابدید رحمت‌الله‌خان که درپشاوررفته بمعاونت‌شهزاده‌شجاع‌الملك‌حاکم‌وسپاه‌ومردم آنجا آبی بروی‌کارخویش آردطریق جلال آبادپیش گرفت وبارحمت‌الله‌خان وزمان‌خان بامیزائی وپانزده سوار ازدستهٔ غلامان روی‌امید بسوی پشاور آورد و ازخستگی جاده پیمائی برای حصول استراحت درقلعهٔ عاشق نام شنواری فرود آمد واونخست از در اعزاز واحترام بقلعه درآورده بمراسم خدمت اقدام کرد وپس ازآنکه آسوده خاطرش ساخت درنصف شب دویست تن از مردم شنوار را خواسته دروازهٔ قلعه ربسته راه بیرون شدن نگذاشت وبروج وبارهٔ قلعه را بتفنگچیان شنواری مستحکم ساخته پسر خود را شباشب نزد شهزاده محمود که اینوقت درکابل‌رسیده‌بود فرستاد که‌مژدهٔ این‌امررا بدورسانیده جایزهٔ خدمت حاصل نماید واعلیحضرت شاهزمان ازغدروپیام اوخبریافته هرچندکلیدتدبیر بکاربرد قفل‌سنگدلی وتزویر اورا نتوانست کشود تا که شهزاده شجاع‌الملك اطلاع یافته سردار عبدالکریم‌خان اسحق‌زائی‌را باصد سوارازپشاور روانه کرد که شاه را ازقید عاشق دل سیاه برهاند ولیکن قبل از انکه فرستادکان اوبرسند شهزاده‌محمود که‌وارد کابل گشته وازمردم قزلباشیه که‌بسبب قتل‌امیر اصلان‌خان وجعفرخان جوانشیر نسبت باعلیحضرت شاهزمان رنجیده خاطربودند وبدوپیوستند قویدل شده‌بود بمجردوصول پسرعاشق شنواری نواب اسدخان بن‌سردار پاینده‌خان مرحومرا باسوار بسیار ازکابل روانه‌شنوارنمود واوکه‌دردقتل‌پدر در دل داشت رفته شاه‌را باخود برداشته نزد شهزاده محمود حاضرش‌کرد اینوقت مأمورین شهزاده شجاع‌الملك ازدرهٔ خیبر گذشته ازکنه ماجرا آگه گشتند وبشهزاده درپشاور خبرداده اجازت یکی ازپیش‌رفتن وبامراجعت کردن خواستند وچون کارازدست وتیر ازشست رفته بود بامرشهزاده مراجعت کردند واعلیحضرت شاهزمان

خان الکوزائی وامیر اصلان خان وجعفر علیخان جوانشیرو یوسفعلیخان خواجه سرا و میرزا شریف خان منشی ونور محمد خان باری وغیره بقرآن مجید سو گند خودها را مؤکد نموده مواضعه نمودند وروز هشتم را بفردا معین کرده گفتند که سرفراز خان مردم بارکزائی را ازدهات بشهر خواسته درروز پنجشنبه که رحمت الله خان جانب کاریز خویشتن واقع دو کروهی جانب شرقی شهر احمدشاهی حال معروف بتور (۱) وزیرراه صیدوشکار پیمودن کرد محمدعظیم خان الکوزائی ازعقبش رفته صید تیغ اجلش سازد وامیر اصلان خان جوانشیر بادیگران که سرکشك پادشاه اند اورا گرفتار نمایند بعد هریك روی بسوی اجرای امرعهدهٔ خویش آورده سردار پاینده خان قوم بارکزائی را بشهر طلبیدوامیر اصلان خان باهمراهان خودتن بسلاح کین آراسته درکمین کارنشست اما میرزا شریف منشی این رازرا قبل ازانکه ابرازانجامد باتفاق احمدخان بارکزائی نزدرحمت الله خان برده بازداشت واو هردو تن را فوراً نزد شاه برده صورت واقعه را بگذاشت وترك رفتن شکارگاه خویش کرده شب را بتشویش بسر آورد وبامدادان حاضر درگاه شاه شده وی بتحریك اویکیك ازامرارا به بهانهٔ مصلحت بهارك خواسته بعدازان که حاضر آمدند دروازهٔ ارك را بربسته همه را ازدم تیغ گذرانید وگویند که درینوقت سردار پاینده خان بنابنقار خاطریکه بواسطهٔ رحمت الله خان ازاعلیحضرت شاهزمان نسبت بخود داشت ترك محفل حضور شاهی کرده شیوهٔ مرضیهٔ صائم الدهر را اختیار نموده فتح خان فرزند ارشدارجمندش را بعوض خود بدربار شاهی گماشته بود چنانچه ـ درین روز بخانهٔ خویش بهمان اورادووظایفیکه داشت مشغول بود که حسنخان پیشخدمت بامرشاه درمحفه نشسته برسید واعلام حاضر شدنش را بدربار نمود چون قریب غروب آفتاب بود آنقدردرنك کرد که وقت شام شدوسردار دوست محمد خان پسرش که عمرهفت سال داشت بامروالد ماجدش آب برای افطار حاضر کرد واز خورد سالی جام آب بادستش میلرزید وآب میریخت وچون آب را بگرفت واشامید درحق وی دعا کرد وگفت که خدایت خواردنیاوعقبی نکنند وبرتبه علیا رسانیده محسوداهل زمانت سازد وپس ازافطار وادای نماز مغرب بافرستادهٔ شاه حاضردرگاه شده چنانچه رقم گردید بقتل رسید وجسدش درموضع ذاکردمدفون گردیدورحمت الله خان پس ازقتل ودفن سرداران به منصب وفادارخانی گردن برافراخت واین سانحه در سال هزار ودوویست وچهاردهٔ هجری بوقوع رسید چنانچه شاعری مادهٔ تاریخ قتل ایشانرا برشته نظم کشیده ودرلوح مزارسردارپاینده خان نقش کرده اندوازجملهٔ ابیاتش این دوبیت ثبت کتاب شد

زبا فتاد چو برخاك سر فراز جهان بلند ناله وافغان شد ازهمه افغان
زعقل سال وفاتش چوباز پرسیدم بجواب داد که قل هم شهادة الرحمن (۱۲۱٤)

وفتح خان بارادران وسایر متعلقان خود بعضی ازدیوار حصارخودرا بزیرانداخته وبرخی از دروازهٔ شهر برامده روی فرار بسوی قلعهٔ موسوم بناد علی نهادند وپس ازوصول درآنجا اقامت را موجب صدگونه زحمت دیده ازراه بم وسیستان درایران نزدشهزاده محمود رفتند ومیان غلام محمد درویش که بقول بعضی داخل مجلس سرداران مقتول ودرنزد برخی خالی ازغرض بود باچندی ازمریدان خود از قندهار هجرت اختیار کرده راه هند برگرفت ودربین راه بایماء رحمت الله خان بقتل رسیده بقرب دروازهٔ هرات بلدهٔ قندهار مدفون گشت ومقارن ایحال ازعرض شهزاده قیصر والی هرات ومیر افضل خان نائب اوبگوش هوش اعلیحضرت شاه زمان رسید که اعلیحضرت فتحعلی شاه قاجار بعزم تسخیر خراسان جیش درجنبش آورده ونشابور را بمحاصره انداخته است پس بصوابدید رحمت الله خان طره بازخانرا برسم رسالت نزد شاه ایران فرستاد ومشارالیه دروقت انحصار حصار نشابور واردبارگاه شاه منبور شده نامه وهدیهٔ اعلیحضرت شاهزمان رابگذرانید وچون تمشیت این رسالت استدعای فسخ عزم اعلیحضرت فتحعلیشاه ازتسخیر خراسان وهم مشتمل این بود که اعلیحضرت شاهزمان ازتعهد سابقه تخلف نکرده قدم تسخیر مملکت ایران پیش نگذارد لاجرم شاه ایران که فتح نشابوررا ازنیروی بازویش دور میدید این نامه ورسول را بهانه ساخته جانب طهران مراجعت کرد وهم طره بازخان باتحف وهدایای شایان

(۱) تور درینجا یعنی پشته سیاه ست که نزدیك مقصود شاه است

فتحهٔ اشباعی میم رحمن بحساب در نمیاید که مادهٔ تاریخ ۱۲۱۵ شود

کردار شاه مرادبی اعلیحضرت شاهزمان آگاه گشته ملاعبدالحق نامی را بامنشوری نزد شاه بخارا فرستاد که شهزاده محمود را همدست وی کسیل درگاه عالم پناه نماید ویا اگر فرستادنش را نسك ایالت خویش میداند اخراج البلدش فرماید واوپس ازوصول این نامه ورسول نخست قصدحبس وی کرده بعد بشفاعت بعضی ازعلماء واینکه اظهار عزم سفر بیت‌الله نمود رخصت یافت وازبخارا بیرون شده نزد محمدرحیم خان حکمران اورگنج رفته ازوی نزحمایت وعنایتی ندیده راه طهران برگرفت وفرستادهٔ شاهزمان بانیل مقصود ازنزد شاه مرادبی مراجعت نمود وآنگاه که شهزاده محمود وارد طهران شد از اعلیحضرت فتحعلی‌شاه عزت واحترام دیده درسرای میرزامحمدشفیع خان صدراعظم منزل برایش معین گشت که انشاءالله تعالی درموقعش مذکور میشود

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب لاهور وبرای دفع فتنهٔ سکهان ﴾

ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب لاهور

تفصیل اینمقال اینکه درخلال احوال مذکوره گروه سکهان باغوای مهابت سنگهه راه فتنه وفساد پیش گرفته بااحمد خان بارکزائی حاکم لاهور بجنك گرائیدند واحمد خان را بقتل رسانیده لاهوررا متصرف شدند واین ماجرا ازعرایض واقعه نگاران وکار پردازان پنجاب بگوش شاهزمان رسیده ازهرات بکابل مراجعت کرد وبینه وآغروق را ازراه قندهارفرستاده شهزاده قیصر را بدستور سابق بحکومت هرات گذاشته میرافضل خان بن‌مدد خان اسحق زائی را بنیابتش گماشت وزمان‌خان را باخود برداشته ازراه هزاره‌جات وارد کابل شد وازآنجا باساز وبرك آراسته راه لاهوربرگرفت وگروه سکهه ازتوجه کوکبهٔ شاهی آگاهی‌یافته از طریق خوف وحذرره سپرشده منتشر گشتند وشاه پس‌ازورود مسعود درلاهور بنابر آنکه قوم سکهه همواره مصدر فتنه وفساد شده ولایات پنجاب را خراب میکردند لاجرم باخود اندیشیده این‌امر را صواب دید که یکی‌ازان گروه را بحکومت‌لاهوربگزیند که دیگر ناخن‌فسادسکهان چهرهٔ‌عروس مملکت را نخراشد پس‌مهاراجه رنجیت‌سنگهه را که بامهابت سنگهه عناد داشت پیش خوانده بحکومت لاهور گماشت وخود ولایات پنجابرانظم و نسق داده لوای مراجعت بجانب کابل افراشت ودروقت عبور از آب نهرجیلم اکثر توپخانه وبنه وقورخانه اش غرق‌شده بکمال بی‌نظامی وناسرانجامی بکابل رسیدوحکومت پشاوررابشاه‌زاده شجاع‌الملك برادرخویش مفوض نموده روانهٔ قندهار شد ودرانجا ازسبب قتل‌سرداران درانی عموماً وازکشتن سردار پاینده‌خان خصوصاً اساس سلطنتش را ازبن برانداخت چنانچه رقم شده می آید .

(ذکر قتل سرداران بااعتبار درانیه وغیره)

ذکر قتل سرداران درانی وغیره

این قضیهٔ نامرضیه‌ازسبب غرور وپندار رحمت‌الله‌خان بن‌فتح‌الله‌خان سدوزائی‌بصدور پیوست‌زیرا که مشارالیه پس‌ازفوت‌پدرش بواسطه‌سرداریاینده‌خان‌قرب‌بارگاه ورفت‌وآمددرگاه‌شاهی‌یافت‌ودرابتدای کار که سردارمذکور برای اوشرف بارحاصل‌میکرد دیگربزرگانش ازتحصیل علورتبهٔ‌اومانع آمده همی گفتند که اورا راه‌بارندهدکه باعث ادبار دیگران خواهدشد وسرداریاینده خان که مربی حال وکفیل‌احوال اوبود تبسم کرده جواب میگفت که از نیروی بازوی اوج، بظهور خواهد آمدودراخیرچنان‌شد که دیگران گفته بودندچنانچه‌رفته‌رفته‌کاررحمت‌الله‌خان بزرگی گرفته برتبهٔ وزارت ومختاریت کل امورسلطنت رسید واکثرامراء خصوص سرداریاینده خان را بچشم حقارت میدید وهیچ یك راوقعی ننگذاشته سخنش را نمی‌شنید ودر اجرای کارامرای کبارنمی‌پرداخت تا که همگنان یکدل‌ویکزبان گشته بعرض شاه رسانیدند وازشاه جوابیکه مطابق تمنای شان بود نشنیدند پس ازان درپیّ چاره افتاده بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی درعبادت کاه‌میان‌غلام‌محمد هندوستانی که درقندهار آمده اقامه گزیده‌بود واکثرامراء روی‌ارادت بسوی او داشتند رفته‌باهم قراردادند که رحمت‌الله‌خانرامقتول وشاه را از سلطنت معزول ساخته شهزاده شجاع‌الملك را بپادشاهی بردارند وهمهٔ آنانیکه حضراین مجلس بودند چون سردار پاینده خان ملقب بسرفراز خان امیرالامراء واسلام خان ضبط سیکی وحکمت‌خان سرکانی ومحمدعظیم‌خان‌بن‌میرهزار

را منشور شد که شهزاده راباعزاز واکرام بدار السلطنهٔ طهران رسانند چنانچه بر طبق امر پادشاهی او را در روز بیست وهشتم ماه رمضان سنه ۱۲۱۲ هزارو دوصدو دوازده باحترام تام وارد شهر طهران گردندواز جانب شاه‌ایران چراغ علیخان باستقبال شهزاده محمود وفیروز الدین وکامران برادر وپسرش بیرون شده مراسم پذیره (۱) بتقدیم رسانید وهمچنین حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله ووزیراعظم باجماعتی ازاعیان واشراف بقرب شهر طهران ایشانرا استقبال کردند ودر عمارتی از عمارات شاهی فرود آورده منزل دادند وهمهٔ امرای بار بملاقات ایشان رسیده شرایط ادب بجای آوردند وپس ازچند روز شرفیاب ملاقات شاه شده مورد تفقدات خسروانه گشتند وبعد از توقف یکماه در طهران بسکونت کاشان مأمور گردیدند واسدالله خان بن حاجی ابراهیم خان صدراعظم حاکم کاشان بامر پادشاهی شروط مهمانداری رانسبت بایشان بجاآورد وشهزاده محمودکه هوای سلطنت درسرداشت پس از حصول استراحت عریضهٔ مشتمل بر استمداد ومتضمن برترخیص وی جانب هرات نزد شاه ایران فرستاد ومستدعایش باجابت مقرون گردیده رخصت انصراف بجانب هرات حاصل آمد و آقا بابا خان یساول لك بمهمانداری اومقرر شده میرحسن خان طبسی وامیرعلیخان عرب خزیمه (۲) ومصطفی خان واسحق خان ترشیزیرا فرمان شد که هریك با هزار سوار گزیده ملازم رکاب شهزاده محمود بوده از حکمش تجاوز نکنند چنانچه شهزاده بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی باخوانین مذکوره وسوارهٔ ایشان از یزد براه فراه روی بسوی هرات آورده فراه را متصرف شد واز آنجاعازم اسفزارگشت وشهزاده قیصر که با زمانخان بعزم مدافعه از هرات بیرون شده بودند پیش آمده درمنزل عمارت واقع سمت جنوبی قلعهٔ اسفزار باهم مقابل گشته جنك درپیوست وشهزاده قیصرشکست یافته بشهرهرات درشده محصورگشت وشهزاده محمود یکفرسنگی هرات را لشکرگاه قرارداده بمحاصره پرداخت وازین سبب‌اعلیحضرت شاهزمان چنانچه اشارت رفت‌ازمضمون عرض شهزاده قیصرراه هرات برگرفته بقرب هرات رسید ومحمدزمانخان همه‌مردم قزلباشیهٔ هرات را نظر بجانب داری فتحعلی شاه قاجار هواخواه شهزاده محمود پنداشته تدبیری اندیشید و آن‌این بود که مکتوبی بامیرعلیخان قاینی ومیرحسن خان طبسی که بامر شاه قاجار درین مرحله شهزاده محمود را مددکار بودند نوشت وفرستاد که عهد نامهٔ که درباب دستگیر کردن شهزاده محمود خواسته بودیدابنك درحاشیهٔ کتاب مجید بخط ومهر شهزاده نوشته ومهر نهاده روانه شد تا که ایشان مطابق التماس خویش شهزاده محمود را گرفته بادست بسته پیش ما فرستند هر آینه ممنون احسان شان شده بجایزهٔ این خدمت حکومت خراسان خواهند یافت وحامل این قرآن شریف را تعلیم کرد که شب هنگام راه پیموده وضعی کندکه خودرا گرفتارکشکچیان سراپردهٔ خودشهزاده محمود نماید تاتیر مدعابرهدف تمناراست‌افتد چنانچه فرستادهٔ اودرکنار پل‌مالان گرفتار پاسبانان شهزادهٔ مذکورگشته نزد شهزاده‌اش بردند واو رقیمهٔ مزبوره را مطالعه کرده هراسناك شد وبامیردار محمدا کرم‌خان گفته‌ازوی‌صلاح‌کار جست وهردوتن این سخن را حمل برصدق کرده رأی زدند که خودرا ازان ورطه بیرون کشند وامیرعلیخان وحسن خان که ازجانب شاه ایران مامورباعانت شهزاده بودند ازین کید آگاه شده هرچند سوگند یادکردندکه این سخن ازحیله وشید(۳)است‌شهزاده را باورنیامده بسیاق«اذاجاء القدرعمی البصر» درهمان‌تاریکی شب‌باشهزاده فیروزالدین وشهزاده کامران برادروپسرخویش ره سپروادی رنج‌وتعب گردید وراه فرار جانب بوزهٔ کبوترخار پیش گرفت‌واز آنجابرادروپسرش‌راکسیل درگاه‌اعلیحضرت‌فتحعلی‌شاه‌کرده خودروی‌امیدبسوی بخارانهادوشهزاد. قیصر بازمان خان از گریختن ایشان خبریافته باجمعی ازشهرهرات بیرون گشته با امیرعلیخان وحسن خان وجمعیر ایشان درآویختند وخون اکثر ازتبعهٔ هردوتن سردار را بریختند وبقیةالسیف بامرداران خویش‌ره‌نورد بادیه هزیمت شده جانب قاین رفتند واعلیحضرت شاه زمان‌که برای‌رفع این غائله از کابل راه برگرفته بودوارد هرات شده زمانخانرا ازتدبیریکه اندیشیده وشهزاده محمود را ازمملکت بیرون کشیده بود مورد الطاف شاهانه فرمود وازانسوی شهزاده محمود وارد بخارا شده بادشاه مرادی حکمران بخارا ملاقات کرد واعزاز واکرام یافت وازین

(۱) پذیره بمعنی استقبال وپیش باز

(۲) خزیمه قبیلهٔ است‌ازعرب

(۳) شید مکر وحیله

مردم خدمتکار آن کهازمحصول آنجا مجری می‌بردند بهفت صدهزار روپیه اجاره بودودیرهٔ اسمعیل‌خان‌بدویست هزار روپیه در اجارهٔ عبد الرحیم خان هوتکی بود ودختر این عبد الرحیم خان درسلك زوجات اعلیحضرت شاهزمان انسلاك داشت ومیر فتحعلی خان سندی حکمران تهته وبهکر که شهر حیدر آباد دارالحکومتش بود خراج میفرستاد وحکام بلوچستان نیزسکه وخطبه بنام سلاطین درانیه اجرا داده ومیخواندند وبعوض خراج آن مملکت حکمرانش باششهزار سوار همیشه حاضر رکاب فیض انتساب شاهی می بود وپشاور با مضافاتش تا سال ۱۲۱۲ هزاو دویست ودوازده بهفت لك روپیه اجاره بوده درسال مذکور زرداد خان فوفل زائی از حضور بحکومت آن مأمور گشت وعبدالله خان مخاطب بجان نثارخان بحکومت کابل اقدام داشت ومحمدخان امین‌الدوله سدوزائی بحکومت لیه مفتخربوده بسیاری‌ازسرداران درانی را که باشهزاده همایون طریق موافقت پیموده‌بودند از دست محمد خان مزبور بیاسا رسیدند وازینمعنی اکثر از مردم درانی درصدد قتل او بودند وشاهش‌بنا بنقار خواطر درانیان ازمشرف شدن حضور منع فرموده باریاب نمیشد وحکومت هرات بشهزاده قیصر واز قند هار بشهزاده حیدر مفوض ومضافات قندهار جایگیر اعیان درانی بودند وبلخ وتوابع آن اگر چه داخل مملکت محروسه بود اما ازخرابی چیزی وپشیزی ازان عاید خزانهٔ سلطنت نمیشد وبصرف میران ولایات آن میرسید بلکه چیزی ازخزانهٔ دولت برای کفایت مهمات آن میرفت وخود اعلیحضرت شاهزمان باو جودیکه درسال هزار ودویست ودوازدهٔ هجری صلی الله علیه وسلم قدم بمرحلهٔ سی سالگی نهاده بود درعنفوان شباب داد هر یك ازستمدیدگان را بوجه صواب داده بعدالت حکمرانی وسیاست میفرمود وظالمانرا شکم میدرید وبینی می برید گویا موافق طبیعت مردم رفتار میکرد

ذکرسرگذشت اعلیحضرت شاهزمان‌از سنه۱۲۱۳ آخرسلطنتش

﴿ ذکر سرگذشت اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(بعد ازسنهٔ‌مذکور تا انجام کارش)

چون شهزاده محمود بقراریکه مذکور شد از هرات گریخته درجبال پناه گزید ودر مأمن خویش روز بهی ندیده بمشهد رفت واعلیحضرت شاهزمان بنابوعدهٔ که بنواب غلام محمدخان درباب‌استردادولایات واستقرار حکومتش داده بود درروز چهاردهم ماه شعبان سنه ۱۲۱۲ هزارو دو صدو دوازده از کابل لوای سر زنش مهابت سنگهه وغیره سکهان برافراشته براه پشاور آهنك لاهور کرد واز هبوط کوکبهٔ شاهی درلاهور مهابت سنگههٔ مذکور واقف گشته ازعدم نیروی مدافعه بلا توقف جای درنك خودرا فروگذاشته راه فرار بجانب جبال سوالك برداشت واعلیحضرت شاهزمان میدان کار زار را خالی از اغیار دیده عبدالله خان مخلص‌الدولهٔ الکوزائی‌رابحکومت کشمیر مأمور فرمود وایالت‌لاهوررا بدستوریکه بود با احمدخان واگذاشته قوت استخلاص ولایت محکومهٔ نواب غلام محمد خان را از چنگ فرنك در بازوی خود ندیده بکابل مراجعت نمود وپس از رسیدن درکابل از عرایض شهزاده قیصر وزمانخان بکوش داد نیوشش رسید که شهزاده محمود بامداد وکمك اعلیحضرت فتحعلی شاه روی تسخیر بسوی هرات نهاده وایشان باافواج مقیمهٔ هرات بعزم مدافعه ازشهر بیرون شده اند

ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب هرات

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(جانب هرات بعزم دفع شهزاده محمود)

مفصل‌این مجمل اینکه چون شهزاده محمود بقراریکه مرقوم گشت واردمشهد مقدس شدعرض پرداز پایهٔ‌سریر سلطنت شاه ایران گشته بروفق بیان صاحب روضة الصفای ناصری التماس شرفیابی بار گاه اعلیحضرت فتحعلی شاه نمود وعرضش منظور گردیده اسمعیل آقای مکری بساول درمارخاص وی مأمور وحکام اصفهان وکاشان

خودش درزمان سلطنت اعلیحضرت شاهزمان پس از فوت پدرش بلقب مذکور و منصب منشی باشی حضور افتخار حاصل کرده وهم وقتی مأمور مملکت پشاور و کشمیر شده رعایارا ازحسن سلوك رضامند وخورسند نمودودرزیست روز کارعیاش وشیوازبان (۱)وسخی وبه دربارپادشاه درفن خود لاثانی بود چنانچه ازجسارت وپیش زبانی و گستاخی که باوفادارخان کردپایهٔ اقتدارش کاسته بازدرسال هزار ودویست ودوازدهٔ هجری بشفاعت مریم درانی مادر اعلیحضرت شاهزمان بسلم اعتباراول بارارتقایافت وبخانه زادخان مخاطب گردید دیگر میرزا میراحد خان برادر میر محمدعلی مذکور دیگر میرزاشریف خان قزلباش منشی باشی بوده است دیگر میرهوتك خان بن زمانخان برادر زادهٔ سردار جهانخان خان خانان که منصب داروغگی دفترواخبار وهرکارهباشی گری کل ممالك بوی مفوض بود دیگر التفات خان سرکردهٔ خواجه سرایان که یوسف علیخان خواجه سرا ازدست گرفتگان اوواز خاندان نواب شجاع الدوله هندی بود وباین واسطه ودیگرخدمات لقب التفات خانی یافت

۱ شیوازبان فصیح زبان را گویند

﴿ ذکر تعداد افواج اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(ومبلغ ومقدار تنخواه ایشان)

ذکر تعداد لشکر اعلیحضرت شاه زمان

عمده وزبدهٔ افواج بادشاهی دوازده هزار سوار دستهای غلامان بود که اکثرش ازمردم مغول و قزلباش واقل ازدیگر طوایف بودند ومردم قزلباش را اعلیحضرت احمدشاه ازایران درافغانستان آورده موسوم بغلام خانه ساخت وتازمان سلطنت اعلیحضرت شاهزمان اندکشده اولاد واعقاب بسیار ازایشان بارمانده درسلك خدام دولت منسلك بودند وسوارهٔ هردوطایفهٔ قزلباشیه ومغولیه درتحت رایات نورمحمدخان امین الملك وحسن خان وصادق خان والتفات خان خزانه دار ومشکی خان قرار داشتند واکثر ایشان ازدفتر نظام مواجب نقدینه میگرفتند وادنی مراتب تنخواه هریك ایشان ازده الی پانزده تومان مشخص سالیانه بود ودوازده هزار سوار دیگر نیز از هردوطایفه وغیره تحت الویهٔ دیگر سرداران قیام داشتند که همیشه ملازم رکاب شاهی ومحافظ خلوتگاه وسراپردهٔ ظل الهی بوده بفاصلهٔ سیصد ذرعه ازسراپردهٔ شاهی فرود میآمدند واین دوازده هزار سوار اکثر نقد واقل نصف نقدونیم جایگیر داشته اند ومنصب داران ایشان ازقبیل دهباشی ومنکباشی وقلر آقاسی بوده وبافزونی تیول وسیورغال افتخار داشته اند ودیگر نیهزار سوار ازدرانیهٔ قندهار ودیگر طوایف سکنهٔ آندیار در زیر بیرق سردار قوم خود طریق خدمت میپیمودند ودیگر سواران قبایل ترین وبلوچ وهوتك وتوخی وترکی و اندری وعلیخیل بودند که مدام بملازمت رکاب شاهی روز بسر میبردند ومجموع سپاه منصوره غیر ازاشتر سواران وسی هزارونهصد پیاده وهشتادوشش هزارسوار رهسپار میدان کارزار بوده اند وعلاوه بران پانزده هزارسواره وپیاده درسند وملتان ودیره جات ازمردم خود آنولایات بوده که دراسفار هند حاضر رکاب شاهان افغان میشدند چنانچه عدد صفوف لشکر درسفرهای هندوستان بیرون از پیاده بیك لك سوار جرار کار گذار سلاح دار میرسید

ذکر حکام عهد اعلیحضرت شاه زمان

(ذکرحکام ووالیان ومالیات عهد اعلیحضرت شاهزمان)

عبدالله خان مخلص الدوله بحکومت کشمیر سر افرازی داشته وبیست وچهار لك روپیه از اجارهٔ آنولایت عاید دیوان سلطنت میشد اما اکثر بمواجب عمال وضبات مجری گشته شش هفت لك روپیه بخزانهٔ بادشاهی میرسید ومظفر خان بهادر صفدر جنك سدوزائی بایالت ملتان مأمور بوده واکثر ازمضافات آن درعهد سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه بتصرف بهاول خان چنانچه مذکور شده آمد وحصهٔ بدست سکهان درآمد ودخل ولایت جهنك سیان نیز که حاصلش چند لك روپیه واز توابع حکومت ملتان بود در کیسهٔ سکهان میرفت وبقیهٔ اضلاع ملتان جایگیرات مردم سدوزائی بوده درسالی سه لك روپیه عاید خزانهٔ شاهی میگشت ودیرهٔ غازیخان بامواجب

شرف دست بوس حاصل کرد وداستانی ازاستراحت جوئی وضعف وکهالت خوئی آقا محمدخان بعرض رسانیده خواستار آن شد که دوازده هزار سوار بسالاری او مأمور تسخیر مملکت ایران شود تا آن مرزوبوم رافتح نموده ضمیمهٔ مملکت افغانستان نماید وهنوز این سخن ورد زبان و درمیان بود که خبر رسید که آقا محمد خان باشارهٔ برادرزاده اش باباعلیخان ازدست غلامی درروزچهاردهم محرم سال ۱۲۱۲ هزارودویست دوازده هجری بقرب قلعهٔ شیشه واقع سرحد مملکت دولت روس مقتول شد واعلیحضرت شاهزمان پس از شنیدن اینخبر حافظ شیر محمد خان را امرنمود که شهزاده عباس میرزاو نادرمیرزا پسران ساهرخ میرزانوادهٔ اعلیحضرت نادرشاه را که ایشان ازجور آقا محمدخان ازمشهد گریخته پناه بدرگاه شاه آورده بودند باخود برداشته ودرمشهدمقدس برده برمسند ایالت شان متمکن بدارد واو هردو تن شهزاده را درمشهد برده بر سریر حکومت آنجا نصب کرده برگشت سپس اعلیحضرت شاهزمان ازمردم اویماق وهزاره وتایمنی وثیقه نامهٔ مشتمل برینکه اگر شهزاده محمود پانهاد خاك هرات شود منعش نمایند واگر درممانعت وی غفلت وکهالت ورزند سزاوار سیاست آیند گرفته وده هزار خانه وار ازهواخواهان شهزاده محمودرا ازهرات ونواحی آن باخود گرفته روی بسوی کابل آورده درماه رجب سال ۱۲۱۲ هزار ردویست ودوازده هجری وارد کابل شد ومقارن اینحال نواب غلام محمدخان بن فیض الله خان بن علی محمد خان روهیلهٔ رامپوری که شرح حال این علی محمدخان درتضاعیف (۱) توجهات اعلیحضرت احمد شاه خلد آرامگاه بجانب هند رقم گشته آمد از چنگ مردم فرنگ خود را بحیله و بهانه رها داده بطواف کعبهٔ شریفه مشرف گشته وازانجا معاودت نموده براه دکهن وجینکر وملتان ومکهد وکوهات وپشاور با دویست سوار وپیاده وپنجاه نفر اشتر حامل اثقال خویشتن بواسطهٔ وفادار خان بهادر وارد کابل گردیده شرف بار حاصل کرد ومورد الطاف شاهانه شده بعطای خلعت سرافرازی یافته درخانهٔ وکیل الرعایا جای داده آمد وپس ازحصول استراحت عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شده درباب استردادولایت حکومتش از حضور شاه التماس کمك و معاونت کرد و عرضش پذیرفتهٔ خاطر شاهی گشته امر اقدس اصدار یافت که عساکر منصوره از راه پشاور بدانسوی روی آرند اما فعلا از جهت خستگی سپاه که براه هرات دیده ونو بکابل رسیده بودند ازالتماس امنای دولت معطل گشت تارفع ذلت نموده بعد حرکت نمایند وعمال وضباط برای وصول مالیات ولایات کشمیر وسند از حضور مأمور شده بدیشان تاکید رفت که آلات وادوات حرب را نیز نیکو مرتب سازند که دروقت حرکت بجانب هند بکار پردازند وازدیگر افواج قاهره باز نمانند

(۱) تضاعیف توبها وقاتها

(ذکر کار پردازان عهدسلطنت اعلیحضرت شاهزمان)

ذکر کار پردازان عهد اعلیحضرت شاه زمان

اول رحمت الله خان سدوزائی کامران خیل که نخبهٔ مشیران پایهٔ سریر سلطنت وبلقب وفادارخان معتمدالدوله ممتازبوده پدرش فتح الله خان نیزدرعهد اعلیحضرت احمدشاه مبرور خطاب وفادارخانی داشته وتااواسط سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه مغفور بعزت زیسته بعد وفات یافت ودختر این رحمت الله خان همخوابهٔ شهزاده شجاع الملك بود دیگر حافظ شیر محمد خان بن اشرف الوزراء شاه ولیخان بامیزائی که پس از قتل پدرش بحکم اعلیحضرت تیمورشاه که ازپیش مرقوم گشت زاویه گزین شده ودرعهد اعلیحضرت شاهزمان نوازش یافته بخطاب مختارالدوله ورتبهٔ وزارت ومنصب سرداری کل طوایف درانی سرافراز گشت دیگر نورمحمدخان امین الملك بابری که اززمان سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه مهتمم همهٔ دفاتر ودیوان مملکت بود وسرکردگی چهار هزارنفر از غلامان نیز داشت ودخترش بانوی مشکوی حرم محترم اعلیحضرت شاهزمان بود دیگرمیرزاعلی رضاخان قوم قزلباش که ازعهد اعلیحضرت احمد شاه تااینوقت منصب استیفای دیوان اعلی داشت دیگر میرزا [illegible] که بخطاب مشرف خان سربلند بود دیگر میرمحمدعلیخان موسوی بن میرزا هادیخان که از لقب کفایت خانی برومند بود وپدرش نیز ازمنشیان با کفایت و درایت عهد اعلیحضرت احمدشاه و اعلیحضرت تیمور شاه بود

که میان دوآبهٔ راوی وچناب را منظم ساخته وقلعهٔ پند دادر خان واقع کنار نهر جیلم را نیز مسخر کرده بعد شرفیاب حضور شود وخود علم سعادت برجم راشقه کشا فرموده روز بیست وهفتم شعبان واردپشاور گشت وازانجا حرکت کرده روز هجدهم ماه رمضان داخل کابل شد وبترتیب لشکر وسامان سفر قندهار پرداخته ساز وبرگ خویش ساز میکرد که باز کارگذاران قندهار عرض پردازشده از توجه عطا محمد خان بجانب قندهار خبر دادند واعلیحضرت شاهزمان محمد زمان خانرا امر کرد که کسی رااز راه خه فرستاده کیفر(۱) کارعطا محمدخانرا در کنارش نهاده هلا کش سازدواودلك نام افغان را مأمور امر مذکور کرده از عقبش شاه باسپاه روبسوی قندهار آورده وارد آندیار شدودلك باچندتن ازافغانان خودرا دراردوی عطامحمد خان رسانیده مسافر آسا روز را بشب برده شب هنگام در مقامیکه عطا محمد خان خفته بود خویش را نزدیك کرده بضرب تیغ دمار از روزگارش براورد واز سنوح این سانحه شهزاده محمود بالشکرش که قلعه داری هرات را بقلیج خان تیموری سپرده خودش راه قندهار پیش گرفته بود هراسیده عریضهٔ مبنی بر عجز وانکسار نگارداده ضمناً خواستارآن شد که در سالی مبلغ دولك روپیه از زمان اعلیحضرت تیمور شاه مرحوم برای کفایت مؤنت وی مقرر بود وپس ازان وظیفهٔ مستمرهٔ مذکوره قطع گردیده‌است میباید در صورت انقیادوترك راه فتنه وفسادمبلغ مذکور ازروز معطلی عنایت ابدی شود وشاه مسئول اورا ازروزوصول عریضه اش قبول نموده قبل ازان راعطا نفرمود وشهزاده محمود باینعطیه قناعت نورزیده طریق خلاف شریعت سلطنت گزید وبامید آنکه اکثر ازمردم درانی باوی مودت ومواحدت نهانی داشتند واورا بفتنه انگیزی ترغیب وتحریض مینمودند رایت مجادله افراشت واعلیحضرت شاهزمان ناچار مرحله پیمای جادهٔ پیکار شده شهزاده قیصر پسر خودرا باسرداراحمدخان میرآخور وچند تن دیگر از اعیان وفوج گران پیش رو لشکر خویش قرار داده فرمودکه در فراه رفته اقامه نمایند وازان سوشهزاده محمود نیزفوجی را بمقدمة الجیش مأمور کرده تلاقی جانبین درعرض راه اتفاق افتاده محاربه درخ دادوتازمان ورود کوکبهٔ شاهی در فراه غالب ومغلوب هیچیك ازطرفین معلوم نشد مگرازقلت علوفه ونرسیدن تنخواه بسپاه شاه روز اردوی شاهی بعسرت وذلت بسر میرفت

(۱) کیفر بمعنی مکافات

ذکرهزیمت یافتن شهزاده محمود

(ذکرهزیمت شهزاده وپناه بردنش بکوهستان)

آنکاه که منزل فراه فرودگاه سپاه شاه شدوالدهٔ ماجدهٔ شهزاده محمود ازراه عذرخواهی حاضر محفل حضور شاهی گشته خواست که باز التماس عفو تقصیر پسرش رانموده آبی بروی کارش آرد اما از سبب مخالفت قلیج خان تیموری که نسبت باشهزاده داشت وهم از جانب او بقلعه داری هرات مأمور بود وباشاه طریقهٔ عهد پیشین می پیمود بی نیل مرام مراجعت کرد وشهزاده که بعد از فرستادن مادرش بنزد شاه راه معاودت بجانب شهر هرات بر گرفته بود قلعه دارش نخست از دخول شهر مانع آمده در برویش بربست وبعد باتفاق صادق خان سپهسالار لشکر شهزاده ومیرزا ابراهیم خان مختار شهزاده را بفریب در شهر درآورده محبوس کرد وسپاه وی که بیرون شهر هرات بودند از حقیقت حال شهزاده آگاه گشته هر کدام راه مسکن ومقام خویشتن بر گرفت وشهزاده بوسایط ووسایل از زندان بر آمده باشهزاده فیروز الدین برادر اعیانی واهل وعیال خویش ودویست سوار راه فرار پیش گرفته بجبال بادغه (۲) پناه گزید واعلیحضرت شاهزمان از فراه کوچیده چون داخل شهر هرات شد حافظ شیر محمد خان مختار الدوله را بتعاقب شهزاده گماشت که دستگیرش نماید واورفته شهزاده رانیافته معاودت نمود وشهزاده قیصر که ولیعهد پدرش بود بایالت هرات مأمور گردیده مشکی خان خواجه سرا بسرکردگی کارخانه جات اومر افراز گشت وسرداراحمد خان نورزائی وزمان خان بالشکرشایان باقامت وحراست هرات مقرر شده کلید قلعه داری آن بقلیج خان مفوض آمد ودیگر اعیان واشراف از عصای خلاع فاخره امتیاز یافته کسوت مباهات بدوش انداختند ومقارن اینحال کدوخان که بسفارت نزد آقا محمد خان حکمران ایران رفته بود مراجعت کرده

(۲) جبال بادغه کوهستانی ...

مجمع رسید که مردم سکنهٔ شهر از هندو ومسلمان سد دکاکین نموده باتمکده در آمده‌اند وشاه از شنیدن این ماجرا بر آشفته امر کرد که هر چند مردم این شهر بمکافات چنین کار نامزاوار شایان قتل عامند ولی صدور اینگونه امور از دستور مملکت داری دوراست پس میباید جزیه از ایشان گرفته شود وکار گذاران حضور محصلان شدید الوصول بتحصیل وجه جزیه گماشته ازهندو ومسلمان نقدینه همیگرفتند تا که بگوش داد نیوش شاه رسیده مسلمانان از دادن جزیه امان یافتند واز هندو که جزیه ده بودند چند تن از سخت کیری محصل خودرا در چاه آب انداخته هلاك ساختند ومقارن اینحال مردم محال پنجاب که ازورود شاه آگاه شده بودند اعیان فرقهٔ اسلام چون جلال بهتی ونظام الدین خان رئیس قصور وغیره زمینداران علاقه جات واضلاع ولایات حاضربار شده عز رکاب بوسی دریافتند ومورد الطاف شاهانه کشته طریق خدمت پیش گرفتند وبا ایل والوس خودها در تحت رایت مختار الدوله جا کزیده در قتال وجدال معاضد اردوی او کردیدند واز افواج شاهی که بامختار الدوله بودند هر روز جمعی بتاخت وتاز پرداخته چهل تن از کروه سکهه را بخاك هلاك انداخته سرهای شانرا بریده از راه استمرار بحضور شاه میفرستادند تا که خبر شرارت وبغاوت شهزاده محمود کوش خراش شاه شده دست از غارت سکهان وتهب شهر امرت سر که در خاطرش بود بازداشت وکوش انتظار برسیدن خبر دوم از جانب شهزاده محمود کذاشت ودرین فرصت مردم سکهه بتصور اینکه شاه از عدم استطاعت دست ازقتل وغارت شان کشیده‌است دوسه هزار نفر در قلعهٔ شیخپوره واقع پانزده کروهی جانب غربی شهر لاهور فراهم کشته لوای فساد افراشتند ومختار الدوله باچند ضرب توپ از حضور بتخریب قلعهٔ مذکوره مأمور کردیده محاصره‌اش کرد وآخر الامر سکهان که در اندرون قلعه بودند بتنك آمده طالب امان شدند وبواسطهٔ ملا عبد الغفار جدید الاسلام ملتمس شان پذیرفته آمده باج وخراج بعهده کرفته فرمان پذیر کردیدند انکاه اعلیحضرت شاهزمان که مکنون خاطرش پس از تنبیه وتهدید سکهان چنان بود که عازم شاهجهان آباد شده کردن کشان مرهته وقوم جات را سرزنش فرموده بافغانستان مراجعت نماید اما تقدیر باندبیر او موافقت نکرده از سبب بغی شهزاده محمود که آنفاً (۱) مذکور کشت از لاهور رایت مراجعت جانب کابل افراشت

(۱) آنفاً بمعنی فی الحال

(ذکر مراجعت اعلیحضرت شاهزمان)

(از سبب فتنهٔ شهزاده محمود)

ذکر مراجعت شاه از پنجاب

مفصل اینجمل اینکه در هنکام توجه شاه جانب پنجاب عطا محمد خان علیزائی فرصت یافته پنجهزار خانه‌وار را از قندهار ونواحی آن کوچ داده باخوددرهرات نزدشهزاده محمود برد واورا اغوا کرده باسخنان چرب وشیرین مایل بدعوی سلطنت ساخت وبعهده کرفت که مردم درانی وغلجی را بهرحیلت که باشد باشهزاده همداستان واز اعلیحضرت شاهزمان رو کردان نماید چنانچه بانداك زمان بیست هزار مرد برای نبرد جمع آورده آهنك تسخیر قندهار کرد واز التهاب آتش این فتنه زمان خان بن حاجی کریمداد خان وغیره هواخواهان باعلیحضرت شاهزمان بذریعهٔ عریضه آکهی دادندوشاه درغرهٔ ماه شعبان سال ۱۲۱۱ هزاروبست یازده هجری لوای مراجعت افراشته از نهر راوی بجسر واز آب چناب بکذرکاه سودره واقع دو کروهی وزیرآباد اسپ زده بکذشت ودرمنزل کجرات چهار نفر از درانیان رابواسطهٔ غارت کردن قریهٔ سادات شکم بدرید بعداز آب جیلم نیز عبور کرده فرود آمد ودرین فرودکاه سه روز درنك کرده احمد خان بارکزائی را بحکومت میان دوآبهٔ جیلم وسنده سرافرازی بخشوده محمد خان محمد زائی را باپنجصد سوار وبوستان خان راباهزارسوار ونورالله خان ختك را باپانصدسوار قوم خودش وسه‌صدسوار قوم بنکش کوهاتی ودویست سوار ازقوم یوسف زایی ودوهزار سوارهٔ کشادهٔ خودش که مجموع هفت هزارسوار میشدند باصد زنبورك وچهارعراده توپ ویك لك روپیه وجه تفاوت مالیات لاهور معین ومقرر کرد که احاکم مزبور بوده بحراست سرحد وثغور پردازد وحسن خان قزلباش را که چهارهزار سوار غلام خانه در تحت رایتش بود مأمور فرمود

قاجار فرمان فرمای ایران میدانست تنبیه وتهدید اورا که مکنون خاطر داشت ابراز داده درافواه انداخت که لوای کوشمالی آقامحمدخان را برافراخته جیش جانب مملکت ایران درجنبش آرد وانخبرسمر کشته بگوش هوش آقا محمد خان رسید واو محمدحسین خان قرا کوزلوی همدانی را برسم سفارت فرستاد بخلاف بیان صاحب روضة الصفای ناصری که اینواقعه را چنانچه رقم کردیده‌است از پیش بجانب داری دولت متبوعه خویش ذکر نموده وحال آنکه درینوقت مشارالیه بامکتوب مواحدت اسلوب وانواع تحف وهدایا مأمور افغانستان شده شرف اندوز پایهٔ سریر سلطنت کشت واعلیحضرت شاهزمان قبل ازورود فرستاده مذکور افواج خویش را با اسلحه وتوپخانه ترتیب داده بمواجهه او عرض (۱) دید تاوی عساکر پادشاهی را مشاهده کرده آقامحمدخان را ازمکنت وحشمت افاغنه بیا کاهاندوهم کدوخان بارك زائی را مأمور سفارت ایران فرموده باسفیرشاه ایران روانه ساخت که پاسخ بگذارد چنانچه وی رقم اطمینان خاطر وتحفه وخلعت شاهانه را باآقامحمدخان رسانیده ازتوجه شاهی بجانب ایران آسوده ساخته مراجعت کرد واعلیحضرت شاهزمان پس ازفرستادن رسول مذکور ازقندهار حرکت فرموده وارد کابل شد بعد آهنك تسخیر هند کرده امنای دولتش بنا برفتنه جوئی شهزاده محمود امررفتن هندوستان را پسندیده بعرض رسانیدند که شاه را ازین سفرباز دارند واعلیحضرت شاهزمان نظر بفرستادن او مادر خودرا بحضور که بتقریب مسطور کشته آمد عرض امراء انپذیرفته فسخ عزم سفرهند نفرمود وگفت که شهزاده محمود هرگز طریق خلاف نخواهد پیمود

(۱) عرض سان دیدن لشکر را گویند

﴿ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان﴾

(جانب پنجاب و هندوستان)

توجه موکب شاهی جانب پنجاب وهند

چون مردم سکهه سر ازجیب تمرد برآورده مصدر فتنه وفساد شده طریق کینه وعناد می پیمودند تاجارشاه والا جاه سفر پنجاب وهند اختیار کرده ازکابل بالشکر شایان راه برگرفته وارد پشاور کشت وازانجا در ماه جمادی الاخر سال ۱۲۱۱ هزار و دویست یازدهٔ هجری شیرمحمد خان مختار الدوله را بابیست هزار سوار پیش رو لشکر قرار داده امرکرد که مسافت دوازده کروه پیشتر ازسپاه ملتزمهٔ رکاب شاهی رهسپر بوده دست اتلاف بمزارع ومساقات (۲) اطراف راه نکشاید واواز گذرگاه اتك گذشته ازراه حسن ابدال وراول پندی ورهتاس قطع مراحل نموده بساحل دریای جیلم فرود آمد واز عقبش شاه باسپاه کینه خواه برطبق قرار داد مذکور طی طریق میفرمود تا که شیرمحمد خان مختار الدوله از آب جیلم وچناب عبور کرده ار جادهٔ گجران واله وایمن آباد حرکت کرده ازقرب لاهور گذشته درشاه‌دره واقع فاصلهٔ سه کروهی جانب غربی شهر که نهرراوی درین آن وبلدهٔ لاهور حایل است فرود آمد ومردم سکهه ازورود عساکر شاهی حال خودرا در تباهی دیده سرای کالی والکای میان دوآبهٔ جیلم وچناب وراوی را از وجود خودها خالی گذاشته از هیبت افواج شاهی راه فرار برداشتند وداخل علاقهٔ مانچه واقع جنب شهر امرت سروبین میان دوآبهٔ بیاه وستلج شده درلسکی جنگل پناه گزیدند وعیال واطفال واحمال وانقال خودرا بمضایق جبال کشیدند و حافظ شیرمحمد خان انکاه که ازنهر راوی گذشته درجنب لاهور فروکش کرد لهذا سنکهه حاکم لاهور کلیدقلعه را بجناب میان شاه چراغ صاحب سلطان پوری که سلسلهٔ نسبش بحضرت وحیدعارفین ربانی شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره میرسد سپرده خودراه فرار اختیار کرد وحافظ شیرمحمد خان مختار الدوله بامرشاه والاجاه پس ازدر آمدن بشهر آئین بندی نموده سه شب شهر وبازار را چراغان فرمود وذات محاسن صفات شاه درروزغرهٔ ماه رجب سال مذکور داخل لاهور شده پانزده هزار سوار از عساکر فیروزی مآثر مقرر فرمود که بفاصلهٔ ده کروه ازشهر دور درشب وروز کردش ومرور داشته باشند تا اگر خصم عزم شهر لاهور نمایند ایشان بمدافعه کرایند ودر روز دوم یاسوم از ورود کوکبهٔ شاهی درلاهور از عرایض کار پردازان حضور بسمع فیض

(۲) مساقات کشت‌هائیکه آب داده میشود

نموده مجاب شدند که تبدیل لباس از بهر آنست که در حین پیکار از شناختن خصم بر کنار باشم و شمادل ازدست نداده مردانه بکارزار بکوشید چون سخن بدینجا رسید سپاه شهزاده یورش آورده لشکر بادشاهی را از پیش برداشتند واعلیحضرت شاهزمان زبان (هل من ناصر ینصرنی)(۱) کشوده نواب خان ایشیك آقاسی قوم الکوزائی و توکل خان وکشن خان سرداران قلماق از دستهٔ غلامان که در عهد اعلیحضرت تیمور شاه مسلمان شده بودند از شنیدن آواز شاه از راه یاری پیش آمده ازمیان توکل خان لب جسارت کشاده گفت که این مغلوب شدن نتیجهٔ همان کلاه برداشتن شاهست وشاه جواب اول را باسخ داده ایشان دعای فتح وظفر گرفته اسپ همت بتاختند و همراهان محمد عظیم خانرا باخودش چنان هزیمت داده در تشویش انداختند که متلاشی گشته راه هرات را فراموش کرده جانب قندهار طریق فرار اختیار کردند ودر قریهٔ ذاکرد واقع پنج کروهی شهر قندهار رسیده در خانهٔ میان عبدالحمید درویش پناه گزید چنانچه او پس از فیصلهٔ دعوی از راه شفاعت ملا جان محمد پسر خودرا باوی نزد اعلیحضرت شاهزمان فرستاد و آنگاه که شرف وصول حضوریافت باشمشیریکه دردست وکفنیکه بگردن آویخته داشت عرض کرد که سزاوار آنم که بدین تیغ سرم بریده وبدین کفن تنم پیچیده آیدو شاه عفو تقصیر فرموده بعطای خلعت واسپ وشمشیر بنواخت القصه شهزاده محمود پس از گریختن محمد عظیم خان شکست یافته متوهمانه باهمد خان هزاره که سردار بااقتداری بود بمشاوره پرداخته صلاح کار از وی جست واوتسلی داده باهم روانهٔ هرات شدند ودیگر سران وسردارانیکه راه سازش با کارگذاران شاهی داشتند بپای خدمت ایستاده عنان ازرفتن باشهزاده بازداشتند ویلنك توش خان جمشیدی که از قرار داد ایشان آگاه نبود استفسار نمود که چرا از عقب شهزاده راه نه پیمودند درینحال که هنوز جواب نگفته بودند نور محمد خان امین الملك باشاره اعلیحضرت شاهزمان اسپ جانب شان تاخته از حرکت دادن شال بدیشان فهمانید که آهنك جنك ندارد وخودرا نزد ایشان رسانیده زمانخان ودیگر سرداران را باخود برداشته نزد شاه آورد وشاه همه را عفو فرموده عهدنامهٔ مؤکد بسوگند از ایشان گرفت که پس ازین مصدر خطا وخیانتی نسبت بسلطنت نشوند وازانجمله یلنك توشیخان سوگند بر توثیق عهد یادنکرده بعرض رسانید که بدون سوگند بعهدیکه کرده‌ام راسخ دم وثابت قدمم ودیگران که عهد خویش را بسوگند مبرم ساخته‌اند البته از در کذب خواهد بود وایشان بجواب این سخن او معروض داشتند که مابعهد خویش استواریم واین برادر ما نیز خلاف پیمان ما راهی نخواهد پیمود پس اعلیحضرت شاهزمان همه را بعطای خلعت و رخصت مراجعت بمساکن شان خرسند فرموده قرار داد که پس از بازدید خویشان ورفع خستگی وحصول استراحت بفرمان طلب حاضر خدمت آیند وایشان دعای بقای سلطنت شاه را نموده نخست باهم احرام طواف مزار فیض آثار خواجگان چشت علیهم الرحمه والرضوان بر بسته وارد آن مقام سعادت ارتسام شدند ودر شب وصول آن مضجع مغفرت موصول عریضهٔ برزد ونقض عهد اعلیحضرت شاهزمان وقبول اطاعت شهزاده محمود در هرات نزد شهزاده فرستادند که عهدیکه باشاه منعقد نموده‌اند از راه فریب است نه از طریقهٔ صدق وشکیب زیرا که چاکران شهزاده اند واز قید عهد آزاده وشهزاده ازین رقیمهٔ ایشان شادمان گشته بتسلی نامه همکنان را طلب نموده تجدید عهد سابق فرمود ودرین جانیز یلنك توش خان سوگند برزبان نراند بعد هر کدام بمقامی که داشت برفت وشهزاده محمود والدهٔ ماجده‌اش راباعریضهٔ مشتمل بر عجز وانکسار والتماس عفو گردار ناهنجار خویش کسیل درگاه شاه ذیجاه نموده معفو گردیدوهم باستدعای آن عفیفهٔ عالیه یکانه گوهر درج شاهی رابه پسر شهزاده محمود ودختر اورا باختر برج سپهر سلطنت تزویج فرموده امروالا شرف نفاذ یافت وباآن مخدره سفارش رفت که نخست پسر عالی گهر شهزاده محمود حاضر پیشگاه شاه شده امرسور وسرور عروسی او بپای برده شود والدهٔ عفت وسادهٔ او انگشت قبول بر دیدهٔ منت نهاده بعد بامنشور عطای هرات بشهزاده محمود رخصت انصراف حاصل کرده مراجعت کرد وشهزاده محمود را اندرز نموده گفت که بهمین احسانیکه از شاه نسبت بتو شده است قناعت ورزیده اکتفا نمائی وراه دیگر جز رضای خدا واطاعت شاه نه پیمائی واو نصیحت مادرش را پذیرفته کار حکومت خویش پیش گرفت واعلیحضرت شاه زمان که حرکات مخالفانهٔ شهزاده محمود را از تحریض وترغیب آقا محمد خان

(۱) ایاری دهندهٔ هست که یاری دهد مرا

ونواحی رهتاس شده چند روز را بسیر وشکار بسر برد واحمد خان شاهنچی باشی بارکزائی را با بهادرخان محمد زائی وغیره وهفت هزار سوار مقرر فرمود که ولایت میان دوآبهٔ جیلم وچناب را بتصرف آرند مقارن ایحال شهزاده همایون ازجائیکه سکنا داشت بنابر خوفیکه بواسطهٔ کردارش در ضمیرش بود با صد سوار از همراهان وسلطان احمدخان پسر خویش راه فرار پیش گرفته داخل ریکستان لیه که بفاصلهٔ بیست وپنج کروه از ملتان جانب دیرهٔ اسمعیل خان ودربین آب جیلم وسند واقعست گردید وبارادهٔ اینکه بهر وسیله وواسطهٔ که باشد خودرا به کشمیر برساند وبرای رفع خستگی با پسر وهمراهانش در سایهٔ درختی راحت کزید ودرینوقت محمد خان حاکم لیه با دیگر هوا خواهان اعلیحضرت شاهزمان که بذریعهٔ فرامین دستگیر نمودن شهزاده همایون آگاهی داده شده بودند وازانجمله محمد خان از ورود شهزاده در موضع مذکور آگاه گشته با ۵۰۰ پنجصد سوار قصد گرفتن وی کرد وچون بوی رسیده تکلیف کرد که با او در شهر شده استراحت حاصل کند وشهزاده ازناصیهٔ حال محمد خان خلاف آنچه میگفت مشاهده نموده باسپ ستیز برنشست وباتفاق همراهانش کمر جنك بر بسته دست باسلحهٔ محاربه برده با هم درآویختند واکثر از همراهانش مقتول ومجروح گردیده پسرش نیز زخم کلولهٔ تفنك برداشت واز زین بر زمین غلطیده هلاك گشت وخودش نعش پسر را آغشته بخون دیده دستش از کار رفته دستگیر شد ومحمد خان اورا باخود در قصبهٔ لیه آورده به اعلیحضرت شاهزمان آگهی داد واو حسن خان قزلباش پیشخدمت باشی حضور خودرا امر نموده که رفته اول او را از حلیهٔ بصر عاری ساخته بعد در پالکی انداخته روانهٔ کابل نماید واو حسب الامر چشمش را میل کشیده با خود نزد اعلیحضرت شاهزمان آورده شاهش بکابل فرستاده حکم کرد که بادیگر شهزادگان محبوس زندان باشد وسرداران وسوارانیکه مأمور میان دوآبه شده بودند در خلال احوال مذکوره از آب جیلم عبور کرده باسکهان بمحاربه کرائیدند وچند دفعه جمعیت سکهه را پراکنده ساخته بازفراهم گشته باهم می آویختند تا که بقرب کجرات میان دوله جنك شدید روی داده ازان میان احمد خان کشش وکوشش مردانه بتقدیم رسانیده آخر الامر ازسستی لشکر درانیه وعدم اتفاق سرداران متیقن گشت که کاری ازپیش نتوان برد پس جنك کنان خودرا ازمیدان بیرون کشیده باآلات واسبابیکه با خود داشت باردوی شاهی پیوست ودرینحال مکتوبی مشتمل برالتماس ورود اعلیحضرت شاهزمان دردهلی ازاعلیحضرت شاه عالم عالی گوهربن اعلیحضرت عزیزالدین عالمگیرثانی بملاحظهٔ شاهی رسیده چون درینوقت ازعرایض واقعه نگاران بمسمع فیض مجمع رسیده بود که شهزاده محمود باجنود وافره راه انتقام چشم شهزاده همایون برادراعیانی خودرا که بتقریب مذکور شدپیش گرفته رایت فساد افراشته است شدت کرمای هندرا درجواب نامهٔ شاه دهلی عذرنهاده از حسن ابدال لواء مراجعت را اعتلا داده وارد دار السلطنه کابل شد

ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب قندهار بعزم رزم شهزاده محمود

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(جانب قندهار بعزم رزم شهزاده محمود)

ازفتنه انگیزی شهزاده محمود که اعلیحضرت شاهزمان خاطر گران شده بود پس از رسیدن بکابل بالشکر آراسته راه قندهار بر گرفت وازانجا بدون درنك آهنك هرات نموده چون وارد میوند یامیمند شد ازانسوی شهزاده محمود ازرود هیرمند باسپاه کینه خواه عبور کرده محمد عظیم خان بن میرهزارخان الکوزائی را باجمعی پیش رو لشکرش قرارداده ازجانب اعلیحضرت شاهزمان میرآخورمهرعلیخان مأمورقراولی گشت وجانبین درموضع خاکریز باهم دوچار گردیده بازار کار زار رواج گرفت وافواج شهزاده محمود هجوم آورده فوج قراول شاهی را هزیمت دادند وتوپهای شانرا متصرف شدند واعلیحضرت شاهزمان ازعقب در رسیده حال را بدانمنوال مشاهده کرده تاج مکلل ومرصع از زمرد والماس را که مرتب بجهار جیغه وبرسرش بود برداشته کلاه ساده برسرنهاد ودست تضرع بدرگاه حضرت اله برافراشته التماس فتح ونصرت نمودوحاضرین رکاب ازدیدن اینحالت درکان واضطراب افتادند که شاه راه فراراختیار خواهد کرد پس ناچارزانو زده استفسار تغییرلباس ازشاه

وشاه پس از رسیدن بکابل بالشکر آراسته روی بسوی قندهار آورده بمسافت وفاصلهٔ چهل کروه از قندهار رسیده سردار پاینده خان ملقب بسر فراز خان بارك زائی را پیشرو سپاه خویش قراردادوازانسوشهزاده همایون نیز بمدافعه برخاسته سردار احمدخان را که هنوز جراحتش التیام نیافته بودبهمان عهدیکه ازوی گرفته وپذیرفته بود اطمینان نموده بقر اولی کاشت ودیگراعیان معتمد خویش را پیش خودنگاهداشت وبدنبال لشکر جای گزید وچون مردوسالار جانبین که مأمور هراولی بودندباهم ملاقی شدندسردار احمدخان که باشهزاده همایون عهد توریه (۱) نموده بود از شهزاده رو برتافته باسردار پاینده خان نزد اعلیحضرت شاه زمان آمد وشهزاده را ازینقضیه پای ثبات لغزیده شب هنگام بامعتمدین خویش راه فرار بجانب هرات پیش گرفته نزدشهزاده محمود والی آنجارفت وخبر گریختن اوبقندهار رسیده زوجهٔ سردار پاینده خان که بادلیران وقت ومردان زمان توامان بود شمشیری حمایل انداخته وبرقع برو کشیده سوار اسپ شده شهزاده قیصر را از زندان برآورده بر مسندحکومتش بنشاندالحق که ان عفیفهٔ جلیله زاینده شجعان میدان جنك و آورندهٔ مردان ناموس ونسك بوده (فرد)

زنی از بسی مرد چالا کتر بگوهر ز دریا بسی پاکتر

(۱) توریه پنهان کردن چیزی و برخلاف ان کردن

وپس ازانکه شهزاده را بمسند حکومت قندهار استقرار داد منادی را امر کرد که ندای سلطنت اعلیحضرت شاه‌زمان را بگوش هوش مردم شهر وبازار برساند ودر خلال این حال مرتضی خان داماد سردار پاینده خان خواست که در فتنه باز کند ودست تاراج بدکاکین شهر دراز آن بانوی مشکوی عصمت وعفاف تیغ انصاف از غلاف برآورده زخمدارش نموده پای اعتسافش (۲) رابزنجیر بربست تا که بالتماس عبدالستار شاه نام فقیراورا ازقید وزنجیر رهاداد وفردای آن اعلیحضرت شاه زمان باارد ویش داخل قندهار شده فتح خان میراخور بن سردار پاینده خان مذکور را بقول صاحب تاریخ احمدی بتعاقب شهزاده کاشته وچون اوازدست رفته بودمسافتی قطع کرده بی نیل مقصود مراجعت نمود واعلیحضرت شاه زمان منشوری بنام شهزاده محمود والی هرات اصدار فرمود که اورا روانهٔ حضور نماید وشهزاده محمود عرضداشت نمود که ویرا از فرستادن شهزاده همایون بپایه سریر سلطنت معاف دارد وبقول صاحب تاریخ سلطانی شهزاده همایون ازفراه عطف عنان جانب ریگستان کرده داخل بلوچستان وازانجا روانهٔ ملتان شد واعلیحضرت شاه‌زمان بفراغ بال قندهار ومحالش را نظم ونسق تازه داده شهزاده قیصر پسر خودرا بخطاب ولیعهدی وایالت قندهار چنانچه بود مفتخر ساخت وحافظ شیر محمد خان مختار الدوله را ازعرایض محمود خان پسر نصیرخان بلوچ که عم‌زاده‌اش دست اورا ازحکومت بلوچستان بازداشته خودمتصرف شده وی عرض پرداز حضور شاه گردیده چند عریضه بپایهٔ سریر سلطنت فرستاده بودبالشکر مأمور بلوچستان نمود که آنولایت را از تصرف برادر زادهٔ نصیرخان کشیده سپرد محمود خان نمایدوخود اعلیحضرت شاه‌زمان ازقندهار حرکت کرده وارد دار السلطنهٔ کابل گشت وشیر محمد خان مختار الدوله داخل بلوچستان شده پس از محاربات شدیده وقتل وجرح متعدده داخل قلات نصیر گردید ومحمود خان رابمسندایالت پدرش نصب کرده سرکشان بلوچیه رامطیع ومنقاد وی ساخت وبلوچستان را نظم ونسق داده بعدمحمودخان را از راه تقبیل عتبهٔ علیای سلطنت باخود برداشته بحضور اعلیحضرت شاه زمان آورد ووی مورد الطاف شاهانه گشته رخصت انصراف یافته دربلوچستان رفت وبحکومت موروثی خویش پرداخته شش هزار سوار از مردم بلوچیه برای ملازمت رکاب شاهی مرتب ساخته داخل سپاه دولت کرد وتا که زنده بود از شاهراه سلطنت واطاعت پادشاهان درانیه عدول ننمود

(۲) اعتساف بمعنی کجراهی

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان جانب پنجاب

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(جانب پنجاب وانجام کار همایون از دست محمد خان بلوچ)

از گرفتاری اعلیحضرت شاه زمان امور شهزاده همایون وغیره که مرقوم گشت گروه سکهه در لاهور آتش فتنه بر افروخته خود سری آغاز کردند ووی در سال ۱۲۱۰ هزار ودویست وده هجری لوای تنبیه سرکشان آن گروه بر افراشته از کابل حرکت کرد واز گذرگاه اتك عبور کرده وارد سرزمین حسن ابدال

باوجود شکست یافتن لشکرش دل ازدست نداده جنك کنان خود را نزدیك شهزاده قیصر رسانید و کسانیکه بدور اوقیام داشتند شهزاده همایون را شناخته نظر بشهزاده کی ازقتل ومنعش دست بازداشته عنان هزیمت افراشته شهزاده قیصر راتنها گذاشتند وآن سنگدل رحم کسل بشهزاده قیصر رسیده شمشیر حوالهٔ نار کش نموده سرش را بانگشتان دستش جراحت رسانید درینوقت شهزاده احمد فرزند شهزاده همایون را کریه رخ داده باچشم اشکبار بپدرش عرض واظهار کرد که زخم زدن باین طفل کوچك که برادر زاده وبمثابهٔ فرزند شما است دور ازطریقهٔ مروت وحیا است شهزاده همایون استیلای غضب خویش را عذر نهاده ازاسپ فرود آمده اورا دربغل گرفت ورویش را بوسیده جراح را امر کرد که بمرهم گذاری والتیام زخم او پردازد واز مجروح و دستگیر شدن شهزاده قیصر سردارانیکه سر کرم غارت مال واسباب وتعاقب نمودن شکستیان بودند شنیده عنان فتح ازدست داده روبفرار نهادند و ازجملهٔ سران لشکر سردار پاینده خان بارك زائی وفتح خان پسراو وعبدالله خان نورزائی ویحیی خان نسقچی باشی و کدوخان بارك زائی راه پشاور پیش گرفتند وشرفیاب حضور شاه شدند دیگر سرداران وافواج شاهی همه رشتهٔ اطاعت شهزاده همایون را بگردن نهاده همرکاب او داخل شهر قندهار گردیدند وشهزاده همایون پس ازورود در قندهار خود را پادشاه خوانده سکهٔزر وخطبهٔ زبرمنبررا بنامش جاری ساخت مقارن اینحال سردار احمدخان نورزائی که احرام بند طواف بارگاه شاهی ومرحله پیمای پشاور گردیده در وسط راههرات وقندهار رسیده بود ازفتنه انگیختن شهزاده همایون ودستگیر شدن شهزاده قیصر خبر گشته باآهنك جنك شهزاده همایون راه قندهار برگرفت و شهزاده نیز ازراه مدافعه بالشکر ازشهر بیرون شده احمد خان طریق تدبیر پیش گرفته از راه دیگر وارد قندهار شد که شهر را تصرف نماید ولیکن عبدالکریم خان بن رحیمداد خان بارکزائی که ازطرف شهزاده بحفاظت شهر وحراست ابواب آن قیام واقدام داشت مانع گردیده نگذاشت که داخل شهرشود وشهزاده همایون ازگاهی حال آگاهی یافته از موضعیکه رسیده بود بجانب قندهار مراجعت کرد ودرموضع کوهکران بااحمدخان ولشکرش که روی امید از دخول شهر برگردانیده بودند ملاقی گشته آتش حرب شعله ورشد وجنك سخت رویداده وکار بکاردوخنجر رسید وسید خداداد فوشنجی باملا خداداد از همرهان شهزاده ویوسف خان مهماندار باشی ازپیروان احمد خان زخم برداشته یوسف خان دستگیر شد چنانچه شهزاده همایون قصد هلاك او کرده باستشفاع سرداران جانب دار شهزاده امان جان یافت وخود سردار احمد خان ایضاً دوزخم ازضرب تفنگچه وتفنك برداشته از حربگاه فرار کرد واین گریختن او ازسبب آن بود که اکثر ازهمراهانش ازنجبای طوایف درانی وبامتابعان شهزاده هم قبیله بودند بخوف اینکه مبادا اورا بدست شهزاده دهند طریق فرار اختیار کرد ومسافت شش کروه اسپ رانده از کثرت خون که ازجراحتش ریخته بود مدهوش شده از زین برزمین سرنگون گشت وملا حسن نام درویش اورا برداشته بخانهٔ خویش برد وشهزاده همایون مسافت دو کروه ازعقب اواسپ تاخته بی نیل مرام مراجعت کرده داخل قندهار شده رحل اقامت وطرح حکومت انداخت وروز دیگری ازبودن سردار احمد خان درخانهٔ ملای مذکور واقف گردیده طلب حضورش کرده نخست حکم قتلش نموده بعد بشفاعت سادات وعلماء وفقراء قندهارامن جان داد واو ظاهراً بپاداش این احسان وباطناً از بیم جان رشتهٔ اطاعت شهزاده را بگردن نهاده پیمان مؤکد بایمان دربین قرارداد که بدون ازیاری واخلاص شعاری او راه دیگر نپوید وبجز در راستی سخنی ازباب خلاف درحق شهزاده نگوید

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان جانب قندهار

—(ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان)—

﴿ از پشاور بجانب قندهار برای دفع فتنهٔ شهزاده همایون ﴾

اعلیحضرت شاه زمان ازکردار برادرش آشفته خاطرشده بعزم تنبیه وسرزنش او ازپشاور برخاسته وارد کابل شد ودرخلال این احوال بعضی ازمردم قندهارازراه خفاء بشرف حضور اعلیحضرت شاه زمان می پیوستند

شهر را برویش بر بسته بمدافعهٔ شهزاده در پس دیوار ممانعت نشست تا که شهزاده بمحاصره پرداخته رخنه در حصار ثبات وی انداخت چنانچه خود را مغلوب مشاهده کرده از راه فرار داخل نازین حصار شد وشهزاده هرات را متصرف گردیده عرضهٔ محتوی بر عجز و انکسار نزد اعلیحضرت شاهزمان ارسال داشت ودر منزل کشك نخود بمطالعهٔ کار کنان رکاب شاهی پیوسته از منزل مذکور عطف عنان کرده بعزم سفرهند جانب کابل مراجعت نمود و هرات را بترحم برادری وطریقهٔ ذوی الارحامی همچنان بشهزاده محمود گذاشت

مامور شدن اشرف الوزراء در بلوچستان

(ذکر مأمورشدن شیرمحمد خان اشرف الوزراء)

(در بلوچستان برای تهدید شهزاده همایون)

چون اعلیحضرت شاهزمان در کابل رسیده رحل اقامت انداخت ازعرایض واقعه نگاران بلوچستان بمسمع فیض مجمعش رسید که نصیر خان بلوچ وفات یافته وبرادر زاده اش هوای آن در سر دارد که محمود خان پسر صغیر اورا که دیگر فرزندی بجز او ندارد از بلوچستان بیرون کرده خود ریاست پردازد و هم شهزاده همایون را اغوا نموده تحریض وترغیب میکنند که تخت سلطنت تراشاید که طوائف درانیه را فراهم آورده قصد تسخیر قندهار نمائی واعلیحضرت شاهزمان بعد از شنیدن این خبر فوراً حافظ شیر محمد خان اشرف الوزراء راباسید خداداد خان فوشنجی ولشکر آراسته جانب بلوچستان نامزد فرموده امرکرد که بهراسم وزسم وحیله وتدبیریکه بتواند شهزاده همایون را اطمینان خاطر داده باخود بیاورند وخودش ازکابل بعزم قشلاق راه پشاور برگرفته درانجا رحل اقامت گشود واشرف الوزراء داخل بلوچستان شده شهزاده را تسلی ودلجوئی داده از جانب شاه نیز تسکین درخاطرش نهاده اوراهمراه گرفته مراجعت کرد ودر عرض راه سید خداداد خان باشهزاده همایون در ساخته طرح مخالفت شاه بینداخت واورا بمژدهٔ اینکه تاج شاهی بر سرش گذارد وبجایزهٔ آن پس از تقرر بر تخت سلطنت وی وزیر ومشیرش باشد اغوا کرده همداستان شدند واشرف الوزراءازمکایده ومعاهده ایشان خبر گشته زجر وتوبیخ هردو تن را برعایت شهزاده کی وسیادت شان دور از صواب دانسته ظاهراً خودرا بتغافل زده معروض پایهٔ سریر سلطنت نمود که سید خدا داد شهزاده را بتأنی وآهستگی باخود شرف اندوز حضور می نماید اگر اجازت باشد چاکر در کاه یابلغار وشبگیر خودرا بپایه سریر رساند زیرا که امری درعرض راه نیست که انجام نموده آید واعلیحضرت شاه زمان ملتمس اورا باجابت مقرون فرموده وی سند بیرون شدن خودرا ازمفسده حاصل نموده برطبق حکم شاه راه تقبیل عتبهٔ علیا برگرفت وآنگاه که شرف جبهه سائی سدهٔ سنیهٔ عظمی دریافت اعلیحضرت شاهزمان را برگشته معامله و مکایدهٔ شهزاده همایون وسید خداداد زبانی آگاهی داد

رسیدن شهزاده همایون در قندهار وفتنه انگیزی او

(ذکر رسیدن شهزاده همایون)

(در قندهار وفتنه انگیزی او)

چون اشرف الوزراء ازان دو تن جدا شده رهسپار حضور شاه گشت ایشان بادهٔ مرام خویش را درجام دل در کام دیده مردم اطراف را خواسته لشکر بسیار ایشتند وروی بتیز بجانب قندهار نهادند وازین سو سردار پاینده خان بارك زائی با کدو خان که درقندهار بودند از عزم بشتاب الیها خبر گردیده حراست شهررا بیار محمد خان سدوزائی سپرده خود ایشان شهزاده فیصر والی قندهار را که قدم بمرحلهٔ هفت سالگی نهاده بود برداشته لوای مدافعه افراشتند وبقول صاحب تاریخ احمدی درحین تلاقی فریقین بار محمد خان مذکور که بقول صاحب تاریخ سلطانی بحفاظت شهر مأمور بود با ۵۰۰ پنجسد سوار جهت حمایت شهزاده قرار گرفت ودیگران باخصم درآویخته لشکر شهزاده همایون را هزیمت دادند ودست بتاراج بند و آغروق از دوی او کشوده بتعاقب هزیمتیان افتادند و دران میان خود شهزاده همایون که در مقابل شهزاده فیصر ایستاده بود

نیك بنواخت وهریك رابخطابی سربلند ساخت چنانچه رحمت‌الله‌خان کامران خیل‌سدوزئی رابخطاب معتمدالدوله ولقب وفادار بهادر وحافظ شیر محمد خان بن شاه ولیخان وزیرکه بعد از کشته شدن پدرش گوشه نشین وزاویه گزین بود بخطاب اشرف الوزراء مفتخرشد ، نور محمد خان امین‌الملك باری بهمان منصب‌وکارخود پسندیده آمد و آخرالامر دخترش پرده نشین مشکوی عفت واحترام شاهی گشته شرف صهریت شاه نیز حاصل کرد وقاضی فیض‌الله خان بسبب امری مقید وزندانی گردیده‌مال ومتاعش همه بقید ضبط درآمد ومقارن ایحال محمد حسین خان قراگوزلوی همدانی بامامهٔ تبریك سلطنت از طرف آقا محمد خان قاجار حکمران ایران بپایهٔ سریر سلطنت رسیده هدایای شاهانه پیش کشیده مورد الطاف شاهانه شده کدو خان از راه رسالت در ایران رفته بانحف وتنسوقات مراجعت کرد

ذکر بغاوت شهزاده همایون

—§ ذکر بغاوت شهزاده همایون والی قندهار §—

ولشکر کشیدن اعلیحضرت شاهزمان

چون اعلیحضرت شاهزمان از انتظام مهام دارالسلطنهٔ کابل فراغت یافت منشوری بنام شهزاده همایون والی قندهار صادر فرمود که اورا بپادشاهی شناخته کمراطاعت بر میان متابعت بر بندد واو در جواب شاه نوشت که‌ولایت قندهار از جانب پدر تاج دارش مفوض بوی است وهم درین ازشاه‌بزرك توپس بسبیل ارث میباید که صاحب تاج وافسر بوده بمطاوعت کردن انقیاد نخواهد نهاد واعلیحضرت شاهزمان ازین مکتوب او برآشفته با لشکر بسیار آهنك قندهار کرد و ازانسوی شهزاده همایون بمدافعه بر خاسته جانبین درمنزل باغ پیرو واقع دوکروهی قلات بهمرسیده صف بیاراستند ونخست سردار پاینده خان ملقب بسرفرازخان بامیرآخور میر علیخان که هر دوتن از هر دوجانب مأمور قراولی بودند باهم دوچار گشته میرعلیخان بدلالت وهدایت سردار پاینده خان طریق اطاعت اعلیحضرت شاهزمان پیش گرفت وباردوی شاهی ملحق شده ازین معنی پای ثبات شهزاده همایون لغزیده فرار برقرار اختیار کرد وبادلدار خان خسرش راه قندهار برداشت ودرآنجا نیز درنك نکرده آهنك بلوچستان نموده بنصیر خان بلوچ پناه برد واعلیحضرت شاهزمان آلات وادوات وسپاه اورا متصرف گشته داخل قندهار شد ومخالفان سلطنت خویش را از راه سیاست پیش خوانده باخذ جرایم تهدید وتوبیخ فرمود وپس ازنظم ونسق قندهار شهزاده قیصر پسر خورد سال خودرا بایالت آن دیار مأمور فرموده عبدالله خان نور زائی را بنیابتش گماشت وخود خواست که لوای ظفر التوا از عقب شهزاده همایون جانب بلوچستان شقه کشا نماید لیکن قبل ازانکه حرکت کند عرضهٔ نصیرخان ازراه معذرت وضراعت مشتمل برشفاعت شهزاده همایون بپایهٔ سریر سلطنت رسیده معروض داشته بود که اگرچه شهزاده باغوای مصاحبان خویش عزت واحترامش را برباد داده روی پناه بخانهٔ جاگرشاه نهاده است ودر فرستادن او بعتبهٔ علیا ابا وامتناعی نیست اما ازشئون مردمی بعید می‌نماید لهذا بعرض پرداخته التماس عفو تقصیر وی نمود واعلیحضرت شاهزمان نظر برخدمت سابقهٔ نصیر خان فسخ عزم بلوچستان کرده قصد رفتن دارالنصرت هرات کرد

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان جانب‌هرات

—(ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان)—

(از قندهار بجانب هرات)

بقرار بیان صاحب روضة الصفای ناصری چون شهزاده محمود والی هرات از آهنك اعلیحضرت شاهزمان بدان سو آگاه گشت کمر مدافعه بسته حفاظت قلعهٔ هرات را بقلیج خان تیموری سپرده خود راه‌جنك جانب اعلیحضرت شاهزمان برگرفت ودرعرض راه آگاه شد که قلیج خان طریق اطاعت‌اعلیحضرت شاهزمان پیش گرفته باوی طرح مراوده انداخته است بنابران معاودت کرده چون بنزدیك هرات رسید قلیج خان ابواب

بایران نهاده براسب می‌نشست وبسیار استراحت طلب وعیش گزین بود وباوجود آن ازاحوال رعیت وسپاه آگاه بوده مردم را بار عرض میداد ودرنك وتوقیف درکار دولت و رعیت لازم نشمرده فوراً اجرا میفرمود وکار گذاران سلطنتش برطبق دستور المملکه عطا میشدند مطلق العنان می‌بودند

ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه زمان

﴿ ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه زمان ﴾

چون امراء از فوت اعلیحضرت تیمور شاه آگاه شدند هریك قاضی فیض الله خان دولت شاهی و سردار پاینده خان ملقب بسرفراز خان بارك زائی ونور محمد خان امین الملك باپری وملاعبدالغفار خان جدید الاسلام وفتح الله خان سدو زائی ملتانی واختر محمد خان نور زائی وامیر اصلان خان جوان شیر وجعفر خان قزلباش وغیره حاضر شده باستصواب رأی یکدیگر نخست فوت شاه را اخفا نموده تمام اعیان و سران بار وسپاه را ازجانب پادشاهی اعلام حاضر شدن حضور دادند وانگاه که همکنان بموجب طلب حاضر آمدند انتقال شاه را ازین سرای پرعنا ابراز داده افشاء کردند ودروازهای بالاحصار را ببسته عهد اتحاد واتفاق انعقاد داده جسد شاه را درچهار باغ وسط شهر دفن کرده باشهزادگان امر فاتحه وتعزیه را بدیوان خاص انجام نمودند بعدمتفق الکلمه برطبق عهدیکه منعقد داشته بودند بهمهٔ شهزادگان سخن سلطنت درمیان آورده یك زبان درمعرض بیان رسانیدند که امر سلطنت منوط بوجود شخص واحد ومشروط بپذیرفتن جمعی ازاماجد است که شماوامراءباشید پس هرکه را ازشهزاده گان منتخب نموده اختیار کنید البته امرخطیر جهانبانی را سزاوار خواهدبود وشهزادگان که بخبرازمیل خاطرامراء بجانب شهزاده زمان بودند هریك که نیروئی دربازوی خودداشت بطمع خام خیال سلطنت بختن آغاز کرد وازهمه شهزاده عباس که دراواخرعهد پدربایالت پشاور مقرر گردیده بودبیشترهوای سروری درسرداشت خلاصه هرکدام بمقامی کلام رانده امراء را ازنزاع ایشان دانانده پس ازقیل وقال بسیارداخل کشمکخانه شدند و شهزاده زمان بسرای خویشتن رفته رأی دیگران برامارت شهزاده عباس قرار گرفته ازکشمکخانه برامدند ودرجای وی در آمدند که بسلطنتش برارند وامراءفرصت راغنیمت شمرده درب سرای شهزاده عباس که همه شهزادگان در آنجابودند ببستندومردم جوانشیر تبعهٔ امیراصلانخان را بحفاظت گماشتند که ایشانرا راه بیرون شدن ندهند وخود شان نزد شهزاده زمان رفته اورا که قدم بمرحلهٔ بیست ساله گی گذاشته بود بسلطنت برداشتند وهر کدام از امراء فراخور حال خویش تعارفی پیش کشیده خلعت ومنصبی یافت ووجوه درهم ودینار بدین بیت درجهٔ اعتبار ورواج گرفت

طراز یافت بحکم خدای هر دو جهان رواج سکهٔ دولت بنام شاه زمان

ومهر فرامین واحکام بدین سجع زینت بخش صحایف وارقام گشت

قرار داد زالطاف خویشتن یزدان نگین حکم جهان را بنام شاه زمان

ومساعی جمیلهٔ که سردار پاینده خان درباب سلطنت او بکار برده برتخت سلطنتش قرار دادانشاءالله تعالی درجلد دوم این خجسته کتاب مرقوم شده می‌آید که وی ازروی صداقت واخلاص چه خدمت بتقدیم رسانید وچگونه باداش کردارش رادید .

ذکر قید شاهزاده ها وجانب داران ایشان ومنصبدادن امراء

﴿ ذکر منتخب کردن ولقب دادن اعلیحضرت شاهزمان مرامراء را ﴾

چون اعلیحضرت شاه زمان جالس اریکهٔ سلطنت شد کسانی را که بپادشاهی او رضا نبودند و جانب دار دیگری از شهزادگان بودند همه را باشهزاده ها در بالا حصار بالا برده راه بیرون شدن بروی شان ببست واز انجمله شهزاده شجاع الملك برادر اعیانی خودرا امر کرد که اگرچه بسن رشد نرسیده ومراحق است در سفر وحضر بقرب بارگاه جای زیست داشته مقرر دیگر نگزیند وامرای طرف دار خویش را پیش خوانده

وتهدید او مأمور گردیده بروی ظفر نیافت تا که بواسطهٔ فیض طلب خان محمد زائی حاضر دربار شاهی آمده بکشیدن طناب ویا فشردن گلو هلاك کشت وظفر خان پسرش پس از مرك پدر بجایش مقرر گردیده تاسال۱۲۱۳ هزار ودویست وسیزدهٔ هجری طریق اطاعت پیموده ایذا بکسی نرسانید واز مظفر آباد تاحسن ابدال درتصرفش بوده مال دیوانی را بمثابهٔ جایگیر خود صرف نموده بعمال دیوان سلطنت نمیداد و از خوف یاسارسیدن پدرش حاضر بایهٔ سریر سلطنت نیز نشد

ذکر فوت اعلیحضرت تیمور شاه

ذکر فوت اعلیحضرت تیمورشاه

بن اعلیحضرت احمد شاه

چون عجوزهٔ دهر همواره چهرهٔ حیات هر نیك وبدرا بناخن مصیبت میخراشد وهریك ازشاه وگدارا امید زندگی جاوید هرگز نبوده ونباشد درهنگام قشلاق گزیدن اعلیحضرت تیمورشاه درپشاور که اکثرشهزادگان کوچك حاضر رکاب وشهزاده همایون حکمران قندهار وشهزاده محمود بحکومت هرات مأمور بودند وشهزاده زمان ولیعهد بدارالسلطنهٔ کابل اقامه داشت مزاج شاه از سبب انهماك درمأکولات تغیریافته بمرض مراق گرفتار گشت واز علاج اطبای حاضرهٔ رکاب صحت پذیر نشده از عرض والتماس ایشان که ناگواربودن هوای پشاور را در معالجهٔ خود عذر نهادند باتن تب دار راه کابل برگرفت وچون درمنزل چهار باغ جلال آباد نزول فرمود شهزاده زمان که از ناخوشی شاه آگاه شده راه عیادت پیش گرفته بود درینمنزل شرف دست بوس حاصل کرد و شاه جیغهٔ مرصع را بوسه داده بعوض دو رأس اسپ سواری اوکه ازشدت راه پیمودن سقط شده بودند دورأس از اسپان خاصهٔ یزك بازین ویراق طلا بشهزاده عطا فرمود واز آنجا باهم روانه شده شبی در منزل شاه خوابی دیده بشهزاده زمان وقاضی فیض الله خان که هردو حاضربالین وی بودند بیان نمودکه درعالم رویاچندتن پیش آمده تاج شاهی را ازتارك برداشته بفرق این فرزندم که حاضراست نهادند وتعبیرش رانیز خود گفت که آفتاب عمرم را وقت غروب است وپریدن طایر روحم ازقفس تن مطلوب وازبیان این خواب وتعبیربااضطراب شهزاده وحاضرین همه بگریه درآمده ازگریه ونالهٔ آنها دراشك بچهرهٔ شاه نیزغلطان گشت ونصیحت واندرز چند بفرزند ارجمندش فرموده ازانجا کوچیده چون داخل کابل شد درروزیکشنبه هفتم ماه شوال سال۱۲۰۷ هزارو دویست وهفت هجری ایام عمرش سپری گشته روحش بفردوس برین در شد وبعد از سلطنت بیست ودوسال بدرود تاج وتخت نموده مادهٔ تاریخ فوت او وجلوس شاهزمان را میرزا محمد نام فروغی تخلص اصفهانی بر سبیل تعمیه برشتهٔ نظم درآورده وآن اینست

دونقش چه دلخواه وچه جانکاه نشست خورشید برامد از افق ماه نشست
از گردش مهر وماه تیمور ز تخت بر خاسته نواب زمان شاه نشست

بکم کردن عدد جمل تیمور ازعدد تخت وافزودن عدد نواب زمان بران مطابق سال فوت اوست الغرض بیست وچهار فرزند چون همایون(۱) ومحمود (۲) واحمد (۳) وزمان (٤) وسلطان (٥) ونورده (٦) ومنك کوهر (۷) واکبر (۸) وحسین (۹) وحسن (۱۰) وعباس (۱۱) وبلند اختر (۱۲) وشاهرخ (۱۳) وشاه پور(۱٤) وجهان والا(۱٥) وفیروز الدین (۱٦) وابراهیم (۱۷) وفرخ (۱۸) وشجاع الملك (۱۹) وخاور (۲۰) وایوب (۲۱) ومیرزا میران (۲۲) ومیرزا کهندل (۲۳) ونادر (۲٤) از او ماندند و اعلیحضرت تیمور شاه مرحوم وضع سلطنت خویش را برطبق سلاطین بزرك نهاده جیغهٔ مکلل از الماس بسر میزد وحمایل مکلل بدوش می آویخت و بالا پوش خود را بجواهر تمین می آراست و کوه نور را بساعد راست وفخراج را ببازوی چپ می بست وهردوقطعه چنانچه رقم شده آمد اززوجهٔ اعلیحضرت نادرشاه به اعلیحضرت احمدشاه رسیده بودند ودیگر جیغهٔ مکلل بجواهر بفرق اسپش نصب میکرد وازسبب پست قامتی کرسیٔ مکلل جهت سوارشدن ساخته بوقت سواری

ساخت مقارن اینحال آزاد خان شادیخانرا بشبخون نامزد کرده سردارمددخان آگاه گشته بخود داری وپاسداری پرداخت چنانچه درزمان حملهٔ شبتا زان محاربهٔ سخت رو داده خود آزادخان نیز ازعقب لشکرش در رسیده جد وجهد بسیار نمود اما کاری از پیش نبرده بی نیل مرام بمقام خود معاودت کرد وهمیشه کار زد وخورد بهمین وتیره پیشهٔ شان بود وهیچیك فتح حاصل نمی نمود تا که آزاد خان از پیوستن ومتفق شدن سران لشکر خویش باسردارمدد خان خبر یافته روی ازحرب برتافته جانب بنیش شتافت وجنك کنان باچند تن ازهمراهانش درکوهستان آنجاکه بسی دشوار گذر بود در آمده بخانهٔ راجه رستم خان خسر خود پناه گزید ووی باعزاز واکرام او گرائیده درهیچ چیز از اسباب عزت داری مضایقه نکرد ودراخیرکه پیام خایفانهٔ سردارمددخان بدورسید که با او دریك کلیم خواهد پیچید ونیز ازوهراس داشت که علاقهٔ مملوکهٔ اورا متصرف خواهد گردید پس بحیله وتدبیر اسلحهٔ همراهانش را باسلاح خودش تمام گرفته الا تفنگچهٔ که درکمر داشت واگذاشت وروزیکه آزاد خان درحجرهٔ بخواب بود درب خوابگاهش را بربسته قفل زد وکس نزد سردارمدد خان فرستاده ازکار خویش آگاهش کرد واو اسلام خانرا بادوهزار سوار کاشت که رفته آزاد خان را گرفته باخود درآورد و آورد و آنگاه که وی بیدارشده دررا بالای خودبسته یافت خودکشی اختیارکرده بضرب تفنگچهٔ که باخود داشت جانش را اززحمت سیاست برهانید وقبل ازانکه قالبش ازروح تهی شود اسلام خان رسیده دریکشود وچشمش را ازبن برآورد ودرچنین حالت اسلام خانرا دشنام داده گفت که اگرسلاح وحربهٔ داشتمی ترا زنده نگذاشتمی واسلام خان دیگرفرصت سخن گفتنش نداده سرش ببریدوبحضوراعلیحضرت تیمور شاه فرستاد وشاه باوجودیکه ازشورش وی متالم ومتوهم بود نظربهمت وشجاعتش متاسف گشته امر دفنش فرمود ومادر اورا بفرمان طلب ازقندهارخواسته واو از اندوخته پسرش دوالك روپیه پیش کشیده مورد الطاف شاهانه شد وهم تکلیف شوهر کرفتنش نموده ازحقیقت مذموم بودن شوی نخواستن نیبه بل عموم زنان برطبق شریعت سید انس وجان نصیحت واندرزش کرد اما نپذیرفته باندازهٔ کفایت مؤنت ومعیشتش ازحضور شاه تنخواه برایش معین گردیده بافتتح جنك نام پسرخورد سال آزاد خان رخصت انصراف قندهار حاصل کرد وآخرالامر درسلك بانوان حرم محترم شاهی منسلك شده از هم بستر گردیدن باشاه سرافراز گشت

ذکر فتنهٔ ارسلا خان مهمند

(ذکرفتنه ارسلا خان مهمند و کشته شدن او)

اتن ارسلا خان بقول صاحب تاریخ سلطانی اسدالله خان نامیست که درعهد اعلیحضرت احمد شاه بصوبه داری سرهند مأمور شده بود واینوقت شیوهٔ نمك حرامی اختیار کرده رهسپار وادی ضلالت گشت ودرقلعهٔ خود که درموضع دکه واقع دهن خیبر بود نشسته از اقوام افریدی ومهمند جمعی را باخود متفق وهمداستان ساخته درممانعت عبور ومرور افواج شاهی وقوافل ازدرهٔ خیبر وغیره طرق پرداخت چنانچه هرکه برطبق خواهش او چیزی باسم باج وخراج میداد ازتاراج مال ایمن گردیده ببدرقگی یکی ازهمراهان او ازدرهٔ مذکور ودیگرراهی که پیش داشت سالم میگذشت ودیگرکسی را راه عبور نمیداد وچند بار لشکر پادشاهی بسرزنش او مأمور گشته ازصعوبت راه که درین جبال شامخه واقع بود بروی ظفرنیافته مراجعت نمود وآخرالامر اعلیحضرت تیمورشاه از سبب عدم استیلا بآن قطاع الطریق رنجیده خاطر گردیده کار گذاران پایهٔ سریر سلطنت را عتاب وانتباه نمود که بدست نیاوردن دزدی را اسباب سلطنت چه معنی دارد وقاضی فیض الله خان ازراه تسکین نایرهٔ غضب شاه که ملتهب گردیده بود زانوزده بعرض رسانید و آوردن ارسلا را بعهده گرفته اورا بمژده امان حین وتاکید ایمان تسلی داده نزد خود آورده بند ببایش نهاد بعد بحضور شاه حاضرش کرده بنابر امان دادن قاضی فیض الله خان شاه بالفعل ازخونش درگذشته آخرالامر از کثرت عرایض ستم دیدگان دست از امر قتلش صادر گردیده پس از کشتنش بپای پیل بسته جسدش راشهر گردگردند وهمچنین فتح خان یوسف زائی که جاده پیمای طریق گمراهی شده ریاست مظفر آباد را متصرف گردیده طرق کشمیررا برروی کار گذاران شاهی بسته بود ولشکر پادشاهی بتنبیه

سه‌لك روپیه نقد وجنس عوض مالیات کشمیر که نداده وخود تصرف کرده بود گرفته ظاهراً باآراستن اسباب مراجعت کابل پرداخته باطناً بقرار نوشتهٔ صاحب تاریخ سلطانی از شرارت‌او که‌ازناصیهٔ حالش هویدابود عرض پرداز حضور شاه‌شد وشاه مرتضی‌خان وزمانخان برادران برزك‌آزاد خانرا که‌ازوی بسبب‌بیرون کردن از کشمیر رنجیده بودند باسی‌هزار مرد پیکار کسیل آن دیار فرمود وهنوز میر محمدعلی خان درکشمیر بود که ایشان بقصبه بکلی واقع‌قرب‌کشمیر رسیده فرود آمدند واینوقت آزادخان نیز درقصبهٔ مذکوره بخانهٔ خسرخود بود چنانچه ازورود لشکر خبرشده بکنار دریائیکه فاصل بین‌او وجنود شاهی بود آمده‌بایستاد وچشم تماشا کشوده نگاه‌کرد درین‌حال رجال اردوی‌شاهی بانك‌زده ازوی پرسیدند که‌کیستی وایستاده برای‌چیستی آزادخان‌پاسخ‌داد که‌پدرشمایم ونام خویش گفته سه‌ضرب‌تفنك زده راه مراجعت پیش‌گرفت وروزدیکر محاربه صعب رخ داده ملا اعظم خان امیرلشکر آزادخان کشته‌کشت وافواج پادشاهی غالب گردیده تبعهٔ آزاد خان مغلوب ودوهزارتن باب مظفرآباد غرق ومنکوب شدند وخود آزاد خان خواست که‌درکشتی نشسته فرارنماید اما پهلوان‌خان عموزاده اومالع آمده بوی گفت که درحین اختیار کردن بغاوت سخن را نشنیده شیوهٔ خلاف صداقت برگزیدی اکنون اقامه‌نمای وبه‌ثبات‌کرای تامن‌مردانه کوشیده شایدرنکی‌بروی‌کار آرم چنانچه اورا از گریختن بازداشته لشکری فراهم‌کرده سامان جنك ساز کرد وبالشکر شاهی درآویخته هزیمت داد وبرهان‌خان فوفل زائی‌را دستگیر ساخته لوای فتح وظفر افراخت وباآزاد خان مشعوفانه داخل کشمیر شد وعساکر شاهی بازتن بسلاح آراسته سازجنك باآواز درآوردند ویورش برده کشش وکوشش بسیار بروی کار آورده شکست یافتند وروی ازپیکار برتافته سه‌تن ازسرداران بابسیاری از افراد سپاه اسیر ودستگیر گشته جانب زاویهٔ کمنامی شتافتند در خلال این حال‌سیدی از سادات متوطنه قوم یوسف‌زائی تن‌تنها پایداری کرده درمدافعه استواری‌نموده پسندیدهٔ نظرآزاد خان‌آمد وامر کرد که اورا زنده برگرفته بنزدش آرند ومرچند مأمورین آزادخان اورا مژدهٔ خواستن داده‌اساس‌ترك مقاتله‌اش نهادنددست‌ازجنك برنگرفته تا کههندوئی شمشیر حواله دست‌شجاعت پیوستش نموده مجروحش‌ساخت بازهم‌تیغ بدست‌گرفته روش مردی‌را رایکان نینداخت وبمأمورین آزاد خان نعره زده گفت که هرگز تن بشما درندهم مکرایکه مرا واگذارید که همچنین‌صمصام خون آشام بدست نزد آزاد خان شوم ناچار ایشان او را راه‌دادند که همچنان سواره وشمشیر برهنه برکف نزد آزاد خان شده سلامی گفته پیش روی صف بایستاد ودرجواب پژوهش نام‌ومقام خودباآزادخان گفت که سیدم وعلول شاه‌نام‌دارم ودرقریه اتمان‌خیل یوسف زائی مسکن‌ومقام وسیادتش بواسطهٔ روشناسی نجیب‌الله‌خان به‌یقین پیوسته صدروپیه ماهانه وجراح جهت‌التیام‌زخمش مقرر گردید وپس ازصحت‌یافتن پنجصدروپیه دیگرانعام باوفرموده نویدداد که‌بواسطهٔاو هرکه‌ازمردم یوسف‌زائی هوای ملازمت درسرداشته‌باشد حاضر آمده مواجب مقرره دریابد و ۱۵۰۰ وهزارو پانصد نفر اسیرانی‌را که دست‌گیرشده بودند نیزتکلیف‌ملازمت کرده ایشان نپذیرفته ازنزدآزادخان ظاهراً رخصت انصراف یافتند وباطناً کشتی بانان دریای‌مظفر آبادرا امرکرد که‌دروقت عبور همه‌را غریق‌لجهٔفنا نموده ازکسوت حیات عاری ساختند

﴿ توجه‌نمودن‌خوداعلیحضرت تیمور شاه ﴾

لشکر فرستادن اعلیحضرت تیمور شاه بمعاونت‌سپاه خویش

بالشکر جانب کشمیر ودفع نمودن فتنهٔ آزاد خان و انجام کار آن

چون شاه از هزیمت سپاهش آگاه گشت خود بالشکر منتظم راه پشاور برگرفت ووارد آنجا شده سردار مددخان اسحق‌زائی را باچندی دیکر از سرداران وفوج شایان بقلع ریشهٔ فتنه وفساد آزاد خان جانب کشمیر روان کرد وایشان از گذر گاه اتك عبور کرده چون بقرب کشمیر رسیده فرود آمدند آزاد خان بمدافعه برخاسته بجنك قراولی پرداخت و چندی بمحاربهٔ‌قراولی روز جانبین بسرفته آخرالامر مدد خان چند تن از کسان آزاد خان را چون احمد خان و غیره بنوید عطای زروسیم دادن ازخشم شاه والا کهر باخود متحد

ذکر تنبیه وسرزنش شاه مرادبی

(ذکر تنبیه وسرزنش شاه مرادبی حکمران بخارا)

درخلال احوالیکه مرقوم شده آمد شاه مرادبی ازگرفتاری شاه بامورنجاب وسند فرصت یافته اراضی خراسان وترکستان متعلقهٔ افغانستان را جولان گاه تاخت وتازساخت ومال ومنال رعایارا غارت کرده شورو آشوب درانداخت واعلیحضرت تیمورشاه برعایت مواحدت درملت ازکردار او تغافل نموده کاردیگرممالك محروسه راست می‌فرمود تا که درهنگام توجه موکب شاهی بجانب بهاول پورشاه مرادبی بعزم نهب وغارت خراسان لشکر کشیده مرورا متصرف شد وسکانش را تاراج کرده سی‌هزارتن را ازآنجا کوچ داده درنواحی بخارا برده مسکن دادوبعوض آنها ازرؤسای شهر سبز وبخارا جمعی راباقامهٔ مروکاشته بنیادتعمیر وترمیم آنرا برای مردم رعایای خودنهاد واینخبر پس از مراجعت سفرملتان سمرگشته باعلیحضرت تیمور شاه رسیدواونخست باستصواب آرای اراکین سلطنت خویش مکتوب هدایت اسلوبی مرقوم فرموده نزدشاه مرادبی فرستاد تاازجادهٔ جهالت عنان بازکشد وکاربجنبش دادن جیش نکشد امااونامهٔ شاهرا نپذیرفته بل‌جواب هم نگفته ردکرد واعلیحضرت تیمورشاه عزم سفرترکستان را شهرت داده بتأنی بنیادحرکت بجانب آن بلادنهاد که شاید شاه مرادبی از آوازهٔ لشکرکشی وی آگاه شده بدون خون ریزی راه‌پیمای خجلت‌شودوطریق‌سعادت پویدتا که آهسته آهسته‌اسپ رانده‌درماه‌ذی‌حجه وارد آقچه‌شدوازانسوی شاه مرادبی باپنجاه هزار سواروروی بمقابله نهاده دربرابر اردوی شاهی صف آرا گشت ویومیه جنك قراول (۱) باهراول(۲)روی‌میدادتا که روزی‌شاه‌مرادبی برادرخودرا باسی‌هزارسواربعزم شبخون ازنهرجیحون‌عبورداد که درعقب لشکراعلیحضرت تیمورشاه خویشتن را رسانیده شبانگاه (۳) برسپاه اوبتازند واعلیحضرت‌تیمورشاه آگاه گشته دلیران را بآراستن سلاح امرکرده هنگام عصرسرراه برگرفته جنك درپیوست وجانبین بکشش وکوشش پرداخته خون همدیگررا ریخته آخرالامر افاغنه چیره‌دست گشته بخارائیان شکست یافتند وششهزارتن ازاوزبکان وجمعی ازافغانان کشته شده شاه‌مرادبی ازین هزیمت خوفناك‌گردیده یکی ازاجلهٔ علمای عصررا ازبخارا خواسته بعذرخواهی نزد اعلیحضرت تیمورشاه فرستاده پیام داد که‌پس‌ازین مصدرامریکه موجب عتاب شاه‌باشد نخواهد شد وبیرون ازاطاعت وانقیاد راهی‌نخواهد پیمود وشاه عذر اورا پذیرفته موقوف بدین شرط گذاشت که تا دم واپسین برین گفتهٔ خودراسخ ده وثابت قدم بوده عدول ونکول ننماید والاجزای کارش‌بکنارش نهاده آیدپس شاه‌مرادبی انگشت اطاعت بردیدهٔ قبول گذاشته عدول ازسخن خویش‌را ناقض عهد انگاشته عهد نامهٔ باتحفه وتنسوق بسیاربرسم پیش کش‌فرستاد وشاه ازعطای خلاع فاخرهٔ خسروانه اورا سرافرازفرموده نقاط فاصلهٔ بین ممالکتین را معین نموده مراجعت کرد ودروقت عبور ازکتل هندوکش اکثرد‌واب وایسری ازسپاهیان رکاب ظفرانتساب قتیل دست برد برد گشت

(۱) قراول پیش‌رولشکر وهم فوجی که‌برای‌تعیین موضع جنك معین‌میشود

(۲) هراول فوجی که‌از همه‌پیش‌باشد

(۳) بمعنی شب هنگام

ذکر فتنهٔ آزاد خان صوبه دار کشمیر

(ذکر فتنهٔ آزادخان بن حاجی کریمداد خان صوبه دار کشمیر)

توضیح این‌مقال اینکه حاجی کریمدادخان عرض بیکی ازحضور اعلیحضرت احمدشاه بحکومت کشمیر مأمور شده پس ازفوت او آزادخان پسر کهترش‌ازطرف پادشاهی مسند نشین حکومت پدرخویش‌شده دیگربرادران خودرا از کشمیر بیرون کرده وایشان‌راه در کاه‌شاه پیش گرفته ازحضور بادشاهی‌نوازش یافتندوخود آزادخان بحکومت پرداخته مالیات آنولایت‌را درکیسه وگنجینهٔ آمال‌خودنهاده اعیان‌سپاه‌را ازعطای‌زر ودادن خلعت‌بهره‌ور گردانیده سه هزارنفر ازمردم سکهه وغیره نوکر گرفته داخل‌لشکر کرد بعد ازان ازرسانیدن مالیات کشمیر سرباز زده کردن‌بنی برافراخت واعلیحضرت تیمورشاه ازین کاراو برآشفته نخست میرمحمدعلی‌خان مخاطب‌بکفایت خان موسوی را بدلالت وهدایت او از کابل مأمورنمود که اورا بزبان استمالت‌نماید تا کار بشمشیر وسنان‌نکراید واو وارد کشمیر شده باوجود سفاکی وبیباکی آزاد خان دلیرانه زبان باندرزاو گشوده تخویف وتحذیرش‌نمود

واسلامیان تعاقب نموده انقدر بکشتند و بکشتند که شمار کشتکان درینمعر که سی هزار تن بحساب آمد و بعضی ازسوار ایشان که فرار کرده اسپ بدریا زده بود ازضرب کلولهٔ متعاقبین غرق لجهٔ فناشده طریق آخرت پیمود وازتمام جمعیت وحشرلشکر سکهه دوهزارسوار جان بسلامت برده دیکران همه کشته کشتند وسرهای کشتکان را بریده براشتران بار کرده در روز چهارم ازحرکت کردن ایشان ازپشاور مراجعت کرده بفیض رکاب بوس شاهی واصل شدند وسی هزار سربخاك پای وی ریخته مورد تحسین و آفرین کردیدند وزنکی خان وشاه ولیخان بن فتح خان کمال زائی وبهادرخان بن فیض طلب خان محمدزائی وسران قوم یوسف زائی واعیان مغولیه وقزلباشیه که شرکاء فتح بودند همه ازعطای خلاع فاخره سربلندی یافتند واعلیحضرت تیمورشاه همچنانکه براه افتاده بود وارد ملتان شده شهررا بمحاصره انداخت وسکهان تاب مقاومت وتوان مدافعت درخود ندیده طالب امان شدند و کلید قلعه را بکار کنان پادشاهی سپرده سلامتی جان ومال یافتند واعلیحضرت تیمورشاه پس ازانجام مهام انجا حکومت ملتان را بشجاع خان سدوزائی تفویض نموده خود لوای مراجعت بجانب پشاور افراشت وپس ازچندی سردارمددخان اسحق زائی را بالتماس حاکم شکارپور بتنبیه وتهدید سندیان که تمرد ورزیده بودند کماشت واو وارد محال سنده شده پس از استیصال متمردان واستمال دیکران ایشان همه را بحاکم شکارپور مرجوع داشته خود عطف عنان کرده برکاب فیض انتساب شاهی پیوست بعد اعلیحضرت تیمورشاه رایت مراجعت از پشاور بطرف کابل افراشته بالتجمل شایان وارد شد

(ذکر توجه اعلیحضرت تیمور شاه)

(دفعه دوم بجانب ملتان وتسخیر ولایت بهاول پور وغیره)

توجه اعلیحضرت تیمور شاه جانب ملتان وتسخیربهاول پور وغیره

مفصل اینجمل اینکه رکن الدین محمدبهاول خان بهادر عباسی ونصرت جنك حافظ الملك سردار قوم داؤدپوتره بسیاری ازمضافات سند وملتان را متصرف کشته بدون مزاحمت یك دیکرهریك بحکمرانی پرگنه (۱) پرداختند وباج دهی وخراج کذاری را از سپردن بکار کنان پادشاهی باز داشته هردوتن خود را حاکم مستقل ساختند و اعلیحضرت تیمورشاه از کردار آنها خاطر کران کردیده تصمیم عزم کرد که ایشان را کوشمالی داده ولایات متصرفهٔ شان را درقید اطاعت سلطنت آردپس باعساکر منصوره حرکت کرده داخل ملتان شد وبهاول خان ازورودشاه در آنجا آکاه کشته ازبلدهٔ بهاول پور که تقریباً بفاصلهٔ ۳۵ سی وپنج کروه جانب شرق جنوبی ملتان واقع است برامد باعیال واطفال واحمال واثقالش راه قلعه که در ریکستان بی آب برای چنین روز خود بنیاد و آبادکرده بود برکرفته پناه کزید وازین سو قراولان لشکراعلیحضرت تیمورشاه که جانب بهاول پور رهنورد بوددا خل آن بلده شده دست تاراج کشودند وبسیار عمارات را آتش زده سوزا نیدند وخود اعلیحضرت تیمور شاه نیز ازعقب بالشکر دررسیده بقیهٔ مال ومنال بهاول خان را ضبط دیوان خاص فرمود وسردارمددخان اسحق زائی را با ۲۰۰۰۰ بیست هزار سوار امر نمود که سه روزه آب وعلوفه برداشته روی بسوی قلعهٔ که بهاول خان پناه کاه خود ساخته بود آورده وتاسه روز اورا بمحاصره بدارد بعدلشکر دیکررفته اومراجعت نماید امامددخان قبل ازبسر آمدن مدد ومعاودت جاه آب کنده اردورا ازاحتیاج آب رهانده قلعه را هدف کلولهٔ توپ ساخت واز کثرت کلوله اندازی اتواب صاعقه بار آتش بقور خانهٔ اندرون قلعه افتاده ازصدمهٔ باروت رخنه دردیوارش رو داد ولشکرشاهی یورش برده کلیدفتح بدست آوردند ومال ومنال بهاول خان بتاراج رفته خودوپسرش جبین ضراعت بخاك انابت مالیده معفو کشت وخراج آن محال را بذمه کرفته تعهد نمود که همه ساله بکارکذاران پادشاهی رساند ونیز قرارداد که دراوقاتیکه شاه رایت تنبیه وسرزنش سکهان شقه کشانماید ومتوجه لاهور شود باایل والوس خودراه معاونت پیماید وبعد از موثق داشتن میثاق از حضور شاه بخلعت و حکومت آنجا سرافراز شده خود اعلیحضرت تیمورشاه راه معاودت دارالسلطنهٔ کابل برکرفته باحشمت و شوکت هرچه تمامتر وارد کابل کردید

(۱) پرکنه زمینی که ازان مال وخراج کیرند

واعلیحضرت تیمور شاه اگرچه ازین قضیه آگاه شد ولی بنابر اختلال داخلهٔ مملکت تغافل نموده سرزنش و کوشمالی آنها را موقوف بفرصت گذاشت تا که بعزم قشلاق از کابل درپشاور نهضت فرما گشته رحل اقامت انداخت وشنید که مردم سکهه تقریباً شصت هزار تن فراهم گردیده ازنهر چناب و دریای راوی گذشته قصد تصرف دیرهٔ اسمعیل‌خان ودیرهٔ غازیخان وغیره‌را دارند وهم‌عزم نموده‌اند که پس‌ازتسخیر درجات ولایت‌سندرا نیز متصرف گشته ازدست کار گذاران دولت درانیه بیرون کشند پس اعلیحضرت تیمور شاه نخست سردارحاجی علیخان نامی را برطبق شریعت سلطنت برسم رسالت نزد سکهان فرستاد که ایشانرا بلطف زبان وعذوبت‌بیان مستمال سازد اما ایشان ازوفور جمعیت وغرور ونخوتیکه داشتند فرستادهٔ شاه‌را بدرختی بسته هدف‌گلولهٔ تفنگ ساختند وباخود همی گفتند که اعلیحضرت تیمور شاه‌بما خوف وبیم نشان میدهد وحال آنکه خودش از ما خایف وهراسناك است وچون اینخبر را همراهان حاجی علیخان که گریخته جان‌بسلامت آوردند بشاه رسانیدند وشاه غضبناك گشته تن بلباس سرخ که علامهٔ خون ریزیست بیاراست وقواد سپاه را مسلح بحضور خواسته ترتیب صفوف عسکر وصنوف لشکر فرمود وانگاه که فوج آراسته گشت ودو صف پیراسته شده بپا ایستادند واعلیحضرت تیمورشاه برپشت‌پیل نشسته بعرض دیدن لشکر پرداخت ودر اثنای ملاحظه ومشاهدهٔ سپاه نگاهش بسردار مددخان ووکیل الرعایا که صاحب پانزده هزار سوار بود افتاده هردو تن را درسایهٔ‌اسپان شان‌نشسته مشاهده کرد وانسقچیانرا امرنموده هریك را ده ضرب چوب‌ادب فرمود وهمچنین‌هریك که بسایه‌جاگزیده‌بود ازضرب چوب و تازیانه تنبیه شد وازین تادیب وتهدید فاضلی ازعلمای رکاب که رتبهٔ همدمی شاه داشت قدم جسارت پیش گذاشته بعرض رسانید که تنبیه وتهدید اینگونه سرداران بچوب البته مرغوب حکمتی و مشوب موعظتی خواهدبود شاه فرمود که آری تمام سپاه درین حرارت آفتاب بپا ایستاده‌ایشان که ازصنادیداندا گر استراحت جویند افراد لشکر البته طریق خدمت نپویند خصوصاً درینوقت که عزم غزا درپیش وارادهٔ جهاد بیش‌ازپیش است استراحت نباید طلبید بلکه زحمت باید کشید لهذابضرب‌ادب‌فرمودم وتسلی ایشانرا فردا بعطای خلعت خواهم‌نمود الغرض هژده هزار سوارجرار ازافغان ومغول وقزلباش برگزیده درتحت رایت زنگی‌خان جارچی باشی قرارداده فرمود که بطریق ایلغار راه‌جهاد کفار برگیرند وهم‌ایشانرا اندرزنمود که درعرض‌راه باهم تکلم نکنند ودشنام بزبان نرانند که منافی ثواب غزاست پس زنگی‌خان سه دفعه بدور پیلیکه شاه برپشت آن نشسته‌بود طواف کرده هنگام عصر براه افتاد واز عقب اوخود اعلیحضرت تیمور شاه نیزروبراه‌نهاد وزنگی‌خان اسپ رانده ازنهر نیلاب عبور کرده تمام شب را تاعصر روز دیگر راه نوردیده بفاصلهٔ مسافت هشت کروه از لشکر کاه مخالف رسیده ازاسپ فرود آمد واسپان را آب وعلف وجو داده بعد بمسافت وفاصلهٔ هردو کروه سواران محافظ تعین کرد که کسی را ازهمسپاران جانب سکهان نگذارند و نزد خود نگهدارند تا لشکر خصم از رسیدن سپاه اسلام آگاه نشوند و ثالث اخیر شب درنك کرده پس ازحصول رفع خسته کی مرد ومرکب سوار مغولیه وقزلباشیه را جانب دست راست وسواران درانیه‌را طرف دست چپ قرار داده خود بانجهزار سوار ازمردم یوسف زائی وبقیهٔ درانیهٔ قندهار درمیان جا گرفته حرکت کردند و بامدادان بفاصله دو کروه از کروه سکهان رسیده نماز صبح را گذاریده حمله کردند وهنوز مردم سکهه نظر ببعدپشاور ودشوار بودن عبور ازرود اتك که درتصور داشتند بیخبر ازنزول لشکر و غافل ازحکم قضا وقدر بودند که اسلامیان چون بلای ناگهان دررسیدند وسکهان بقدر صد گام ازلشکر گاه شان پیش‌آمده خودرا بدم‌تیغ غازیان دادند چنانچه دلیران اسلام به‌نیروی بازوی دینداری وعون ویاری حضرت باری دست بسیف وسنان برده بکشش وکوشش قتال وجدال پرداختندویك حمله بسارتن ازپیروان برهمن را بخاك هلاك انداختند ودر خلال اشتعال نائره قتال زنگی‌خان سربرهنه کرده پیشانی خویش بقربوس (۱) زین نهاده ازناصرحقیقی مدد طلبیده بمددلیران‌وجوانان قشون‌را بمحاربه ومضاربه تحریض وترغیب همی کرد تا که هزیمت بجمعیت خصم روی داده پشت بجنك نهادند

(۱) قربوس بفارسی بلندی پیش زین

سرداران ازراه حیله بعرض پادشاهی رسانیدند که مردم سکهه انجمن کشته آهنك ایذا واضرار مسلمانان پنجاب را دارند اگر اجازت باشد باجمعیتی ازقبائل خلیل ومهمند (۱) وغیره بتدمیر (۲) آنها برخواسته ولایات پنجاب را از وجود آن گروه پاك ساخته مملکت پنجاب را که متصرف شده اند باز بتصرف کارکنان سلطنت آریم واعلیحضرت تیمور شاه که از کید ایشان آگاه نبود ملتمس شان را منظور فرمود وفیض الله خان خلیل بهانه یافته بروفق ذکرصاحب تاریخ سلطانی بیست هزار وبرطبق بیان مؤلف تاریخ احمدی بیست وپنجهزار پیاده وسوار از مردم اسلامیهٔ پشاور و نواحی کشمیر فراهم آورده مترصد فرصت روز بسر میبرد تا که روزی اعلیحضرت تیمور شاه پس از صرف نهاری بعزم خواب در بالا حصار تشریف برده بر بستر استراحت بغنود اینوقت را فیض الله خان خلیل وهمرا هانش غنیمت شمرده ببهانهٔ عرض دادن پیاده وسوار داخل بالا حصار شدند و کشکچیان ومحرمان سراپرده مانع آمده هرچند گفتند که شاه بخوابست نشنفته پاسخ میدادند که ما را شاه جهت عرض دیدن این سپاه طلب حضور فرموده است و هنوز در محل مقصود نرسیده از سبب دستوری ندادن وممانعت نمودن حاجیان تیغ جفا کاری کشیده بقتل در بانان پرداختند وچند تن افغانرا که در مطبخ شاهی برای تناول غذا درآمده بودند نیز باناظر کارخانهٔ طباخی مجروح نمودند ودرنحال پرستاران مغولیه و جمشیدیه وقلماقیه که در کشکخانهٔ قریب حرم محترم شاهی بپا ایستاده بودند حشر وازدحام افغانان تبعهٔ فیض الله خان خلیل را دیده شاه را از خواب بیدار نمودند وشاه از هجوم شرارت لزوم گروه ظلوم هراسیده بزیر عمارتیکه طرف فصیل ضلع جنوبی بالاحصار واقعست صعود داده نردبان بالا کشید وبدستهٔ غلامان که گروه قزلباشیه بودند وغیره مستحفظین اطراف بالا حصار امر نمود که بقتل گروه بغات پردازند چنانچه ایشان بقتل پرداخته بعضی از مردم شهری را نیز ازسبب شباهت جامه وبشره باگروه شرارت دثار(۳) بخاك هلاك انداختند ومسافت هفت گروه ایشانرا زده وکشته ازپیش راندند وآنقدر کشتند که صحن قلعه و حوالی حرمسرای شاهی از اجساد کشتگان جای پانهادن خالی نبود وتعداد مقتولان ۶۰۰۰ ششهزار تن بحساب آمد وخود فیض الله خان خلیل با پسرش گرفتار گردیده بپاسا رسیدند و هم معلوم ومفهوم گردید که پیر زاده میان محمد بن شیخ عمر نیز باغوا لفان انباز ودمساز بود حکم تاراج قریهٔ چکنی از مضافات پشاور که مسکن او بود صادر شده پس از اندك غارتی بشفاعت سرداران از نهب وغارت بازماند ویاقوت خان خواجه سرای که درین فتنه شریك فیض الله مذکور وباوی قرار داده بود که از دروازه قلعه تا خوابگاه شاه او برنج باشیده ایشان از اثر آن رفته کار خویش که در پیش دارند بانجام رسانند بمکافات کردار گرفتار واز زیست کاه زند گانی نکونسار گشت وصاحب تاریخ سلطانی اینرا زیاده از تاریخ احمدی مینویسد که اکثر از اشرار مخالفت آثار را امیر اصلانخان جوانشیر که بجهت اتلاف (٤) مال دیوانی مقید بود بکشت چنانچه از زندان خود سرانه برامده دست کشتار از آستین پیکار براورد وشاهش دربین غلطانیدن وبخون کشیدن او مشاهده کرده آخر الامر که از بالا حصار فرود آمد او را در بغل گرفته نوازش فرمود وتمام مال دیوانی را که تلف کرده بود بخشود وهم بعطای خلعت فاخره سرافرازش نمود و اسد الله خان مهمند جانب لعل پوره و کوهستان باجور گریخته جان بسلامت برد واعلیحضرت تیمور شاه پس ازاطفای این نایرهٔ جانکاه ازپشاور در کابل مراجعت کرده بنابر آنکه اکثر امور سلطنت خودرا بمردم قزلباشیه تفویض فرموده ایشانرا پرورش میداد وهم از جهت اینکه کابل دروسط ممالك واقعست وبهر ولایت که کاری رو دهد زود تر بمقام مقصود می تواند رسید ترك اقامهٔ قندهار کرده کابل را دارالسلطنه قرار داد .

(۱) مهمند مثل خلیل که ذکر کشت

(۲) بدور کردن

(۳) دثار هر جامهٔ که به بدن ملصق نباشد وانرا بر جامهٔ دیگر پوشند

(٤) نیست کردن وهلاك کردن

ذکر توجه اعلیحضرت تیمورشاه

ذکر توجه اعلیحضرت تیمور شاه جانب ملتان

[جانب ملتان وتنبیه وتأدیب سکهان]

بعد از ـ فوت اعلیحضرت احمدشاه طایفهٔ سکهه هنکامه آراشده شهر ملتان ومضافاتش را متصرف شدند

فساد ومصدر کینه وعناد بودند بتجسس وتفحص دستیاب کرده بیاسا رسانید وازانوقت مردم قزلباشیه ومغولیه معروف بهزاره که بدستهٔ غلامان نامزد بودند معتمد علیهمای اعلیحضرت تیمور شاه شدند و مردم درانی که باشاه دعوی همسری وهمچشمی داشتند از نظر مرحمت پادشاهی بیفتادند خلاصه اعلیحضرت تیمور شاه پس از سرزنش مفسده جویان آنولا بکابل مراجعت فرموده رحل اقامت انداخت وبنا بقول مؤلف تاریخ سلطانی از روزیکه پاینده خان بلقب سرفراز خانی مخاطب شد پایهٔ سلم اعتبارش ارتقا یافته رحیمداد خان برادر بزرگش ازمدارج علو رتبهٔ خویش فرود آمد ودلیلی دیگر نیز مینویسد که بعضی دیگر برانند که چون رحیمداد خان ازعهد اعلیحضرت احمد شاه برتبهٔ سرداری طایفهٔ بارکزائی سرافرازی داشت وتعهدامور اعلیحضرت تیمورشاه در سفر وحضر بذمهٔ وی بود جسورانه پا از جادهٔ ادب منحرف نهاده گستا خانه گفتار ورفتار می نمود وا گرچه کلمات وحرکات اودرطبیعت اعلیحضرت تیمورشاه ناگوار می بود لیکن ازحلم طبیعی وحوصلهٔ پادشاهی سکوت کرده چیزی نمیفرمود وازاندیشهٔ صواب پیشه بصلاح وقت حواله مینمود تا کا کثرازسرخیلان طایفهٔ جلیله بارکزائی چون محراب خان وکدو خان وغیرهما از زشت خوئی ودرشت گوئی او بستوه (۱) آمده ازراه استغاثه شکوه بنزد قاضی فیض الله خان دولت شاهی بردند واو عرض ایشانرا بهپیشگاه حضور شاهی رسانیده چون شاه ازاوضاع او منقبض خاطر بود این عرضهٔ طایفهٔ بارکزائی را بررأی صواب نمای ثابت یافته عارضین را مژده داد که درروز بارعام حاضر آمده بمحضر خواص وعوام عرض پردازشوند چنانچه همکنان برطبق امرشاهی شرف بارحاصل کرده از رحیمداد خن بنالیدند وهم بمعرض عرض رسانیدند که اگر مارا ازروی ذره پروری بدنباله روی مملوکی مأمور فرمایند اقرب بشیوهٔ چاکر نوازی وا بعد از روش زهره گدازی فرو مایگان خواهد بود وشاه که از قید واقعه آگاه بود از روی تسلی ودل جوئی فرمود که خدا نکند که زمام مهام قوم خود را بکف غلامی بسپارم اما اگررحیمداد خان را پسرویابرادری که شایان امر سروری باشد حاضر بدارید که هم حقوق خدمت او ضایع نشود وهم رعایت وحمایت رعیت میسراید نیکو تراست وچون پاینده خان حاضر بود یکدل ویکزبان بمنصهٔ اظهار وبیان آوردند که اینك پاینده خان برادر کهتر او که ازناصیهٔ حالش انار بزرگی هویدا ودامن خیالش از آلایش بدسلوکی پاك ومبراست باماست پس اعلیحضرت تیمور شاه پیکر خجسته اختر او را بخلعت فاخرهٔ سرداری قوم بارکزائی بیاراست ورحیمدادخان که انوقت ازباعث استغاثه رعایا طلب دارالسلطنه شده بودازین ماجرا آگاه کشته لاونعمی نکفت وهمچون سردار پاینده خان ودلاورخان که بتقریب مذکور کشت شیخ عبداللطیف که ازنبایر شیخ احمدزنده پیل بود بمنصب وکالت واخذ مالیات دیوانی منسوب ومأمور گردید والتفات خان خواجه سرا بخزانه داری معین کشت ونورمحمد خان باری بصاحبکاری ممالك محروسه افتخار حاصل کرد وبخطاب امین الملکی مخاطب شده دخترش را اعلیحضرت تیمور شاه برای خود خطبهٔ نکاح فرموده در سلك بانوان حرم محترم شاهی انعقاد داد وفتح الله خان سدوزائی که بتازگی از ملتان آمده شرف دست بوسی حاصل کرده بود بند یمی خاص اختصاص یافت ومیر هزارخان الکوزائی بمنصب سرداری قوم خویش سر افرازشد وقاضی فیض الله خان دولت شاهی مدار المهام سلطنت ومشیرومدبر مملکت قرار داده شد وامور دیوان ودفتر را بدست قزلباشیه سپرد وملاعبد الغفار خان جدیدالاسلام که از اهل هنود وبملت اسلام درآمده باعلیحضرت احمدشا درین مملکت آمده کسب وتحصیل علوم دینیه کرده بود بمنصب استیفای دیوان مملکت ممتاز کشت واعلیحضرت تیمور شاه پس ازبرگزیدن اعیان مذکوره را برمناصب مزبوره بعزم قشلاق ایام زمستان در پشاور رفت

(ذکر فتنهٔ فیض الله خان خلیل درپشاور وکشته شدن وی)

این شخص رئیس زمینداران ومرجع ومآب روستائیان نواحی پشاور بود وازخیال خام بطمع سلطنت درپی جمعیت ایام افتاده یاقوت خان خواجه سرا را که معتمد علیه شاه بود باچندی دیگر از سرداران باخود متفق ساخته درقتل شاه همداستا نشدند و باتفاق اسدالله خان که نیز از نخبهٔ زمینداران علاقهٔ پشاور بود وهمزبانی

(۱) ملول وسنگین بارو عاجزوخسته ودل تنك وبستوه امدن دلتنك شدن

ذکر فتنه فیض الله خان خلیل خلیل یکقوم کلان افغان مقیم اطراف پشاور میباشند چنانچه سلسله و نسب قوم مذکوربدرانی می پیوندد

دفع فتنه برتخت سلطنت جلوس داده خودش چنانچه مذکور است طریق استقبال برگرفت نه راه غدر واحتیال اما امرای رکاب شهزاده تیمور ازحسد ورشکی که نسبت بوزیر مکنون ضمیر داشتند خیال شهزاده را برطبق مسطور از وی منحرف گردند تااورا بقتل رساند چه اگر زنده بماند زیاده ترسلم اعتبارش عروج کرده مکنت واقتدار دیگر خواهد یافت خلاصه اورا بواسطه ووسیله وحیله بمعرض قتل در آوردند که درصدور این سانحه نه شهزاده تیمورملوم است ونه وزیر مشئوم زیرا که وزیربپاس حفاظت ناموس سلطنت تدبیری اندیشیدوازتقدیر خلاف اندیشه‌اش دید وشهزاده که درچنین وقت بدون ازهمان امرای لشکررکاب که قتل وزیراصواب پنداشته بودند دیگر نیروئی درباز ونداشت میبایست درشریعت سلطنت بیرون ازپسندیدهٔ خاطر آنها کاری نمیکرد وپس از کشتن آنها شهزاده ازآنجا کوچیده ومنزل بمنزل بساط راه پیچیده وارد قندهار شد و شاه سلیمان که دست نشانیدهٔ وزیر شاه ولیخان بود ازراه معذرت باستقبال بر آمده تخت سلطنت را بشهزاده تیمور گذاشته رایت متابعت افراشت ومورد الطاف بیکرانه گردیده رعب وهراسش از تسلیات برادرانهٔ او زایل گشت

ذکرجلوس اعلیحضرت تیمور شاه

﴿ ذکر جلوس اعلیحضرت تیمور شاه برتخت سلطنت ﴾

درسال ۱۱۸۶ هزارویکصدوهشتاد وشش هجری مطابق ۱۷۷۳ هزار وهفتصد وهفتادوسه میلادی براورنك فرمان روائی جلوس نموده فص خاتمش را بدین بیت مسجع ومنقش ساخت

علم شد از عنایات الهی ❊ بعالم دولت تیمور شاهی

وسجع سکهٔ زرو سیم را بدین بیت زینت آرا گردانیده مروج ساخت

چرخ میآرد طلا وقرص از خورشید وماه . تازند بر چهره نقش سکهٔ تیمور شاه

وپس ازانجام مراسم جلوس امراء را از عطای خلاع فاخره بخود مأنوس کرده احدیرا مأیوس نگردانید وارباب مناصب را که از جانب اعلیحضرت احمد شاه پدرش بمنصبی افتخار داشت بهمان طور گذاشت وپس از اقامهٔ چندیکه کار سلطنتش رونق گرفته امور مهمهٔ قندهار منتظم گشت بعزم ییلاق کابل وترتیب وتنظیم امور جزء وکل راه برگرفت و بعداز وصول درکابل اکثر امرای درانیه را که از سبب قتل وزیر شاه ولیخان نسبت به اعلیحضرت تیمور شاه رنجیده خاطر ودلگیر شده درخلا وملاء سخن از معاندت وی میراندند وشاه ازخیانت ومخالفت ایشان واقف گردیده بود همه را بادیوان بیگی که سر خیل فتنه جویان بود بموقف سیاست احضار فرموده بیاسارسانید وازوقوع اینواقعه درانیانیکه ازسبب قتل وزیرشاه ولیخان سرکران بودند زیاده ترخایف وهراسان شدند وبخود اندیشیده سرازجیب تمرد کشیدند وعبدالخالق خان سدوزائی را که خود را عم اعلیحضرت احمد شاه میپنداشت اغوا کرده بسالاری برداشتند واو بخیال خام از اجتماع وازدحام درانیان نیروئی درباروی خود دیده داعی امر سلطنت شد وباندك فرصتی قریب شصت هزار سوار جمع وبروی کار آورده بعزم تسخیر کابل وخرابی سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه ازقندهارراه برگرفت واین وقت اعلیحضرت تیمور شاه زیاده از ششهزار سوار که آنهم بعضی را پسر در قندهار وپدر در کابل وبرخی را پسر در کابل وپدر در قندهار بود همراه نداشت لوای مدافعه افرشته از کابل راه قندهار برداشت مقارن این حال چون توفیق حضرت باری رفیق اوبود پاینده خان بارکزائی ومحراب خان شیرزائی ودلاور خان اسحق زائی باجمعیت خودها ازعبدالخالق خان روی برتافته بسوی اعلیحضرت تیمورشاه شتافتند وآنگاه که جنبین بهم در رسیدند جنك سخت روی داده قندهاریان مغلوب شده هزیمت یافتند وعبدالخالق خان باجمع ازسران طوایف درانی دستگیر گشته وی بامر اعلیحضرت تیمورشاه از حلیهٔ بصر عاری گردیده دیگران را امرای همرکاب شاه بزر خریده جانب مساکن شان روان نمودند وپس از حصول این فتح سردار پاینده خان بارکزائی ودلاور خان اسحق زائی که هردوتن از عبدالخالق خان روگردان وباشاه همعنان شده بودند بلقب سرفراز خانی ومدد خانی مخاطب وممتاز گردیدند واعلیحضرت تیمور شاه ازفتحگاه رهسپارقندهار گردیده بعد ازورود درآنجا کسانیرا که بانی

وازپس پسر پدررا بزنبوره های آهنین پاره پاره کرده حکم پادشاهی اصدار یافت که همچنین درهرجاهر کراازین فرقه بیابند بلادرنك آهنك قتلش کرده زنده نگذارند وازصدور این حکم همه مردم سکهه بشعب جبال شاهجه وتنگنای مغارات ضیقه خزیده پناه گزیدند وزیست مخفیانه اختیار کرده همچنان در مضایق (۱) ومزالق (۲) روزکار میگذرانیدند تا که از حملهٔ اعلیحضرت نادر شاه افشار بنیاد سلطنت کورکانیه روی بانهدام وانکسار نهاد باز آن گروه را نیروئی دربازو حاصل گشته ازکوه فرود آمدند وهنگامه آرای قتال وجدال شده درهند ونجاب استیلا یافتند واکثرمساکن ومواطن را خراب وبیاب کرده ابواب تاخت وتاراج بکشادند تاکه اعلیحضرت احمدشاه درانی را دست حمایت مسلمانی کریبان گیر گردیده چند مرتبه بقراریکه مذکورشده آمد روی انتقام بدانسوی آورده جزای کاربکنار آنهانهاد وتغلبات وتصرفات مابعد اینطایفه که درعهد اعلیحضرت تیمور شاه واعلیحضرت شاه زمان واعلیحضرت شاه شجاع وپسران سردارپاینده خان بوقوع پیوسته مرقوم شده میآید.

(۱) جاهای تنك

(۲) جاهای لغزیدن

—(ذکر سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه)—

ذکرسلطنت اعلیحضرت تیمور شاه

(ابن اعلیحضرت احمد شاه درانی)

چون اعلیحضرت احمد شاه بقراریکه مذکور گشت ازجهان درگذشت شش پسر چون شهزاده تیمور (۱) وشهزاده داراب (۲) وشهزاده سلیمان (۳) وشهزاده شهاب (٤) وشهزاده سکندر (٥) وشهزاده پرویز (٦) ازوی باز ماندند واز جمله شهزاده تیمور وشهزاده سلیمان بادشاهی کرده دیگران بی نام گذشتند وخاندان این سلطنت را سدوزائی میگویند بدینمعنی که اعلیحضرت احمدشاه (۱) مرحوم بن محمدزمانخان (۲) بن برمست خان (۳) بن شیرخان (٤) بن خواجه خضرخان (٥) بن سدواست (٦) واین سدو بقرارذکرصاحب کتاب حیات افغانی درماه ذی الحجه سال ۹٦٥ نهصد وشصت وپنج هجری تولد یافته بموجب امر شیخ اکوی زاهد موسوم باسدالله شده ۹۸ نودوهشت سال زندگی کردونامش بتلفظ عوام معروف بسدو گردیده است ووی بن عمر (۷) بن معروف (۸) بن بهلول (۹) بن کنی (۱۰) بن یامی (۱۱) بن حبیب (۱۲) بن فوفل (۱۳) بن زیرك است (۱٤) واز نجابارك والکو وفوفل منشعب شده اند زیرا که همهٔ ایشان پسران زیرکندواو بن عیسی (۱٥) بن رجر (۱٦) بن افعل (۱۷) بن ترین (۱۸) بن شرف الدین (۱۹) معروف بشرخبون بن سره بن (۲۰) بن عبدالرشید (۲۱) ملقب به پتان است الغرض وزیرشاه ولیخان که سلطنت شهزاده سلیمان داماد خودرا مدنظر داشت بمدازطی بساط سلوك اعلیحضرت احمدشاه اورا برتخت جلوس داد وشهزاده تیمور که متمکن ایالت هرات بود بالشکر آراسته راه قندهار برداشت ومقارن اینحال مدد خان (اسحق زائی) وغیره چند تن امراء که از تسلط و استعلای وزیرشاه ولیخان آزرده خاطر شده بودند از قندهار رو بجانب هرات آورده بشهزاده تیمور پیوستند ووزیر شاه ولیخان از توجه شهزاده تیمور بطرف قندهار اندوهناك وبیقرار گردیده بمشورت وصوابدید شاه سلیمان با ۱٥ یکصدو پنجاه سوار از راه حیله طریق استقبال شهزاده پیش گرفت که شاید اورا بفسانه وفسون فریفته بخود مهربان سازد ودرفراه بمسکرگاه شهزاده تیموررا نزدیك گرده بخبر داخل اردو شده فرود آمد وشهزاده وسران سپاه از ورود او آگاه گشته همگنان باتفاق قاضی فیض الله خان شهزاده را بدانسر آوردند که اورا قبل ازدرك ملاقات بمرك رسانند تا ازفصیح بیانی وشیواز بانی کاررا دیگرگون نسازد وشهزاده چون ازتخت نشینی برادر کوچك خود سلیمان که بواسطهٔ وزیرشاه ولیخان شده ازاو آزرده خاطر بود درمنزل سیاه آب واقع غربی بکوا انکو خان بامیزائی را مأمور بقتل شاه ولیخان کرده واو باتفاق وهمدستی اسلامخان ویرا بادوفرزند ودوتن خواهرزادگان ازجمدش بقتل رسانید درین واقعه بیانیکه محقق ومطابق واقعست اینکه اعلیحضرت سراج الملة والدین فرمودند ودرج کتاب شدکه وزیر شاه ولیخان نظربااینکه مبادا از سبب حاضر نبودن شهزاده تیمور که در هرات بود مردم فتنه جوی نکوهیده خوی دست بتاراج خزاین وکارخانه جات پادشاهی گشوده ناموس دولت ببادرودپس شهزاده سلیمان را برای

طریقه باشند از جهة اختیار کردن این نحله برطبق قاعدهٔ دیرینهٔ اهل هنود از همدیگر اجتناب واحتراز نمیکنند واینطریقه دراواخر عهد بادشاه ذیجاه مرحوم اعلیحضرت اورنك زیب بظهور پیوسته مخترعش گرو گوبند مذکوراست وپس ازو بندانام بجایش نشسته مکنت واقتدارکلی بهمرسانید وچون کینهٔ دیرینهٔ کشته شدن تیغ بهادر وهر دو پسر گروگوبند را درخاطر داشت درهرقریه ودهی از اهل اسلام که دست ستمش میرسید تاخته ازسکنهٔ آن هرکرا مییافت میکشت حتی از اطفال خورد سال درنمیگذشت وبآن هم اکتفانکرده بطون زنان حامله را دریده اطفال شان را بیرون کشیده هلاك میکرد تا که اعلیحضرت بهادرشاه ازجوروستم او آگاه گردیده رایت کوشمال وی برافراخت ومنعم خان خانخانان را باسی هزار سوار مأمور کرده بندا را درکوه گره محصور نمود وبحیله ازانجا بدررفت وبعد ازان محمدامین خان وآغرخان ورستم دل خان وغیره باز اورا محصور نموده کاری ازپیش نبردند وهمچنین اندك اندك مقابل افواج شاهی میکشت واکثراوقات بقطاع الطریق وسرقت بسر برده شب بجائی وروز درمأوائی گذرانیده مقیم مسکن معینی نمیبود ودرقتل وغارت مسلمین وتخریب مساجدونبش قبور ایشان مضایقه نمی نمود واین روش امتداد یافته انقراض نیافته بود که اعلیحضرت بهادر شاه ازدنیا انتقال نمود ودرلاهور طرح نفاق وقدح آئین وفاق دربین شهزادکان اتفاق افتاده کسی بکوشمالی و سرزنش سکهان نپرداخت و رفته رفته بازوی بندا نیروئی یافت تا که اریکهٔ سلطنت ازفرجلوس فرخ سیرزیب وزینت پذیرفته اسلم خان صوبه دارلاهور به تنبیه بندامامور گشت وباوی در آویخته مغلوب گردیده بلاهوردر آمد وازین فتح بندا زیاده تر مغرورشده بیش ازپیش دست کینه و آز بآزارجان وتاراج مال مسلمانان دراز کرد وبایزیدخان صوبه دار سرهند بدفع او برخاسته بالشکرآراسته مهمیز براسپ ستیززد ودرلشکرگاه خویش باسعدودی درخیمهٔ علیحده مشغول نماز مغرب شد ودرحالت گذاردن نماز یکتن ازاتباع بندا بمثابه فدائیان حسن صباح غفلةً داخل نماز گاه شده بایزید خان را درحالت تضرع ونیاز اززندگانی بینیاز ساخته سالماً بدررفت وبهمراهان خودپیوست واین خبرسمرگشته بفرخ سیر رسید واو عبدالصمد خان بهادر دلیر جنك تورانی صوبه دار کشمیررا باچند هزار سوار مغولیه بدفع بندا گماشت وزکریا خان پسر عبدالصمد خان را بجای بایزیدخان مقتول بصوبه داری لاهورمأمور کرد وقمرالدینخان بن محمدامین خان اعتمادالدوله را باآغرخان بافوجی دیگر از مغولیه وسوارهٔ نظام وتوپخانه بمعاضدت ومعاونت عبدالصمد خان گسیل گردانیده عبدالصمد خان حسب الامر بادشاهی عازم لاهور شده عارف خان را بنیابت پسرش مقرر لاهور کرد وخودرایت ستیز بقلع بندا برافراخته برسروی بتاخت ومحاربهٔ سخت زوداده آخرالامر بندا مغلوب گشته منهزماً درقلعهٔ گورداس پورشتافت ودرانجا محصور شده ازامتداد مدت محاصره قحط وغلادرلشکرش افتاده کاو واسپ ودیگراشیائیکه بنحلهٔ شان ممنوع وحرام بود همی خوردند تا که بسیاری از ایشان از گرسنگی هلاك شده مابقی خواستار امان گردیدند وعبدالصمدخان ملتمس شانرا پذیرفته علنی درمیدان استوار نموده قرارداد که اسلحه وآلات حرب خود هارا درزیرعلم گذاشته داخل اردوی اسلام شوند وچون کار برین قرارگرفت پس از فراهم شدن ایشان درلشکراسلام همه را گرفته بقواد سپاه سپرده درکناررودیکه ازبین گورداس پورمیگذرد سربریدند وسرکردکان شان را براشتران عریان وخران بی پالان غل بگردن وپابزنجیر سوار کرده کلاههای کاغذی برسرهای شان نهاده از پیش روی لشکر براه انداخته داخل لاهور کردند وبعد ازچند روز عبدالصمد خان همه را بدستور مذکور درتحت حفاظت قمرالدینخان مزبوروزکریا خان پسرخویش روانهٔ دهلی کرد وآنگاه که بقرب دهلی رسیدند محمدامین خان اعتمادالدوله ازحضور فرخ سیر مأمورگشت که خود بندا راروی سیاه کرده برپشت پیل ودیگرانرا برخر واشتر سوار نموده سرهای کشتگان ایشان را برنوك سنان افراشته بشهردرآورد وچون بکمال فضیحت بحضورفرخ سیررسیدند بندا وپسرش بادوسه تن معتبردیگر درزندان ارگ محبوس گشته دیگرانرا حکم شد که درروز صد نفر بمواجههٔ محکمهٔ کوتوالی درراستهٔ بازار بقتل رسانند وپس از قتل همهٔ اسراءپسربندا را سربزانوی پدر نهاده از دست خود بندا بیاسا رسانیدند

امرداس نام مرید خودرا خلیفه قرار داد واو بیست ودوسال بعبادتگاه مرشدش نشسته اگرچه فرزند ازخود داشت لیکن رامداس نام داماد خویش را بجای خود نصب کرده بقرار گاه اصلی خود شتافت واوهفت سال زندگی کرده ازجن نام پسرش معبد نشین پدر خویش گردیده بیست و پنجسال بطریقهٔ پدر بسر برده بمقر جاوید شد وپس ازو گرو هرگوبند نام پسرش سی و هشت سال سالك مسلك پدر بوده از عقب او گرو هر رای نواده اش بمسند جد خویش جای گزید وهفده سال رهروان این کیش را مقتدائی کرده بجهان جاودان رفت وبعد از وهرکشن نام درکودکی برو ساده پدر متکی گشته پس از زندگانی سه سال در گذشت وبجای او تیغ بهادر پسر کوچك گرو هرگوبند نشسته گرو رام را و برادرهرکشن مذکور راه مخالفت باوی پیش گرفت ودرعداوتش همیکوشید تا که پس از یازده سال تیغ بهادراسیر ودست گیر امراء اعلیحضرت عالمگیرشده درسال ۱۰۸۰ هزاروهشتادهجری بامراعلیحضرت عالمگیر کشته شدمفصل این مجمل اینکه تیغ بهادر مذکورکه معبد گزین هشتم نانك بود اتباع وافرفراهم آورده صاحب مکنت واقتدار شد وجمعیتی بدورش گرد آمده طریق حیف ومیل مال ومنال مردم پیش گرفت وهم ازاهل هنود ازراه پیری ومریدی زر اخذ می نمود وازین امرواقعه نگاران باعلیحضرت عالمگیرآگهی دادند که زود است که تیغ بهادر از تاراج کردن و گرفتن مال مردم اقتداری بهمرسانیده برپادشاه خروج نمایدواعلیحضرت عالمگیرازعرض واقعه نگاران بنام صوبه دارلاهور منشورقیدوبند ورا صادرفرموده درغل وزنجیرش انداخت وبعد از چند روز بموجب صدورحکم دیگر او را بقتل رسانیده جسدش را پاره پاره کرده در گذرگاه ها وبازارها آویخت وپس ازو پیروان ومریدانش ازهیبت وسطوت پادشاهی بدون سلاح بطورفقراء گردش میکردند وگرورام را وکه معاندتیغ بهادربود (۱) درسال ۱۰۹۵ هزارونودوپنج هجری پانزده سال بعد از وی بدرودجهان کرد ودرمیان دیره دون واقع دامن کوه منصوری قرارگیش هنود سوخته شد وقبرش بزر وزیور تمام انجام یافته تاحال استواراست وچون دران موضع دیره ازمستحدثات رام راو است که مسلمان آنرا قبر وهندو سمادگویند ودون میان دوکوه را گویند بدیره دون موسوم گردیده است وگویند که گرو رام را وسماد خود را العیاذ بالله من التشبیه بمثابه کعبه ساخته ودرمیان برج وسط آن خاکستر گرورام راو واقعست وچهار پایهٔ را که درزند گیش بدان میخوابیده متصل قبرش نهاده اند وبیرقیکه سی وشش گز ارتفاع آنست بدرب مقبره اونصب کرده پارچهٔ سرخی بران پوشانیده اندوهمه مردان وزنان طایفه سکهه آن بیرق را نیایش وستایش میکنند وروز شادمانی ایشان که روز اول ماه ویساك است مطابق ۱۱ ماه اپریل انگلیسی وموافق ۲۲ بیست دوم ماه حمل ازسال شمسی است ولوح تاریخ فوت گرورام راو ازسنك وجانب شرقی مقبرهٔ وی منصوبست الغرض پس ازارتحال اعلیحضرت عالمگیردرعهدسلطنت اعلیحضرت بهادرشاه وبقولی در آواخر زمان اعلیحضرت عالمگیر گروگوبند بن تیغ بهادر مسندنشین مستقر پدرش گشته پراگندگان فرقه سکهه رابتدریج جمع کرده اندك اندك مسلح ساخت واسب و آله حرب بهمرسانیده آغازترکتاز کرد وکارگذاران پادشاهی اسباب قلع وقمع وی بیاراستند وگروگوبند ازخوف جان گریخته بمأمنی خزیده دوپسرش ازدست کارداران پادشاهی بقتل رسید وخودش پس از خاموش شدن آتش فتنه که افروخته وازجائیکه مأمن گزیده بود جانب منزلگاه اهل وعیال خود راه مراجعت برگرفت وچون عبورش بواسطهٔ حکام ومتصدیان سرهند متعسر بود بوعده ومژدهٔ دادن زربعضی از افغانان آنسرزمین را بدرقهٔ خود ساخت که اورا بعیالش رسانند وآنها بطرز افاغنهٔ آنجا لباس نیلگون دربروی کرده موی سروریشش را بلند گذاشته باخود برداشتند ودرعرض راه هرکه از حال او جویا میشد درجواب میگفتند که پیرزادهٔ اوچه استوآنگاه که بمسکن خویش رسیدهمان هیئت را که باعث نجاتش شده بود تغیرنداده پیروان خودرا نیزراه نمودکه وضع مذکوررا اختیار کرده هرگز تغیرندهند الحاصل پس ازپیوستن بکسان ونزدیکان خویش آشفته حواس کشته مانند مدهوشان ودیوانگان گردش میکرد وباوجود آنحالت درپی انتقام خون فرزندانش میبود تا که بمرد واین آرزو باخود برد وطایفهٔ سکهه که سالك طریقهٔ اویندموی سروریش نمی تراشند وشارب نمیزنند واکثرلباس نیلگون میپوشند وبا اصلحه ویراق گردش مینمایند وهرچند از فرق مختلفه وابعد

(۱) بقرار نوشته تاریخ احمدی وخزانه عامره

میان دوآبه واقعند وامرت سرنخبه وعمده آنهاست وخروج سکهان درابتدا ازملک مانجهه که امرت سر دران واقعست بوده ودرین شهراز کثرت سران وسرداران هرسری سالاری و هردری درباری بوده و هر کدام محصول دکاکین بازار تعمیر کردهٔ خویشتن را میگرفته اند واز همه سرداران آن‌شهر کلاب سنگه بهنگی ولد جنهداسنگه برتری داشته چنانچه مرجع اکثر ازمردم سکنهٔ شهر واهل بازار اوبوده وامرت سرنام تالا بیست که اماکن پخته از آجر وحجر در اطراف آن برافراخته اند ودر میان این تالاب گنبدیست که معبد سکهان ومقام گروی ایشانست وزن ومرد گروه سکهه در هرگاه وبیگاه بدانجا رفته سماع خواندن کتاب گرنت می‌نمایند وآن کتاب را نانك ازفهم خویش درتوحید واختیار نیك سلوکی واجتناب ازبدرفتاری تصنیف کرده است وپس ازخواندن وشنیدن آن کتاب همه روزه باآوازجهر بمنك حرمت‌واهانت ملت اسلام میکرده اند تا که اعلیحضرت احمد شاه درانی چنانچه از پیش ذکر شده آمد آن تالاب را از خاك و خاشاك واستخوان آکنده ساخته مردم شهر وبازار را ازایذاو آزار آنها ایمن گردانید وشهر لاهور بفاصلهٔ هجده گروه مابین جنوب ومشرق امرت سرواقعست ومردم سکنهٔ این‌میان دو آبه ازهندو ومسلمان مخلوطند

(میان دوآبه پنجم)

این میان دوآبه دربین آب بیای موصوف ونهر ستلج واقع و۳۳ سی وسه گروه مسافت عرض آنست واین دو آبه را مردم پنجاب تنها دو آبه میگویند قطع نظر از دیگران و قصبات ودیهات بسیار درین میان دو آبه واقعند ودوازده هزار سواره وپیاده از اسلام وسکهه درازمنهٔ سابقه اقامه گزین اینجا بوده اند واز نهر ستلج جانب مشرق گذشته منتهای مملکت پنجاب است چنانچه ازانجا ابتدای خاك هریانه وبادنی سرهند میباشد الغرض ازدریای اتك تا کنار دریای (۱) جمن هزاران سردار ازمردم‌سکهه مسکن داشته ویك‌مردیکربرا سرباطاعت‌فرو نمیگذاشته اند وسبب کثرت سرداران آن دیار اینکه هرکه دوسه سر اسپی بدست آورده لجام بکام می نهاد ندای سرداری میداد ودرروزنبرد باهزار مرد برابری میکرد چه دیگر مردم سکهه باوی درپیکار یار میگشت وباوجود کثرت سوار آن نواحی تاب افواج اعلیحضرت احمد شاهی را نمیآوردند چنانچه درمحاربات آن‌پادشاه کشور کشا مسطور شود آمد .

(۱) جمنا

﴿ تتمه مناسبه دربیان استیلای سکهه وعقیده ایشان ﴾

سکهه بمعنی مرید وپیرواست واینطایفه بواسطهٔ پیروی نانك موسوم به سکهه شده است وبقرار بیان‌صاحب سیر المتأخرین پدر نانك بقال واز قوم کهتری وصاحب ثروت بوده ونانك ازفیض خدمت سیدحسن نام درویش که صاحب حال بود ونظر تربیت جانب او داشت فی‌الجمله دانشی بهمرسانیده برحقایق ومعارف کتب صوفیهٔ اسلام اطلاعی حاصل نمود ومضامین اقوال عرفای ملت اسلام را بزبان پنجابی درسلك نظم دراورده کتابی فراهم ساخته گرنت نام نهاد و کثرت اتباع ومکنت درزمان سلطنت اعلیحضرت بابر شاه مقبول بوی میسر گشته مطاع خلق شد وتا حال آن کتاب در دست پیروانش موجود وبغایت معروف است ودرخواندن آن مواظبت داشته تعظیمش مینمایند و چون کلامش مأخذ صحیحه دارد خالی از کیفیت ومتانتی نیست وفقراء اینطایفه بمثابهٔ فقراء اسلام وضع ورفتار میکنند ودر بلدان وقرائیکه اهل این کیش سکنی دارندخانهٔ موسوم بسکنت که باصطلاح مردم افغانستان درمسال گویند تعمیر کرده یکتن مرشد ودیگر فقراء که مریدان وی باشند دران خانه مقرگزیده زیست مینمایند الغرض از نانك دوپسر ماند یکی سری چندودیگری لکهمی چند نام وپسر دومی زر اندوخته عمربسیر وصید گذرانید واعقاب واحلافش نیز پیروی وی کرده تاحال بوتیرهٔ او روز میگذرانند وسرچند طریقهٔ درویشی اختیار کرده زن نخواست وبجای نانك پدرش بمعبد نشست چنانچه آنکه نام که یکی از خدام نانك بود بجای وی نشست و سیزده سال بعبادت گاه او بسر برده از عدم فرزند

(ذکر اراضی میان دو آبه اول از طرف مملکت افغانستان)

درمیان اینـدو آب که نهر اتك ونهرجیلم اند یکی قصبهٔ حسن ابدال است که از آنجا راه بجانب کشمیر ممدوداست وازانجا درانوقت ابتدای دخل وعمل ولایات متصرفهٔ طایفه سکهه بوده دیگر قصبهٔ راول پندیست دیگر قلعهٔ رهتاس است واین دوقصبه ازابنیهٔ شیرشاه افاغنه سوریست و بیرون ازهرسه ولایت مذکوره دیگر محال معمورهٔ زیادنیز هستند که اکثر درجبال وجنگلستان واقعند وراه دیگر ازنهرسند معبر قلعهٔ اتك است که حال دولت انگلیس پل مستحکمی درآنجا مشتمل دوطبقه تعمیر نموده اند که طبقهٔ زیرین گذرگاه قوافل وطبقهٔ فوقانی عبورگاه ریل دولتی میباشد که تاپشاوروسرحد حالیه افغانستان آمدورفت میکنند وراه دیگر ازموضع دهنی کیب بدریای جیلم می پیوندد واینراه دریای اتك را ازمعبرنیلاب واقع سی وپنج کروهی پشاورعبره کرده پس ازطی مسافت بیست کروه واصل دهنی کیب میگردد ومردم مسکونهٔ ایندو آبه قاطبهٔ اسلاماند وازشجاعت مداخل ومزارع ایندو آبه را صرف خودها کرده بطایفهٔ سکهه نمیداده اند واسپان مقبول خوش اندام که شایستهٔ زین ولجام اعزهٔ انام باشند ازانجابهم میرسد ومردم آنجا تنومند وقوی هیکل اند ومحدودهٔ این میان دو آبه بقرار تاریخ احمدی که همهٔ این تفصیلات ازان نوشته میشود مشتمل برجبال شاخ مرتفعه وکریوهای مستصعبه است وجبال نمکسار درین محدوده بقرب پنداداورخان ونهرجیلم واقعند وهرکدام ازمردم آنمقام که درین میان مسکن داشته اند برشعبه وقله کوهی تعمیرعمارتی کرده برافراشته اند وبواسطهٔ همان یك عمارت ودشوار گذاربودن محل استقامت خودرا راجه خوانده بحکم دیگری کردن اطاعت نمی نهاده مکرمطیع ومنقادسلاطین درانیه بوده اند وپنداداورخان شهر وحصار بزرگی دارد ودریای جیلم اززیرآن میگذرد ومحصول این شهرومضافاتش بانجاه هزار روپیه عائد معدن نمك تعلق براجگان طایفهٔ سکهه داشته واین میان دو آبه درزمان سلطنت اعلیحضرت شاهزمان نواده اعلیحضرت احمدشاه بتصرف مهاراجه رنجیت سنگه در آمدهٔ پس ازان تمام مملکت پنجاب وملتان وکشمیروغیره رامهاراجه رنجیت سنگه مذکور تغلباً متصرف گشته درسال ۱۲۵۰ هزار ودویست ونجاه هجری بقرارگاه اصلی خودشتافت که انشاءالله درموقع آن ذکرشده میآیدوگذرگاه سوم نهراتك بقرب کالی باغ ودیرهٔ اسمعیل خان واقعست که ازانجا گذشته بملتان میرود

(میان دو آبه دوم)

که در بین نهرمذکورجیلم ودریای چناب واقع وعرضش سی ویك کروه مسافتست ومواضع معمورهٔ این میان دو آبه قصبهٔ ونکیان وهرسه قری شادی والندکه مردم سکنه آنها مسلمانند وشهرگجرات میان دوله وغیره قصبات ودهات نیزدرین میان دو آبه واقعندونهرچناب بزرگ ترین انهار پنجاب وبرابردریای گنگ ولی آبش عذب(۱) تر ازانست

(۱) یعنی شیرین تر

(میان دو آبه سوم)

وآن دربین نهرچناب مذکورونهرراوی واقع وعرضش بخط مستقیم ۳۲ سی ودوکروه مسافتست وشهر وزیر آباددرین سرزمین بکنار نهرچناب اتفاق افتاده ودیگر قصبات چون(۱) نسودردو(۲) گجران والهو(۳) نودی موسی خان و(٤) سیالکوت و(٥) میردوال وغیره دهات وقریه جات وچهارمحال ایمن آباد همه درین میان دو آبه واقعندواز نجاراه بجانب لاهور میرود وگذرگاه نهرراوی درزیرقلعه لاهوراست که مردم میگذرند واز گذرگاه میردوال سالکان طریق شهر امرت سر عبور کرده بدان شهر میرود

(معمورات میان دو آبه چهارم)

این اراضی وبلدان دربین آب راوی مزبورونهربیاه واقع مسافت عرضش سرزمین آن بخط مستقیم ۳٤ سی وچهار کروهست و(۱) شهرلاهورو(۲) امرت سرو(۳) جنداله و(٤) خواس پورو(٥) بیرون وال که مسکن وموطن افاغنه است همه درین

هشتادو شش شجری طایرروحش ازقفس تن پرواز کرده بابهشتیان دمساز گشت ویافوت خان‌خواجه سرا که‌محرم خاص شاه بود فوت اورا اخفا کرده تابوتش را باخزانهٔ رکاب وبانوان حرم عفت واحتجاب بقسمی بشهر در آورد که کسی بدان آگاه نگردید ووزیر شاه ولیخان باشهزاده سلیمان بتغسیل وتکفین پرداخته بعد از ادای نماز جنازه جسد شاه را درباغ میان شهر واقع ضلع غربی ارك در موضعیکه وصیت فرموده بود چنانچه رقم شده آمد دفن کردند

§ ذکر اوصاف حمیده وافعال پسندیدهٔ او §

(۱) ذکر اوصاف وافعال اعلیحضرت احمد شاه

آن پادشاه خلد آرامگاه باحشمت ومکنت سلطنت ضعفا را هرگز تحقیر نمیفرمود واقویای بارسا را توقیر نموده زیر دستان زیردست آزار را توبیخ مینمود واحاد وافراد سپاه را با افسران صاحب جاه مساوی میدید وفعلی که بشریعت غرا مذموم بود بخود واحدی نمی پسندید ودرطریقت همسلك فقراء بود وعلماء وسادات را نیك پرورش داده اوامر ونواهی الهی را درمحل اجرا می نهاد وستم رسیدگان را بوجه پسندیده داد میداد وهمواره دراحیای حق وامانهٔ باطل مطابق شریعت غرا خوداقدام مینمود وعلماء وسادات رابافقراء درمجلس خویش بدست راست جای نشستن تعین کرده اعیان واشراف را بدست چپ مقرر داشته برای علماء وسادات بقدر کفاف مؤنت ومعیشت وظیفه معین گردانید دیگر اینکه درتمام عمرش چه درملازمت وچه در سلطنت مرتکب ملاهی ومناهی نشده پاکی طینت او ضرب‌المثل افاغنه میباشد وجمعی از مردان وزنان متدین را از راه صواب بجاسوسی گماشته از کردار نیك وبد مردم خودرا+ آگاه کرده دروقت انکار فاعل کار وقایل گفتار خودش مطابق واقع بیان فرموده منکررا الزام می نمود وعلاوه برهمه علمای ملت گستاخانه فتوای احکام شریعت را در حضورش داده معاتب نمیشده اند چنانچه روزی از راه امتحان پارسائی وحقیقت سرائی علمای بارآلهٔ از آلات ساز خواسته بنواختن در آورد وملا ارادت معروف بشاهو ویکی دیگر که حاضر بودند از آواز سازدل گداز گشته از مجلس برخاستند وملا شاهو زبان حقیقت بیان گشوده بجرأت وجسارت گفت ای احمد انچه کار است که مرتکب شدهٔ اعلیحضرت احمد شاه درجواب گفت چه میشود وضرراینکار چیست وی بپاسخ گفت که بهمین کلمهٔ که گفتی گویا حرام را حلال شمردی ونتیجهٔ حرام را حلال شمردن کافرشدنست این را گفته قدم به بیرون شدن نهاد واعلیحضرت احمد شاه گفت که مباشر این امر شدن وآن گفتم برای امتیازپاکدامنی علماء بود نه اینکه حرام راحلال دانستن پس ملا ارادت گفت حالا که کار امتحان درمیان آمد دیگرحاضرمحفل حضور پادشاهی نخواهم شد چنانچه درکوه سرخ رفته منزوی گشت ودرآنجا میبود تا که ازجهان درگذشت آری ازکردار نیکو وگفتاردل‌جوی اوست که نسبت بصغاروکبارسکنهٔ مملکت داشت وپیران را بمنزلهٔ برادر وجوانان را بمثابهٔ پسری میپنداشت که‌دیگرمردم مملکت عموماً وطوایف درانی خصوصاً باسم اعلیحضرت احمد شاه بابابادوروحش را بالتماس مغفرت ازحضرت عزت شاد میکنند وازآثارخیرآن پادشاه مجاهد، متشرع نهرروضهٔ که وقف مرقد والده ماجده‌اش نموده‌ومسجد جامع‌شهروآوردن خرقهٔ مطهره درقندهاروازابنیهٔ میمونه اش حصارشهروارغنوقبهٔ چارسوق قندهارند که ازان پادشاه مینو آرامگاه بیادکار بازمانده است که زبان زد صغار وکبارند

(۲) بقرار بیان صاحب تاریخ احمدی

{ ذکر ولایات میان دوآبه های انهار پنجاب }

(۲) ازمناسبات اینکه‌درضمن سلطنت ومملکت گشائی اعلیحضرت‌احمدشاه ذکرپنجاب‌بکرات ومرات‌رقم گشت آمد لازم گردید که اراضی هریك ازمیان دوآب پنجاب را بقرای آن مفصلا درج کتاب نماید تاصاحبان‌دانش‌از زحمات‌اعلیحضرت احمدشاه که درتسخیرآن ولایات چندمرتبه کشیده ازولایات مملکت افغانستان گردیدندورایکان بتصرف غیردرآمده اند بدانند

هزارو یکصدو نه باخود ها درخانقاه جوزگون آوردند (مثنوی)

خرقه پاك سید عربی که دهد از ریاض جنت یاد در هزارو صدو نه از هجرت

محمل او بجوزگون افتاد جوزگون شد چو قابل این فیض زانجهت نام کشته فیض آباد

وازانجادرنهم شهر ربیع الاول سال ۱۱۸۲ هزارویکصدوهشتادودووزیرشاه ولیخان بامی زائی درقندهار آورد چه میفرمایند

﴿ مجمل و ملخص جواب ﴾

ذهب بعض المحدثین من الحفاظ والمشایخ الصوفیه الی اثباتها قال الحافظ السیوطی رحمه الله فی مؤلف سماه اتحاف الفرقة برفع الخرقة ان جمعاً من الحفاظ علی اثباتها وذکرالشیخ شهاب الدین احمد بن محمد بن الخطیب القسطلانی فی المواهب اللدنیه بعد نقل خدش الخادشین فی اتصال لبس الخرقة من طریق الحسن البصری رحمه الله نعم لبسهم لها مع الصحبة المتصلة الی کمیل بن زیاد النخعی رحمه الله وهو صحب علی بن ابی طالب من غیر خلف فی صحبته بین أئمة الجرح والتعدیل وفی بعض الطرق ای للخرقة اتصالها باویس بن عامر القرنی خیرالتابعین وهو اجتمع بعمر بن الخطاب وعلی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما وهذه صحبة لا مطعن فیها

ملخص معنی اینکه بعض محدثین از حافظان وشیخان صوفیه جانب اثبات خرقه اند حافظ سیوطی رحمه الله درتالیفیکه آنرا اتحاف الفرقه برفع الخرقه نام نهاده است گفته که جمعی ازحفاظ براثبات آنند وشیخ شهاب الدین احمد بن محمد خطیب قسطلانی درمواهب اللدنیه بعد نقل خدشهٔ اعتراض کنندگان درپیوند دادن پوشیدن خرقه ازروایت حسن بصری رحمه الله ذکرمی کند که آری ایشان پوشیدن خرقه رابواسطهٔ صحبت متصله منسوب بکمیل بن زیاد نخعی که بدون اختلاف علمای جرح و تعدیل درك صحبت حضرت علی رضی الله تعالی عنه را کرده است میکنند ودربعض روایات که درباب خرقه است پیوند پوشیدن آن باویس بن عامر قرنی رحمه الله که بهترونیکوتر تابعین است واو درك صحبت حضرت عمر رضی الله عنه وعلی رضی الله عنه هردو کرده است که در اینچنین صحبت جای طعن نیست انتهی

(ذکر وفات اعلیحضرت احمد شاه)

(واندکی ازافعال آن خلد آرامگاه)

وفات اعلیحضرت احمد شاه

درسال ۱۱۸۶ هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری مرض آکاله از دیر سال عارض حال اعلیحضرت احمد شاه شده وبینی اورا بقرار بیان علی قلی میرزا باد خورده وبینی مصنوعی مکلل بالماس ساخته در برابر آن میگذاشت عود کرده دماغش را تمام ضایع نمود وازدماغ بسینه وحلقش ریخته اعضایش را بتاب وتب انداخت و ازعلاج اطباء یهودی ندیده لاجرم بامید شفاء روی علاج بسوی ارواح صلحاء آورده نخست بزیارت مرقد ملانصرو صاحب دردهله واقع سمت شمالی شهراعلیحضرت احمد شاهی رفته پس ازادای مراسم زیارت وصرف صدقات وخیرات بشهر معاودت کرده ازالتماس اطباء جهت تغیر آب وهوا درکوه توبه که باعتدال هوا وآب کوارامعروفست تشریف برده چون اجلش رسیده بود تبدیل هوا سودی وآب کوارا یهودی نبخشوده مرضش شدت یافته درینوقت شهزاده تیمورفرزندش که ایالت هرات داشت بعزم عیادت راه قندهار برگرفت وشاه ولیخان وزیر بتصور اینکه شهزاده سلیمان پسر دیگر اعلیحضرت احمد شاه را که دامادش بود بسلطنت بردارد حیلت انگیخته اعلیحضرت احمد شاه را بلطایف الحیل بدان سرآورد که نسقچیان مأمور فرموده شهزاده را از چهار کروهی شهر قندهار بجانب هرات معاودت دادند و بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی منشور ممانعت از حضور شاه بنام شهزاده تیمور شرف صدور یافته درمنزل واشیر واقع هشتاد کروهی قندهار بشهزاده رسیده ازانجا جانب هرات مراجعت کرد پس ازان بمفاد آیهٔ کریمهٔ (کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون) آثارمرك ازناصیهٔ حال اعلیحضرت احمدشاه درك شده درشب جمعه ۲۰ بیستم ماه رجب سال ۱۱۸۶ هزار ویکصدو

کرامت را داشتند از عراق عرب بما وراء النهر آورده درسمرقند عمارتی برای نهادن آن برافراشته چندی ازسادات صحیح النسب را بتولیت آن مقرر وقریهٔ ده بیدرا وقف ودخلش را جایگیرمتولیان آن لباس جلالت اساس معین کرد و آن قبهٔ منوره اکنون بخواجه خضرزبان زد روزگار وآباد واستوار است چنانچه درسال ۱۲۹۷ هزارو دوصدو نودوهفت هجری آن بقعهٔ شریفه رابچشم خویش مشاهده وآباد ملاحظه کردم ویحتمل که پس ازفوت امیر تیمور بتوسط والیان آنولایت که اولاد واحفاد امیر مذکور بودند بامتولیانش بدار الشرف بخارا نقل وتحویل یافته وهمچنین پس ازچندی ازانجا نیز بواسطهٔ یکی ازنبایرآن امیرمنتقل ببلدهٔ جوزون شده شاه بیك خان ولی متولی باشی آن بوده وبامرامیرزادهٔ که درانجا آورده شده خارج ازحصار شهرقبهٔ برای آن بنیادو آبادکردیده بلدهٔ جوزون ازفیض آن خرقهٔ میمون موسوم بفیض آباد کشت وتا آنوقت که اعلیحضرت احمدشاهش درقندهارآورد درآنجامی بود ووی چنان باعزاز واکرام حمل ونقل دادکه درهرمنزل که خرقه را فرود میکردند دقعهٔ باسم صدقهٔ مرقوم نموده بکردن اشتریکه حامل آن درهمان منزل بودآویخته رها میدادند تا که هرکه بگیرد اشتر ازان وی باشد و آنگاه که بکوهستان شمالی کابل واصل کشت بنابر ازدحام زایرین خرقه درهرمرحله دوسه روزی درنك کرده بعدآهنك منزل دیکرمیکردند تا که درکابل رسیده بموضعیکه بفاصلهٔ دوکروه جانب شمال غربی شهر وطرف شرقی علی آباد بدامنهٔ کوه واقعست نهادند واز هفت الی نه ماه درموضع مذکور بوده در زمان توقف متولی خرقه شریفه از کثرت وهجوم زیارت کنندکان کاه کاهی آنرا ازصندوق برآورده برزبرسنك سیاهی واقع سمت شمالی فرود کاه میداشت زایرین ازاطراف آن سنك بزیارت نایل میشدند واین منزلکاه باهل منزلیکه خرقه فرود اورده شده اکنون بقدم کاه شاه مردان موسوم است ودرخلال توقف خرقه بکابل قبهٔ باسم ورسم عاریت درقندهار برای خرقه مبارکه باهر اعلیحضرت احمد شاه تعمیریافته وخرقه را ازکابل برده در آنجا امانت نهادند وکار پردازان پایهٔ سریرسلطنت مأمور بتعمیر قبهٔ بزرکی مخصوص خرقه ومدفن اعلیحضرت احمد شاه شده کنبد رفیعی مشتمل بردوطبه احداث وآباد کردند که طبقهٔ اسفل بمثابهٔ مردابه جای دفن شاه باشدوطبقهٔ اعلی محل کذاشتن خرقهٔ محبوب حضرت اله چنانچه اعلیحضرت احمد شاه را پس ازفوتش درزاویهٔ طبقهٔ زیرین سردابه تماکه خودش معین کرده بود دفن نموده خرقه رابجای مخصوصه اش نیاوردند مظنه اینکه بفتوای علماخرقه را ازموضع عاریتش برنداشتند تابازیچهٔ دست سلاطین نکردد وازجائی بجائی منتقل نشود اکرنه چنین باشد درسال ۱۳۲۵ هزاروسه صدو بیست وپنج که اعلیحضرت سراج الملة والدین بعزم سیروسیاحت اطراف مملکت افغانستان از دار السلطنهٔ کابل حرکت فرموده وارد قندهارشدند قبراعلیحضرت احمد شاه را بنظر فیض منظر بیکجانب طبقهٔ زیرین کنبد مذکور مشاهده نمودند معلوم ومفهوم کشت که کنبد مذکور برطبق مسطورفوق برای خرقه ومدفن اعلیحضرت احمد شاه هردوساخته شده است اکرنه میبایست که قبراو درمرکز دایرهٔ کنبد واقع میبود وحال آنکه درهردوطبقهٔ سفلی وعلیا قبر وصورت قبر دریکطرف واقعند وایندلیل واضح میکرداند که کنبد مزبور برای خرقه تعمیریافته است فقط وپس ازحکایت مسطور کمینه چاکر بیمقدار مؤلف این نامهٔ بدکار مأمور تحقیق شده مکتوب هفتادوچهارم ازمکتوبات میان فقیرالله شکارپوری نقشبندی رحمه الله رامطابق بیان اعلیحضرت ممدوح بلکه مثبت آن ومثبت اینکه خرقهٔ مذکوره ازحضرت پیغمبراست یافته درج کتاب نمودوآن اینست که سائلی ازوی سوال مکتوبی کرده واو جواب نوشته است (ماحصل سؤال) درباب خرقهٔ که حضرت پیغمبر وهم اهلبیت آنرا بدست خود دوخته اند وحضرت علی (رض) بعدازرحلت آنسرور باهرسیدجن و بشر باویس قرنی (رح) اش تسلیم کرده واو آنرا پوشیده پس ازانتقال او از دنیا درمکهٔ معظمه برده درغار حرا نهادندوسالهادرآنجا بوده بعد جناب شیخ دوست محمد بمژدهٔ اینکه خرقهٔ پیغمبر است ازآنجا باخود دربغداد آورده پس ازوی اولادش آنرا باخودها دربخارا نقل دادند و ۸۰ هشتاد سال درآنجابوده سپس شیخ آقامحمد ونظر محمد ازبخارا باخود دربلخ آورده ۳۵ سی وپنجسال درآنجاماندند ازآنجاشیخ محمد ضیاء وشیخ نیازدرروز یکشنبه ۲۴ بیست وچهارم محرم ۱۱۰۹

همت بر مدافعت گماشته رایت مقاتلت افراشت وهرنیروئیکه دربازویش بود صرف نموده آخرالامر میدان جنگ را خالی گذاشت وراه گریز اختیارکرده عاقبت الامر با اهل وعیالش اسیر ودستگیر شده کشمیر را افاغنه متصرف گشتند واعلیحضرت احمد شاه بذریعهٔ منشور حکومت آنرا بنورالدین خان که فتحش کرده بود مفوض فرمود واعلیحضرت احمد شاه بعد از تنظیم وتنسیق لاهور و کشمیر ومضافات آنها رایت مراجعت بجانب قندهار افراشته بفراغ بال رحل استراحت گسترید تا که پس از انقضای چهار سال از عرایض ضباط وعمال ولایات پنجاب بسمعش رسیدکه سکهان امرت سر سرازجیب تمرد بدرآورده آغازوبنیاد غارت وتاراج نهاده‌اند وزین خانرا که درقریهٔ مشهور بکوب ازجانب بادشاهی اقامه دارد از زد وکوب آنان عرصهٔ روزگار تنگ گردیده است اعلیحضرت احمد شاه ازشنیدن اینخبرتهیه وسامان لشکرکرده بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی درسال ۱۱۷۹ هزارو یکصدوهفتادونه هجری راه سفرهند ویخاب برگرفت وبعد ازوصول درلاهور وسرزنش سکهان مزبور تاانباله رفته شجاع الدوله صوبه دارلکنهو خودرا مریض وانموده حاضررکاب بوس نشده پیشکش وافروشایان ارسال خدمت کرد ونجیب الدوله شرف اندوز حضور اعلیحضرت احمد شاه گردیده ازفیض تقبیل رکاب نصرت انتساب بحکومت سرهند سرافرازی یافت وحکومت لاهوراز التماس وزیرشاه ولیخان وهم بواسطهٔ اینکه مردم سکهه مصدر فتنه وفساد شده همواره طریق کینه وعناد می پیمایند بامرسنگه نامی ازان قوم مفوض گشت چنانچه وی راه اخلاص شعاری وخدمت گذاری پیموده خودرا نظر باحسانیکه وزیرشاه ولیخان درباب حکومت لاهور بدو کرده بود امرسنگه بامی زائی (۱) میکفت الغرض اعلیحضرت احمد شاه پس از آنجام مهام آنجا بقندهار مراجعت کرده بارسفر بمقر سلطنتش کشود

(۱) بامی زائی نام طایفهٔ از درانی که وزیر شاه ولیخان منسوب بدوست

﴿ ذکر تعین سرحد ترکستان متعلقهٔ افغانستان ﴾

(بابادشاه بخارا وآوردن خرقهٔ مبارکه)

درسال ۱۱۸۲ هزارو یکصدو هشتادو دوی هجری اعلیحضرت احمد شاه وزیرشاه ولیخانرا باشش هزار سوار ازقندهار جانب بلخ وبدخشان که مردم آندو ولایت عصیان ورزیده بودند نامزد فرمود وشاه مرادبی حکمران بخارا ازین ماجرا آگاه گشته لوای معاونت بلخیان وبدخشیان افراشت وشاه ولی خان وزیر ازینمعنی بذریعهٔ عریضه اعلیحضرت احمدشاه را آگاه ساخت واو بالشکر آراسته ازقندهار براه هرات عازم بخارا شد واز رود مرو عبور کرده میمنه وبلخ و اندخود وشبرغان را لگدکوب سم ستوران نمود ووزیرشاه ولیخان را مأمور قندوز وبدخشان کرده خود روی بسوی بخارا آورد وشاه مراد بی باسپاه آراسته بمدافعه برخاسته موضع قرشی را لشکرگاه ساخت واعلیحضرت احمدشاه ازحمیت اسلامی بجنگ نپرداخته طرح مصالحه انداخت ورشتهٔ صلح انعقاد پذیرفته حدفاصلهٔ مملکتین نهر جیحون معین گردید وبقرار رقم زدکلک بیان صاحب تاریخ سلطانی قرار داد شد برینکه خرقهٔ لازم التعظم حضرت رسول کریم صلی الله علیه وآله وسلم که بحضرت اویس قرنی رحمة الله رسیده وازوی بمرور دهور وتحویل سنین وشهور فیض وصول دربخارا موصول نموده در آنجامی بود نیزازسبیل تجیل نزد اعلیحضرت احمدشاه کسیل دارد تادرك سعادت زیارتش نماید چنانچه شاه مرادبی خرقهٔ مبارکه راباعزاز مرچه تمامتر نزد اعلیحضرت احمدشاه فرستاد واو آنرا منتج فتوحات غیبی وعطوفات لاریبی دانسته بعد ازصرف نذورات وبذل صدقات اززیارت بابرکاتش درك سعادت کرد وباخود برداشته درقندهارش آورد واصح روایات واوضح حکایات درباب این خرقهٔ سید وسرورکائنات که خالی ازخلل وعاری اززلل است اینکه روزی بحضور فیض دستور اعلیحضرت سراج الملة والدین که بانی این کتاب وحاکی این قصهٔ باصوابند ذکری درمیان وداستانی بمیان آمده ذات میمنت سمات اعلیحضرت زبان درفشان را بتکلم کشوده فرمودند که آنچه ازقصهٔ خرقهٔ انیقه بسمع راستی مجمع مارسیده اینست که آن جامهٔ سعادت ختامه را امیر تیمور باآنائیکه فیض حفاظت آن کنجینهٔ

غیرت قرب قومیت دامنگیر ضمیر شده بعز عرض رسانیدند که درهرموضع از املاك ایشان خاطر نشان شاهی گردد بنیاد شهر فرمایند مضایقه نخواهد بود و اعلیحضرت احمدشاه ازین استدعای آنها شگفته خاطر گردیده درجائیکه حالا شهر موجوداست موازی دوازده‌قلبه‌وار زمین که‌ازروی تخمین معادل‌ششصد جریب‌باشد مهندسی فرموده اساس‌شهرنهادودرشهورسال ۱۱۷٤ هزارویکصدوهفتادوچهار دست‌بکار برده‌برعهده‌همت‌تمام‌طوایف‌درانی چنان‌نهاده‌قرارداد که‌بقرارتقسیم برادرانه‌هرقبیله سکه‌وکوچهٔ‌بنام‌خودعمارت‌نمایدوباره وبروجش‌را بصنعت‌استادان کارکه‌ازایران وهند دران دیارفراهم آورده‌بود بمتانت وحصانت شایان برافراشت ودروسط شهرکه محل‌ومرکز اسواق است گنبدی بزرك وبقعهٔ‌مشترك‌بنیاد کرد وپس‌ازاتمام‌باره وبروج‌وکندن خندق همهٔ‌علماءومشایخ وسادات وفقراء وایتام‌را صلای‌عام‌درداده دعوت‌طعام فرمود وبعدازبذل انعام وصرف‌طعام همکنان‌بدعای‌اختتام پرداخته ازقادرلایتنام‌بذریعهٔ تلاوت اینکلام‌الثماس خیربرای سکنه این‌شهر نمودند (رب‌اجعل‌هذابلداً آمناوارزق اهله‌من الثمرات من آمن‌منهم بالله‌والیوم‌الآخر) وشهر اعلیحضرت احمدشاهیش نام‌نهادند وهمدرسالیکه شهر اعلیحضرت احمد شاهی بنیادشد شهزاده تیمور ازحضور پدرش اعلیحضرت احمدشاه بحکومت هرات مأمورگشته درآنجارفت وتا که والد ماجدش نقدحیات سپرد بایالت هرات قیام داشت وحالات بعدازانش درموقع آن مرقوم‌شده می آید انشاء الله :

(ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه)

(دفعهٔ هفتم بجانب پنجاب وهند)

ذکر توجه هفتم اعلیحضرت احمد شاه جانب هند

چون‌اعلیحضرت احمدشاه بقراریکه مذکورشده آمد ازهند مراجعت‌کرد برطبق ذکرصاحب خزانهٔ عامره قوم سکه باشندهٔ پنجاب از راه فتنه جوئی ومفسده خوئی علم بغاوت افراشته همت بآزار واذیت مردمیکه از کیش ایشان نبودند گماشتند و نائب الحکومهٔ راکه از جانب اعلیحضرت احمد شاه بود بتیغ ستم از مسند حکومت برداشتند وجیسا سنك نامی را ازقوم خود بادشاه خوانده لاهور واطرافش را متصرف شده سکه را بنام‌وی رایج گردانیدند و دست جور بایذای انام‌خصوصاً اهل اسلام گشوده ستمیکه در قوه داشتند بفعل آوردند وباخبر سمر کشته بگوش داد نیوش اعلیحضرت احمدشاه رسید وی از غیرت وحمیت بخود پیچیده بامیاه کینه خواه رو بدانسوی آورد وچون وارد لاهور شد شنید که دولك سواره وپیاده از گروه سکه درموضع روهی که‌محل دشوار گذر ودرنواحی سرهند وعلاقهٔ متعلقهٔ الا جات نام مرزبان آن مقام واقعست کرد آمده کرد نبرد برسر میافشانند و اعلیحضرت احمد شاه از شنیدن این خبر تکیه برتائید حی‌داور کرده مهمیز ستیز برتکاور عزم زده بدو روز مسافت نود گروه درنور دیده نزدیك آن خون گرفتگان اجل رسید کان رسید وروز یازدهم ماه‌رجب سال ۱۱۷۵ هزارو یکصدو هفتادوپنج هجری محاربه‌روی داده دلیران‌افغان‌پای‌همت فشرد تقریباً ۲۰۰۰۰ بیست هزارتن از قوم سکه را بخاك هلاك انداختند وغنیمت بسیاری بدست آورده‌رایت نصرت آیت فتح برافراختند وپس ازحصول این فتح درروز هفتم ماه شعبان ۱۱۷۵ سال‌مذکور اعلیحضرت احمد شاه مراجعت کرده داخل لاهور شد ونورالدین خان پسر عم شاه ولیخان را با فوجی از طوایف درانی ومردم قزلباش و خراسانی مأمور کشمیر فرمود تاسکجیون متمرد را که احسان اعلیحضرت احمد شاه نسبت باواز پیش مرقوم شده آمد جزای‌کاربکنار نهند وخود بنظم ونسق لاهور پرداخت واز انسوی سکجیون از توجه لشکر شاهی بجانب کشمیر آگاه گردیده شعب جبال وقلل تلال را بمردان کاردیدهٔ کزم وسرد چشیده استحکام داد وازین سوی درانیان وغیره دلیران افغان ازراه ستیز بآنها نزدیك‌شده آلات حرب ازهردوطرف بکار افتاد تا که‌اکثر کشمیریان طعمهٔ شمشیر دلیران افغان گشته بقیت‌السیف روبهزیمت‌نهادند ودرانیان‌عنان تعاقب ایشان را از دست نداده داد مردانگی دادند ودر خلال قتال وجدال سکجیون نیزباجمیکه همراه داشت

وازین سوی نیز مدت منحصر شدن بادو در سنگر ممتد گشته ازوفور فضلهٔ آدمی ودواب وعدم‌پاکیزگی اردو گاه وقحطی علوفه کارش ابتر شد چنانچه هرروزه جمعی از آدم ودواب ازتعفن وجوع بمرض‌هلاك گرفتار میگردیدند تا که از ظهور نتیجهٔ (لایستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا) عرصه برمحصورین نهایت تنك گشت ناچار بخود اندیشیده قرار دادند که هر اینه بدون مقابله از گرسنگی دراندرون سنگر خود بخود متلاشی خواهند شد پس بهتر آنست که دفعةً هجوم آورده برلشکر اعلیحضرت احمد شاه حمله ور شوند تاشاید داغ کلفت از چهرهٔ شاهد مقصود زدوده آید چون رأی ایشان بدین امر قرار گرفت درروز چهار شنبه‌ششم جمادی‌الاخر سنه ۱۱۷۴ هزار یکصدو هفتادو چهار افواج خویش را بسلاح‌حرب آراسته باتوپخانه ازسنگر برامده رو بسوی اردوی اعلیحضرت احمد شاه نهادند ومبارزان افغان که‌چون شیر ژیان کمین کرده انتظار صید میکشیدند آن قدر خوصله و درنك کردند که اهل هنود نخجیر آسایش‌آمده بمقدار دو تیر پرتاب از سنگر خویش دورشدند آنگاه تکبیر کویان برایشان حمله کرده بطرفةالعینی صفوف اعدا را از هم دریده از سرداران اول وسواس را وورا بخون کشیده بسیارتن از آحاد وافراد اهل هنود را سر از تن بریدند و پس از وی بادورا بمصداق آیهٔ کریمهٔ (باءوا بغضب من‌الله) مفقودالعین والاثر گردانیده همچنین جنکوراو ودیگر سرداران را مقتول نمودند وازانجمله ابراهیم خان کاردی دستگیر ودر قفس پزنجیرشده آخرالامر ازدم شمشیر گذشت وجنك گاه از خون کشتکان سپاه مرهته کارنك کشت وبیست ودوهزارنفر برده و کنیز دکهنی نژاد بدست شیر مردان افغان افتاد وغنائم از حد حصر وعد بیرون ازنقود واجناس وجواهر وتوپخانه و پنجاه هزار سر اسپ ودوازده فرد کاو وچندین هزار اشتر وپنجصد زنجیرپیل بتصرف غازیان شجاعت منشان افغان در آمد وبقیة السیفی که از لشکر هنود راه گنامی می پیمودند مردم دهات بقتل وغارت آنها پرداخته اکثراز گریزیان را قتیل واسیر نمودند وقلیلی بهزار گونه تعب جان بسلامت بردند واز سرداران شمشیر بهادر برادر علائی (۱) بالاجی راو درعرض راه کشته شده احدی زنده نجست مگر دونفر که یکی ازایشان هولکر بود که بهزار گونه زحمت راه فرار جانب مالوه پیموده ازآنجا در پونه رفت وبالاجی راو نیز در نوزدهم ماه ذی قعده سنه ۱۱۷۴ هزارو یکصدو هفتادو چهار غصه مرك شد واعلیحضرت احمد شاه بعد حصول این‌فتح بزرك از جربکاه که میدان پانی پت بود خرامیده درسواد دهلی رایت ظفر آیت نصب‌کرد وحکومت دهلی‌رابشهزاده عالی گوهر بن‌عزیز الدین الملقب بشاه عالم تفویض فرموده چون او در بنگاله بود میرزا جوان بخت پسرش‌را به نیابت پدرش سربلند ساخت ووزارت را بشجاع الدوله وامارت لشکر را به نجیب‌الدوله سپرد وقبل ازانکه امر وزارت را بشجاع‌الدوله محول فرماید میخواست که او را باخود در قندهار بیاورد ولیکن بالتماس مردم آنجا باخود بر نداشته بوزارتش گماشت وخود رایت مراجعت افراشته پس ازورود در لاهور زین خان مهمند را بحکومت آنجا گذاشته از راه کابل باشوکت وتجمل وارد قندهار شد

(۱) علائی دو برادر یکه از یك پدر ودو مادر باشند

(بنیاد نهادن اعلیحضرت احمد شاه شهر قندهاررا)

ذکر بنیاد نمودن شهر قندهار

پس از نزول اجلال ازانجا که اعلیحضرت احمد شاه‌را این‌امر دامن گیرخیال بود که‌هوای شهرنادر آباد ازسبب تقریش بچمن ونی‌زار ردی ومحل صحت‌است خراب‌فرموده درجای بافضای خوش آب‌وهوائی بنام‌خویش‌شهری احداث نماید لهذاالولاً نهر عریض وعمیق درساحل غربی رودارغنداب حفرنموده جانب‌دشت کشیدن‌فرمود که تعمیرشهر نماید وازینمعنی طائفةالکوزائی که‌مالك آن اراضی بودند مانع آمدند واین امر باعث فسخ عزیمت‌وی گردیده فعلاً دست از کار کشید ثانیاً که بعد ازچندی والدةماجده‌اش بجوار رحمت‌حق پیوسته درانجادفنش فرموده موسوم بروضه اش نمود وهمچنین تصمیم عزم کرد که درحدود غربی قریهٔ مروقامه احداث شهر نماید طائفه بارکزائی‌مانع آمدند واعلیحضرت احمدشاه ازحامیکه‌داشت هردوطایفه‌را ردوبدی نفرمودتا که‌طایفه‌فوفلزائی‌را

خان وقطب الدینخان را بدرجهٔ شهادت رسانیده قصبهٔ کنجپوره را غارت نموده در هیچکونه ستم دریغ نکرد
(۱) جمناً واعلیحضرت احمدشاه ازشنیدن این خبر درغضب شده با آنکه نهرجمن (۱) بایاب نشده بود بتائید حضرت وحید لشکر را امر درآب زدن فرموده در روز هجدهم ربیع الاول سنه مزبوره دلیران افاغنه از معبر باکپت واقع قرب شاهجهان آباد اسب بآب زده بعضی بایاب وبرخی بشنا عبور کردند وپارهٔ را که زمان اجل رسیده بود غرق وهلاك شد وخود اعلیحضرت احمد شاه نیزاسپ بدریا زده بگذشت وبادورا ازین عبور شاه ولشکر درانی چشم عقل خیره گشت وباچهل هزار سواریکه همراه واز کنجپوره عزم سرهند داشت راه سرهند را از سبب لشکر اسلام مسدود دیده جانب پانی پت رواورد ودومنزل قطع کرده وارد آنجاشده دانست که درمیدان نمیتوان هم آورد درانیان گشت پس باچهل هزار سوار وتوپخانهٔ آتشباریکه باخود داشت ناچار گردیده در میدان جانب شمالی پانی پت سنگری ازتوپخانه بدور خود استوار کرده مستعد وآمادهٔ پیکار نشست واعلیحضرت احمد شاه درروز بیست ویکم ماه ربیع الاول درمقابل سنگر او فرو کش کرده جانبین بمحاربهٔ کرایبدند ویومیه یك دیکر را بضرب توپ وتفنك زدن وخستن آغاز کردند تا که لشکر افاغنه راه آمد شد علوفه را از چار جانب تنك ساختند الا راه عقب سرشان که الا جات نامیکه از مشاهیر زمینداران ومرزبانان سرهند بود واز سمت لاهور بدان راه آزوقه برای شان ارسال مینمود وانرا نیز لشکر افاغنه آکاه کردیده غارت میکردند وهفت روز بدین وتیره بیکاه کرده اعلیحضرت احمد شاه دانست که مرهتیان باوجود تنکی هنکامه از حصاریکه بزنجیرهٔ توپخانه بدور خود استوار داشته اند برنمی آیند پس بروز بیست وهشتم ماه مذکور حکم یورش داده خود نیز پادر رکاب نهاده سردار جهانخان وشاه پسند خان ونجیب الدوله را پیش روی همهٔ افواج تعین کرد واز عقب آنان شجاع الدوله را بالشکر وتبعهٔ خودش واحمد خان بنکش وحافظ رحمت خان ودوندی خان وفیض الله خان بن علی محمد خان روهیله امر رفتن فرمود وخود بااشرف الوز راه شاه ولی خان بساقهٔ عسکر جای کزید وچون صفوف سپاه شاه درانی آراسته کشت بادو نیز قدری راه از سنکربیرون شتافته چون سد آهنین استوار ایستاده در اول ظهر روز بیست وهشتم ماه ربیع الاول آتش حرب شعله ور کشته اسباب قتال بکار افتاد وتاوقت عصر همچنان دربین جانبین زد وخورد پایه‌دار بود که ده هزار تن پیادهٔ روهیله که در زیر رایت نجیب الدوله قرار داشتند بسنکر ریخته بلونت راو خسرزادهٔ بادو که مختار کارش بود بضرب کلولهٔ تفنك از پا درامده راه قرار کاه اصلی خویش پیش کرفت ودلیران روهیله چیره دستیها نموده آخرالامرکه تاریکی شب حایل کردیده امتیاز از خود وبیکانه از میان برداشته شد بجای خود مراجعت نمودند اکرنه درهمان روز کارمرهته تمام میشد ودر خلال احوال مذکوره کوبندبندت نام که ازقلعه اتا وباده هزار سوار وخزانه وعلوفهٔ بسیار از جانب دیکر نهر جمنا حمل ونقل داده بشاه دره (۲) واقع محاذی شاهجهان آباد رسیده میخواست که برسر مرهته متعلقهٔ نجیب الدوله تاخته غارت نماید وبعد ازان براه انتر بید رو ببالا رفته از کذر کاه واقع کنجپوره کذشته بفوج بادو ملحق شود چنانچه مطابق خواهش خویش از شاهدره حرکت کرده وارد پر کنهٔ جلال آباد واقع دوازده کروهی شاهجهان آباد کردیده فرود آمد وقبل از فرود شدن او درانجا اعلیحضرت احمد شاه از عزم او آکاه کشته عطا کی خان را بامر عبد الصمد خان درانی وپنجهزار سوار بسر کوبی او معین ومأمور فرمود وایشان از معبر رام ره وباکپت کذشته بعددو روز بشاهدره رسیدند وناشب مناب نارو شنکر را که دران جا اقامه داشت باهمراهانش ازده تیغ کذرانیده بعد ازان از عقب کوبند بندت راه برداشتند چون وارد غازی الدین نکر واقع شش کروهی شاهجهان آباد کردیدند ومرهته که درآنجا بود قتل نموده روبجانب جلال آباد نهادند ویمنزل کاه کوبند بندت که در همانروز رسیده وفرود آمده بود ریخته اورا باهمراهانش چنانچه بایست بقتل رسانیدند وغنیمت بسیار از نقد وجنس ودواب بدست آورده سر کوبند بندت را بریده باغنایم بحضور اعلیحضرت احمد شاه آورده بخاکپایش انداختند

(۲) این شاه دره غیرشاه درهٔ لاهور است

از قلعهٔ سلیم کده روی بسوی خصم نهاده ده دوازده تن‌را از اهل هنود بضرب شمشیر وتفنك بزه دراوردند واز صدور این‌جرأت دست تبعهٔ بادو وجنکو وهولکر از کار مانده بازی برده‌را باختند واز فراز قلعه خودها را بزیر انداخته حصار مسخر شده را مفت ورایکان ازدست دادند وبعد ازان لاچار کشته در سرای سعد الله خان واقع قرب قلعه فراهم کشته فرو کش کردند وبکار مور چال ونقب مشغول شدند وعماد الملك باسورج مل‌جات که این الوقت بودند واین وقت راه‌موافقت بابادو می‌پیمودند در کارزار مداخلت نکرده ازدور مشاهده مینمودندولشکریان بادو قلعه را بمحاصره انداخته ازآن جمله ابراهیم کاردی سه ضرب توپ‌قلعه کوب آورده در ریك زار زیر قلعه استوار کرده بقلعه کوبی پرداخت وازصدمهٔ کلولهٔ توپ عمارات دیوان خاص‌وموتی محل وشاه برج را شکست عظیم رو داد اما بحصانت قلعه آسیبی نرسید تا که ذخیرهٔ قلعه کیان تمام شده از طرف اعلیحضرت احمد شاه نیز بنا برطغیان آب یاری ومدد کاری بدیشان نشد لاجرم یعقوب علیخان پیام داد‌التماس امان جان ومال وناموس کرد که پس از قبولی یافتن ملتمسش قلعه را ببادو سپارد وبادو مسئول اورا قبول نموده بعد از توثیق عهد یعقوب علیخان باعیال ومال ومنال خویش از قلعه بیرون شده در سرای علی مردان خان منزل گزید وازانجا بذریعهٔ کشتی ازاب جمن (۱) عبور کرده داخل اردوی اعلیحضرت احمد شاه کشت وروز نوزدهم ماه ذی‌حجه سنه ۱۱۷۳ یك هزار ویك صد وهفتاد وسه قلعه‌بتصرف بادودرامده عمارات پدشاهی باهمهٔ کار کاه سلطنت ازان وی شد واو قلعه داری را بنارو شنکر برهمن مفوض نموده جمعی را جهت‌حراست قلعه باوی تعین فرموده بعد ازان بواسطهٔ برهمنی ابواب مراوده باشجاع الدوله که در اردوی اعلیحضرت احمد شاه بود کشود وشجاع‌الدوله بجواب بادو اظهار نفس‌الامر وبیان مطابق واقع نموده پیام داد که از دیرکاه‌ست که مرهته وبراهمهٔ دکهن برمملکت هند استیلا یافته وامراء وراجکان کشور هند ازبد عهدی وطماعی وکج روشی اعیان وجور وتعدی متصدیان ایشان دررنج افتاده ناچار اعلیحضرت احمدشاه‌را بذریعهٔ عرایض‌طلبیدند که حفظ سرومال وناموس ایل واولوس خودرا بمعاضدت او نمایند چنانچه اینك ازراه حمایت دررسیده مترسد فرصت بدانسوی آب‌جمن (۲) ییلاق گزیده است واگر چه چند دفعه برهمن مذکور ازطرف بادو نزدشجاع الدوله رفت وآمد در اردوی اعلیحضرت احمد شاه کرده تمهیدات صلح در میان آورد اما از کج فهمی وخود پسندی سرداران مرهته رشتهٔ مصالحه صورت انعقاد نگرفت وسورج‌مل جات نیز عاقبت کار را از کفتار وکردار مرهتیان وخیم (۳) دانسته برخصت بادو از لشکر اوجدا شده دریلم کده زفت وبادو که سلطنت دکهن داشت از خست طبع نقرهٔ سقف دیوان خاص پادشاهی را کنده بکداخت وسکه زده راجش ساخت وهمچنین طلاء ونقره الات موقوفهٔ قدمکاه (٤) حضرت نبوی صلی‌الله علیه وسلم‌ومزار سلطان المشایخ نظام‌الدین‌اولیاقدس سره ومرقد اعلیحضرت محمد شاه فردوس آرامکاه‌را ازقبیل‌مجمروشمعدان وقنادیل‌وغیره همه‌رامتصرف‌شدوبعداز چندیکه از قلت بل عدم علوفه کار برسپاه بادو صعب‌ودشوار کشت ناچار شده در آخر ایام پشکال از شاهجهان آبادبعزم تاراج معمورات قصد بیرون خرامیدن کرد وروز بیست ونهم صفر سنه ۱۱۷٤ یك‌هزار ویك صد وهفتاد وچهار هجری دروقت برآمدن ازشهر پسر محی السنه‌را عزل کرده میرزاجوان‌بخت بن شاه‌عالم‌ثانی کوهررا در شاه جهان آباد برمسند حکومت نشانید وهم بتصور اینکه‌اعلیحضرت احمد شاه ازشجاع الدوله بدکمان شده اورا ازپیش برهاند امر وزارت را غائبانه‌بنام وی شهرت داد وناروشنکر برهمن‌را مامورباقمشاهجهان آباد کرده خود باتمام سپاه بجانب شیخ پوره‌راهبر کرفت وعبد الصمد خان درانی که ذکر کرفتار شدنش درسمهرند بدست اهل هنود از پیش کذشت واخر الامر رها کشته اینوقت باقلب الدیخان روهیله ونجابت خان که از زمینداران آنولایت بودند وازوقه وعلوفه باردوی اعلیحضرت احمد شاه میرسانیدند از خوف ادبار در قلعه کنجپوره درآمده دربروی بادو بستند واو در روز وهفتم ربیع الاول سنه ۱۱۷٤ یکهزار ویکصدوهفتاد وچهار مذکوره ایشانرا درقلعه محصور ساخته وبضرب توپ رخنه در حصار انداخته مسخر کردوعبدالصمد

(۱) جمنا

(۲) جمنا

(۳) وخیم دشوار وبد کوار

(٤) وجه تسمیه آن بقدمکاه آنست که شیخی از صالحین حضرت رسالت‌صلی الله‌علیه وآله وسلم را در آن موضع در خواب دیده بقدمکاه موسوم ساخت

الغرض لشکر اعلیحضرت احمد شاه پس ازانجام کار دتا وهمراهانش در هامروز بتعاقب جنکوراو اسپ جلادت تاخته پانزده کروه مسافت را قطع کرده متصل سرای الله ویردی فروکش کرد وجنکورا وبدست نیامده روز دیکر موضع نارنول را فرودکاه ساخت درین میان هولکر نام مقیم مکند ره از کشته شدن دتا وتباه کردیدن سپاه او آکاه کشته بسرعت خودرا نزد سورج مل جات رسانید وخواستار آن شد که از راه اتفاق بدفع اعلیحضرت احمد شاه پردازند او جواب داد که اکنون قوت مقابله با اعلیحضرت احمد شاه ندارم اکر با نهاد ملك من شود آنوقت البته دست وپائی خواهم زد مقارن ایحال مردم افاغنهٔ متوطنهٔ ابتدای خاك انتربید که خزانهٔ شاهی را باعلوفه حمل ونقل داده ازعقب اردوی اعلیحضرت احمد شاه می بردند وبمکندره فاصلهٔ بیست کروهی جانب شرقی دهلی رسیده هولکر برسر ایشان تاخته چون افاغنه ازرفتن اونزد سورج مل جات آکاه شده اکثر خزانه وعلوفه را از آب کنك بدینسوی کشیده بودند حسب المرام برمدعا فایق نیامده قدری از خزانه وعلوفه را که بدانسوی آب مذکور مانده بود غارت کرد واعلیحضرت احمدشاه ازین دست درازی او آکاه کردیده شاه پسند خان را باقلندر خان وپانزده هزار سوار مأمور سرزنش هولکر فرمود چنانچه ایشان شباشب خودرا بدهلی رسانیده روز را بسر برده نصف شب از آب جمن (۱) عبور وایلغار نمودند وبامدادان بسکندره (۲) رسیده بیخبرانه بسر هولکر ریختند وهولکر باسه صد تن سراسیمه سان براسپان برهنه سوار وفرار شده دیکر سران وسپاه اورا ازضرب تیغ افاغنه روز زندکی سیاه وتباه کشت واحمال واثقال شان بابقیة السیف غارت واسیر شدند بعد اعلیحضرت احمد شاه ازنارنول حرکت کرده در شاهجهان آباد نزول فرموده ایام پشکال را درمکند ره واقع اینطرف نهر جمن (۳) بمحاذی شاهجهان آباد ییلاق نمود تا که خبرقتل دتا وتباه شدن سپاه او وهولکر سمر کشته بدکهن رسید سدامل سوراو معروف بنادوعم زادهٔ بالاجی راو باسران نامور ولشکر انبوه وتوپخانهٔ آتش اثر از دکهن راه مدافعهٔ اعلیحضرت احمد شاه پیش کرفته چون بحوالی اکبر آباد رسید سورج مل جات بواسطهٔ هولکر وجنکورا وبملاقات بادو رفته وی از راه اعزاز واکرام ایشان مسافت یك کروه برسم استقبال پیش آمده نیك بنواخت و همچنین عمادالملك بواسطهٔ سورج مل جات در حوالی متهرا بباد وپیوست وغرور بادو از کثرت سپاه وملحق شدن راجکان بوی مضاعف شد

(۱) جمنا

(۲) بمکندره

(۳) جمنا

(ذکر محاربات بادو باافواج اعلیحضرت احمدشاه)

(ومقتول ومستأصل شدن بادو)

بادورا پس ازملحق شدن راجکان هند وهمعنان کردیدن بعض امراء باوی دل قوی کشته رزم آراکردید و بخود اندیشیده ازسبب طغیان آب جمن (٤) کذشتن وبا اعلیحضرت احمد شاه مقابل کشتن را دور از حزم واحتیاط دانسته بدل قرار داد که اول شاهجهان آباد را متصرف شده بعد باستظهار حصار آن بکارزار پردازد تاشاید کاری ازپیش برد چنانچه روزسه شنبه نهم ماه ذی الحجه سنه ۱۱۷۳ هزارویکصد وهفتادو سه از کردراه داخل شهر شده بمتصل سرای سعدالله خان رسیده بایستادوفوج را امر یورش برارك کرد ولشکرش حمله براسد برج ودروازهٔ خضری برده چندی بدهلی دروازه مشغول زد وخورد شدند وبیست تن مغل اززیر قلعه بضرب کلولهٔ تفنك مدافعه میکردند تا که فوج جنکورا وبزیر دیوان خاص متصل فصیل قلعه رسیده هولکر وجنکوراو بدروازهٔ خضری قیام ورزیده درشکستن دروازه کوشش بلیغ نمودند ولیکن ازجهت استحکام دروازه که بتخته های برنجی وسیخهای آهنین مستحکم بود تاچهارساعت کاری ازپیش نه بردند ودرانثنای این ماجرا بنجصد تن ازمردم بیتل وازعقب ایشان تبعه هولکر وجنکورا وازجانب اسد برج برفراز فصیل قلعه برآمده تاعمارات پادشاهی دست بردی کردند وهرچه ازمال ومتاع قلعه کیان بدست شان افتاد ازفراز بارو بزیرانداختندوازسبب غارت اموال باستحکام وحفاظت قلعه نپرداختند تا که بیست تن مغل ازتبعهٔ یعقوب علیخان برادر وزیرشاه ولیخان که قلعه دار بود

(٤) جمنا

ذکر نهضت ششم اعلیحضرت احمد شاه جانب هند

{ ذکر نهضت موکب اعلیحضرت احمد شاه }

(دفعهٔ ششم جانب هند جهت اطفای نائرهٔ غوغا)

(۱) اعلیحضرت احمد شاه از هزیمت شهزاده تیمور و عرایض را جکان هند فتنه جوئی ومفسده خوئی مرهتیان را کما هوحقه مستحضر گشته با سامان هرچه تمامتر درسال سنه ۱۱۷۳ هزار وصد وهفتادوسه‌بازروی بسوی کشور هند آورد ودر ساحل نهرانك باخود سابا صوبه دار لاهور و یاتاپتل کاشته او جنك خفیفی رخ داده کروه هنود رو بهزیمت نهادند ومنهزماً داخل لاهور شده نیروی مقاومت دربازوی خود ندیده از راه فرار جانب دهلی رفت وزوجهٔ آدینه‌بیك وصدیق بیك که صوبه داری دوآبه وفوجداری سهرند داشت نیزاز هیبت وسطوت کوکبهٔ شاهی فرار کردند واعلیحضرت احمد شاه درماه صفر سنه ۱۱۷۳ هزار ویکصد وهفتادو سه وارد جومن مضافات لاهورشده ازراجهٔ آنجاپیشکش مرسوم کرفته بدون ترمیم محال مخروبه ومنهوبه دست سکهان راه دهلی پیش گرفته شهزاده تیمور را باسردار جهانخان بقر اولی نامزد فرمود واز انسو عماد الملك غازی الدینخان که سری بفساد جنبانیده شجاع الدوله اورا از سکرتال هزیمت داده بود از توجه اعلیحضرت احمد شاه آکاه کشته بلامساهله فوراً داخل دهلی شده عزیز الدین محمد عالمکیر ثانی را بانظام الدوله پسر قمرالدین خان بانهام اینکه با اعلیحضرت احمد شاه ارسال ومرسول مکتوب دارند بقتل رسانیده آهنك جنك اعلیحضرت احمد شاه نمود و جنکورا و مرهته را باجمی ازسپاه مأمور پیش رفتن نموده خود بالشکر انبوه از عقب او راه مدافعه پر کرفت واز جانب دیکر دتا (۲) که بعدازهزیمت افواج هنود از سکرتال باشجاع الدوله کفتکوی مصالحه داشت وهنوز سخن صلح باقی وباآشتی نیانجامیده بود که دتا ازمرور اعلیحضرت احمد شاه ولشکرش از لاهور آکاه کردیده از صلح باشجاع الدوله درکذشته باهشتاد هزار سوار روی مدافعه براه اعلیحضرت احمد شاه نهاد و اعلیحضرت احمد شاه نظر بکثرت آمد ورفت لشکرمرهته دانست که راهیکه بجهت رفتن در پیش است علوفه وآذوقهٔ اندك خواهد داشت پس ازدریای جمن (۳) عبور نموده وارد انتربید شد وانتربید دربین آب کنك وجمن واقع وابتدای خاك آن دامن کوه کابون وانتهایش الهآباد است وآب هردو نهر مذکور ازجبل مزبور برخاسته دربلدهٔ اله آباد بهم ملحق میشوند واعلیحضرت احمد شاه ازانجا حرکت کرده چون بسهرند رسید سعدالله خان ونجیب الدوله واحمد خان بنکش ورحمت خان ودوندی خان که موطن ایشان درابتدای خاك انتربید بود از راه اطاعت پیش آمده شرف اندوز ملازمت رکاب شاهی شدند وازانسو دتا باهشتاد هزار سواریکه همراه داشت بحوالی سهرندباقراولاعلیحضرت احمد شاه که ازموضع انتربید مأمور قراولی فرموده بود ملاقی کشته جنك درپیوست ودتارا شکست رو داده بجنك وکریز خودرا تا میدان موسوم بدنی واقع قریب شاهجهان آبادرسانیدودر آنجا افواج اعلیحضرت احمد شاه اطراف دتا و لشکرش را فرا کرفته وی جنکو را وبرادر زادهٔ خودرا باقلیلی از سوار کریزانیده خود بادیکر فوجیکه همراه داشت از اسپ فرود آمده بمحاربه ومقاتله پرداخت ودرانیان پای شجاعت فشرده بضرب شمشیر وتفنك از خون اهل هنود آنسر زمین را کل رنك نموده دتا راباهمهٔ تبعه‌اش بقتل رسانیدند وازهشتاد هزار سواریکه بااو بودند همان قلیلیکه باجنکو راو قبل از اشتعال نائرهٔ قتال کریخته ازین حربکاه جان بسلامت بردند دیکران همه کشته شدند واین فتح میمون درماه جمادی الاخر سال ۱۱۷۳ هزار ویکصد وهفتاد وسه رخ داده این دو بیت در مادهٔ تاریخ آن از کتاب خزانهٔ عامره که واقعات بادشاه مذکور از آن نقل میشود مرقوم کشت که ثبت تاریخ باشد .

کرد سلطان عصر درانی قتل دتا بتیغ دشمن کاه
کفت تاریخ این ظفر آزاد نصرت بادشاه عالیجاه

سنه ۱۱۷۳

(۱) بنابرقول صاحب خزانه عامره وتاریخ احمدی وتاریخ سلطانی

(۲) دتانام سرداری از اهل هنود

(۳) جمن

بافوجی از خود بسر مراد خان حاکم دوآبه فرستاد وجنك دست داده بلند خان بقتل رسید ومراد خان باسرفراز خان تاب نیاورده از راه کریز نزد سردار جهانخان و شهزاده شدند و سکهان تمام پرگنات دوآبه خصوصاً جالندر را بایما واشارهٔ آدینه بیك تاراج کردند ودرخلال اینحال کنانه راو و شمشیر بهادر نامان برادران بالاجی راو باهولکر وغیره سرداران اهل هنود باسپاه نامعدود آتش فتنه برافروخته از دکهن روی تسخیر وستیز جانب هند آوردند وچون بحوالی شاهجهان آباد رسیدند آدینه بیك را غنچهٔ مراد برشکفته بارسال رسایل ومکاتیب پی در پی ایشان رادعوت بنجاب کردوآنان که خواهان این شوروفغان بودنداز آنجاکه رسیده بودندروی فساد بسوی لاهورآوردند وچون بنزدیك سهرند رسیدند عبدالصمدخان حاکم آنجا بمدافعه برخاسته بکارزار پرداخت ودر جنك کاه دستگیر خصم شده سردار جهانخان نظربازدحام اهل هنود وقلت جمعیت خود اقامه لاهور را از صواب دور دانسته باشهزاده تیمور لاهور را کذاشته درچهار محل وزین آباد رفته بدور خویش سنکری افراشته کوش باآواز نشستند وازانسوی اردوی اهل هنود لاهور را بی شایبهٔ کلفت متصرف شده ازعقب شهزاده روبجانب چهار محل نهادند وشهزاده تیمور باسردار جهانخان اکر چه در کشش و کوشش صرف همت نمودند ولیکن درآخر کار نظر بکثرت لشکر هند وقلت افاغنه سردارجهانخان راخوف مستولی کشته بخود اندیشید که مبادا از حادثهٔ تقدیر شهزاده باوی اسیر و دستگیر شوند پس مردان ودلیران رابهمانهٔ شبخون بسلاح آراسته خودش درهنکام عشاشهزاده را بردشته راه فرار برکرفت وتاقلعهٔ اتك درجائی عنان بازنکشید وازکذرکاه اتك عبور کرده وارد پشاور شده ازآنجا عرض پرداز حضور اعلیحضرت احمد شاه کشتند وازماجرا برای او نوشته آکهی دادند وآدینه بیك بامرهتیان ازکریختن شهزاده وسردار جهانخان مستحضر کردیده ازتعاقب شان اسپ جلادت تاختند وبسنکر ریخته بقیه اردوی شهزاده را قتل وغارت کردندوقراول ایشان تاآب جیلم از عقب شهزاده تاخته واورا نیافته برکشتند واسیران را بفضیحت ورسوائی وخواری درامرت سپرده تالاب آنجارا که اعلیحضرت احمد شاه آکنده بود خاك وخاشا کش را بالای اسپاك کردند وتاپتل نامی را باچند هزار سوار مأمور باقامهٔ کنار نهر سند نمودند که معابر وسواحل را محافظت نماید تالشکر اعلیحضرت احمد شاه بخبرانه پانهاد اینطرف آب نیاید خلاصه ازدیرهٔ غازیخان تاملتان و آب جناو همه ازقبضهٔ کارکذاران اعلیحضرت احمدشاه برآمده در تصرف غالبانهٔ آدینه بیك و سکهان در آمده در هنکام پیشکال سرداران اهل هنود لاهور را باآدینه بیك سپرده سالیانه هفتاد و پنج لك روپیه باسم پیشکش برعهده او کذاشته خودمرهتیان مراجعت کرده بشاهجهان آباد رفتند وبعد ازتوقف چند روز جنکو نام که بتسخیر ملك راجکان اجمیرمامور بود باقامهٔ دهلی معین کشته دیکران عازم دکهن شدندوشورش بزرك درهند برپاکرده راه خویش کرفتند چنانچه دتانام سندیه باتفاق عمادالملك وغیره نجیب الدوله را در موضع سکرتال محاصره کردند واو وزیر الممالك شجاع الدوله بن جلال الدین حیدرابوالمنصور رابذریعهٔ مکتوب بمعاونت طلبید وهمچنین عمادالملك غازی الدین خان فیروزی استمداد جست وشجاع الدوله نخست درامداد هریك ازطرفین متردد شده آخرالامر معاونت نجیب الدوله را اقرب بصواب دانسته ازراه یاری اوعازم سکرتال شد ودرعین اشتعال نایرهٔ قتال داخل سکرتال کردیده موجب هزیمت مرهتیان نکوهیده خصال کشت سپس شجاع الدوله و نجیب الدوله باتفاق دیکر راجکان هند وافغانانیکه ازتسلط واستیلای مرهتیان رنجیده خاطرشده بودندبرعایت حمایت اسلام وحفاظت جان وملکت خودها عرایض بحضور اعلیحضرت احمد شاه فرستاده التماس نهضت موکب وی را بجانب هند نمودند ودر خلال اختلال مذکور آدینه بیك راکه مبنا ومنشأ همهٔ مفسده ومصدر تمام فتنه بود اجل موعود در رسیده در ماه محرم هزارویکصدوهفتادو دوسنه ۱۱۷۲ راه آخرت پیش کرفت وجنکو راو پس ازفوت اوفوجداری سهرند رابصدیق بیك داده دوآبه رابزوجهٔ آدینه بیك سپردوسابانام مرهته را بصوبه داری لاهورکماشت واوپس ازرسیدن درلاهور تانزدیك اتك لشکر جهت حفاظت سرحد وحراست ثغور مأمور نموده خود بحکومت پرداخت

ذکر توجه اعلیحضرت احمدشاه بجانب اکبر آباد

(۱) بقرار نوشته صاحب تاریخ سلطانی

—(ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه)—

(جهت سرزنش سورج مل جات بجانب اکبر آباد)

(۱) وخود بعزم تنبیه سورج مل جات که ازدیر بازصوبهٔ اکبر آبادرا تغلباً متصرف شده بود رایات عالیات ظفرآیات را دراوایل ماه جمادی الثانی سنه ۱۱۷۰ هزار ویکصد و هفتاد از دهلی بدانصوب شقه کشا فرموده بلم گده را که بفاصلهٔ پانزده کروهی دهلی واقع وازاراضی مقبوضهٔ سورج مل جات بود بمحاصره انداخته در ظرف سه روز بضرب توپ عدوکوب دیوار حصار را پست ساخت وکلید فتح بدست آورده همه مردم قلعه را ازدم تیغ گذرانیده مال ومنال شانرا بتاخت وپس از انجام کار آنجا بعزم تخریب متهرا که معبد قدیم اهل هنود است حرکت کرده درقتل عام و شکستن اصنام وتاراج مال ومتاع سکنهٔ آن حدود صرف نظر نکرد واز هیچ چیز فرو گذاشت نفرمود حتی مردم نواحی قریبه وبعیدهٔ آنمقام که ازدم تیغ غازیان کنار بودند از هول وبیم جان گریخته بمواضع مستعده پناه بردند واعلیحضرت احمد شاه مظفرومنصوروارد اکبر آباد گردیده میرزا سیف الله خان قلعه دار سابقهٔ پادشاهی سر اطاعت فرود نیاورده بمدافعه وانداختن گلوله توپ پرداخت واحدی را نگذاشت که پیرامون وی راه یابد واعلیحضرت احمدشاه که سردارجهان خان رادرحین توجه بجانب اکبر آباد به تسخیر قلاع سورج مل جات تعین فرموده ووی سرگرم خصم کوبی وقلعه کشائی بود که ازقضای مبرمهٔ آلهی درافواج اعلیحضرت احمد شاهی که بنزدیک آگره نزول داشت چنان وبای عام درافتادکه مجال اقامت محال گشت بنابران اعلیحضرت احمد شاه دست از تصرف ملک سورج مل جات باز کشیده بعزم مراجعت افغانستان از آهنگی که داشت عطف عنان کرده روی بسوی دهلی آورد وآنگاه که به نزدیک دهلی رسید اعلیحضرت عالمگیر ثانی بانجیب الدوله ازراه پذیره بسر تالاب مقصود آباد برآمده باهم ملاقات کردند وچندیکه اعلیحضرت احمد شاه دردهلی درنگ نمود دختر فردوس آرامگاه اعلیحضرت محمد شاه را بحبالهٔ نکاح خویش در آورده طریق مراجعت افغانستان برگرفت و چون وارد سهرند شد عبدالصمد خان اشنغری محمد زائی را بحکومت آنجا سرافرازی داده وارد لاهورشد وشهزاده تیمور را بنائب الحکومتی لاهور وملتان وتته و کشمیر وجمو وغیره ولایات پنجاب نصب فرموده سردار جهانخان سپهسالار را پیشکار او تعین نموده حکم قتل سکهان سکینه امرت سررا که دراکثر اوقات مصدر فتنه وفساد شده گردکینه وعناد می انگیختند داد چنانچه مردم امرت سر را قتل ومال ومنال همه را تاراج کرده تالاب آنجارا از سنگ وخاک انباشته بعد از راه کابل وارد قندهار شده برمسند استراحت تقرر جست

ذکر فتنه وشورش هند وپنجاب

(۲) بقرار نوشته خزانه عامره وتاریخ احمدی وتاریخ سلطانی

﴿ ذکر شورش وفتنهٔ مردم هند ﴾

(وپنجاب بعد از مراجعت اعلیحضرت احمد شاه)

(۲) بعد ازانکه اعلیحضرت احمد شاه ازهند مراجعت کرده وارد قندهار گشت درسنه ۱۱۷۱ هزارو یکصد وهفتاد ویک سردارجهان خان آدینه بیک را که درلکی جنگل خزیده بود بنابران که ازعمل ودخل ملک علم کامل حاصل داشت استمالت نموده بارسال رقم وخلعت حکومت میان دوآبه اکرامش فرمود واوکه چنین روزرا از خداوند میخواست فوزبزرگ دانسته بنظم ونسق وحکومت دوآبه پرداخت وبعد از چندی بفرمان طلب حضور شهزاده شد نظر بکردار سابقه خود که در واقعات سال هزار ویکصدو هفتاد رقم شده آمد اطمینان خاطر نداشت بنابران بحضور شهزاده نیامده ازراه فرار داخل کوهستان گردید و شهزاده تیمور بصوابدید سردار جهان خان مراد خان نامی را بحکومت دوآبه بجای او مأمور فرموده بلند خان وسرفرازخان را بمعاونتش تعین نمود وآدینه بیک در کوهستان مصدرشورش گشته گروه سکهه را اغوا وبغوغا القا نموده

بنام او رواج داد واعلیحضرت احمد شاه از فتنه جوئی عماد الملك ومفسده بخوئی سکجیون وغیره واقعات مذکوره ازدرد بخود پیچیده سامان سفر لاهور وهندساز کرده تصمیم عزم کوشمالی باغیان فرمود

﴿ ذکر یورش پنجم اعلیحضرت احمدشاه ﴾

ذکر یورش پنجم اعلیحضرت احمد شاه بجانب لاهور وهند

(از قندهار بجانب لاهور وهند در سنه ۱۱۷۰)

مطابق بیان صاحب خزانه عامره وتاریخ سلطانی

(۱) اعلیحضرت احمدشاه درسال هزار ویکصدو هفتاد هجری باز ازقندهار براه کابل مرحله پیای صوب لاهور کشت ومطابق امحال آدینه بیك ازیکی از ولایات میان دو آبهارو بجانب لاهور رهنورد ومغلانی بیکم خایفانه از سردار جهانخان بادل پردرد التماس مدد نموده بود که اعلیحضرت احمدشاه راه ورود بلاهور نزدیك کرده آدینه بیك ازعدم نیروی مقاومت ازراه فرار داخل صحرای هانسی حصار شد و اعلیحضرت احمد شاه داخل لاهور گردیده نظم ونسق نهاده نظر بضعف دولت مغولیه رایت تسخیر دهلی برافراخت واکثر امرای مغولیه را از عرض راه بازسال رسایل مستمال ساخت چنانچه ازان جمله نواب نجیب الدوله خان در اراضی قریبهٔ کرنال ازراه پذیره پیش آمده شرف بارحاصل کرد وهمچنین وقتیکه زمین سونپت واقع پست کروهی دهلی فرود کاه اردوی شاهی گشت عمادالملك غازی الدینخان از راه التماس عفو تقصیر حاضر اردو شده فیض رکاب بوسی در یافته عذرش پذیرفته آمد وپس ازدرك سعادت پای بوسی رخصت معاودت حاصل کرده وارد دهلی گردیدودر قصبه نریله واقع ده کروهی دهلی دوباره باعزیزالدین برادرعالمگیر ثانی بن اعلیحضرت جهاندارشاه بن اعلیحضرت بهادر شاه بن اعلیحضرت اورنك زیب بسلام فایز شده مورد اشفاق ملوکانه آمدند وبهمرکاب شاه والاجاه بروز جمعه هفتم ماه جمادی الاول سنه ۱۱۷۰ هزار و یکصد و هفتاد داخل دهلی شده شاه باعالمگیر ثانی ملاقات کرد

﴿ ذکر ورود اعلیحضرت احمد شاه ﴾

ذکر ورود اعلیحضرت احمد شاه دردهلی

(دردهلی ومصالحت ومواصلت نمودن باخاندان سلطنت مغولی)

(۲) بموجب نوشتهٔ خزانهٔ عامره وصاحب تاریخ سلطانی

(۲) چون اعلیحضرت احمد شاه بشهر درامد لشکرش را قدغن بلیغ فرمود که دست بتاراج مال وایذای اهل وعیال اهالی سکنهٔ شهر نکشایند وبمروت وحمایت رفتار کنند ومدت یکماه در آنجا درنك کرده درخلال زمان توقف بصلاح وصوابدید اعلیحضرت عالمگیر ثانی وواسطه سردار جهانخان پنجاه لك روپیه برسم واسم پیشکش از نظام الدوله پسر وزیر الممالك قمرالدینخان مطالبه فرموده بازای آن منصب وزارت کشور هند را بوی مژده رسانید واو از دون همتی وخست طبع قبول نکرده محرم خان خواجه سرا مأمور تجسس وجوه نقدینهٔ وی گشت وپس از ابراز اندوختهٔ او جگرش را بآتش حسرت سوخته دو کرور روپیه گرفته تحویل خزانهٔ اعلیحضرت احمد شاه شد وازین معنی غازی الدینخان عمادالملك خوفناك گشته فرار کرد واعلیحضرت احمدشاه سردار جهانخان را بعقب او فرستاده چون داخل فرخ آباد شده بود سردار بر مرام مامور فایز نگشت وطایفهٔ هنود متهرا را بفرمان اعلیحضرت احمد شاه قتل عام کرده پس ازنهب وغارت قوم مذکور جهة امری جریده طلب حضور شده بعوض اوشاه ولیخان وزیر مأمور تخریب متهرا گردیده اونیز بعدازحصول مدعا معاودت کرده شرف وصول حضور دریافت واینوقت اعلیحضرت احمدشاه دخترعزیزالدین برادر عینی اعلیحضرت عالمگیر ثانی را برسم ورواج خسروانی بحبالهٔ ازدواج شهزاده تیمور که شرف اندوز حضور بود درآورده پس ازطی بساط سوروسرور دهلی را بعزیزالدین محمد بن اعلیحضرت محمد شاه بن اعلیحضرت محمد عالمگیر سپرده نظام الدوله پسرقمرالدین خان وزیر الممالك را بقرار مژدهٔ که داده ووجه گرفته بود منصب وزارت ونجیب الدوله را لقب امارت مرحمت نمود

ذکر واقعاتیکه باعث توجه اعلیحضرت احمدشاه بجانب لاهور و هندشد ۱۲

— § ذکر واقعاتیکه بعد ازمراجعت اعلیحضرت احمد شاه §—

(در لاهور رو داده باعث توجه وی بجانب لاهور و کشور هند شد)

(۱) چون میر منو معین الملك از الطاف بیکرانهٔ اعلیحضرت احمدشاه نائب الحکومه لاهور شد ازراه صداقت وهواخواهی طریق خدمت می سپرد وتا اوایل سال هزارو صد وشصت وهفت هجری روزبسر برده بعدازانکه از فرط تمك حرامی احمدشاه کورکانی رابامادرش کور کرددرمحرم سنه ۱۱۶۷ یکهزار ویکصدوشصت وهفت ازاسپ افتاده وبامعرض هیضه پدرود جهان کرد واعلیحضرت احمدشاه بعدازفوت اوفرمان حکومت لاهور رابنام میرمؤمن پسروی از قندهار اصدار فرمود وبسببیکه میر مؤمن طفل خورد سالی بود مغلانی بیکم مادرش بطفیل آن طفل خود زمام مهام ملك را متصرف شده باتفاق طره باز خان که اختیار دار کار شوهرش میر منو بود ربط وضبط حکومت پرداخت همهٔ امراء ازسلوك طریقهٔ مذمومهٔ او متنفر شده خصوصاً بکاری خان رستم جنك که مختار کل امور بود دل تنك گشت وبعد از اندك زمان که میر مؤمن پسر خورد سال مذکور مغلانی بیکم باجل موعود در گذشت خواجه موسای احراری داماد میر منو معین الملك بجای خسرزاده اش بحکومت قیام ورزید ورستم جنك که از دست مادر میر مؤمن دل تنك شده بود بهوای آنکه صوبه داری لاهور را بتصرف خود آورد طره باز خان را بزهر دادن میر منو معین الملك متهم ساخته بزندانش انداخت تا که بفسانه وفسون بقتلش رسانیده خود مستقل بکار صوبه داری پرداخت ومغلانی بیکم از کید رستم جنك خبر یافته اورا نزد خویش طلبید و کنیزان را امر کردکه بزیر چوب کشیده قالبش را ازروح تهی ساختند وبعداز چندی خواجه عبدالله خان بن نواب عبدالصمد خان سیف الدوله دست تسلط یافته مغلانی بیکم را درقید ومحبس انداخت وصوبه داری را بذریعهٔ عریضه ازحضور اعلیحضرت احمد شاه درانی برای خود التماس نمود واو بخلاف التماس وی امان خان برادر سردار جهان خان را ازحضور بهلاهور مأمور فرمود ووی پس از رسیدن درلاهور دست تعدی بآزار وایذای مردم نزدیك ودور گشوده ازان جمله مبلغی بالای خواجه عبدالله حواله کرد واو از ادای آن وجواب محبوس کردن مغلانی بیکم عاجز آمده فرار کرد وحکومت لاهور کما فی السابق بمغلانی بیکم قرار گرفت وپس ازان خواجه میرزا جان نامی ازجماعه داران عمدهٔ معین الملك نیز مغلانی بیکم را قید کرده آخر الامر بصلح انجامید ودرخلال این احوالیکه دربین اعیان لاهور وعیال معین الملك روداد اعلیحضرت احمدشاه درانی ایشیك آقامی عبدالله خان را ازحضور بالشکر بتسخیر کشمیر مأمور فرمود واو کشمیر را از تصرف کار گذران عالمگیر ثانی کشیده عبدالله خان معروف بخواجه کوچك را با جمعی از سپاه برسم نیابت در کشمیر گذاشته امور دیوانی را بسکجیون نامی ازقوم کنتری اهل هنود مقیم کابل که پیشتر ازین باشاه ولیخان وزیر ملازمت داشت واعلیحضرت احمدشاه اورا از حضور جهت وصول مال دیوانی نزد معین الملك صوبه دارلاهور فرستاده انجام خدمت کرده بود تفویض نمود وزین خان مهمند را بحکومت سهرند مأمور فرموده خودلوای مراجعت افراشته شرفیاب حضور شاهی شد وپس ازمعاودت او میر شهاب الدین عمادالملك که بن امیرالامرای فیروزجنك بن نواب آصف جاه ودخترزادهٔ وزیرالممالك قمرالدین خان که درپورش سنه ۱۱۶۱ یکهزار ویکصدوشصت ویك روز ۲۲ ربیع الاول چنانچه مذکور شده آمد ازضرب کلوله توپ اعلیحضرت احمدشاهی کشته شده بود هنگامه آرا گردیده درلاهور عمل دیوانی را برهم زده مغلانی بیکم را ازصوبه داری لاهور خلع کرده آدینه بیك خان را نصب نمود وهمچنین سکجیون عامل مال دیوانی کشمیر نیز لاهور را ازتصرف کار پردازان دولت افغانی بیرون دیده سرازجیب تمرد کشید وفتنه آغاز کرده سردار فوج افاغنه را مقتول نمود وخواجه کوچك حاکم کشمیر را اول در زندان مقید کرده درثانی اخراج البلدش نمود وپس ازان چیزی زر فرستاده بواسطه میر شهاب الدین عمادالملك ازعالمگیر ثانی منشور صوبه داری کشمیر را بنام خویش حاصل کرد وسکه و خطبه را

زده وخوانده شود ومهر فرامین وارقام واحکام بنام شاهرخ باشد چنانچه پس از انعقاد و قرار دار مصالحه شاهرخ مهر خودرا بدین بیت مسجع ومحکک ساخت .. یافت از الطاف احمد پادشاه .. شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه .. ومحالات جام وباخرز وتربت حیدریه وخواف وترشیز که در بین هرات ومشهد واقعند از ولایات شاهرخی جدا وضمیمهٔ مملکت افغانستان شدند واین وقت اعلیحضرت احمد شاه چنان اقتدار داشت که میتوانست همت بر تسخیر تمام ایران گمارد ولیکن از عدم اقتضای وقت که خرابی وپریشانی بحال همه ممالک ایران راه یافته ومردم آن مملکت افاغنه را منشأ ومصدر تمام صدماتیکه بدیشان وارد آمده بود میدانستند وسعییکه باعث تغییر مذهب ایشان شد دوباره کینه‌های دیرینه را در سینها بالنسبه بااینطایفه تازه کرده بود وعلاوه بر همه چون خوداعلیحضرت نادر شاه تغلبا بربلاد استیلا یافته وپادشاهی را غصب کرده بود بعد از فوتش هر کس دربازوی خود نیروئی دید در خیالی افتاده‌هر جا حاکم قصبه یا امیر طائفهٔ بود سودای سروری وسلطنت می‌پخت بنابرین اعلیحضرت احمدشاه بخودراندیشیده‌بدل قرار دادکه بهتر اینست که بپادشاهی افغانستان قناعت کرده‌عبث خودرا بکش ووا کش نیندازد ووجه همت مصروف استحکام سلطنت در مملکت خودنمایدچنانچه کارخراسان راهمصالحه انجام داد والحق که این اندیشه وتدبیر او شایسته تحسین است که بدین سبب نه تنها پادشاهی را در خانه وادهٔ خود نهاد بلکه افغانستان را سلطنت مستقل بااقتداری گردانیده افاغنه را عظمتی در انظار ووقعی در اقطار داد که قبل ازان نداشتند خلاصه اعلیحضرت احمد شاه نظر باینکه هر که پادشاه ایران شود مملکت خراسان سدی مابین افغانستان وممالک ایران خواهد بود کفالت استقلال خراسان را بر عهده گرفته مراجعت فرمود وشاهرخ باعدم بینائی نامی از امارت بر خود گذاشته بر خراسان واطراف آن که متعلق بدولت افغان نشده بود حکم روا گشت وبعضی از امراء که رعایت‌وی را داشتند هدایای سالیانه برای او میفرستادندواعلیحضرت احمد شاه وارد هرات شده وزیر شاه ولیخان رابه تسخیر ترکستان مأمور کرد

﴿ ذکر لشکر فرستادن اعلیحضرت احمد شاه

﴿ جانب ترکستان بسالاری وزیر شاه ولیخان ﴾

۱ بقرار نوشته علی‌قلی میرزا

(۱) وزیر موصوف از پیشگاه حضور اعلیحضرت احمدشاه بالشکرشایان بتسخیروتصرف این‌طرف‌رود جیحون مأمور گردیده از هرات بدان سوراه بر گرفت وخود اعلیحضرت احمد شاه وارد قندهار شد وشاه‌ولی خان از مرو عبور کرده میمنه واندخود وشبرغان وبلخ وبامیان را تابدخشان مسخر نمود ودر هر یك‌ازولایات مذکوره حاکمی از افغان واوزبك گماشته خود لوای مراجعت بجانب قندهار افراشت وجبهه سای سدهٔ سنیهٔ علیا گشت واعلیحضرت احمد شاه بجایزه این فتح بزرگ اورا مورد اشفاق والطاف ملوکانه نموده بمنصب‌وزارت دیوان اعلی مفتخرفرمود

توجه چارم اعلیحضرت احمد شاه بجانب لاهور

﴿ ذکر توجه چهارم‌اعلیحضرت احمد شاه ﴾

(در سال هزار وصد وشصت وپنج هجری بجانب لاهور)

۲ بقرار نوشته خزانه عامره وتاریخ احمدی

(۲) درین‌سال باز اعلیحضرت احمد شاه را شوق لاهور گریبان‌گیر ضمیر گردیده‌ازقندهار رهسپار آندیار شد ومیر منو معین الملك از راه مدافعه پیش آمده تاچهار ماه بالشکر شاه‌مقابله ومحاربه کرد وآخرالامر از کید ونفاق انگیزی آدینه بیك وکورامل که هردوی شان معتمد ومدار علیه بودندپای ثباتش بر شکسته از راه معذرت عفو تقصیر خواسته ملتمس امان شد واعلیحضرت احمد شاه از جرایم او در گذشته وکردارش را تا کرده انگاشته از جانب خود بنائب الحکومتی لاهور مأمورش فرمود وخود از راه کابل بقندهار مراجعت کرد

از کار باز مانده اعلیحضرت احمد شاه دانست که این مصالحه چوئی عباسقلی خان از در مکایده وبنابر تدبیر هلاکت او ولشکریانش بوده پس ناچار باسپاه خویش از دور نشابور بر خاسته راه مراجعت بجانب هرات پیش گرفت ومرچند درحمل ونقل بنه واغروق وتوپخانه سعی وکوشش نمود از شدت سرما نتوانست با خود بردارد چنانچه بنه را همچنان که بود گذاشته اثواب را درقنوات انداخته رو براه نهاد ودرهر منزل جمعی ازسر ماتلف گشته طریق آخرت می‌پیمود تا که درمنزل کافر قلعه رسیده ازقضا درانجا سختی سرما مضاعف شده هشت هزار نفر هلاك گشت وجمعی‌بهوای انکه خودرا بابادانی کوسویه یا کهسان واقع دوفرسنکی ان‌مکان رسانند در وقت عبور ازرود هرات بتمنای انش خاك هستی بباد فنادادند ومابقی ازنیمهٔ شب تا سحر شکم اشتران بارور را دریده جای میکزیدند وبعداز سردشدن همچنان درشکم اشتر دیگر قرار میگرفتندتا که ازدست سرماك بدان واسطه امان یافته وارد هرات شدند ودرویش علیخان هزاره که ازناصیهٔ حالش آثارخیانت وطغیان نمایان بود بامر اعلیحضرت احمد شاه از حکومت هرات معزول گردیده دیگری ازجا کران معتمدمأمور حکومت شده خود اعلیحضرت احمد شاه بالشکریکه همراه داشت وارد قندهار شد وبه تکمیل وترتیب لشکر پرداخته بتهیهٔ الات واسباب کوشمالی عباس قلی خان نشابوری وجه همت مصروف فرمود .

توجه اعلیحضرت احمد شاه بار دوم بجانب خراسان بقرار نوشته خزانهٔ عامره وتاریخ احمدی

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه ﴾

(بار دوم بجانب خراسان درسال هزار ویکصد وشصت و چهار)

(۱) الغرض پس ازانتظام لشکر وانجام سازوبرك سفر رایات عالیات‌را سال دیگر ازقندهار بطرف نشابور دراهتزاز آورده هریك‌ازسواران سپاه را امر نمود که یکمن چودن همراه بردارد ودرنشابور تحویل کارداران پادشاهی کنند تاتوپ قلعه کوبی ساخته بعد بخرابی بنیاد حصار خصم پرداخته شود چنانچه پس از ورود درالکای نشابور بصنعت استادان کاردان هندوستانی توپ بزرك‌چودنی‌ریخته ودیوار شهر را بضرب کلولهای قلعه شکاف‌آن کوبیده رخنه وولوله درشهر انداخت وعباس قلیخان نظر به‌پریشانی ومخالفت رعیت چارهٔ بجز اطاعت ندیده روی التجا بدرگاه اعلیحضرت احمد شاه آورده اظهار خجالت وانفعال کرد واعلیحضرت احمد شاه عذر اورا پذیرفته ازشیوهٔ مردیٔ طایفهٔ بیات خرسند گردیده حکومت نشابور را بدستور سابق بعباس قلیخان تفویض نموده سردار جهانخان را بانصیر خان حاکم بلوچستان به تنبیه وسرزنش علیمردان خان زنگوئی حاکم طون وطبس مأمور فرموده خود ازنشابور حرکت کرده وارد مشهد شد وآن دوتن سردار دران ولایت رفته قتل وغارت وخرابی زیاد بعمل اورده عاقبت الامر درمابین علیمردان‌خان وسردار جهانخان ونصیر خان درموضع کاخك وکناباد محاربهٔ شدید رو داده جانبین از اسپان فرود امده بکارد وخنجر و مشت وکریبان بهم دراویختند وبسیار خون یکدیگر بریختند تا که علیمردان خان بقتل رسیده پای ثبات هزاهانش بشکست چنانچه هزیمت یافته روازجنك برتافتند و سردار جهانخان ونصیر خان چندی درانجا درنك کرده بعداز ضبط وربط نزدیك ودور ونظم ونسق سرحد و ثغور روی مراجعت بسوی اردوی اعلیحضرت احمد شاه اوردند وهمچنین اعلیحضرت احمد شاه چون وارد ارض اقدس شد شهریان اورا ازدخول مانع امده وی شهر را بمحاصره انداخته پنجهزار سوار بسرکردکی شاه پسندخان بتاخت وتاز شاهرودبسطام وسبزوار فرستاد ومشار الیه محال اند وبلدرا تاخته خودرا ازحمل اموال و اثقال گرانبار ساخته روی معودت بسوی مشهد آورده داخل اردوی اعلیحضرت احمد شاه شد وازینسوی اعلیحضرت احمد شاه که شهر مشهد را بمحاصره انداخته بود چون مدت محاصره‌ششماه طول کشیده مهشدیان را حال به تباهی رسید لاجرم‌شاهزاده‌سلیمان خود با گروهی از سادات وعلما ازدراستیان نزد اعلیحضرت احمد شاه روانه نموده و حقوق نعمت نادری بدوباره اوری کرده بجرمت روضهٔ رضوی بمصالحه اش راضی کرد مشروط باینکه سکه وخطبه بنام اعلیحضرت احمدشاه

بنا برحصول مدعای خویش در افواه انداخت که شاهرخ بمانند جدش اعلیحضرت نادر شاه از مذهب شیعه تبرا دارد واو چون در واقع بامردم بیگانه از مذهب شیعه خاصه عیسویان بطرز مواسا سلوك میکرد سید محمد این روش اورا حجت اظهار خویشتن ساخته بپرا کنده نمودن قلوب وتفریق آراء پرداخت وبسبب نام رسوخی درمزاج شیعیان پیدا کرد چنانچه همه باوی متفق شده جمع کثیری بدور او فراهم آمده شورش آغاز کردند وپیش ازانکه شاهرخ لشکر خود را کرد آورد برسر وی تاخته گرفتارش نموده فوراً کور نموده محبوس ساختند وسید محمد را سلیمان لقب نهاده پادشاه خواندند وقبل ازانکه بامر سلطنت پردازد یوسف علی خان که یکی از سرداران معتمد افواج شاهرخ بود کمر انتقام بربسته باسید محمد درآویخته مغلوبش ساخت وبدست آورده بقتل رسانید وشاه رخ را از زندان براورده برتخت سلطنت نشانیده زمام مهام امور را بدست خویش گرفت ودوتن دیگر از امراء چون جعفر خان سرکردهٔ اکراد ومیر عالم خان امیر اعراب بمخالفت یوسف علیخان اتفاق کرده اورا بقتل رسانیدند وشاه رخ را دوباره بزندان فرستادند وپس از چند روز این هردونیز بمخاصمت هم برخاسته در بیرون شهر باهم مصاف داده امیر عالم خان غالب آمد واعلیحضرت احمد شاه از شورش امرای خراسان وزندانی شدن شاهرخ باخبر گشته بعزم اینکه هرات را ضمیمهٔ ممالك متصرفهٔ خویش سازد وهم امرای خراسان را تنبیه وتهدید نموده شاهرخ را از زندان کشیده بر مسند حکومت نشاند رایت توجه بجانب هرات ومشهد برافراشت ودر حین ورودش بهرات امیر عالم خان عرب که پس از حبس شاهرخ بهرات آمده بحکومت پرداخته بود بقلعه داری صرف همت نموده مدت چهار ماه شهر هرات را بمحاصره انداخت وآخرالامر مردم سکنهٔ شهر از شدت قحط وغلا بستوه آمده از اعلیحضرت احمد شاه طالب امان شدند وبرج خاکستر را بدست لشکریان اعلیحضرت احمد شاه داده جمعی از دلاوران افغان برفراز ان برامدند وامیر عالم باوجودیکه از مکائد شهریان وپیوستن ایشان باشکر افغان مستحضر گشت بازهم خود را از دست نداده تن بمرك داده پای ثبات بپیشرد تا که کشته شد وشهر هرات بتصرف اعلیحضرت احمد شاه درامده بعد از فتح هرات پنج هزار سوار را بسالاری سردار جهان خان فوفل زائی بعزم شبخون بر لشکریکه از خراسان راه مدافعهٔ اعلیحضرت احمد شاه پیش گرفته بود روانه کرد وخراسانیان که بتربت شیخ جام رسیده بودند از کشته شدن امیر عالم خان واز دست رفتن هرات وایلغار نمودن سردارجهان خان بجانب ایشان آگاه شده راه مراجعت بجانب خراسان پیش گرفتند وسردار جهان خان بسافهٔ لشکرخراسان دوچار کشته همه را غارت کرده بهرات معاودت کرد واعلیحضرت احمد شاه حکومت هرات را بدرویش علیخان هزاره مفوض داشته خود بالشکر جانب مشهد راه پر گرفت وبمجرد وصول شهر را محاصره کرده شهزاده نصر الله میرزا ونادر میرزا بافلیلی از سوارهٔ خراسان ومعدودی ازغلامان ازشهر بیرون شده بیك جانب اردوی اعلیحضرت احمد شاه حمله مینمودند وتا که افاغنه بمدافعه میپرداختند ازانسو عنان باز کشیده طرف دیگر میتاختند واعلیحضرت احمد شاه هرتدبیریکه اندیشید بران دو شهزاده دست نیافت وپس ازانکه مدت محاصره چهار ماه طول کشید جانبین بصلح راضی شده اعلیحضرت احمد شاه عیال وپسر خود شهزاده تیمور را که از زمان اعلیحضرت نادر شاه تاایندوقت در مشهد بودند بامبلغ بسیاری باسم نعل بها گرفته وشاهرخ را اززندان پدرآورده بحکومت منصوب کرد وخود باسپاه خویش راه نشابور پیش گرفت وعباس نایخان بیات که بحکومت انجا قیام داشت از راه مدافعه ابواب شهررا بربسته بروج وبارهٔ حصار را استحکام داده بقلعه داری پرداخت وازانجاکه خود را بمقابل اعلیحضرت احمد شاه مغلوب مشاهده کرد باحاجی سیف الدین عم خویش مشورت نموده بتعلیم وتدبیر او ظاهراً طرح مصالحه انداخته باطنا بلیت ولعل اعلیحضرت احمد شاه را تاآنوقت معطل ساخت که زمان زمستان دررسیده فراز ونشیب کوه وصحرا را تمام برف گرفت واشکر اعلیحضرت احمد شاه را از کثرت برف وشدت سرما دست

ذکر محاصرهٔ نشابور

بقتل رسیدن وزیر الممالک و منتشر شدن لشکر راجگان

سر کرم وظیفه بود رسیده هلا کش ساخت وازین قضیه راجه کسری سنگه پسر جیسنگه سوائی را بادیگر راجگان اجمیر که دوازده هزار سپاه درتحت رایت داشتند کمر همت بر شکسته پشت بجنك دادند وهریك از راه هزیمت روبسوی مقام خویشتن نهادند وباوجود این دو رخنهٔ بزرك که کشته کشتن وزیر الممالك وپرا کنده شدن دوازده هزار مرد پیکار ازمعرکهٔ کارزار بودند وبحصار استواری شهزاده رخ نمودند پای استقامت شهزاده نلغزیده باتفاق معین الملك ودیگر پسران صفدر جنك وزیر مردانه در محاربه بکوشید تا که از عوارض غریبه حادثهٔ بلشکر اعلیحضرت احمد شاه درانی رخ داد وآن چنین بود که چند عرادهٔ (۱) بان ازلاهور بدست آورده درین حرب گاه باخود داشتند در عین کیرودار آنهارا بروی کار آوردند لیکن از بی وقوفی وعدم مهارت رو بسوی خود آتش دادند وبهمراهان خویش راه قتل وجرح کشادند واز صدور اینواقعه بااینکه آثار فتح ازدم شمشیر افاغنه آشکار بود انکساری ببازوی اقتدار شاه درانی رخنموده دانست که کاری از پیش نمیتواند برد لاجرم از راه دور بینی صلح اختیار کرده دست از کار زار کشید ونهر سندرا حد فاصلهٔ دولتین قرار داده ازراه پشاور وکابل بقندهار مراجعت کرد وشهزاده نیزراه شاه جهان آباد برگرفته معاودت کردواعلیحضرت محمد شاه کورکانی نظر بجانفشانی قمرالدینخان وزیر الممالك واستواری وبایداری میر منو معین الملك ودیگر اخلاف او که درین جنك کرده بودند صوبه داری لاهور وملتانرا بذریعهٔ منشور بمیر منو معین الملك مفوض فرموده خودش یکماه پس از انعقاد رشتهٔ مصالحه وفیصلهٔ دعوی بدرود جهان فانی کرده بدار البقا شتافت وشهزاده درعرض راه از فوت پدرش آگاه گشته بادل سوگوار داخل شاه جهان آباد شد وپس ازطی بساط تعزیت برتخت سلطنت جلوس فرموده صفدر جنك را وزیر خویش قرار داد

{ ذکر حملهٔ سوم اعلیحضرت احمد شاه }

(برلاهور وپیش کش گذاشتن برذمهٔ میر منو)

ذکر حملهٔ سوم اعلیحضرت احمد شاه بر لاهور وپیش کش گذاشتن برذمهٔ میرمنو

(۲) درسال هزاروشصت ودو هجری اعلیحضرت احمدشاهرا دیگر باره عزم کشور کشائی دامن گیرضمیرشده از کابل رایات عالیات را جانب لاهور شقه کشا فرموده بامیر منو معین الملك جنك خفیفی کرده بصلح انجام یافت واعلیحضرت احمد شاه باراضی متصرفهٔ اعلیحضرت نادرشاه اکتفا کرده مالیات سیالکوت وگجرات واورنك آباد وبرسریا امرت سر هر چهار محال را برسم واسم پیش کش برعهدهٔ میرمنو گذاشت که بسبیل استمرار بکار پردازان دیوان اعلای شاهی سپارد وخود جانب کابل وقندهار رایت مراجعت افراشته بعد از رسیدن بقندهار بعضی از امراء که دامن ضمیر شان بلوث حسد آلوده کشته بر قتل اعلیحضرت احمد شاه همداستان شده بودند واو از کید ایشان خبر یافته ازان جمله نور محمد خان علیزائی میر افغان و کدوخان ومحبت خان فوفل زائی وعثمان خان توپچی باشی وچندی دیگر که بواقعی منشاء آن فتنه بودند همه را در حینیکه تپه مقصود شاه واقع سمت شمال شرقی شهر قندهار مقر موکب شاهی بود در موقف مواخذه حاضر فرموده حکم قتل نمود وهمهرا بیاسا رسانیده بجز ازعثمان خان که دست تقدیرش بخرطوم پیل پیچیده درپیش تخت انداخت وازمهلکه اش رها ساخت دیگران بقتل رسیده خاطر اعلیحضرت احمد شاه از خار خار فتنهٔ ایشان بپرداخت

{ ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه بجانب خراسان }

ذکر توجه اعلیحضرت احمدشاه جانب خراسان

(۳) آنگاه که اعلیحضرت نادرشاه بقتل رسید شاهرخ میرزا نوادهٔ اورا که دخترزادهٔ سلطان حسین وجوان نیکو اندامی بود وباخواص وعوام حسن معاشرت ورحم جبلی داشت مردم جانب او بنظر سلطنت میدیدند لیکن بنا برفتور ایام سید محمد نامی بخیال خام در طمع پادشاهی افتاده ازانجا که پدرش سید داؤد نام شخص بارسا وشوهر خواهر سلطان حسین میرزا بود بزرك زادگی را مایهٔ سروری خود دانسته داعی امر سترك شده نخست

بقتل رسیدن وزیر الممالک و منتشر شدن لشکر راجگان (۱) بان بلفظ هندی چیزیست که بباروت پر کرده بمدد آتش برفوج مخالف اندازند و آن بشکل هوائی باشد که آتش بازی معروفست ۱۲ ازغیاث اللغات چنانچه در لفظ اهالی فرنك را کت میکویند

واعلیحضرت احمدشاه باسپاه داخل شهر لاهورشد واصح اقوال اینکه میر پهلوی حیات الله‌خان ملقب بشهنواز خان بواسطهٔ وزیرالممالك قمرالدینخان خالوی خود از دار الخلافه امداد طلبیده خود بالشکر لاهور بعزم مدافعه بیرون شده کنار نهر چناب را عسکر گاه ساخت واعلیحضرت احمد شاه باده هزار سوار بوقت طلوع صبح کاذب ایلغار کرده از گذر گاهی که چند فرسنك از هردو لشکر گاه دور ومنحرف بود گذشته روی تسخیر بسوی لاهور آورد وشهنواز خان ازین رشادت وجلادت اعلیحضرت احمد شاه لب‌حیرت بدندان گزیده تمام ساز وبرك خویش را گذاشته باچند تن از خاصانش راه فرار بجانب شاه جهان آباد دهلی پیش گرفت وبامدادان لشکریانش از گریختن وی آگاه گشته خواستند که راه گریز بر گیرند که اعلیحضرت احمد شاه در رسیده همه احمال واثقال اردویش را باتوپخانه وقور خانه متصرف شده افواج او جریده جان وکسسته عنان افتان وخیزان رهسپار وادی حرمان شدند واعلیحضرت احمد شاه روز دیگر باقیه لشکر که نیز از نهر گذشته بودند داخل لاهور شد واز متصرف شدن لاهور وبدست آمدن اسباب وادوات نامحصور بسی برمکنت وحشمتش افزود وهمهٔ راجگان ولایات پنجاب حاضر آمده فیض‌رکاب‌بوسی حاصل کردند وازانسوی اعلیحضرت محمد شاه کور کانی که اعلیحضرت احمد شاه پسر خود را باوزیر الممالك قمرالدین خان اعتماد الدوله ونواب ابو المنصور صفدر جنك وغیره امراء وراجگان صوبهٔ اجمیر که تعداد همهٔ سران سپاه بدوصد وپنجاه تن منتهی میشد ولشکر آراسته چنانچه از پیش رقم شده آمد بالتماس میر پهلوی حیات الله خان مخاطب بشهنواز خان بعزم مدافعه ومقابلهٔ اعلیحضرت احمد شاه درانی ازشاه‌جهان‌آباد کسیل فرموده بود وبعد ازراه‌افتادن‌لشکرمذ کور کسری سنکه راجهٔ جیپوروزمینداران سهرند (۱) چون جمال‌الدینخان نالپوری ورای‌کاه زمیندار چکروانواله وسنك جیت زمیندار پتیاله وغیره بفرمان اعلیحضرت محمد شاه داخل اردوی شهزاده شدند وهم عبدالله خان وفیض الله خان پسران علی محمد خان روهیله حاکم سهرند که بطریق یرغمال درشاه جهان آباد بودند بهمرکابی وزیرالممالك قمرالدینخان اعتماد الدوله مأمور گردیده راه دفع اعلیحضرت احمد شاه بر گرفتند وشهزاده باافواج ملتزمه رکاب خویش راه همی‌پیمود که شهنواز خان ناظم لاهور از راه فرار باردوی شهزاده ملحق گردیده مغلوبیت خویشتن وصولت وشجاعت دلیران لشکر شکن افاغنه را از راهیکه اورا بجبن وبددلی وبیعقلی‌منسوب نسازند چنان شرح داد که از مبالغهٔ وی سران لشکر دولت کور کانیه بهراس وتزلزل افتادند وازجانب دیگر علی محمد خان روهیله حاکم سهرند نیز از هیبت وسطوت اعلیحضرت احمد شاه سهرند را ترك کرده راه‌گریز بر گرفت وازدریای جون عبور کرده براه (۲) سهارنپور روانهٔ انواله وبسولی کروطن خویشتن شد وازوقوع این سانحه رعب امرای کور کانیه افزون‌تر شده وزیرالممالك قمرالدینخان‌اعتمادالدوله عیال واحمال واثقالیکه‌باخود داشت ازبیم لشکرافغان بسهرند فرستاده هردو تن پسران علی محمد خان مزبوررا که در شاه‌جهان آباد بسبیل یرغمال بودند وچنانچه رقم گشت باخود آورده بود نیزبجای پدر شان بحراست سهرند وحمایت عیال واموال خویش گماشت وخود باشهزاده وافواج سواره وپیاده بآهنك جنك از سهرند گذشته در کنار نهر ستلج بگذر گاه باجی واره فرودآمده عسکر گاه ساختند واعلیحضرت احمدشاه اردو گاه اورا معاینه کرده باسی‌هزار سوار جرار که باخود داشت براه لودیانه که منحرف از لشکر شهزاده بود عزم سهرند کرده روز سیزدهم ربیع الاول سنهٔ ۱۱۶۱ هزار ویکصد وشصت ویك هجری داخل سهرند شده شهر را غارت کرده هرکرادست بشمشیر برد بکشت وپسران علی محمد خان روهیله را باعیال واموال وزیر الممالك قمرالدینخان که دران جا فرستاده بود ودیگر غنایم وافره بدست‌آورد وشهزاده ازین قضیه واقف گشته از کنارنهر ستلج روی بسوی سهرندآورده فوج شرقی غربی وفوج غربی شرقی شد واز روز یانزدهم ربیع الاول تاروز بیست وهشتم ماه مدت چهارده روز در موضع مالوپورآتش قتال در اشتعال ورایات حرب استوار بود ودر روز جمعه بیست ودوم ماه که روز هشتم مقاتله بود کلولهٔ توپ بخیمهٔ که قمرالدینخان وزیر الممالك نماز جمعه را دران گذرانیده

(۱) حال مشهور بسرهند

(۲) سارنپور

ودرخاتم خود این عبارت را نقش فرمود (الحکم لله یافتاح) احمد شاه دردرانی وصورت مهرش را طاؤسی شکل مدور ومطول کردن صراحی نما ساخته فرامین واحکام بدان شرفیاب کردید وپس ازانتظام مهام قندهار ونظم ونسق امور آن دیار بعزم کشور کشائی وتنبیه ناصر خان بالشکر شایان از قندهار روی تسخیر بسوی کابل وپشاور آورده وارد غزنین شد وحاکم آنجا که از طرف اعلیحضرت نادرشاه مأمور حکومت بود بمحاربه برخاسته مغلوب کشت واعلیحضرت احمد شاه حکومت غزنین را بیکی از معتمدین خویش مفوض داشته خود راه کابل پیش کرفت وحاکم کابل که دست نشانیدهٔ ناصر خان بود تاب مقاومت درخودندیده جانب پشاور فرار نمود واعلیحضرت احمد شاه داخل ارك کابل شده پس از تنظیم وتنسیق امور نزدیك ودور این ولایت جیش بجانب پشاور بجنبش در آورد وهنوز لشکرش در راه وجاده پیما بود که ناصر خان مستعد جنك شده نخست آهنك قتال عبدالصمد خان محمد زائی که از عمدهٔ زمین داران پشاور ورئیس ملك دو آبه واشنغر باهشت نکرواقع شانزده کروهی جانب شمال پشاور بود کرده برسر او تاخته محاربهٔ خفیفی رو داده عبدالصمد خان که ازتوجه اعلیحضرت احمد شاه بجانب پشاور آکاه کردیده بود ازدو آبه کریخته روی امید بسوی اردوی او آورد وناصرخان اکثر از بازماندکان اورا بقتل رسانیده جانب پشاور مراجعت کرد وعبدالصمدخان بقرب جلال آباد بلشکر سردار جهانخان خان خانان وسپهسالار که مقدمة الجیش بود ملحق کشته همراه او روانه پشاور شد وآنکاه که بنزدیك پشاور رسیدند ناصر خان نیروی مقاتلت در خود ندیده از پشارو کریخته واز معبراتك کذشته در ملك هزارهٔ چج پناه برد واعلیحضرت احمد شاه که عزم تسخیر پشاور داشت بدون رزم متصرف شده آن قدر درنك فرمود که سران ملك وسرداران اقوام افاغنهٔ نواحی واطراف پشاور بار یاب حضور وی کشتند وسربرخط فرمان نهاده مطیع ومنقاد کردیدند ودرخلال رتق وفتق امور مهمهٔ محال پشاور سردار جهانخان سپهسالاررا بالشکر کافی بتعاقب ناصر خان نامزد فرمود چنانچه مشار الیه درحینیکه اعلیحضرت احمد شاه در انتظام مهام پشاور واطراف آن اشتغال داشت راه هزارهٔ چج بر کرفته از نهر اتك عبور کرد وناصر خان را پای ثبات لغزیده ازآنجا نیز فرار کرده در لاهور قرار کرفت ومال ومنالش بتصرف لشکر پادشاهی درامده سردار جهانخان بهمین قدر اکتفا کرده رایت مراجعت بجانب پشاور افراشت وبعساکر شاهی ملحق کردیده فیضیاب رکاب ظفرانتساب شد واعلیحضرت احمد شاه درین یورش بضبط وربط ولایاتیکه اعلیحضرت نادر شاه از مملکت هند جدا وضمیمهٔ ممالك مقبوضهٔ خویش کرده بود اکتفا نموده همهٔ ولایات را منظم ودر هرجا شخصی معتمدی را مامور فرموده باقدری ازلشکر استحکام داد وخود بابقیهٔ اردو جهت انجام بعض مهام ازپشاور روی مراجعت بسوی قندهای نهاد وپس ازترتیب امور وتنظیم نزدیك ودور باز عزم تسخیر لاهور را تصمیم داده رو براه نهاد

ذکر یورش اعلیحضرت احمد شاه دفعهٔ دوم بجانب لاهور وهند

(ذکر یورش دوم اعلیحضرت)

(احمد شاه بجانب لاهور وهند بتأیید آله)

(۱) این دفعه درسال هزار ویك صد وشصت ویك بقصد تسخیر لاهور وهند ازقندهار باسی هزارسوارجرار وپیادهٔ کار زار براه کابل وپشاور رهسپار آندیار کشت وآنکاه که از رود اتك وجیلم در کذشته بنواحی لاهور رسید میر بهلوی مخاطب بشهنواز خان بن زکریا خان ناظم لاهور که قبل از نزدیك شدن اعلیحضرت احمد شاه درانجا ازعزم وحرکتش آکاه کشته ازاعلیحضرت محمد شاه کورکانی کمك خواسته بود وتا اینوقت که ازدوی اعلیحضرت احمد شاه در نواحی لاهور رسید اختر اقبال ناظم لاهور ازحضیض وبال برنیامده پرتوی بر کونهٔ احوالش نینداخت لاجرم ازعدم نیروی مقاتلت تاب مقاومت درخود ندیده ازلاهور بجانب شاهجهان آباد کریخت

(۱) قرار بیان خزانهٔ عامره وتاریخ احمدی وتاریخ سلطانی

ذکر سلطنت اعلیحضرت احمد شاه

(ذکر سلطنت اعلیحضرت احمدشاه)

(سدو زائی شعبهٔ درانی)

(۱) ازقرار نوشتهٔ تاریخ جهانکشای نادری

(۱) آنکاه که براعلیحضرت نادرشاه ازسبب مکحول نمودن فرزندش رضاقلی میرزا خوف وغضب مستولی گشته هرروز احاد وافراد قزلباشیه وافشاریه را بقتل میرسانید مردم ازین کرداراو رنجیده خاطر شده اقوام خود او باعلی قلی خان بن ابراهیم خان برادرش که حکومت هرات داشت سازش کرده مستعد و آمادهٔ قتل اوشدند ودر هنکامیکه موضع فتح آباد واقع دو فرسنکی خبوشان ازمضافات مشهد مقدس اردو کاه اعلیحضرت نادری بود درشب یکشنبه یازدهم ماه جمادی‌الآخر سال (۱۱۶۰) هزار ویکصدو شصت هجری محمد خان قاجار ایروانی وموسی بیك ایرلوی افشار ارومی بصلاح صالح خان قرقلوی ابیوردی ومحمد قلیخان افشارارومی کشکچی‌باشی و غیره جمعی از کشکچیان دائمی که پاسبان سرا پردهٔ اعلیحضرت نادری بودند بوقت نیم شب داخل خوابکاه اوشده سرش را بریده در اردو انداختند ودرین حالت یکی از خدام حرم اعلیحضرت نادر شاه احمد خان را ازین قضیه آکاه نموده او باسه هزار سوار از دستهٔ ابدالی وسوار اوزبکیه تن بسلاح آراسته تابامداد پاسداری حرم شاهی را کرده وصباح هنکام با کروهی ازاوباش قزلباش واشرار افشار که دست بتاراج اموال پادشاهی کشوده بودند در آویخته ایشان را هزیمت داد و مال ومنال همه را بتصرف آورد و بانوی حرم اعلیحضرت نادرشاه بجایزه این خدمت از دو قطعه الماس که یکی کوه نور ودریای نور معروف ومشهور و از محمد شاه کورکانی به اعلیحضرت نادرشاه رسیده دربازو بند حرمش میبودند کوه نور را بایکدانه فخراج بی نظیر با احمد خان عطا نمود واحمد خان باسوارهٔ افاغنهٔ ابدالی راه قندهار برکرفته و متعرض حاکم و شهر هرات نشده وارد نادر آباد قندهار کشت (۲) وباستصواب آرای بزرکان طوایف ابدالی خصوصاً حاجی جمال خان بارك زائی که بقوت ومکنت از همه برتری داشت کلاه سروری برسر نهاد و درینحال صابر شاه نام فقیری کیاه سبزی را بعمامه اش نصب کرده کفت این جیغهٔ تست وتوبادشاه دورانی وازینجا اعلیحضرت احمدشاه اقوامش را که معروف بابدالی بودند بدرانی موسوم ساخت و برتخت سلطنت نشسته نامور جهانبانی بر داخته بکی خان بامیزائی را بلقب شاه ولیخان اشرف الوزراء ومنصب وزارت سر افراز نموده سردار جهان خان فوفل زائی را بخطاب خان خانان ومیر بزن ومنصب سپهسالاری وشاه پسند خان را بامیر لشکر نامورفرمود وهمچنین هریك از اعیان طوایف درانی را فراخور حال بمنصب وخدمتی سربلند کردانید واز اتفاقات حسنه در چنین وقت که اعلیحضرت احمد شاه اعلان سلطنت نمود تقی خان اخته بیکی ازسرداران اعلیحضرت نادری بانواب ناصرخان حاکم کابل وپشاور مالیات چندساله هردومملکت را که (۳) بیست وشش کرور روپیه بود حمل داده برای اعلیحضرت نادر شاه میبردند وارد قندهار شدند واعلیحضرت احمد شاه این کنج را یکان را از عطایای حضرت یزدان دانسته ضبط کرد وناصر خان چند روز نظر بند کردیده آخرالامر بار یاب حضور اعلیحضرت احمد شاه شد وپس ازچندی بحکم او وبقولی ازقندهار کریخته درپشاوررفت وافواج مقیمهٔ اطراف ونواحی آنجا را فراهم آورده مصدر شورش کردیده تاخت وتاز آغاز نهاد وطبل خود سری بآواز در آورد

(۲) بقرار نوشتهٔ صاحب کتاب تاریخ سلطانی

(۳) بقرار مندرجه آتشکدهٔ آذر

بیان سکه ومهر اعلیحضرت احمد شاه وتسخیر پشاور

(ذکر سکه و مهر اعلیحضرت احمد شاه)

(۴) بقرار نوشتهٔ صاحب کتاب تاریخ سلطانی

(متوجه او بجانب کابل و پشاور (۴))

چون اعلیحضرت احمد شاه آن نقدینهٔ باد آورد را تملك شد همه را کداخته بنام خویش مزین و بدین بیت مسجع ومروج کردانید حکم شد ازقادر بیچون باحمد بادشاه ☆ سکه زن برسیم وزر از پشت ماهی تاباه

—(ترکستان جنوبی متعلق بافغانستان)—

و آن بدخشان وطخارستانست که جانب جنوب نهر جیحون واقعند دیگر بلخ است که ذکرش ازدیگر کتب مقدماً گذشته ازجهت مطابقت باذکر کرنیل یوس فانديك نقل نشد

(هوای مملکت افغانستان)

هوای اینمملکت باتفاق همهٔ مؤلفین کتب مذکوره از سبب اختلاف دربلندی و پستی امکنه مختلفه است چنانچه جانب شمال ومغربش ازشدت سرما در زمستان بفریزنك یعنی یخ بندی میرسد واغلب درجهٔ مقیاس هوا در زمستان به بیست رسیده گاهی برسبیل ندرت بدوازده درجه نیز میرسد که از اعتبار ساقطست و حرارت سمت مشرقی و جنوبی آن درتابستان از (۱۰۵) یکصد وپنج درجه نگذشته برودتش از (۵۰) پنجاه تا (۳۵) سی وپنج درجه رسیده فروتر نشده و همچنین کرمای سمت شمالی ومغربی در تابستان اغلب از (۶۰) شصت تا (۷۰) هفتاد درجه رسیده فراتر نمیگردد مگر نادراً دربعضی ازسنوات تابه (۹۹) نودونه درجه میرسد لیکن قابل اعتماد واعتبار نیست بلکه ازواقعات غریبهٔ این مملکت شمرده درهرزمان که وقوع یابد در تضاعیف سوانح آنزمان انشاءالله تعالی مرقوم شده می آید وهمچنین مسافت بین بلدان مملکت افغانستان بتفاوت واختلاف در کتب تواریخ مسطوراست چنانچه ذکر هریك بطریق اختصار واجمال مرقوم گشته آمد تاانجا آنچه از وسعت سابقه مملکت افغانستان وطول وعرض ودرجات وقوع ومسافت بین بلدان وتعدادنفوس وهوای آن مرقوم گردیده همه ازکتب مؤلفهٔ متقدمین است که تخمین ذکر کرده اند وتحقیقات وتدقیقاتی که اعلیحضرت سراج الملة والدین درباب جمیع امور مذکوره فرموده اند باحدود معینه ووسعت حالیه آن ونقشه تعیین حدود علیحده چهاپ وضمیمهٔ اخیر این کتاب میشود تابر مطالعه کنندگان وجه صحیح و مطابق واقع بانوشته آنان معلوم و مفهوم گردد .

—(ذکر مجملی از احوالات اعلیحضرت)—

احمد شاه که قبل از سلطنتش رو داده است (۱)

وآن اینست که نیاکان احمد خان متوطن ومتمکن ملتان بوده وولادت وی درانجارو نموده وازسبب بعضی حوادث در کودکی باپدرش محمد زمانخان درقندهار وازانجا وارد هرات گردیده مسکن گزیده وبعدازچندی باذوالفقار خان برادر خود گرفتار قید غلجائیان شده درقندهارزندانی بوده تا که اعلیحضرت نادرشاه افشار قندهار را مسخر کرده ایشان را از محبس براورده مورد الطاف ووجه مؤنت شان را باندازهٔ کفاف معین فرموده مأمور اقامهٔ مازندران نمود واحمدخان بملازمت رکاب نادری اختصاص یافته خدمات شایسته بتقدیم همی رسانید و همواره بحضور اعلیحضرت نادرشاه می بود واو ازوی بسی رضامندی وخورسندی می نمود چنانچه درا کثر مجالس بار عام باسراء وندمای خود میگفت که در ایران وتوران و هندوستان مردی چون احمد خان حمیده خصال وپسندیده افعال ندیدم واورا باسه چهار هزار سوار ازطایفهٔ ابدالی که حال معروف بدرانیست از خیمه وسراپردهٔ خویش کنار نمیفرمود وازانجا که آثار بزرگی ازچهره اش ظاهر بود روزی اعلیحضرت نادر شاهش پیش خوانده بوی گفت که نشان سروری ازجبهات هویداست وپس ازمن برسریر حکمرانی خواهی نشست اینرا گفته گوش اورا بیادداشت قول خویش بدست خود مالش داد و گفت که پس ازمن رعایت حقوق مرا نموده بااولادم برفق ومدارا سلوك نمائی وآخرالامر بسیق (ارباب الدول ملهمون) چنان شد که اعلیحضرت نادر شاه گفته بود

(۱) بقرار بیان صاحب کتاب تاریخ احمدی

میل میباشد واقعست وچند نهر از نواحی افغانستان که بزرگتر آنها نهر هیرمند است دران میریزند و آب آن شوراست ودر وسط آن جزیرهٔ کوچکی ودران جزیره قلعهٔ خرابه است ومساحت سطحیهٔ سیستان (۲۵۰۰۰) بیست و پنجهزار میل ودارالحکومتش بلدهٔ جلال آباد که درکنار زره واقعست بوده و اعلیحضرت امیر تیمور آنرا خراب وقتل عام کرده است

﴿ بلدان وولایات مسکونهٔ طوایف افغان که معروف بافغانستانند ﴾

واین مملکت محدوده است ازجانب جنوب به بلوچستان وازطرف شرق بنهرهند واز جهت غرب بسیستان وهرات واز سوی شمال ایضاً بهرات وهندو کش که سلسله اش فاصل است دربین افغانستان وبلخ و بدخشان وطخارستان ومساحت اینمملکت(۱۵۰۰۰۰) یك لك وپنجاه هزارمیل مربع وجمعیت آن چهل لك نفس است که عبارت ازچهار ملیان باشد

﴿ بلدان مملکت افغانستان ﴾

یکی قندهار است که درعرض شمالی (۳۲) سی ودو درجه و (۲۰) بیست دقیقه و درطول شرقی (٦٦) شصت وشش درجه و(۳۰) سی دقیقه واقعست واین شهردروقت سلطنت اعلیحضرت احمدشاه پائخت افغانستان بوده پس ازوی اعلیحضرت تیمور شاه پسرش کابل را پائخت قرار داد وبازار های این شهر که عرض هریك پنجاه ذرع است ودروسط شهر باهم درساحتیکه پنجاه ذرعست ملتقی میشوند دیکر شهر کابل است که درعرض (۳٤) سی وچهار درجه و (۱۰) ده دقیقه ودرطول شرقی (٦۹) شصت و نه درجه و (۱۵) وپانزده دقیقه واقع وعمارتش ازسیب زلزله اکثرازچوب وجمعیت نفوسش شصت هزارنفراست دیکرپشاوراست که اعلیحضرت شاه شجاع آنرا دراثنای سال هزار وهشتصد وده میلادی مقرسلطنت قرار داد واین شهر در زمین هموار غیر مستویه واقع ومحیط عمارات شهرش پنج میل وعددنفوس آن صد هزاراست ودرعرض شمالی (۳٤) سی وچهار درجه و(٦) شش دقیقه ودرطول شرقی (۷۱) هفتادویك درجه و (۱۳) سیزده دقیقه اتفاق افتاده است وازانجا تاکابل دوصدو دهمیل مسافتست دیکرجلال آباد است و آن جانب غربی پشاوروبرکنار جنوبی نهرکابل واقعست دیکر غزنین است وان در عرض شمالی (۳۳) سی و سه درجه و (۱۰) ده دقیقه ودرطول شرقی (٦۸) شصت وهشت درجه و (۵۷) پنجاه وهفت دقیقه برکنار نهریکه چهار یا پنج آسیاب آب دارد واقعست وازانجاتا کابل هشتاد میل مسافتست دیکرفراه استوان بمسافت یازده مرحله جانب جنوب هرات بکنارفراه رودواقع وجمعیتش (٤۰۰۰) چهار هزار نفر است

(بلوچستان)

این ولایت محدود است ازجانب جنوب به بحر هند وازطرف مشرق بسند و ازسوی شمال بافغانستان واز جهت مغرب بکرمان ولارستان واز کناردریای هند مقدارششصد میل متعلق بدینولایتاست وعرض تمام ولایت بلوچستان(۳۵۰) سه صدوپنجاه میل ومساحت سطحیهٔ آن(۱٤٦۰۰۰) یك لك وچهل وشش هزارمیل مربع است واینولایت منقسم بچند قسمت است بعض از انها کوهستان وجانب شمال غربی این ولایت است و جانب جنوب آن مکران ودربین ایندو حصه بلوچستان واقعست وتمام این ولایت درزیر حکومت سرکردکان قبایل مختلفه اند چنانچه باهم اتفاق ندارندوبزرکتراز همهٔ رؤساخان قلاتست وطول بیابان کوهستان آن (۳۰۰) سه صدمیل وعرضش هشتاد میل است ومردم سکنهٔ اینولایت فارسی وهنود وتاتار وافغان وکرد است وباغات مختلفهٔ مشابه بهندی وفارسی تکلم میکنند واکثر مسلمانند وعدد جمعیت همهٔ طوائف مسکونهٔ اینولایت (۲۰۰۰۰۰۰) بیست لك نفر است

﴿ ذکر بلاد فارس شرقی حال موسوم بافغانستان ﴾

این بلاد وولایات محدود است ازجانب شمال ببلخ که جزء مملکت تاتارمستقله است وازطرف شرق بمملکت چین وکشور هند و ازسوی جنوب بحرهند واز جانب غرب بکرمان وخراسان از مملکت ایران واین محدوده منقسم بچهارقسمت است و(۱) آن هرات است که جانب شمال غربی این مملکت میباشد دیگر(۲) کابلست که درو سط وشمال واقعست دیگر(۳) سیستان است که درغرب اتفاق افتاده است دیگر (٤) بلوچستانست که جانب جنوب این مملکت است ومساحت سطحیهٔ این محدوده (٤۰۰۰۰۰) چهارلك میل مربع است وتاصد دهم میلادی تمام آن تابع خلفای بغداد بوده ودرسال نهصد ونود وهفت میلادی اعلیحضرت سلطان محمود برتخت سلطنت نشسته ممالك خراسان وترکستان را که درتحت حکم دولت سامانیه بودند کشیده بروسعت این مملکت بیفزودو همچنین حصهٔ بزرکی را از هند متصرف کردیده باین مملکت ضم نمود و پس از انقراض دولت او درصد دوازدهم میلادی دولت سلجوقیه استیلا یافته غزنین وتوابع آن را متصرف کشت وپس ازان دولت خوار زمیه ازتغلب وتاراج چنکیز خان منقرض کردیده بلاد این مملکت منقسم بچند قسمت شده بتصرف ملوك الطوائف در آمد وهمهٔ ملوك چنك بآلات جنك زده یك بر دیکری غلبه میجست تا که اعلیحضرت احمد شاه درانی براریکهٔ جهانبانی متمکن شده ایجاد وانشای دولت ومملکت مستقلهٔ افغانستان فرمودواقسام چهارکانهٔ مذکوره رابران افزود وپس ازوی نیز بسبب اختلاف احفادش بغیر ازهرات دیکر بلدی باقی برای اولادش نماند

﴿هرات﴾

این ولایت ازبلاد فارس شرقی وجانب شمال غربی آن وبعضی ازان متصل بصحرای خوارزم است وجانب جنوب این صحراء سلسلهٔ جبال ازطرف غرب ممتداست واین سلسله ازشرق شهرهرات بحیثیتی پهن افتاده که عرض آن مقدار (۲۰۰) دوصدمیل وطولش (۳۰۰) سه صدمیل است واین جبال ازجانب شرق پیوسته اند بجبال وکوهستان نواحی کابل ومشتمل اند برچشمه سارها وجویها ودر هواریها ووادیهای این جبال کندم وجو وغیره زراعت میشود وازنهرهای این مملکت نهرهرات است که مخرجش بنزدیك شهرهرات واقع ومجرایش ازجانب شرقی نهر قیصار ونهر مرغاب ونهر تجن بسوی شمال مایل بغرب است ورفته یادر بحر خزر ونهر جیحون میریزد یادر ریکستان صحراها فرومیرود وهوای این شهرها جیداست وازجهت آنکه معدل ارتفاع آن به پنجهزار قدم ازسطح بحر میرسد درزمستان سرما ودرتابستان کرما شدت میکنند وشهرهای مشهورهٔ قدیمهٔ این ولایت که اکثر خراب اند چون شهرستان ومروشاه جهان ومرورود وبادغیس وغیرها که ذکر همهٔ آنها بطول می انجامد میباشند واما شهر هرات دربقعهٔ نیکوئی واقعست واطراف آن را کوهها احاطه کرده است وطول اراضی وکشت زار قری ودیهاتیکه درین احاطه واقعند (۳۰۰) سه صد میل وعرضش (۱۵) پانزده میل مسافت است که باآبهای نهر آبیاری میشود

﴿ مروشاه جهان ﴾

این شهر برنهر مرغاب واقع بوده واکرچه مقام مأمون خلیفه در وقت اقامه اش بخراسان می بوده است الآن خراب وساقط ازاعتبار است وکویند یزدجرد درین شهر بقتل رسیده است

« سیستان »

جانب غربی آن بیابان کرمان وطرف شمالش هرات وخراسان وبسوی مشرق آن افغانستان وجهت جنوبش بلوچستان واقعست ودر جنوب غربی آن بیابان وسیعیست که حصهٔ ازان دربین بلوچستان و کرمان واقعست وآنرا کوهستان میکویند وسیستان اکثر ریکستان وجانب غرب آن دریاچهٔ زره که محیطش (۱۵۰) یکصد وپنجاه

﴿ بدخشان که اسم پائتخت آن جوزون بوده وحال بفیض آباد نامزداست ﴾

واینولایت درعرض شمالی (٣٦) سی‌وشش درجه و (٢٨) بیست‌وهشت دقیقه ودرطول مشرقی(٧١) هفتاد ویك درجه و(٢٢) بیست ودو دقیقه واقعست وسابق جزء ولایات تاتار مطلق العنان بوده

﴿ جلال آباد ﴾

این بلده جانب شمال غربی پشاور طرف شرقی کابل درعرض شمالی (٣٤) سی وچهار درجه و (٨) هشت دقیقه ودر طول مشرقی (٦٧) شصت وهفت درجه تخمینا واقعست

﴿ فراه ﴾

درعرض شمالی (٣٤) سی وچهار درجه و (٥٠) پنجاه دقیقه‌ودرطول شرقی (٦٢) شصت‌ودودرجه واقعست

﴿ کشمیر که از ولایات متصرفهٔ پادشاهان سابقهٔ افغانستان بوده است ﴾

اینولایت کوهستان واز ولایات‌پاکیزهٔ دنیاست چنانچه بهشت هندوستانش میخوانند وآن در عرض شمالی (٣٤) سی وچهار درجه و (٣٠) سی دقیقه ودر طول شرقی (٧٤) هفتاد وچهار درجه و(٤٥) چهل‌وپنجدقیقه واقعست و سابقاً درتصرف سلاطین مغولیه بوده واز هندوستان حساب میشده وبعدازان اعلیحضرت احمدشاه درانی متصرف گردیده تاوفات سردار محمدعظیم خان مرحوم برادر اعلیحضرت امیر دوست محمدخان مبرور که درسال (١٢٣٨) هزار ودوصد وسی وهشت بوقوع پیوسته درتحت تصرف پادشاهان وروسای افغانستان میبود پس ازوی بتصرف مهاراجه رنجیت سنگه درآمد ودراواخر سلطنت مهاراجه دلیپ سنگه بن‌مهاراجه رنجیت سنگه مذکور بتصرف مهاراجه گلاب سنگه قوم دوگره درآمده اکنون ریاست آن زیر نگرانی دولت بهیهٔ انگلیس تعلق بمهاراجه پرتاب سنگه نواده مهاراجه گلاب سنگهٔ موصوف است و جمعیت اینولایت یك لك وهشتاد هزار نفس تخمیناً است

﴿ لاهور ﴾

اینولایت درعرض شمالی (٣١) سی ویك درجه و (٣٥) سی‌وپنجدقیقه ودرطول مشرقی (٧٤) هفتادوچهار درجه و(١٠) ده دقیقه واقعست و همچنین پشاور که در عرض شمالی (٣٤) سی وچهار درجه و (٨) دقیقه ودر طول مشرقی (٧١) هفتاد و یکدرجه و (٣٠) دقیقه واقعست ـ باملتان که درعرض شمالی (٣٠) درجه و(١٠) وده‌دقیقه ودرطول شرقی (٧١) هفتادویکدرجه و(١٢) ودوازده‌دقیقه واقعست وشکارپور که درعرض شمالی (٢٧) بیست وهفت درجه و(٥٦) پنجاه‌وشش‌دقیقه ودر طول مشرقی (٦٨) شصت وهشت درجه و(٥٠) پنجاه دقیقه اتفاق افتاده است بادرجات وسند وشالکوت وفوشنج همه درتصرف دولت‌بهیه برطانیه میباشد

﴿ سیستان ﴾

که حد شمالی‌آن هرات وقسمتی ازخراسان وحدمغربش بیابان‌یزد وطرف جنوبش بلوچستان وجانب‌مشرقی آن افغانستان وهم جزء این مملکت است وحدفاصلهٔ حالیه رود هیرمند است

﴿ نقل از کتاب مرآة الوضیه ﴾

چون مملکت افغانستان وحدود سابقهٔ آنرا (کرنیل یوس فانديك) امریکائی اصح واوضح ازدیگران در کتاب (مرآة الوضیه) نوشته بود لاجرم درذیل مذکورات مؤلفین دیگرافزوده نظر بصحت‌بیان اوبتکرار حمل نموده سرایا ازکتاب اونقل نمود

(غزنین)

مطابق مندرجهٔ کتاب حیات افغانی این شهر بمسافت (۷۰) هفتاد میل جانب جنوب کابل واقع وتعداد نفوسش (۱۵۰۰۰) پانزده هزار نفراست وموافق کتاب جام جم شهر مشهور افغانستانست ووقتی پائتخت شاهنشاهی قوی وغنی بوده واز کثرت اعداد علماء وفضلاء که درانجا مدفون شده اند آنرا مدینهٔ ثانیه میگفتند و درعرض شمالی (۳۳) سی وسه درجه و (۳۷) سی وهفت دقیقه ودرطول مشرقی (۶۸) شصت وهشت درجه و (۴۸) چهل وهشت دقیقه واقعست

(بلخ)

بقرار بیان صاحب جام جم که ازین بلده تا آخر بلدان همه ازکتاب اونقل میشود شهر بلخ که بکتریهٔ قدیم وسابقاً جزؤ مملکت خراسان بوده وجمعیت آن ازافغان واوزبك وتخت است (۱) که بعضی درقصبات و قری وبرخی درچادروخرگاه سکنی دارند واین شهر درقدیم ازشهرهای مشرق زمین بوده حالا خراب است و آن درعرض شمالی(۳۶)سی وشش درجه و(۴۰) چهل دقیقه ودرطول مشرقی (۶۷) شصت وهفت درجه و(۲۳) بیست وسه دقیقه واقعست

(۱) یعنی ثبت

(میمنه)

که بعضی آنرا جزء غرشستان وبرخی ازجوزجان دانسته است وجوزجان ولایتیست که جنب شرقی بلخ واقع وپائتخت آن شبرغان است که درعرض شمالی (۳۶) سی وشش درجه و (۳۵) سی وپنج دقیقه ودرطول مشرقی (۶۶) شصت وشش درجه و(۲۱) بیست ویکدقیقه اتفاق افتاده و آنرا شبورقان نیز گویند وقصبه دیگر آن اندخوداست که درعرض شمالی(۳۶) سی وشش درجه و(۵۰) پنجاه دقیقه ودرطول مشرقی شصت وشش درجه واقعست وازین قصبه تا بلخ (۶۶) شصت وشش میل مسافتست بهرحال بلدهٔ میمنه بقرار نوشته اروسمیث درعرض شمالی (۳۶) سی وشش درجه و(۳۰) سی دقیقه ودرطول مشرقی(۶۵) شصت وپنج درجه و(۱۸) هجده دقیقه وبقرار نقشهٔ بلاك درعرض شمالی(۳۵) سی وپنج درجه و(۴۷) چهل وهفت دقیقه ودرطول مشرقی(۶۰) شصت درجه و(۳۲) سی ودو دقیقه واقعست

(طخارستان حال معروف بقطغن)

که بعضی آنرا قزغن وبرخی قدغن نیز نوشته اند واینولایت منقسم بدوقسمت علیاوسفلی است وعلیای آن جانب شرقی بلخ وغربی نهر جیحون واقع وازانجا تا بلخ سی فرسنك مسافتست وسفلی آن درشرقی علیا وایضاً درغربی جیحون واقعست وپائتخت حکومتش طالقانست که درعرض شمالی(۳۶) سی وشش درجه و(۴۲) چهل ودو دقیقه ودر طول مشرقی (۶۹) شصت ونه درجه و (۳۸) سی وهشت دقیقه واقعست ودیگر بلدهٔ آن اندرابست که درعرض شمالی (۳۵) سی وپنج درجه و (۴۱) چهل ویك دقیقه ودرطول شرقی (۶۹) شصت ونه درجه و (۳۰) سی دقیقه اتفاق افتاده است ودیگر قصبهٔ آن سمنگان که معربش سمنجانست بوده و آن در عرض شمالی (۳۶) سی وشش درجه و (۵۲) پنجاه ودو دقیقه ودرطول مشرقی (۷۰) هفتاد درجه و(۶) شش دقیقه واقعست وطخارستان سفلی وسیعتر از علیاست وولایت طخارستان را اکنون دراطلسها کندوز وزبان اهل مملکت قندوزمی نویسند یحتمل که بکهندژ یعنی کهنه قلعه موسوم بوده منقلب باسم حالیه شده است وآن درعرض شمالی (۳۶) سی وشش درجه و (۴۵) چهل وپنجدقیقه ودرطول مشرقی (۶۹) شصت ونه درجه و (۱۰) ده دقیقه واقعست دیگر بلده طخارستان خلم یعنی تاشقرغانست و آن درمابین بلخ وقندوز درعرض شمالی (۳۶) سی وشش درجه و (۳۹) سی ونه دقیقه ودرطول مشرقی (۶۸) شصت وهشت درجه و(۸) هشت دقیقه واقعست

هفتاد وهفت ۷۷ درجهٔ مشرقیست تامغرب هراتست که درطول شصت ویکدرجهٔ مشرقی گری نیچ است وازشمال تاجنوب امتدادش از ولایت بلخ تابلوچستان است واین محدوده را سلطنت کابل بجهت پاتخت او گویند چنانچه بعض وقت سلطنت قندهار گویند که پاتخت دیگر آنست وسابقاً سلطنت غزنه یاغزنین بجهت پاتخت دیگرش میگفتند واین سلطنت خصوصاً مشتمل برافغانستان و عموماً برقسمتی ازخراسان وبلخ وسیستان و کشمیر و حصهٔ قلیلی ازلاهور وقسمت کثیری ازملتانست وجمعیت همهٔ اینولایات ازمالی غریبه (۱۵۰۰۰۰۰۰) پانزده ملیان است افغان (٤۵۰۰۰۰۰) چهارملیان وپانصدهزاروهندو(۵۵۰۰۰۰۰) پنج ملیان وپانصد هزاروتاتار(۱۵۰۰۰۰۰)یك ملیان وپانصدهزاروایرانیان(۱۵۰۰۰۰۰)یك ملیان وپانصد هزاروقبایل دیگر(۲۰۰۰۰۰۰)دوملیانند بخلاف ذکرصاحب کتاب حیات افغانی زیرا که او مساحت سطحیهٔ این مملکت راسه لك ۳۰۰۰۰۰ میل مربع ودرهر میلی (۲۸) بیست وهشت نفر آدم ذکر کرده جمعیتش را (۸٤۰۰۰۰۰) هشت ملیان وچهار صد هزارنوشته است وهمچنین صاحب تاریخ سلطانی ازروی نوشته گولد سمت انگلیس مساحت مربع اینمملکت رادولك ونودو چهارهزارمیل انگلیسی وجمعیتش را (۱٤۰۰۰۰۰۰) چهارده ملیان وبقرارذکر صاحب مرآة الوضیه مساحتش رایك لك ونجاه هزار میل مربع وجمعیتش را (٤۰۰۰۰۰۰) چهار ملیان ذکر کرده است

(ذکر بلدان معروفه وولایات مشهورهٔ افغانستان)

{ کابل }

بقرار بیان حیات خان درعرض شمالی(۳۳)سی وسه درجه و(۱۰)ده دقیقه ودرطول شرقی(٦۷)شصت وهفت درجه و(۱۵)وپانزده دقیقه وازسطح دریای شورشش هزارودوصدو پنجاه (٦۲۵۰) فوت بلند واقع است ومقدار(۳) سه میل وسعت عمارات شهرو (۷۰۰۰۰) هفتادهزارباشندگان این بلده است بخلاف بیان صاحب جام جم زیرا که اوکابل را درعرض شمالی (۳٤) سی وچهار درجه و۲۷ وبیست وهفت دقیقه ودرطول مشرقی(٦۹)شصت ونه درجه وجمعیتش را

—(۵۰۰۰۰ پنجاه هزار نفر نوشته است)—

قندهار

بقرارذکرصاحب کتاب حیات افغانی تخمیناً بمسافت (۲۰۰) دوصدمیل جانب گوشهٔ مغرب وجنوب کابل واقع (۳۵۰۰) وسه هزاروپانصدفیت ازسطح دریای شوربلند وجمعیتش تخمیناً ٦۰۰۰۰ شصت هزار نفراست بخلاف ذکر صاحب جام جم زیرا که اوجمعیتش را (۸۰۰۰۰) هشتادهزار نفرووقوعش را درعرض شمالی سی ودودرجه و (۳۵) سی و پنج دقیقه ودرطول مشرقی (٦٦) شصت و شش درجه و (۲۰) وبیست دقیقه رقم کرده است

{ هرات }

بقرار بیان صاحب جام جم ازشهرهای قدیم مشرق زمین است وقلعهٔ سخت مربعی دارد وهرضلع دیوار آن هزار و هشتصد گام است وپنج دروازه دارد و دیوارش مشتمل بریك خندق وسه خاکریز ودو شیرحا حیست (۱) وجمعیتش زیاده بر (٤۰۰۰۰) چهل هزار نفر نیست بخلاف ذکر حیات خان چنانچه مینویسد که هرات چیزی کم بمسافت پانصد میل جانب مغرب کابل واقع وتعداد نفوسش پنجاه هزار است وهم بقرار نوشتهٔ صاحب جام جم درعرض شمالی (۳٤) سی وچهار درجه و(٤۵) چهل وپنج دقیقه ودرطول شرقی(٦۱) شصت ویك درجه واقعست بخلاف تاریخ سلطانی زیرا که اودرعرض شمالی (۳۵) سی و پنج درجه وطول شرقی را مطابق نوشته است

(۱) معلوم که مخفف شهر حاجب باشد

بنواخت زیرا که این جزء ضعیف را از ارشاد میمنت بنیاد چنین امر جلیل القدر از خاک مذلت باوج عزت بر افراخته سر افراز ساخت وفرمود کتابی مشتمل برملک گیری وکشور کشائی فرماندهان افاغنه مؤلف ومرتب نموده حدود سابقهٔ مملکت متصرفه افغانستان را اگرچه خلاف واقع درج کتب تواریخ است از همان کتب بادرجات گرما وسرمای هوای آن ودرجات ودقایق محل وقوع هر ولایت این مملکت ثبت کتاب کرده آید ووجه صحیح ومطابق واقعش بواسطهٔ آلهٔ پیمایش وغیرها باحدود منفصلهٔ حالیه ونسب نامهٔ طوائف افاغنه وتعداد نفوس ایشان علیحده ترتیب داده ضمیمهٔ اخیر کتاب نماید وبذکر سلاطینیکه قبل از اعلیحضرت احمد شاه فرمان فرمابوده‌اند نگراید زیرا که کتب مؤرخین شامل آن وذکرش مورث تکرار وباعث طول گفتار است پس احکام سعادت فرجام اشرف اعلی را سمعاً وطاعةً گفته بترقیم پرداخت ونخست جهت رفع اشتباه ابنای زمان کتب تواریخیکه در کار بودند وبسوی بیان واقعات افغانستان راه می نمودند چون (۱) جهانگشای نادری (۲) وتاریخ سرجان مالکم (۳) وتاریخ احمدی (٤) وخزانهٔ عامره (٥) وجلد قاجاریهٔ ناسخ التواریخ (٦) ورسالهٔ عربیهٔ سید جمال الدین الافغانستانی (۷) وتاریخ سلطانی (۸) ورسالهٔ علیقلی میرزای اعتضاد السلطنهٔ ایرانی (۹) ورسالهٔ محاربهٔ کابل وقندهار (۱۰) وکتاب منظومهٔ حمید کشمیری (۱۱) وروزنامهٔ اعلیحضرت شاه شجاع الملک (۱۲) وکتاب حیات افغانی مؤلفهٔ دبتی حیات خان (۱۳) وروضة الصفای ناصری (۱٤) ومرآت الوضیه عربیهٔ مؤلفهٔ کرنیل یوسفاندیک امریکانی (۱٥) وپندنامهٔ دنیا ودین پادشاه جنت مکین اعلیحضرت ضیاء الملة والدین مرحوم (۱٦) وجام جم فرهاد میرزا را فراهم آورده همهٔ وقائع را تطبیق داده اقوال مختلفه فیها را حواله بخود صاحب کتاب نموده وواقعات مسموعه مشهوره را از حکایات ثقات معمرین چون جناب سردار محمد یوسف خان بن امیر کبیر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان مبرور وسردار نورعلیخان بن سردار شیرعلیخان مغفور قندهاری وقاضی القضاة سعدالدینخان بن المرحوم قاضی القضاة عبد الرحمن خان خانعلوم وغیره که از آبا واجداد خودها بالواسطه شنیده وهم وقایع زمان خود شانرا بچشم سر دیده واین وقت از طرف قرین الشرف پادشاهی مامور بیان واقعات را بزبانی گردیده بودند ضم ورقم کرده مجموعهٔ همه را ازجهت مطابقت اسم بامسمی موسوم بسراج التواریخ گردانید وبالله التوفیق ومنه الاستعانه

§ ذکر حدود سابقهٔ مملکت افغانستان §

{ ووجه تسمیه وولایات معروفه ودرجات گرما وسرمای هوای آن }

این مملکت بقرار بیان حیات خان در زمان سلطنت کیان وپیشدادیان مشهور به کابلستان وزابلستان بوده تا که اعلیحضرت سکندر اعظم فتحش نموده بزبان یونانی معروف ببکتریه یعنی باختر گشته وپس از انکه بتصرف اسلام در آمده منقسم بدو قسمت مغربی ومشرقی شده مغربش از کابل وقندهار تا حد ایران بخراسان که شهر مشهورش هراتست ومشرقش بملک روه یعنی کوهستان واقع شرقی نهر سند تا حسن ابدال نامزد گردیده ودر عهد اعلیحضرت محمد اکبر پادشاه داخل صوبجات هند شده صرف صوبه کابل مرقوم میگشته ودر زمان سلطنت اعلیحضرت احمد شاه که بعد از انقراض سلطنت اعلیحضرت نادرشاه در سال هزار وهفتصد وچهل وهفت ۱۷٤۷ میلادی مطابق هزار ویکصد وشصت ۱۱٦۰ هجری بر اریکهٔ سلطنت جلوس نمود زیاده تر موسوم بافغانستان شد واظهر اینکه باعتبار کثرت وانبوهی مردم افغان که درین مملکت ساکن ومتوطنند بزیادت لفظ ستان (۱) در اخیر لفظ افغان بافغانستان نامزد گردیده است چون عربستان وگلستان وغیره که بواسطهٔ انبوهی قبایل عرب وگل باین نامها موسوم شده‌اند فقط

وبقرار بیان صاحب جام جم وسعت این مملکت از فرانسه بیشتر وطولش از مشرق تا به مغرب هزار ۱۰۰۰ میل وعرضش از شمال بجنوب هفتصد وهشتاد ۷۸۰ میل است ومشتمل بر همهٔ قسمت مشرقی ایران وقسمت شمال مغربی هندوستان میباشد ومحدود بارود خانه (۲) ایندس است وامتداد این مملکت وسیع از مشرقی سرحد کشمیر که در طول

ذکر حدود سابقه افغانستان ووجه تسمیه آن

(۱) ستان جای انبوهی چیزها

(۲ ایندس) نهر سند که اتک نیز میگویند

DS
365
.P39
v.1

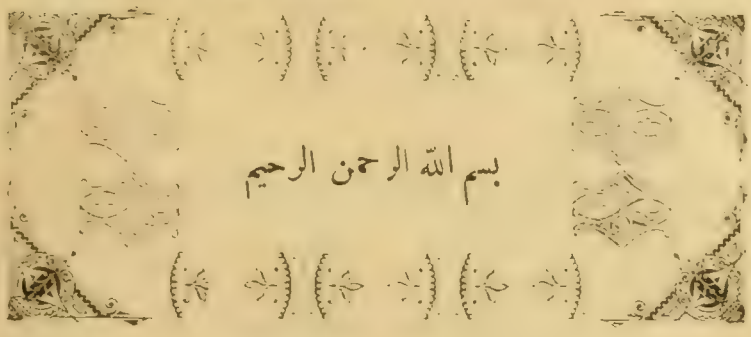

الحمد لله الذی جعل اخبار سابقی الاخیار والاشرار عبرة للاحقین من اولی الابصار والصلوه والسلام الاتمان الاکملان علی سیدنا محمدن المختار وعلی آله الاطهار واصحابه الابرار ماتوالی النهار واللیل ولیل والنهار فی جمیع الدهور والاعصار (اما بعد) بندهٔ حضرت آفرینندهٔ مهر وماه وشکر کویندهٔ خداوند بخشندهٔ تاج وکاه وحامی جمی ازسکنه ومتوطنهٔ مملکت ملت خوانندهٔ کلمهٔ طیبهٔ لااله الاالله محمدرسول الله اعلیحضرت سراج الملة والدین امیر حبیب الله پادشاه خودمختار افغانستان وترکستان متعلقهٔ آن بر انظار خوانندکان سر کذشت پیشینیان واضح میدارد که از دیرکاه مکنون خاطرداشتم واین امر را لازم می پیداشتم که وقایع وسوانح پادشاهان افاغنه را ازبدو سلطنت اعلیحضرت احمدشاه درانی الی زمانناهذانکارش دهم چنانچه درین اوان که زمام اختیار امارت خطهٔ افغانستان ازلطف ومرحمت حضرت یزدان در قبضهٔ اقتدار این فرمانبر دار خالق سبحان آمد تصمیم عزم بر تسوید وقایع نموده وخود را از سبب کرفتاری در امور مهمهٔ سلطنت وتربیت سپاه ورعیت معذور دیده فیض محمدکاتب بن سعید محمد مغول معروف بهزارهٔ محمد خواجه را مامور فرمودم که بتحریر بر داخته سر کذشت پادشاهان افغانرا کتابی مرتب سازد تادر روز کار یادکار بماند باوجود کرفتاری زیاد که در امورات دولت علیه خداداد افغانستان دارم بازهم جزو جزو که ازتحریر می براید خود من شخصاً ملاحظه کرده حك واصلاح نموده اجازهٔ چهاپ را میدهم هرکا سهوی ملاحظه شود آنرا ازباعث کرفتاری زیاد که دارم تصور دارند فقط چه

زندهٔ جاوید کشت هر که نکو نام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

بر طبق سطور فیض دستور فوق احقر مذنب را که یکی ازپست ترین چاکران درکاه و کهترین خدام بارکاه است اعلیحضرت والا که همواره نظر خورشید ضیایش بسوی تربیت سپاه ورعیت مصروف ورای کیتی آرایش جانب ترمیم وتعمیر ملت ومملکت معطوف است روزی پیش خوانده پیش

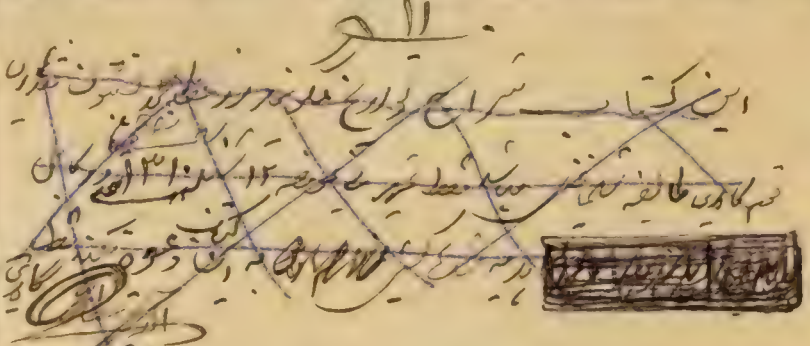

-(حسب الامر جليل القدر)-

{ اعليحضرت سراج الملة والدين }

-(پادشاه با عدل ودين)-

کتاب مستطاب سراج التواريخ
که بتوجه ذات اقدس همايونی شان
تسويد وقايع گرديده بود

(در مطبعهٔ حروفی دار السلطنهٔ کابل طبع گردید)
سنهٔ ۱۳۳۱ قمری

PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

DS
365
F39
v.1

Fayz Muhammad Katib ibn Sa'id
Muhammad Mughul
Siraj al-tavarikh